نقش پاکستان

درتراژیدی خونین افغانستان

(جلد اول)

ک. پیکار پامیر

چاپ سوم با درج اسناد و مطالب بیشتر

شناسنامه:

نقش پاکستان درتراژیدی خونین افغانستان

(جلد اول)

نویسنده:ک. پیکار پامیر

نشر نخست: ادارهٔ ماهنامهٔ پگاه در کانادا

چاپ سوم با درج اسناد و مطالب بیشتر

زمان چاپ: خزان ۱۳۹۳ خورشیدی ـ اکتوبر ۲۰۱٤ مسیحی

همکار برگ آرایی و چاپ: بنیاد شاهمامه، هالند

www.shahmama.com



تقدیم به

مردم شریف و به جان رسیدهٔ میهنم (افغانستان)



فهرست مطالب:



زنده گینامهٔ نویسنده :

کریم پیکار پامیر، در زمستان سال ۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹٤۹ میلادی) در شهر چهاریکار مرکز ولایت باستانی پروان در یک خانوادهٔ باغ دار و متدین و اما، مبارز به دنیا آمد. آموزش های ابتدایی و متوسطه را در لیسهٔ نعمان پروان و آموزش عالی را در انستیتوت ادارهٔ صنعت درکابل و ژورنالیسم نویسندهگان بین المللی را درکانادا به اتمام رسانید. وی در ادارهٔ مجلهٔ میرمن (ارگان نشراتی مؤسسهٔ نسوان افغانستان)، انجمن تاریخ، جریدهٔ مساوات و وزارت امور خارجه انجام وظیفه نموده است .

پیکارپامیر در داخل کشور، با روزنامه های پروان ، بدخشان، اصلاح ، انیس، مجلهٔ میرمن، هفته نامهٔ پامیر و مجلهٔ ژوندون همکاریهای قلمی داشته است و در خارج از کشور نیز با نشریه هایی ازقبیل مجلهٔ خوشه در آلمان، ماهنامهٔ مسافر و هفته نامهٔ افق در آسترالیا، ماهنامهٔ کیوان در ایالات متحدهٔ امریکا، هفته نامهٔ امید، هفته فام (نشریهٔ طنزی) ، ماهنامهٔ فروغ، افغان رساله و آفتاب درکانادا و نیز، هفته نامه های شهروند و ایرانیان مربوط به جامعهٔ پارسی زبانان در شهر تورنتو همکاری قلمی مستمرداشته درعین حال، با اداره های رادیو باختر، رادیوصدای شرق ، رادیو رنگین کمان (اکنون رادیو پگاه) ، برنامهٔ تلویزیونی افغان هنداره ، برنامهٔ تلویزیونی نوید ، تلویزیون اتحادیهٔ افغانهای مقیم انتاریو و شهر آشنا، به منظور روشنگری و خدمت به هم میهنان وهم زبانان عزیز همکاربوده است .

علاوه از آنها، وی با نگارش مقاله های متعدد پیرامون اوضاع و احوال کشور وجهان، همکارِ همیشه گی چندین نشریهٔ الکترونیک (وبسایت های انترنتی) مانند گفتمانِ دموکراسی ، رنگین ، افغان جرمن، فردا و امثالهم نیز میباشد. ایشان، مسوولیت نشر و پخش ماهنامهٔ سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی « پگاه» را نیز برای مدت پنجسال (از۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰م) درکانادا بعهده داشت که هموطنان ما آنرا درپنج قارهٔ جهان مطالعه مینمودند. (تمام شماره های ماهنامهٔ پگاه درکتابخانهٔ ملی کانادا موجود میباشد)

پیکار پامیر تا کنون، کتب و آثار آتی را نوشته و بچاپ رسا نیده است:

حماسه ها (اشعار میهنی و آزادیخواهانه) ، انگیزه ها (دوبیتی های میهنی) ، رباعیات ، نامه یی به مادر میهن (بحث اجتماعی، روحی و مهاجرتی) ، افغانستان از شاه شجاع المُلک تا ببرک کارمل (مسایل تاریخی)، نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان (مسایل تاریخی – سیاسی در دوجلد)، پندار نیک (مجموعهٔ یکصد مقالهٔ کوتاه)، ظهورو سقوط اعلیحضرت امان الله خان (کنکاش تاریخی)، ناله درنی (اشعار وغزلیات)، دوبیتی ها، سرودی ازگریه (مجموعهٔ شعری)، شهر ویرانهٔ دل (مجموعهٔ شعری)، آب و آتش (مجموعهٔ شعری) و افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱٤م دریکهزار و دوصد صفحه که در واقع، حیثیت جلد سوم « نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان» را داشته و آمادهٔ چاپ میباشد.

پیکار پامیر، از سی سال بدینسو با همسر و دو فرزند خویش درکانادا به سر میبرد و در امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعهٔ افغانهای مقیم این کشور فعال بوده و در بحث ها، میزهای مدور رادیو – تلویزیونی ، کنفرانسها و گردهمآیی های هم میهنان درکانادا و خارج از آن، بعنوان یک افغان آزاده و عدالتخواه فعال میباشد.

یادداشت :

باید برای خوانندهٔ گرامی بعرض برسانم که از یکطرف، جلد اول این اثر ازمدتها بدینسو نایاب گردیده و تقاضا های مکرربرای حصول آن ازسوی علاقه مندان درکشورهای مختلف وجود داشت و از سوی دیگر، به مرور زمان، با درک نیازهای بیشتربه حقایق و گشایش دریچه بسوی دریافت اسناد معتبرتر برای نویسنده پیرامون وضعیت تاریخی – سیاسی – نظامی منطقه، مرا واداشت تا از راه تحقیق و تتبع بیشتر، به متن و محتوای این کتاب بیفزایم .

وقتی خوشبختانه چنین فرصت و امکان میسر گردید، خواستم با اقدام به چاپ سوم این اثر توسط « انتشارات شاهمامه» ، هم متنی غنی تر و مفصل تر درزمینهٔ شناسایی عوامل پشت پردهٔ مصیبت های چندین سالهٔ کشورم عرضه نمایم و هم در عین حال، تقاضای علاقه مندان عزیز از این ناحیه رفع شده باشد.

باردیگرمتذکر میشوم که درکارتحقیق و تقدیم این اثر، جز عشق بی نهایت به آزادی و آرامش سرزمین اجدادی ام و افشأ اسباب و دلایل آنهمه دخالتهای بیرونی، کشتارها، ویرانگری ها و بی ثباتی های غم انگیزِ چندین ساله، ملحوظ دیگری نداشته و ندارم.

آرزویم اینست تا فرزندان برومند، دقیق سنج و با مسوولیت افغانستان عزیز، آثاربیشتر، دقیق تر و افشا گرانه تری را در راه آگاهی مزید هم میهنان گرامی ، به دامان تاریخ عرضه نمایند.

تقریظ

پروفیسور دکترمحمود گودرزی

فریاد وجدان بیدار

بیان شیرین، روزگاری تلخ

نخست باید بگویم که سالیانی پیش، بخت آن را داشتم که با دانشمند گرانمایه ای از افغانستان آشنا شوم که در فاصله ای کوتاه، این آشنایی، به دوستیی استوار انجامید. اما دریغ که مرگی نا به هنگام نگذارد زمانی دراز از این دوستی بهره ای چندان داشته باشم. این دوست از دست رفته که یادش گرامی باد، تاریخ نگار برجسته ی افغانستان (میرمحمد صدیق فرهنگ) بود. آشنایی ماهنگامی آغاز شد که من اثر بسیار ارزشمند او (افغانستان در پنج قرن اخیر) را در ماهنامه ی " پَر"، که در آن هنگام با آن همکاری نزدیک داشتم؛ معرفی کردم. به هنگام معرفی، نمیدانستم که این نویسنده ی گرانقدر در " الکساندریا" از ایالت ورجینیا زندگی میکند که در حومه ی واشنگتن قرار دارد. روزی او به دفتر "پَر" تلفن کرد و با این تلفن، ما همدیگر را دریافتیم، آشنایی، بسیار زود به دوستی کشید، دو مهاجر یا تبعیدی، با سرنوشتی همانند، چندان شگفت نمی نماید که همدردی ملاط پیوند شان گردد، بویژه آنگاه که همدلی و همزبانی مایه ی نزدیکی هرچه بیشتر باشد. گرچه بسیار زود مرگ او را در ربود و من با دلی پُر درد در رثای اواندوهم را از این فقدان بازگفتم وهنوز داغ او را بر دل دارم که بزرگمردی بود وچنین بود که در پی پرسه‌ی او، با همه اصرار از خانواده ی گرامی اش، دیگر به آن خانه نرفتم، زیرا که جای خالی اش را نمی توانستم دید، آنچه از آن دوستی زود گذربرایم بجا ماند، آشنایی نزدیک تر با بیان شیرین دری ست.

خواندن کتاب " **نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان** "، یادِ دوستِ از دست شده ام را برایم تازه کرد و نیک می دانم که اگر " فرهنگ " زنده بود و این اثر را میدید، چگونه دست

" پیکار پامیر" را میفشرد و فراهم آوردن آن را به او تبریک میگفت. زیرا که گمان میدارم "پیکارپامیر" مشعل " فرهنگ" را با کار خود فروزان میدارد که این در خور ستایش است و من هنگام خواندن این اثر، همواره سیمای معصوم و دوست داشتنی " فرهنگ" را پیش چشم داشتم.

پیکار پامیر در پیکاری سترگ: برای آشنایی با بینش و دیدگاه نویسنده در بیان و توصیف موقعیت دوران معاصر افغانستان در چنبره ی کودتا های پیاپی و جنگ خانمانسوزی که هنوز چشم اندازی برای پایان آن در دست نیست، همین گفته که در " **سخنی از نگارنده** " در آغاز کتاب آمده است، بسنده مینماید: " **اگرکودتای خونین هفتم ثور(اردیبهشت) ۱۳۵۷ خورشیدی (۲۸ اپریل ۱۹۷۸م) که هستی ملیونها انسان وطن را بیرحمانه بلعید و سر تاسر کشور ما را به تلِ خاک مبدل کرد، ریشه درزمین استعمار روس داشت، ریشه ی حادثه ی هشتم ثور (اردیبهشت) سال ۱۳۷۱ خورشیدی (بیست و نهم اپریل ۱۹۹۲م) و پیامد های هولناک آن نیز بایستی درکشتزار استعمار غرب و فرمان برداران منطقه یی آن جُست و جو گردد" (ص. ب)**

ازینروست که نویسنده در پی آن برآمده است که "**ریشه ی حوادث غمبار و مصیبت های دوامدار" را بیابد و در اختیار هم میهنان بگذارد. زیرا او به درستی نگران آن است که "در صبح فردای پیروزی، نه تنها شهد این پیروزی درکام مردم ما به زهر ناکامی و نا مرادی مبدل گردد، بلکه ویروس تعصبات قومی، ملی و زبانی نیز در خون عده یی از هموطنان شیوع یابد و آنان را بیمار و بی تفکر... سازد" (همانجا)**

وی از دشواری کار خود آگاه است و به روشنی میداند و میگوید " **کار تحقیق و تتبع، آنهم در اطراف مسایل و موضوعات حادِ سیاسی، تاریخی و نظامی و باز، در اطراف آن مسایلی که شبکه های جهنمی استخباراتی در آنها دست قوی دارند، فوق العاده دشوار است، این دشواری وقتی دشوارتر میشود که کار تحقیق و نگارش در عالم آواره گی و در نبودِ مواد و مأخذ کافی و پراگنده گیهای ذهنی صورت گیرد. " (همانجا)**

پیکارپامیر به نکته ی دقیقی توجه دارد که اگر تجاوز قوای نظامی شوروی به افغانستان به گونه ی آشکار انجام شد، در دوران رقابت شدید میان دو ابر قدرت، در کنارمبارزه ی مردم افغانستان

با اشغالگران، در تلاش روشنگرانه برای شناسانیدن دشمن و هدف های آشکار و پنهان او کار فراوانی صورت گرفت، درحالیکه با فروپاشی شوروی، جهان زیر سیطره ی تنها ابرقدرت امریکا باقی مانده و تلاشهای روشنگرانه برای بر ملا کردن توطئه ها و تحریک های پشت پرده، چندان آسان نیست. او، آگاهانیدن هموطنان خود را از دسیسه های فریبکارانه ی کشور های همسایه (پاکستان و ایران)، وظیفه ی خود میداند، زیرا دیده است که چگونه پاره یی هموطنان، ساده دلانه می اندیشند " **اگر پاکستان نمی بود، جهاد ما پیروز نمیشد.** "

اودر پایان " **سخنی از نگارنده** "، انگیزه ی اصلی خود را در فراهم آوردن این کتاب در شرایط بس دشوار، " **عشق به وطنم، وفا به مردمم و رهایی هردو از اسارت بیگانه گان بی مروت**" مینامد و دوست وی {ف. لبیب} در چند فرازی " به جای تقریظ" این امر را تأیید میکند و در پایان میگوید "**آری، هیچ چیزی نمیتواند کسی را بدین قربانی وادارد به جز عشق، به جز درد وطن، آنهم کسی را که قبل از برآمدن آفتاب از خانه برای پیدا کردن لقمه نان حلالی خارج میشود و بعد از غروب به خانه دوباره بر میگردد.** " **(ص الف)**

مشخصات اثر: کتاب " نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان " از سوی کانون فرهنگی باختردر تورنتو در ماه ژانویهٔ امسال(۱۹۹۹م) منتشر شده، در هفت فصل و یکصد و هشتاد صفحه {اکنون بیشتراز دوصد و پنجاه صفحه (در چاپ تازه بیشتر از ۳۵۰ صفحه)} تنظیم شده است . به گمان من، آوردن فصل ها و بخشهای مشخص هر فصل میتواند تصویری کلُی ازمحتوای کتاب و بُرش تاریخی که در بر گرفته است، بدست دهد...

نگاهی گذرا به دو فصل اول و دوم: نویسنده، ما را در فصل اول با چگونگی پاگرفتن استعمار انگلستان در شبه قاره ی هند آشنا میکند که نخست با ایجاد موسسه ی تجاری هند شرقی جای پایی برای خود در شهر " سورت" در غرب هندوستان به دست می آورد. اما این موسسه، تخته پرشی بود برای دست اندازی بر هندوستان، با بهره گیری از شیوه های غیرانسانی نفاق افگنی با دستاویز های اختلافات مذهبی و قومی. او به درستی به نقش عواملی که خود را در خدمت بیگانه قرار میدهند اشاره میکند وپاره ای مثال های تاریخی را در هر زمینه ارایه میدهد. او همچنین از جنبش های مقاومت در برابر نیرو های بیگانه ی استیلاگر درهند یاد میکند و به عنوان مثال می گوید: " **هرچند تسلط استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند،**

مجموعاً دوصد وسیزده سال به درازا کشید، اما خیزشهای اعتراضی مسلحانه نیز در طول این مدت در هر گوشه و کنار هند صورت میگرفت که گاه به پیروزی هایی می انجامید و گاهی هم به خاک و خون کشیده میشد. " (ص ٣٤)

درپی این خیزشهای پراگنده، اندیشمندان مبارز هند دریافتند که باید برای رویا رویی با چنین دشمن نابکاری، بیشتراز هرچیزی، نیرو های خود را متشکل کنند، چنین بود که درسال ١٨٨٥م، کنگره ی ملی هند پی ریزی شد. باآنکه " کنگره ی ملی هند " اجتماعی فرا گیر بود که هر شهروند هندی با هر زبان و مذهب میتوانست در آن فعالیت کند، گروهی ازمسلمانان هند در سال ١٩٠٤ م تشکیلات مستقل دیگری را با نام " مسلم لیگ " بنیاد گذاردند که از نظر تاریخی، نخستین گام در راه جدایی میان هندو و مسلمان بود. اگرچه "مسلم لیگ" دوازده سال بعد در سال ١٩١٦م به " کنگره ی ملی هند" پیوست و با حضور شخصیت فرهمندی چون مهاتماگاندی، جدایی طلبی آنان رنگ باخت، ولی بذر جدایی در ذهن مسلمانان پاشیده شد و با دسیسه ها و تهدید ها و تطمیع های استعمار انگلستان چون آتشی در زیر خاکستر مدفون ماند تا به هنگام خود بتواند آتش نفاق را بر افروزد.

تلاش انگلستان برای تسلط بر افغانستان به موازات توطئه چینی هایش در هند انجام میگرفت. همانگونه که در " تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس" اثر زنده یاد محمود محمود دقیقاً همین بازی ها را درکشور خود مان از سر گذرانده ایم. واقعیت تاریخی اینست که انگلستان با چیره گی برهند به منبع ثروت بسیار فراوانی دست یافته بود و برای دور نگاهداشتن رقیبان از این "لقمۀ چرب و نرم " میکوشید تا حفاظتی پیرامون هند برآورد و بدین ترتیب دست اروپاییان را از آنجا دور سازد.

نویسنده بصورت بسیار دقیقی از رخداد هایی که با تحریک و تحریص انگلستان در افغانستان پیش آمده یاد میکند و چهره های شخصیت های مقاوم و وطنپرست و نیز خود فروشانی که تن به خدمت بیگانه داده اند را به ما می شناساند.

درپایان جنگ دوم جهانی که پایه های استعمار در سراسر جهان سست شد و ادامه ی آن به شکل کهن دیگر امکان پذیر نبود، بسیاری ازکشور های مستعمره به استقلال دست یافتند، اما کهنه کاران استعمارگر، این بار دست پرورگان خود را به میدان فرستادند تا کشور های به ظاهر

استقلال یافته، همچنان راه وابستگی را ادامه دهند. یکی از شیوه های شناخته شده، بهره گیری از آتش جدایی طلبی و اختلاف ها بود. در این راستا بود که مسلمانان هند با تکیه ظاهر فریب تقدس مذهبی بر جدایی از هند پای فشردند.

پیکار پامیربه واپسین تلاش های گاندی در این زمینه این گونه اشاره میکند: " **گاندی علی رغم ابتلا به بیماری و علالت مزاج، تلاش های زیادی به خرچ داد و حتا مدت بیست روز، روزه گرفت تا علی جناح و دیگران را متوجه عواقب دسایس استعماری و خطرات ناشی از جدایی هندوستان سازد، اما جناح و فیروز خان وسایر رهبران " مسلم لیگ" همچنان بالای جدایی هند و تشکیل کشور جداگانه " برای مسلمانان" پافشاری مینمودند. " (ص ۱۵)**

یک نقطهٔ عطف تاریخی: بدین ترتیب کشور پاکستان پدید آمد که از آغاز پایه گذاری اش، پایگاه در خور اطمینان برای استعمار کهن و نو بود و مانده است . نویسنده در آغاز فصل دوم به این نکته ی مهم می پردازد که همزمان با پدید آمدن کشور پاکستان، " محمد ظاهر شاه و بنی اعمام وی که در واقع، مجری سیاست های "خاندانی" بودند ... **آنچنان که لازم بود در قبال تقسیم هند و اعاده ی اراضی غضب شده ی افغانستان و سرنوشت پشتونهای آن سوی خط " دیورند" سیاست فعال توآم با درک مسوولیت ملی و تاریخی اتخاذ نکردند. " (ص ۲۳)**

او آنگاه به تشریح دقیق اصطلاح " خاندانی" می پردازد که در خور توجه است: "**سران خاندان سلطنتی عموماً در مسایل علمی- فرهنگی و امور سیاست جهانی کم فهم و بی درایت و در برابر قدرت های خارجی، مخصوصاً استعمار بریتانیا مطیع، محافظه کار و با گذشت بوده و اما در سیاست داخلی و در مقابل مردم شریف افغانستان خشن، قهار، بی گذشت و پُرکینه بودند. "(ص۴۱)** اما این سیاست نادرست و نا مردمی " خاندانی" در یک لحظه ی تاریخی به خطایی جبران نا پذیر دست یازید که روند تاریخی کشور افغانستان را به مسیری دیگر انداخت. در آن زمان سیاست نو استعماری امریکا جانشین استعمار کهن انگلستان شده بود و پس از جنگ جهانی دو ابرقدرت در پی آن بودند که جهان را میان خود تقسیم کنند. پاکستان خدمت به قدرت امریکا را بر گردن گرفته بود. دریک شرایط استثنایی که محمد داوود، پسر عم و شوهرخواهر محمد ظاهر شاه که داعیه ی رها کردن پشتونستان از پاکستان را در سر داشت، در مقام صدارت افغانستان، با حملات شدید تبلیغاتی علیه پاکستان روابط سیاسی دو کشور را

تیره ساخت، تا جایی که کار به پاره ای بر خورد های مرزی نیزکشیده شد.

نقطه ی اوج بی سیاستی و نا پختگی "خاندانی" زمانی بود که این صدراعظم دشمن پاکستان از امریکا، ولینعمت پاکستان تقاضای کمک مالی و نظامی کرد. طبیعی ست که پاسخ آن نمیتوانست مثبت باشد. واکنش نا درست محمد داوود دعوت از خروشچف و بولگانین سران شوروی آن روز به کابل بود. آنان که چشم به راه چنین فرصتی بودند آمدند و قول کمک هم دادند. این یک نقطه ی عطف تاریخی بود. پیکار پامیر در این باره میگوید: " **این سفر و این کومک، متأسفانه سر آغاز وابسته گی کامل افغانستان به شوروی و تجاوز بعدی آن به کشور ما گردید. شاید داوود خود چنین آرزویی نداشت، اما سیاست و عملکرد های خود بینانه، زورگویانه و نسنجیده ی وی و سایر اعضای " خاندان" شاهی چنین زمینه یی را فراهم کرد که نه تنها چیزی بنام " پشتونستان " به دست نیامد، بلکه عاقبت، ملیونها انسان وطن، استقلال و آبروی آن و هست و بود مادی و معنوی ما به صورت وحشتناکی بر باد رفت.** " (ص ۳۹)
این سفردر ١٦ دسامبر١٩٥٥م انجام شد و صدراعظم محمد داوود در این پندار بود که پیروزی بزرگی در برابر امریکا به دست آورده است، درحالیکه حاصل کار محمد داوود بهره بر داری بیشتر پاکستا ن ازکمک های نظامی و مالی امریکا بود که عملاً آن کشور را به صورت پایگاه نظامی امریکا در آورد. اما محمد داوود که پشتیبانی شوروی را توفیق میپنداشت، توسن خطا کاری های خود را هرچه بیشتر میراند. این رفتار چهره ی نادرست و خشونت باری از افغانستان به جهان عرضه میکرد و در عمل موجب انزوای کشور میگردید. سرانجام، تندرویها به جایی کشید که محمد ظاهر شاه در دهم مارس ١٩٦٣م او را ازکار برکنار کرد. صرف نظر از واکنش جهان در برابر سیاست افغانستان، از نظر داخلی نیز دولت محمد داوود در حل مشکلات توفیق چندانی نداشت.

با فرمان محمد ظاهر شاه، دو روز بعد دکتر محمد یوسف و زیر پیشین صنایع و معادن برای تشکیل دولت به کار خوانده شد. او کوشید همانگونه که در برنامه ی دولت خود اعلام کرده بود برای رفع تشنج میان افغانستان و پاکستان گام بر دارد و این کار با میانجیگری محمد رضا شاه تا حدودی انجام شد، اما محمد داوود که ازکنارگذاردنش سخت به خشم آمده بود، با همکاری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که در دوران محمد داوود گسترش یافته بود و با پشتیبانی ضمنی شوروی در هفدهم ماه ژوئیه ١٩٧٣م هنگامیکه محمد ظاهر شاه در سفر بود، کودتا کرد

و " جمهوری افغانستان " را اعلام نمود.

ازجمهوری شورایی تا جمهوری اسلامی: با برآمدن جمهوری افغانستان به رهبری محمد داوود، پاکستان که از او دلی پُرخون داشت، به سازمان دادن " جوانان مسلمان" که زیر فشار دولت محمد داوود از افغانستان به پاکستان فرار کرده بودند، پرداخت. هنگامیکه یک سال پس از کودتا و اعلام جمهوری افغانستان، کنفرانس سران کشور های اسلامی در پاکستان بر پا گردید، محمد داوود علی رغم اصرار پاره ای از سران کشورهای عربی از شرکت در این کنفرانس خود داری کرد و از نماینده ی خود خواست که خارج از دستور کار کنفرانس، رهایی پشتونستان را در کنفرانس مطرح سازد. از این کنفرانس به بعد پاکستان نه تنها از پشتیبانی گسترده ی امریکا بر خورد ار بود، بلکه از یاری مالی کشور های عرب چون عربستان سعودی، لیبی و کویت نیز بر خوردار شد.

"جوانان مسلمان" با بهره گیری از آزادی های مطرح در قانون اساسی تازه (در دهه ی قانون اساسی دوران محمد ظاهر شاه) پا به میدان آشکار مبارزه گذاردند. این گروه که به علت گرایش پاره ای از مدرسان دانشگاه کابل به اندیشه های رهبران " **اخوان المسلمین** "، اخوانی نامیده میشدند، بی ارائه ی هیچگونه برنامه ی کار علمی تنها به طرح ایرادات و انتقادات مبتنی بر اخلاقیات مذهبی می پرداختند.

پیکار پامیر میگوید: " **اینها در جریان تظاهرات خیابانی در آن سالها میگفتند جوانان مسلمان اند و برای تأسیس یک حکومت اسلامی مبارزه میکنند، ولی این گروه، هیچگاه نگفتند که منظور شان از حکومت اسلامی دقیقاً چه نوع حکومتی میباشد؟ چرا متشکل شده اند؟ در آینده چه رژیمی و به اساس کدام پیامد های منطقی و برنامه ی کار عملی برای افغانستان در نظر دارند؟ نیز، هیچگاهی نخواستند و یا نتوانستند به صورت کتبی و مستند به این سوالها جواب ارائه کنند، آنچه گفتند یا میگویند صرفاً این است که مثلاً " در جامعه فسق و فساد وجود دارد ... زنها باید لباس اسلامی بپوشند ... ما میخواهیم یک حکومت اسلامی بسازیم ... ما میخواهیم علیه کفر و الحاد بجنگیم و ... " یعنی اینها از همان آغاز کار، سعی کرده اند هر اسمی را با پسوند "اسلامی " بیارایند و به آن اکتفا کنند... در این صورت و با این کلی گویی صرفاً میخواهند میان جامعه ی مسلمان، از نام و نشان اسلام غرض رسیدن به**

قدرت سیاسی استفاده نمایند، نه خدمت به دین اسلام و یا جامعه ی مسلمان . " (ص ٥٦)

بیاد آرید آنگاه که من در آغاز نوشتارم خود را سر زنش میکردم که چرا این " درد مشترک" را از دیده دور داشته ام، آنچه بر ما در ایران گذشت از همین دست نیر نگها بود.

ویژه گیهای این اثر، مستند بودن آن است . آنچه در زمینه ی رابطه ی سران جنبش مذهبی اخوانی با نظامیان و سازمان های جاسوسی و خبر گیری پاکستان آورده شده فرا تر از شایعاتی ست که همیشه وجود داشته است . بعنوان مثال از تعلیم دیدن رهبرانی چون گلبدین حکمتیار در سازمان جاسوسی آی اس آی طی سالهای ١٩٧٥-١٩٧٦ م آگاه میشویم . طرفه آنکه همو در عین حال برای شوروی ها هم کار میکرده است . بخش های حساس و جالبی وجود دارد مانند پایان کار محمد داوود، آنگاه که او در تند روی های خود سرش به سنگ میخورد و در پی آشتی با پاکستان بر می آید تا آنجا که ضیا الحق را به افغانستان دعوت میکند و از میانجیگری شاه ایران سود می جوید . شوروی این کوشش را مغایر منافع خویش می یابد و با دست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که در این میان همه ی پُست های حساس را در اختیار گرفته بود، کودتا میکند. سر نوشت این گونه فرمانداران آنگاه که سر از تمکین بر دارند روشن است . محمد داوود با همه خانواده اش در کاخ ریاست جمهوری که از هوا و زمین بمباران میشد، به گلوله بسته شد. این کودتا در ٢٨ ماه اپریل ١٩٧٨ م انجام گرفت. کمی بعد تر انقلاب بهمن ٥٧ در ایران رخ دادو در این بحبوحه شوروی در ٢٧ ماه دسامبر ١٩٧٩ م رسماً نیروی نظامی خود را به افغانستان گسیل داشت و در دامی درغلتید که امریکا در ویتنام از سر گذرانده بود. پایان خفت بار شوروی نیز از پایان کار امریکا دست کمی نداشت .

روی کار آمدن نیروی مذهبی در ایران، بویژه در آغاز سرمست از پیروزی غیر منتظر، عامل دیگری بر تشتت اوضاع افزود. جمهوری اسلامی ایران در پندار صدور انقلاب، از اینکه پاکستان بعنوان تنها پشتیبان نهضت مقاومت مردم افغانستان جا خوش کرده بود، خرسند نبود، اگر آنان از مسلمانان سنی افغانستان پشتیبانی میکردند، بالاخره در افغانستان شیعیان هم بودند، چرا آنان را تقویت نکنند و بمیدان نفرستند؟ بگفته ی پیکار پامیر " **اگر ده ها تنظیم اسلامی در خاک پاکستان ساخته و پرورده شد، ده ها سازمان و تشکل اسلامی نیز در خاک ایران یا در رابطه با ایران ایجاد گردید ... " (١٤٦)**

نویسنده در این رابطه، هفده سازمان و حزب اسلامی شیعی و رهبران شیعی ورهبران آنها را با نام و مشخصات معرفی میکند. نویسنده در ادامه مینویسد: " **سلسله یی از تشکلات خورد وکوچک دیگر نیز در داخل و خارج افغانستان با نام های مختلف و با پسوند های اسلامی آمدند و رفتند و یا انشعاباتی در درون بعضی از آنها رخ داد ... اما عمده ترین این سازمانها، همان هایی بودندکه پس ازتلاش های زیاد و پا در میانی های مقامات جمهوری اسلامی ایران در سال های ١٣٦٧ و ١٣٦٨ هجری شمسی (سال ١٩٩٠م) باهم ائتلاف نموده " حزب وحدت اسلامی افغانستان" را بنیاد نهادند. " (ص ١٤٨)**

آنچه در این اختلاف مذهبی برآمده و تحریکات غیر انسانی سران کشورپاکستان با پشتیبانی مالی- نظامی عربستان سعودی و امریکا و همچنین سران جمهوری اسلامی که بر افروختن آتش کین میان مردم افغانستان را در پی داشت، دل هر انسان با شرفی را به درد می آورد. آنگاه که پیکار پامیر نمونه هایی از وحشی گری جناح های مختلف را می آورد؛ عرق شرم برجبین آدمی می نشیند: " ... کشتن بی باکانه ی رییس خانواده جلو چشم زن و فرزند، قطع دست و پای انسان به مثابه ی طعمه یا غذای سگ جلو چشم همه، کوبیدن میخ برفرق انسان، اره کشیدن و دونیم کردن پیکر انسان زنده و بریدن پستان زنها، پختن گوشت انسان و خوراندن آن بر "دشمنان"، ادرارکردن به دهن فرد اسیر، بریدن سر انسان و گذاشتن آن روی تابه ی داغ و..." بخشی از اعمال غیر انسانی این آدمکشان وحشی ست ... تازه این هنوز ار نتایج سحرست . باش تا طالبان به میدان آیند که آن را زمانی دیگر و حوصله ی بیشتر باید.

به گمان من خواندن این اثر برای هر افغانی یا ایرانی که دلش برای میهنش می تپد ضرور یست.

برای پیکار پامیر توفیق فراوان آرزو دارم. به ویژه در زمینه ی به پایان رسا ندن جلد بعدی که وعده اش را داده اند و بر روی آن کار میکنند.

پروفیسورداکتر محمود گودرزی – واشنگتن

هفدهم سپتامبر ١٩٩٩ م

تقریظ:

اداره ی جریده ی " فریاد" چاپ آلمان

شماره ی ۳۹ – جوزای ۱۳۷۸ خورشیدی

"اگرغبار در دخمه های مرگ زندان و در انزوای جزیره ای تبعید های مکرر، سنگ بنای نگارش تاریخ سیاسی افغانستان را نمی گذاشت و اگر پروفیسور دکتور حسن کاکر، دقایق حقوقی معاهده ی دیورند را مورد پژوهش قرار نمیداد، عده ای کم از دانایان به روابط بین المللی افغانستان، معنی نیشخند تحقیر آمیزی را می فهمیدند که در سال ۱۹۹٤، با یورش بلامانع طالبان تجسم یافت.

گرچه از آغاز دهۀ پنجاه تا اواخر دهۀ هفتاد که بازیگران رنگارنگ "سیاست های خاندانی" تبلیغات گسترده ای را در زمینه ی پشتونستان براه انداختند و مضمون بخش اعظم تک نگاری های دوره لیسانس فاکولته ی حقوق و علوم سیاسی و تز های ماستری شش ماهه در امریکا را همین موضوع پشتونستان و یا بعبارت دیگر، روابط با پاکستان تشکیل میداده است و حتی در همین شب و روز هم که جنگسالاران شکست خورده ی ضد طالب در رکاب مخالفان منطقه ای پاکستان شمشیر میزنند، بازهم تحلیل های مقطعی که بیشتر نقش پاکستان را در حمایت از طالبان مورد حمله قرار میدهد و گذشته ها را که پاکستان نیرو هایی را که امروز ضد طالب عمل میکنند، عمداً از قلم می اندازند، با اینهم جای یک تحلیل جامع تاریخی – سیاسی که در عین زمان واقعیات جاری را نیز در بر داشته باشد، همیشه خالی بوده است . این کار بزرگ و با ارزش را نویسنده ی فرزانه و مبارز جناب الحاج کریم پیکار پامیر با تألیف اثر درخشان "**نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان** " به شایسته ترین نحو انجام داده است .

خواننده گان "فریاد" با جریده ی پُرمحتوای "پگاه " که به همت آقای پیکاردر تورنتوی کانادا

انتشار می یابد و هم با چند مجموعه ی شعری وی آشنایی کافی دارند. پیکار با اندوخته های ارجمندی در ساحه ی دیپلوماسی افغانستان و پاکستان و هم با ذهن تیز بین و تند کاوش در حقیقت میتوانسته است یکی از مناسب ترین نامزد ها برای تألیف چنین کتابی باشد.

کتاب " نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان " در طی ۱۷۰ صفحه (حالا ٤۰۰ صفحه) با صحافت رسالات تحقیقی دانشگاهی و بصورت مصور توسط "کانون فرهنگی باختر" (تورنتو – کانادا) در سال ۱۹۹۹م انتشار یافته است . کتاب با تقریظ جانداری از آقای فرهاد لبیب استاد اسبق دانشکده ی هوایی نظامی و یکی از فرهنگیان میهن پرست و پُرکار کشور می آغازد. استخوان بندی کتاب شامل مقدمۀ مؤلف و هفت فصل است . مؤلف با همه آگاهی هایی که از مطالعۀ کتابش بر می تابد، درسبیل همه روشنفکران خویشتندار، کمتراز اهمیت کارش سخن میراند، ولی با مطالعۀ دقیق کتاب، روشن میگردد که مؤلف با یک ناسیونالیسم ترقیخواهانه ی افغانستانی که بجز دفاع از حقوق مشروع مردم افغانستان، به هیچ همسایه و بیگانه ای چشم بدخواهی ندارد، دست به قلم برده است . بافت اصلی تحلیل وی از دو سر منشأ سیراب میگردد: از یکطرف وی با باز شناساندن سیاست " رایج انگلیس " در نیم قاره ی هند، میراث دار توطئه گر وی را افشا میکند و از جانب دیگر، انبوهی از اسناد و ابزار های امپریک را برای غنا بخشیدن به استدلال هایش مورد استفاده قرار میدهد. انتخاب عناوین هر فصل بسیار مناسب و آموزنده است . فصل ها برای آن انتخاب گردیده اند تا حق مطلب به بهترین وجهی ادا گردد. با این شیوه ی پویایی درونی شگفت انگیزی، یکدست بودن روایت و استدلال را تضمین میکند. خواننده در پایان مطالعۀ این کتاب، با کسب معلومات سیستماتیک، جامع و مشخص به کنه روابط افغانستان و پاکستان از آغاز تا امروز پی می برد. نثر کتاب استوار و رسا، زبان نوشتاری عفیف و در عین زمان بسیار جور است و با خود سانسوری و مجامله بازی های دیوانسالارانه ای که امروز ها مورد است، هیچ همخوانی ندارد. در بسیاری موارد جملات در واقع فرمولهایی اند که بار سنگین مطالعات و تجارب متراکم نویسنده را با سهولت انتقال میدهند.

درحالیکه ما انتشار این اثر ارزشمند را به نویسندۀ وارسته و ارجمند آقای پیکار پامیر تبریک میگوییم، بخواننده گان " فریاد " توصیه مینماییم تا مطالعه ی این اثر آموزنده را فراموش نکنند."

تقریظ:

فرهاد (لبیب)

سابق استاد دانشگاه حربی افغانستان

و مسوول کانون فرهنگی باختر در تورنتو

" هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق   ثبت است در جریده ی عالم دوامِ ما (حافظ)

هیچگاهی میسر نشده است که من بر کتابی تقریظ بنویسم، بغیر از " افغانستان در پنچ قرن اخیر"، آنهم بعد از انتشار آن بدست مؤلفش (مرحوم فرهنگ). و آن بخاطر اینکه معمولاً نویسنده‌گان نوشته و آثار خویش را بیشتر بخاطر نوشتن تقریظ به‌کسانی داده اند‌که آنها صاحب نام و نشان بوده بدان سبب که مُهرِ تأییدِ صاحبِ نام بر پیشانی اثر شان خورده باشد.

من در رابطه ی محتویات این اثر نمیخواهم سخنی بگویم ؛ چه، قراریکه گفته اند "مُشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید " و اما، آنچه مرا به نوشتن این چند سطرواداشته است اینست:

۱) در زمانیکه غریو پیروزی پی در پی گماشته‌گان پاکستان، هزاران صاحبِ نام و قلم را به اصطلاح زهره تَرَک نموده که نه تنها از نوشتن حقایق طفره میروند، بلکه ازگرفتن نام (سی آی ای) و (آی اس آی) بخود می لرزند.

۲) در شرایط هولناک زنده‌گی مادی در این دیارکه انسان را مانند ماشینِ ساعت، بدون وقفه چنان در یک محور می چرخاندکه حتی امانِ یک لحظه تفکر را نیز از آدمی می رباید و این

شرایط، بعضی از قلمداران را چنان در خود فرو برده که بعد از گذشتِ زمان، حتی فرصتِ نوشتن نامه را به خانواده های خود از دست میدهند.

حال سوألی که پیدا میشود اینست که چه باعث میشود که در این زمان و در چنین مکان، کسی چنان اثری را به مردمش عرضه میدارد ؟

آری ! در شرایطی که گذشته از عوامل بالا، نویسنده باید از شروع حرف اولِ اثرش تا رسا نیده آن بدست خواننده، نه تنها از وقت وقلم و قدمش مایه بگذارد، بلکه از جیبش و یا به اصطلاح ازدهن اولادش بزند و آنرا به چاپ و مصارف پُستی و ... کتابش بدهد و در عوض حتی عناد، خصومت و کینه ورزی های عده یی را تا سرحد جنون بر انگیزاند یا حد اقل پایش را در شرایط فعلی از رفتن به وطن نیز در زنجیر ببندد.

آری ! هیچ چیزی نمیتواند کسی را بدین قربانی وادارد بجز عشق و جز درد وطن، آنهم کسی را که قبل از برآمدن آفتاب، از خانه برای پیدا کردن لقمه نان حلال خارج میشود و بعد از غروب، دو باره بخانه بر میگردد. حال، اگر خواننده ی محترم این اثر را با در نظر داشت چنین حال و احوالی بخواند، به این عشق و ایمان چه خواهد گفت؟

فرهاد (لبیب)

مسوول کانون فرهنگی باختر- تورنتو

سخنی از نگارنده ی این اثر

(ازجورِ چرخِ دون، ستمِ " دیره دون" کشیم)[1]
یا رب ! چه جُرم ماست که جور دو دون کشیم؟

برای انجام دادن هرکار، انگیزه یی لازم است و در پیمایش هر طریقه یی، مقصود انسان نهفته باید. حوادث ِپی در پی، خونین و ویرانگر بیشتر از سه دههٔ اخیرِ کشور، انگیزه های عمیقی برای تفکر و عمل در ذهن و ضمیر مان آفریده است . تفکر پیرامون علتها و معلولها، و عمل هم در راه ریشه یابی و خشکانیدن بنیاد هرآنچه بنام حادثه ی خونبار و حادثه آفرینان مغرضِ ستمکارخوانده میشود.

اگر کودتای خونین هفتم ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی (۲۸ ما ه اپریل سال ۱۹۷۸م) که هستی ملیونها انسانِ وطن را بیرحمانه بلعید وسراسرکشور مان را به تلِ خاک مبدل کرد، ریشه در زمین استعمار روس داشت، ریشه ی حادثه ی هشتم ثورسال ۱۳۷۱ خورشیدی (۲۹ ماه اپریل ۱۹۹۲ م) و پیامد های هولناک آن نیز بایستی در کشتزار استعمار غرب و فرمان بر دارانِ

۱ دیره دون نام شهری است در هندوستان که زادگاه جنرال محمد نادر وبرادرانش بوده است .

منطقه یی آن جُست و جو گردد. هرگاه چنین شود که گفتیم، بیننده و شنونده ی حوادث دردناک افغانستان، از چنگ تردید و یا اغتشاش ذهنی نجات یافته به وضاحت وآسانی میداند که چرا این جنگِ آدمیخوار و این تخریب و تباهی در سر زمین پدری ما پایان نمی پذیرد؟ همچنان میداند که چرا در صبح فردای " پیروزی" ؛ نه تنها شهدِ آن در کام مردم ما به زهر ناکامی و نا مرادی مبدل میگردد، بلکه " ویروس "تعصبات قومی، ملی و زبانی نیز در خون عده یی از هم میهنان ما شیوع می یابد و آنان را بیمار و بی تفکر میسازد؟

وقتی هم میهن دلسوز و مردم دوست، ریشه ی حوادث غمبار و مصیبت های دوامدار را دریافت، آنگاه میتواند با تدبیر و تلاش لازمِ آنرا بخشکاند و با تقبل فداکاری و ایفای وجیبه ی ملی و انسانی اش، مردم و مملکت را از چنگال غمها و مصیبت های دوامدار برهاند.

سنگینی مصائب اجتماعی در کشور و بیرحمی از حد فزونِ دشمنانِ مردم عزیز ما، مرا برآن داشت تا دست به تحقیق بیشتر زده مجموع حقایق را که متکی به اسناد و مدارک خواهد بود، در این کتاب گِرد آورده تقدیم خواننده گان و هموطنان گرامی ام نمایم . البته آنچه مسلم است اینست که کار تحقیق و تتبع و آنهم در اطراف مسایل و موضوعات حادِ سیاسی، تاریخی و نظامی و باز، در اطراف آن مسایلی که شبکه های جهنمی اطلاعاتی (استخباراتی) در آنها دست قوی دارند، فوق العاده دشوار است . این دشواری وقتی دشوار تر میشود که کار تحقیق و نگارش در عالم آواره گی و در نبود مواد و مأخذ کافی و نیز، پراگنده گی های ذهنی ناشی از غربت صورت گیرد. با آنهم، در این کتاب سعی بعمل آمده است تا ثابت ساخته شود که در میان آنهمه جنگ و خونریزی و ویرانگری چندین ساله در افغانستان، دست نا پاک و دسیسه سازِ استخبارات جهان و منطقه، بخصوص (آی اس آی) یا سازمان جاسوسی ارتش پاکستان قویاً تداخل دارد و کارِ استخباراتی هم، طوریکه همه میدانند، همیشه پنهانی، حیله گرانه و فریبکارانه انجام داده میشود. بنابران، اگر خواننده ی گرامی، کمبود بیشتری در این کتاب می بیند، مشکل اساسی نگارنده را در این مورد فراموش نفرماید.

انگیزه ی دیگری که مرا واداشت علی رغم همه نوع گرفتاریهای شخصی و اجتماعی، اقدام به نگارش این کتاب نمایم، این بود که چون تجاوز قشون شوروی در سال ۱۹۷۹ میلادی به افغانستان بصورت عریان، مستقیم، با یونیفورم مشخص نظامی و چشم و چهره ی خاص و

قابل روییت صورت گرفت، بنابران، مردم افغانستان با تشخیص دشمن و آگاهی از اهداف نا پاک آن، بی تردید رزمیدند و علیه آن افشا گری گسترده بعمل آوردند. چنانکه در مورد (کی جی بی) یا سازمان اطلاعاتی شوروی و فعالیتهای خرابکارانه ی آن در قبال افغانستان و دیگر کشور ها دقت صورت گرفت و مطالب زیادی هم نگاشته آمد. ولی، پس از سقوط امپراتوری شوروی و یک قطبی شدن جهان به سر دمداری بلا منازع ایالات متحده ی امریکا، سازمان های استخباراتی کشور های دیگر در منطقه و جهان یا فراموش شدند و یا دسایس ضد افغانی شان نا دیده گرفته شد. بهمین ملحوظ، بصورت اخص استخبارات ارتش پاکستان، خودش را حامی جهاد مردم افغانستان جا زد و از این شانس مساعد سؤاستفاده های عظیمی علیه هستی ملی مان بعمل آورد. البته این تذکر، هرگز بدین معنا نیست که سایر همسایه های افغانستان وعمدتاً جمهوری اسلامی ایران، مصدرمداخله، جفا کاری و تخریب هستی ملی و سیاسی مردم افغانستان نشده اند؛ اما، من، عجالتاً موضوع این کتاب را بالای غداریهای آشکار و بیرحمانه ی جانب پاکستان متمرکز نموده ام و آرزو مندم سایر هم میهنان دردمند و متعهد ما، نبشته و تحقیق شان را بر محور نا جوانمردی های حکومتگران جمهوری اسلامی بچرخانند تا موازنه ی لازم در این زمینه ها بر قرار گردد. پس به اولاد وطن سخت لازم است تا این منابع و مراکزشیطانی، خطرناک و دسیسه ساز را شناسایی و قاطعانه برای مردم افغانستان افشأ نمایند. مثلاً، یکی از استفاده های ماهرانه ی استخبارات کشور های ایران و پاکستان در دهه ی اخیر (دهۀ نود قرن بیستم) کشورجنگزده ی ما این بود و هست که با تجربه اندوزی از اقدامات (کی جی بی) یا شبکه ی اطلاعات جاسوسی شوروی دیروز در افغانستان و درک روحیات خاص افغانها، سه عنصر مؤثر را علیه سلامتی ملی مان بکار بستند که آنها عبارت اند از: اسلام و مذهب – زبان (فارسی در ایران و پشتو در پاکستان) و پناه دادن ظاهراً سخاوتمندانه به پناهگزینان ما.

این سه حربه، چنان مؤثر افتاد که حتا در دو کشور ایران و پاکستان، ذهنیتِ مبنی بر "خیر ایران، خیر افغانستان" و " خیر پاکستان خیر افغانستان" بلند شد و شعار "اسلام مرز نمی شناسد" و " امت اسلامی باهم اند" و " ... " در آمد. در حالیکه هم منافع هر کشور متفاوت است و هم ممالک اسلامی عملاً مرز و محدوده ی حقوقی و سیاسی و جغرافیایی دارند و از آن با خون خویش دفاع و حراست هم میکنند. با آنهم هستند عده ی زیادی از هم میهنان مان که با ساده اندیشی خاصی میگویند " اگر پاکستان نمی بود، جهاد ما پیروز نمی شد" و این عین

همان ادعایی است که نظامیان نا جوانمرد پاکستانی و سردمداران دولتی آن کشور همیشه و در هر جا عَلمَ میکنند تا بارِ سنگینِ منت را برای همیشه بر دوش استخوانی ملت افغانستان حمل نمایند. این ادعای پاکستانی ها تا بدانجا پیش میرود که حتا اخترعبدالرحمن رییس آی اس آی وقت پاکستان و ستراتژست مشهور ضد افغانستان را لقب " خاموش مجاهد " میدهند تا همه نوع غدر و جفای شان علیه مردمِ مظلومِ ما را کتمان نمایند.

واقعیت مسلم اینست که اگر مقاومت، دلیری، جانبازی و از خود گذری های بی مانند مردم افغانستان که منجر به ویرانی کشور و شهادت بیشتر از دوملیون افغان گردید، نمی بود؛ پاکستان درکام اژدهای امپراتوری شوروی رفته و امروز اثری از دولت و شوکت آن دیده نمیشد. پس بسیار بمورد و منصفانه خواهد بود اگر مقامات مُلکی و نظامی پاکستان منت گزارمردم شهیرافغانستان باشند.

این نکته را نیز باید خاطر نشان نمود که یکی از منابعی که در این کتاب قسماً از آن هم استفاده بعمل آمده، کتاب " اردو و سیاست در سه دههٔ اخیر افغانستان" است که آنرا یکی از جنرالان مربوط به جناح پرچم " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نگاشته است . باید گفت که نه تنها بخشهای زیادی از این کتاب به واقعیت های سیاسی – اجتماعی سه دهه ی اخیر کشور ما وفق نمیدهد، بلکه اغراض حزبی و ایدئولوژیک نویسنده نیز در آن تداخل دارد. من، فقط بعضی از گزارشهای نظامی دربحبوحه ی جنگهای بین التنظیمی شهر کابل را از آن به عاریت گرفته ام وبس.

این نکته را قابل تذکر میدانم که وقتی در اینجا از جغرافیای سیاسی و سلاطین در درازنای سده ها و باز، در رابطه با سیرِ تاریخی و فرود و فرازِ سیاسی – نظامی در منطقه یاد میکنم، بیشتر از «افغانستان» و «افغان» کار گرفته ام، در واقع، نه میخواهم واردِ بحثِ عمیقِ مربوط به اسامی تاریخی سرزمین افغانستان (آریانا و خراسان) شوم؛ زیرا میدانم که جای چنین بحث و فحص ریشه دار و طولانی در صفحات این اثر گنجایش نه دارد. البته در صورت لزوم، بایستی بگونهٔ اختصاصی و جداگانه مورد بررسی قرار گیرد

بهرحال، هرگز ادعا ندارم که با نگارش این اثر، کار جامعی انجام داده ام، زیرا انجام دادن کار جامع، تحقیق و تتبع طولانی تر، گسترده ترو عمیقتر ازین را ایجاب مینماید که برای منِ غربت نشین، اینهمه میسر نبوده است . ولی در عین حال باید بعرض برسانم که با این نگارش، خواستم صرفاً روزنه ی کوچکی بسوی انبار حقایق تلخ سیاسی – تاریخی وطنم بگشایم، باشد دیگران دربی را بدان سوی بگشایند.

تذکر این نکته را نیز بجا میدانم که هم میهنان وهم زبانان عزیز ما، هرگاه خواسته باشند از مطالب این اثر استفاده نمایند، با ذکر نام کتاب و مؤلف آن که رعایت همان امانت اخلاقی و مطبوعاتی است، دست آزاد خواهند داشت . مقصد و انگیزه ی اصلی من در اینکار، عشق به وطنم، وفا به مردمم و رهایی هردو، از اسارت بیگانه گان بی مروت بوده است . پس، اگر حقایق تلخی در این کتاب درج گردیده که به (این یا آن فرد یا جمع) بر میخورد، آنرا نباید ناشی از یکجانبه نگری یا حُب و بغض نگارنده پنداشت . نزد ما، منافع ملی و حُب وطن بالاتر و متعالی تر از هر چیز دیگری است و آرزو مندم همیشه و تازنده ایم، چنین باشد.

امید وارم بتوانم در صورتی که عمرفرصت دهد، سایر تحولات سیاسی – نظامی و اجتماعی کشور عزیزم را که پس از اشغال کابل توسط گروه " طالبان " صورت گرفت، طی جلد دوم این کتاب تقدیم خواننده گان گرامی نمایم.

کریم پیکار پامیر– تورنتو

ماه دسامبر۱۹۹۸ میلادی

فصل اول

استعمار انگلیس در شبه قارۀ هند

قبل از آنکه پدیدۀ غیر عادی و غیر طبیعی (پاکستان) در سال ۱۹٤٧ میلادی در ناحیۀ جنوب شرق افغانستان به میان آورده شود، کشورپهناور هند که آنرا " سرزمین عجایب" نیزگفته اند، در طول قرنها با افغانستان مرز مشترک و در مواقعی هم، دولت مشترک داشته اند.

چون افغانستان از نظر جغرافیایی، حیثیت چهار راه میان آسیا و اروپا را دارد، بنابران سرزمین پُرغنای هند، همیشه از سمت افغانستان مورد تهدید و حملات نظامی کشورگشایان آسیایی و اروپایی و نیز شاهان مقتدرافغان قرار میگرفت.

داریوش هخامنشی در قرن پنجم قبل از میلاد (دوهزارو پنجصد سال قبل)، متعاقباً اسکندر کبیر، سلاطین یونان و باختری افغانستان، کوشانی ها و سایرین یکی پی دیگر به آن سرزمین تاخته اند. سلسله های مقتدر سلاطین افغان مانند غزنوی ها، غوری ها، خلجی ها، تغلقی ها، سوری ها، لودی ها، ابدالی ها و امثالهم در طول سده ها به اشکال و پیمانه های مختلفی حملات و فرمانروایی های شان به این سر زمین پهناور را ادامه داده اند. برخی از سلسله های حاکم افغانی، بعد از فتح و پیروزی های شان، شهر های دهلی یا لاهور را مرکز حکمفرمایی خویش قرار داده و به نشر و پخش فرهنگ و زبان فارسی در آن سر زمین پرداخته اند که آثار و کتیبه های آنها تا همین اکنون در آرشیف ها و موزیم های آن کشور موجود بوده وآثار معماری آن دوره ها طرف تماشا و پسند سیاحان و محققان جهان قرار دارد.

با تأسیس " کمپنی هند شرقی " درسال (١٦٠٠ میلادی) ازطرف انگلیس ها درشهر ساحلی "سورت"، واقع در غرب هند و پیشتازی های سیاسی – نظامی بعدی آن ها بود که اوضاع و

احوال در هند و کشور های دَور و بَر آن کاملاً دگر گون شد و بعد از آن، دو ملتِ تمدن پرور هند و افغانستان خرابی بسیار دیدند و تلخی های بی پایان چشیدند.

" کمپنی شرق الهند"، همان کمپنی ظاهراً تجارتی انگلیس است که در زمان حکمروایی اورنگ زیب فرزند شاه جهان و یکی از احفاد سلسلۀ مُغلی هند در ردیف سایر کمپنی های تجارتی مانند کمپنی پرتگالی ها، هلندیها، دانمارکیها، جرمن ها و فرانسوی ها درهندوستان تأسیس گردید وآهسته آهسته با بکار گیری تاکتیکهای خاص استعماری و با استفاده ازضعف و بی کفایتی سلاطین مُغلی و حکام محلی آنان، نه تنها بریتانیا رقبای اروپایی اش را بالتدریج ازصحنه راند، بلکه قدم به قدم به یک قدرت بزرگ سیاسی – نظامی درهند مبدل گردید و بالاخره، سرتاسر آن کشور را اشغال نمود، طوریکه حتا بعداً تا افغانستان نیز تاخت .

قبل از آنکه پیرامون اقدامات و برنامه های بریتانیا درهندِ پهناور بپردازیم، بد نخواهد بود اندکی راجع به ویکتوریا، ملکه ی مشهور آن کشوربنویسیم که بخش بزرگی از مصائب کشور عزیزما در دوران سلطنت او واقع گردید. ویکتوریا در سال ۱۸۱۹ میلادی به دنیا آمد و یگانه فرزند خانواده اش بود. وقتی ویلیام پنجم کاکایش در سال ۱۸۳۷ م چشم از جهان فرو بست، موصوفه به تاج و تخت بریتانیا دست یافت و شصت و چهار سال پادشاهی کرد. ویکتوریا درسن ۲۱ سالگی با شهزاده البرت ازدواج کرد و نُه فرزند از او به دنیا آورد. البرت در سال ۱۸۶۱م چشم از جهان پوشید و ملکه ویکتوریا تا آخر عمرش سیاه پوش شد. درسالهای سلطنت او بود که امپراتوری بریتانیا در سراسر جهان گسترش یافت . قسمت بیشتر پیشرفتهای علمی، فرهنگی و هنری انگلستان نیز در عصر او صورت پذیرفت. ملکه ویکتوریا درسال ۱۹۰۱ میلادی به عمر هشتاد و دو سالگی جهان را وداع گفت .



ملکه ویکتوریا(۱۸۱۹-۱۹۰۱م)

چگونه گی جریان اشغال نظامی شبه قارۀ هند توسط انگلیسها و سقوط دود مان مُغلی هند، سَری دراز دارد که مورد بحث اصلی این کتاب نیست و اما، برای آنکه انگیزه های استعماری تشکیل پاکستان و بعداً دست درازیهای آن به افغانستان روشن گردد، بایستی اینقدر به صورت فشرده گفته شود که تاکتیک و پلان استعماری انگلیس درجهت اشغال کامل هندوستان و کشور های همسایه عمدتاً چنین بود:

۱)ایجاد تفرقه میان گروه ها و طبقات مختلف دینی و مذهبی .

۲) ایجاد اختلاف، نا باوری و تحریکاتِ وسواس بر انگیز میان قشر حاکمِ مرکزی و محلی کشور توأم با پرداخت رشوه، عطیه و تحایف.

۳) خریداری و تطمیع افراد و عناصرکلیدی دربار و حکومت های محلی و سؤ استفاده از آنها.

٤) پارچه پارچه کردن سرزمین بزرگ هندوستان و غصب هر پارچۀ آن یکی پی دیگر.

٥) پرورش قطاع الطریقان، ترور اشخاص و ایجاد نا امنی در مناطق مورد نظر تا که آتش کین توزی، جنگ و نفرت میان مردم محل مشتعل شده و خود، مطابق پلان از اوضاع بهره برداری نماید.

٦) گسترش قلمرو خویش با جنگ و خدعه، ولی با صبر و تحمل و حرکتِ قدم به قدم توأم با تبلیغات وسیع ماهرانه.

در اینجا به مورد خواهد بود هرگاه یک و دو نمونه از اقدامات تفرقه افگنانۀ استعماردر هند به منظور پیشروی های شان در آن کشور بیاوریم:

شاد روان میرغلام محمد غبار در " افغانستان در مسیر تاریخ" مینویسد: " **انگلیسها که از ابتدای ورود به هند در نواحی بنگال مستقر شده بودند، فعالیت خود را نیز از همان جا شروع کردند. نواب سراج الدوله جانشین علی وردی پادشاه بنگال در سال ١٧٥٦م یک نفراز مأمورین خود را که به کمپنی پناه بُرده بود، بخواست و کمپنی رد کرد. سراج الدوله که مد اخله ی تجار بیگانه را در امور داخلی بدید، کلکته را اشغال و یکصد و چهل وشش نفر انگلیسی را محبوس نمود که به جز بیست و دو نفر همه در ردائت هوای محبس بمردند. انگلیسها قشونی از مدراس به قیادت ادمیرال داتسن و کلنل کلایو برضد سراج الدوله سوق کردند و بعد از کمی، معاهده صلح را امضا نمودند و در صدد تهیه قوا برآمدند. انگلیسها به زودی توانستند که توسط مستر "واتس" نماینده خود دردربارسراج الدوله، "اومی چند " را استخدام و به وسیله او جنرال مقتدر بنگال میرجعفر را به امید نوابی بنگال سِراً با کمپنی معاهد و مددگار بسازند. آنگاه معاهده با سراج الدله را یک جانبه لغو و ازمدراس یک قشون کوچک سه هزار نفری با ده توپ علیه نواب سوق نمودند، درحالیکه سراج الد و له، اردوی بزرگی مرکب از پنجاه هزار پیاده و هژده هزار سوار و پنجاه توپ داشت. ولی در میدان جنگ میر جعفر سپه سالار عوض دشمن، سراج الدوله را مورد حمله قرار داد، درحالیکه قوماندان انگلیس رابرت کلف تماشا میکرد.** " (١)

باز، غبار در همان کتاب مینویسد: " **حکومت انگلیس نخست از کشور مورد نظر خود تا جایی که میتوانست مناطق عمده ی او را از نظر اقتصادی و سوق الجیشی میگرفت یا به**

دیگری میداد، آنگاه پادشاهِ قسمت باقیمانده را از تخت فرود می آورد و جایش را به یکی از رقبای او و یا یکی از پَست ترین اشخاص خائن محلی میداد، از آن بعد، این شخص را تحت فشار سیاسی و مالی قرار داده به ظلم و ستمگری علیه مردم رهنمونی میکرد تا مردم بخون او تشنه گردند و گاهی هم ملت بر ضد او تحریک به قیام میشدند. پس زمامدار منفورو مخوف برای حفظ خود از انتقام ملت، اطاعت بی سرحد از دولت انگلیس را ضامن بقای خود شمرده و از هر غلام افسانوی بیشتر فرمان بر دار او میگردید، ملت ستمدیده او نیز آنقدربه ستوه می آمد که به استیلای دشمن خارجی متمایل میگردید. " (۲)



وارن هستنگز Warren Hastings نخستین گورنرجنرال انگلیس درهند

(۱۷۷۳-۱۷۸۵م)

هرچند تسلط استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند مجموعاً دوصد و سیزده سال به درازا کشید، اما خیزشهای اعتراضی مسلحانه و مسالمت آمیزنیز در طول این مدت در هر گوشه و کنار هند صورت میگرفت که گهَ به پیروزی هایی می انجامید و گاهی هم بخاک و خون کشانیده میشد، مگر نخستین خیزش عظیم مردم نیم قاره ی هند علیه استعمار انگلیس از سال ۱۸۵۷ میلادی(یکصد وپنجاه سال قبل) آغازگردید. این خیزش چنان گسترده و خشمآگین بود که عساکر بومی هند، تنها در لکنهو، یکهزار تن افسر انگلیسی را از دَم تیغ گذرانیدند، منازل و اماکن آنها را آتش زدند و پایتخت هندرا آزاد نموده تا پنج ماه تمام بر آن شهر حاکم بودند.

هرچند این قیام عمومی بعداً از طرف عساکر انگلیسی با خونین ترین وجهی سرکوب وده ها هزارانسان آزادیخواه بکام مرگ فرستاده شدند و هندوستان قهراً و رسماً جز قلمرو انگلستان اعلام گردید، ولی با آنهم، مردم هند هیچگاه درجهت نیل به آزادی از پا نه نشستند.

دراواخرقرن نزدهم، بار دیگر شورِ آزادیخواهی مردم نیم قاره ی هند طنین اندازشد. در آن سالها، برای نخستین بار، عده یی از عناصرمختلف مربوط به بورژوازی نوظهور هند که تازه صاحب سرمایه و کارخانه شده بودند، به تأسیس کنگره ی ملی هند در سال ۱۸۸۵ م در شهر بمبئی اقدام بعمل آوردند ونخستین رییس این تشکیل،" و.س. بونارجی" نام داشت. منظور "بونارجی" وسایر بزرگان مانند " سورندرانات بانرجی"، " بدرالدین طیب جی"، فیروز شاه مهتا"، " دادابهای نا ئوروجی"، " پندت مدان موهن مالاویا"، " تیلک" و امثالهم، عبارت از آن بود تا با تشکیل یکنوع اتحاد فکری و فزیکی، بتوانند از منافع خویش در برابر صنایع پُرقدرت انگلیس حراست بعمل آورند و طبعاً عناصر تشکیل دهنده ی کانگره، بروفق خصلت و گرایشات طبقاتی خویش، دربرابرحاکمیت برتانیه در آن سالها، از نرمش و مدارای سیاسی کار میگرفتند. واما، به مرور زمان و درجریان فعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی کانگرس بود که بالتدریج عناصر انقلابی دیگری از میان این تشکیل سر برآوردند و شعار استقلال هند و مبارزه ی جدی علیه حاکمیت برتانیه در خاک هند را بلند نمودند. برای نخستین بار " دادابهای نائوروجی" بودکه شعار حصول استقلال هند را بلند کرد و درسالهای بعد، این شعار ها و سر وصدا ها درمیان توده ها و طبقات پایینی هند نیز راه یافت و آهسته آهسته جریان همه گانی بخود گرفت. مبارزات مسلمانان هند نیز موازی با تلاشهای سایر هندی ها برای آزادی و آسایش نیز ادامه داشت، بخصوص بعد از تأسیس مدرسه ی " دیوبند" به رهبری " محمد قاسم نانوتوی"، این مبارزات ضد استعماری

به مرحلۀ نوینی ارتقا یافت. باید افزود که مدرسۀ دیوبند تا چند سال اول بعد از تأسیس خود، علمای مبارز ضد انگلیسی به جامعه تقدیم کرد که هرکدام آنها نقش و تأثیرزیادی در جنبش آزادیخواهی هند داشتند و اما، انگلیسها همینکه متوجه این تأثیرات فکری و اجتماعی مدرسۀ مذکور شدند، تعداد زیادی از عناصر طرفدار خویش را وارد آن کانون اسلامی نموده از یکطرف به مرور زمان نقش مبارزاتی آنرا خنثی کردند و از سوی دیگر، شهرت نیکوی این کانون را در جامعه ی هند و کشور های اطراف ازمیان برداشتند، چنانکه بعد ها، تعدادی ازملا های همین مدرسه رهسپار افغانستان شده و علیه نهضت ترقیخواهانه ی اعلیحضرت امان الله خان تبلیغات دامنه دار به ضد اصلاحات و به نفع انگلیس نمودند و شاه هم بالنوبه، وعظ، تدریس و فعالیت های آنان را در افغانستان ممنوع اعلام نمود.

افکار و اندیشه ی " دیوبندی" درشبه قاره ی هند، اساساً ناشی از نهضت " شاه ولی الله" دهلوی است که درسالهای ۱۷۰۳ الی ۱۷٦۲ میلادی میزیست . او در آن سالها و در مراحل اولیه ی نهضت، میخواست با تلاش هایش، خرافات را ازفضای زنده گی جامعه ی مسلمانان هند بزداید. ولی فرزند وی (شاه عبدالعزیز) و نواسه اش (شاه اسماعیل) در سالهای بعد، افکار سید احمد را به یک جنبش فکری – اجتماعی ضد سلطه ی بریتانیا مبدل نمودند. چنانکه وقتی " محمدقاسم نانوتوی" یکی از پیروان این نهضت، مدرسه ی معروف " دیوبند" را در سال ۱۸٦۷ میلادی در هند تأسیس نمود وچنانکه گفته آمد، تعداد زیادی از علمای دینی با افکارضد استعمارانگلیس از آن فارغ شدند. اما پسانها، وقتی مقامات هند برتانوی بگونه ی ماهرانه یی افراد و عناصر" خودی" شان را در این مدرسه گسیل داشتند، به تدریج افکارجزم اندیشانه ی حنفی، بعداً وهابی، با شیوه های تبلیغی عقب گرایانه ی فکری و سیاسی شدید تری از آن بیرون جهید. بلی ! فارغان مدرسه ی " دیوبند" به تدریج پیرومذهب وهابی برخاسته ازعربستان سعودی شدند که با هرنوع مدنیت بشری، پیشرفت اجتماعی، حقوق زن و روشنی علم و دانش خصومت ورزیدند.

درسال ۱۹۰٤ میلادی، عده یی از روشنفکران مسلمان هند، دست به تأسیس جماعتی بنام " مسلم لیگ" زدند. هرچند همین " مسلم لیگ " پس از سالها فعالیت سیاسی جداگانه در هند، درسال ۱۹۱٦م با " کانگرس ملی " یکجا شد . درعین زمان، شخصیت های دیگری از میان مسلمانان هند برخاستند که ازعقبمانی فکری، سیاسی و اقتصادی مسلمانها رنج میبردند و میخواستند به آنها تفهیم نمایند که مانند دیگر اقشار و گروه های ساکن آن سرزمین، درپی آموزش

علم و دانش شوند. یکی از این شخصیت های مسلمان هند عبارت از " سر سید احمدخان " مؤسس دانشگاه " علیگر" بود. وی در آن سالها و به منظورحصول دانش و آگاهی بیشترعصر، یکنوع همکاری با مقامات هند برتانوی را تبلیغ مینمود.



جورج کرزن وایسرای انگلیس درهند (۱۹۰۵-۱۸۹۹ م)

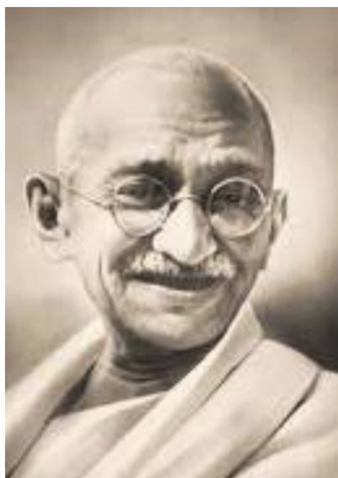
آنگاه که بیست و یکمین نشست عمومی کانگرس در سال ۱۹۱۵م دایر میگردید، اختلاف جدی میان جناح های " چپ " و " راست" کانگره متبارز گشت. جناح چپ به رهبری شخصیت هایی چون " تیلک "، آراویینداگوش" و " چندراپال" در تداوم مبارزه تا حصول آزادی کامل از

زیر یوغ استعمار و تشکیل حکومت مستقل پا میفشردند، اما، رهبران جناح راست، خواهان حکومتی از نوع " Dominion " (رژیمی که دارای خود مختاری داخلی باشد) در هندوستان بودند. هنوز این کشاکش سیاسی در درون کانگره ی ملی هند ادامه داشت که مرد ریاضت پیشه یی به نام "موهنداس کرمچند مهاتما گاندی" درسال ۱۹۱۵ میلادی، آنگاه که تنها چهل و چهار سال داشت، از افریقای جنوبی بر گشته و در سال ۱۹۱۹ م رسماً شامل کنگره شد. این مرد که اعتقادات صلح طلبانه ی ضد خشونت داشت، شعار " مقاومت منفی " برای آزادی هندوستان را بلند کرد. این شعار، در بدو امر اعتراضات و واکنشهای وسیعی را برانگیخت، مگربه زودی جای خودش را در میان ملیون ها اسیر هندی دریافت. " گاندی " با گذشت و مدارا و با تحمل مشقت های زنده گی و استقامت در راه مقصود، به سرعت در قلوب و اذهان هندو و مسلمان شبه قاره ی هند ره باز کرد.

زنده‌گینامۀ کوتاهی از مهاتما گاندی:

موهنداس کرمچند مهاتما گاندی مرد آزادیخواهی بود که در دوم اکتوبرسال ۱۸۶۹ میلادی درپوربندر گُجرات هندوستان چشم به دنیا گشود. در سال ۱۸۸۲ م آنگاه که هنوز سیزده سال بیشتر نداشت، ازدواج کرد. از سال ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م به تحصیل علم حقوق در لندن پرداخت. وی از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۱٤م در افریقای جنوبی مصروف کار های حقوقی شد و در همین سالها، فعالیت های خویش مبنی بر حصول حقوق جامعۀ هندیان افریقای جنوبی را آغازکرد. مهاتما گاندی سپس در سال ۱۹۱۵ میلادی رهسپار زادگاه اصلی اش (هندوستان) گردید و غرض بدست آوردن استقلال سیاسی هند از یوغ استعمار برتانوی، مشغول مبارزه شد. در سال ۱۹۳۰م برای مدت دو سال به حیث زندانی سیاسی ازطرف مقامات هند برتانوی محبوس شد، درحالیکه قبلاً نیز چند مرتبه به زندان رفته بود. گاندی، علی رغم جسم علیل و پیکر نحیفش، مشقات بزرگی را در راه حصول آزادی مردم هند متحمل شد، ریاضت ها کشید و تقوای سیاسی و اخلاقی نمایانی داشت. آنچه بر مغز و روان مهاتما گاندی اثر عمیق گذاشت،مطالعۀ کتاب فلسفی " جوهان روسکن" بود و آن چنین واقع شد که طی یکی از مسافرتهایش که توسط قطار درافریقای جنوبی صورت میگرفت، کتاب مذکور را ازدوست انگلیسی خویش بدست آورد و تا

آخر شب آنرا خواند و اندیشهٔ " جوهان روسکن " را در تار های جانش احساس کرد. بعداً با اندیشه های عدم اطاعت مدنی یا مقاومت بدون خشونت از " هانری توریو" ی امریکایی آشنا شد و آثار " تولستوی" را دقیقاً مطالعه نمود. مهاتما گاندی در روز ۳۰ ماه جنوری ۱۹٤۹ میلادی فقط دو سال پس از حصول آزادی ملی هند، با ضرب گلوله ی یک تن از هندی های افراطی به عمر ۷۹ سالگی به قتل رسید. وی نه تنها بحیث " مهاتما" (دارای روح بزرگ) و رهبر قابل قدر و قابل احترام برای مردم هندوستان بود، بلکه طنین نام و آوازه ی صلح دوستی و فلسفهٔ عدم خشونت وی در سراسر جهان پیچید. مهاتما گاندی علاوه از داشتن حس انساندوستی و آزادی خواهی اش، به همه ادیان و مذاهب احترام عمیق قایل بود. مهاتما گاندی، با آنکه رهبرو پیشوای بزرگ ملت هند و شخص اول مملکت بود، با فقر و درویشی و قناعت عجیبی زنده گی کرد. همین بزرگی معنوی و اعتقادات انسانی و صلح طلبانهٔ وی بود که علی رغم جسم ظاهراً علیل و استخوانی، توانست مرکز امپراتوری جهانی آنزمان را به لرزه در آورده و آنرا به پیشگاه خودش و ملتش به تمکین وا دارد. کتاب " داستان تجربیات من " اثرخواندنی یی است که بقلم شخص مهاتما گاندی نگاشته شده است.



مهاتما گاندی پیشوای محبوب مردم هند

قیام آزادیخواهانه ی ملی مردم افغانستان تحت قیادت شاه جوان (اعلیحضرت امان الله خان) درسال ۱۹۱۹ میلادی و حصول استقلال کامل سیاسی، نه تنها ضربه ی مُهلک دیگری بود بر پیکراستعمار انگلیس در منطقه و جهان، بلکه این پیروزی مردم افغانستان، روزنه ی امید بزرگی رانیز برای ملت دردمند هندوستان گشود و به مبارزات دراز مدت آنها جان تازه بخشید. چنانکه بعد ازان، شهر کابل به پایگاه مؤثر حلقات و گروه های آزادیخواه هندی مبدل شد. جنُب و جوش تازه ی ضد انگلیسی در دو سوی خط " دیورند " آغازیدن گرفت، فعالیت های رهایی جویانه ی " کانگرس ملی هند" تشدید گردید. در نتیجه ی همین جریانات بود که انگلیسها حاضر شدند برای نخستین بار ریفورم های خویشتن دارانه یی را برای هندیها بپذیرند. مگر موجودیت جناح چپِ استقلال طلب در میان رهبران کانگرس، شکست حکومت هند برتانوی درجنگ استقلال خواهی مردم افغانستان، نتایج و تحولات اقتصادی – سیاسی جنگ عمومی دوم، مقاومت های هرچند پراگنده و اما پیوسته و مسلحانهٔ دو سوی خط " دیورند" برضد حاکمیت استعمار و سایر فعل و انفعالات جهانی موجب گردید که نه ریفورم های انگلیس درکانگره تأیید شود و نه تشکل " دومینین " مورد پذیرش عام قرار گیرد.

با بمیان آمدن " لیگ استقلال" در سال۱۹۲۸ میلادی، در درون کانگرس به رهبری "بوز" و جواهر لعل نهرو، شعار استقلال کامل هند پُرطنین ترگشت. موازی با این همه فعالیتهای آزادیخواهانه در هند، مبارزات مردم پشتون و بلوچ در نواحی شرق خط " دیورند" نیز ادامه داشت، چنانکه خان عبدالغفارخان " انجمن اصلاح افاغنه "، حاجی ترنگزایی " حزب الله" و عبدالصمد خان بلوچ " انجمن وطن " را بنیاد نهادند و نشراتی از قبیل " پشتون"، " پشتون آزاد" و " زلمی پشتون" را تأسیس نمودند. و بدین گونه، موازی با گرمجوشی های ناشی از اصلاحات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دوران اعلیحضرت امان الله خان در افغانستان، جُنب و جوش تازه ی سیاسی سراسر نیم قاره، بخصوص مسلمانان را نیز در بر گرفت.



مالکان اصلی سرزمین هند در خدمت کودک استعمارگران انگلیس



تجزیه ی هند و تشکیل پاکستان:

دربخش تاکتیک و پلان استعماری انگلیسها در هند و منطقه گفتیم که آنها به منظور استیلای کامل بر کشورِ مورد نظر و حفظ نقش دلخواه سیاسی خویش در آینده ها، نخست کین و تفرقهٔ قومی، زبانی و مذهبی را بصورت ماهرانه یی میان بخشهای مختلف جامعه ایجاد نموده در نتیجهٔ جنگ و خونریزی هایی که بالاثرآن به وقوع می پیوست، سرزمین موردِ خواست شان را اولاً قطعه قطعه کرده و بعداً متصرف می شدند و آنگاه تا میتوانستند گلوی مردم را میفشردند و ازآنهاشدیداً بهره می جُستند.

شرح کامل آنچه استعمار انگلیس ظرف بیشتر از دوصد سال درشبه قاره ی هند انجام داد، ایجاب تدوین کتاب قطوری را مینماید و اما، تا جاییکه مشخصاً به موضوع مورد بحث ما تعلق می گیرد، بایستی گفت که چون انگلیسها این حقیقت را درک کردند که علی رغم تحولات عظیم علمی، اجتماعی و سیاسی در جهان، بویژه، اثرات و پیامد های جهانشمول جنگ عمومی دوم، پیروزی مردم افغانستان در راه حصول آزادی و استقلال و شور و احساسات رهایی جویانه ی مردم سر تاسر هند، نمیتوانند بیشتر از آن بر گُردهٔ ملت چهارصد ملیونی هند (بروفق احصاییه ی همان سالها) سوار باشند. بنابران، قبل ازآنکه تن به اعطای آزادی برای آنها بدهند، در صدد تجزیهٔ هند و ایجاد مناطق نزاع بر انگیز میان این کشور و اطرافیانش برآمدند. ولی باید گفت که انگلیسها قبل ازان، تخم همچو نزاع ها و تضعیف سازیها را در هند و نیپال و سریلانکا و مرز هند و چین و افغانستان افشانده بودند (۳) از آن جمله، مثلاً، در خود هند، سالها قبل آتش تعصبات دینی و مذهبی میان هندو و مسلمان را چنان مشتعل گردانیده بودند که تا این زمان، هزاران هندی مظلوم به اثر خشونت های ناشی از آن به طور فجیعی جان باخته بودند و صد ها مسجد و " مندر" به آتش کشیده شده بود. زیرا، مقامات استعماری، اهل هنود را در اثر تبلیغات ماهرانه و دامنه دار، چنان در برابرمسلمانان آن سرزمین تحریک و تهیج کرده بودند که درنتیجه ی آن، گروه کوچک واما خطرناک افراطی بنام " هندوییسم" سر بلند نمود. این گروه که درسالهای بعد، بنام حزب " بی جی پی" انکشاف نمود و تا رسیدن به قدرت سیاسی هندوستان هم پیش رفت، سرزمین هند را " تنها برای هندو ها" میخواستند وبس. همین گروه کوچک افراطی ضد مسلمانان بود که چندین مرتبه اقدام به سؤقصد علیه جان مهاتماگاندی نمود؛ زیرا گروه مذکور می پنداشتند که " گاندی " درمقابل مسلمانان هند و رهبران آنها مبنی برتجزیه ی هند، از معامله و مماشات کار میگیرد. همین جریان نا باب افراط گرایانه، موجب آن گردید که گروه یا گروه های مذهبی تند روهمچنان دربخش مسلمانان شبه قاره ی هند نیز ایجاد شود. این گروه های اسلامی، عمدتاً در وجود تشکلات سیاسی – مذهبی تجزیه طلبانه ی ضد " هندو ها " متبارز گشتند که درسالهای پس از ایجاد پاکستان و بخصوص پس از سالهای شصت سده ی گذشته، خاک این کشور نو بنیاد " اسلامی " (پاکستان) را به منبع و مرکزاصلی بنیاد گرایی، خشونت و تروریسم مبدل گردانید . آری ! آتش این فتنه ی قرن، بخصوص درسالهای پس از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، توسط استعمارگران غربی چنان مشتعل ساخته شد که نه تنها جان و مال و هستی

سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان را سوخت وبه خاکسترمبدل نمود، بلکه به نحوی، دامن پاکستان، منطقه و حتا همان کشور های استعماری را نیز گرفت.

همچنان، مقامات استعماری، با پرورش هزاران جاسوس و ده ها نفر " رهبر " چاکرمنش انگلیسی مآب چه در داخل " لیگ " ها و انجمن ها و چه در چهار چوب دوایر و مدارس هند، پایه و مایه ی چنین نزاع ها و تجزیه ها را به وجود آورده بودند.

شاد روان " غبار " درکتاب " افغانستان در مسیر تاریخ" چنین مینگارد: " ... **بعد ازجنگ عمومی، هندوستان در سال ۱۹٤۷ م آزادی خود را بدست آورد. گرچه بدو پارچه هند و پاکستان تقسیم گردید، اما این تجزیه و تقسیم که از نظر تاریخی و جغرافی یک تجزیه مصنوعی و غیر طبیعی به نظر می آمد، درواقع یک امر حتمی بود، زیرا روش استعماری و نفاق افگنی انگلیسی قبلاً و در مرور زمان زمینهٔ افتراق و خصومت بین مسلمان و هندو را چنان آما د ه کرده بود که این تجزیه و تقسیم به زودی صورت گرفت. محمد علی جنا ح و فیروز خان نون از جمله عوامل عمدهٔ این تقسیم و تجزیه وهم مسبب اشتعال مسلمین بر ضد هندو و وحدت اداره هندوستان بودند (این دو نفر اعضای شورای اجراییه وایسرا نیز بودند) تا بعد ها یک ملیون نفرهندی کشته شد و دونیم ملیون نفر مجبور به مهجرت گردید. البته متعصبین هندو هم امنیت مسلمین را زیر تهدید امحا قرار داده بودند، پس هند تقسیم شد و خون بسیاری بریخت (حتی رهبران هند و پاکستان و پشتونستان هم سر دراین راه گذاشتند مانند گاندی و لیاقت علی و داکترخان و غیره) تا دلچسبی و منافع آیندهٔ استعمار قدیم به**

کلی از بین نرود. معهذا مایه ی آتشین نزاع مذهبی و سیاسی بین هند و پاکستان در سر مسألهٔ کشمیر زنده نگهداشته شد. چنانکه مسأله ی ولایات شرقی افغانستان (پشتونستان) بین افغانستان و پاکستان تضاد ولایات شرقی افغانستان (پشتونستان) بین افغانستان و پاکستان تضاد عمیقی ایجاد نمود. " (٤)

آری! تقسیم شبه قارهٔ هند توسط استعمار انگلیس، سخت مصیبت بار بود. ملیونها انسان را از زنده گی ساقط نمود، ملیونهای دیگر را بدون آنکه خود راضی باشند، میان دو کشور، آواره و سرگردان و بی سرنوشت ساخت و هزاران خانه و دکان و ملکیت را به کام شعله های آتش فرو برد و ...



پیرمرد و پیرزن آواره شده با نواسه های خسته و گرسنه اش در راه میان هند و پاکستان



آتش سوزی، کشتار دستجمعی، سیل اشک و ماتم
بعنوان نتیجهٔ تقسیم هند وبرنامهٔ استعماری

در اینجا، قبل از آنکه به ادامه ی موضوع بپردازیم، فشردهٔ یک داستان واقعی ناشی ازاین تجزیه و تقسیم اجباری را نقل میکنیم که در واقع، گویای عمق درد و رنج و عاطفه کُشی و حالِ زارتوده های انسان آندو سرزمین میباشد. داستانی را که میخوانید سرگذشت "بوتاسنگه" جوان هندو

است که دخترسرگردان و آواره شدۀ مسلمان بنام " زینب" را می خَرَد و با او ازدواج میکند، ولی می بینید که تجزیۀ هند وپاکستان و بازیهای استعماری با آنها چه میکند؟

" بوتاسنگه روزی دختر جوان مسلمان را از نزد دشمنان او می خَرَد. بعد ازچندی با او ازدواج کرده و بعد از یازده ماه دختری از ازدواج آنها به میان می آید. به اساس رواج و عنعنه، بوتاسنگه کتاب مقدس سکه ها (گرنت) را برای انتخاب نام کودک نوزاد می گشاید. تصادفاً در آغاز صفحه حرف (ت) می آید. پس نام نوزاد را " تنویر"، چیزی که معجزۀ آسمانی یا قوت رحمت معنی می دهد، میگذارد. بعد از هشت سال از تولد دختر، دو برادر زادۀ بوتاسنگه می بینند که با موجودیت این دختر و مادر، از میراث کاکای شان محروم می شوند. آنها نزد " اتوریته محلی" که در جُست وجوی زنان ربوده شده درجریان جنگ داخلی تحقیق میکند، رفته و جریان را باز گفته و زینب را معرفی میکنند. اتوریتۀ محلی، نظربه تفاهم بین نماینده گان دولتین، زینب را از نزد شوهرش گرفته و درکمپ مسلمانان برای یافتن والدینش و انتقال او به پاکستان می برند. باتاسنگه از غم و رنج، دیوانه وار به دهلی می شتابد تا برای حل مشکل راه حلی بیابد. او موی سر خود را قطع کرده و در مسجد جامع دهلی رفته مسلمان میشود. امام مسجد جامع نام او را (جمال الدین) میگذارد. او بعداً به دفتر کمسیون عالی پاکستان رفته برای زن خود که مواجه به انتقال به پاکستان می باشد،عارض میشود. مگرنتیجه نمی دهد، زیراهر دو حکومت فیصله کرده بودند تا مقررات را بدون کم و کاست به منصۀ اجرابگذارند. زنان شوهر دار و یا مجرد اختطاف شده بایست به اقارب و جماعت اصلی شان بر گردانده شوند. بوتاسنگه مدت شش ماه همه روزه به ملاقات زن خود که در اردوگاه انتظار انتقال به پاکستان را می کشید، می رفت و ساعتها درکنار زن خود می نشست و می گریست . آنها همه روزه تجدید پیمان محبت و عشق میکردند. اما یک روز اطلاع دادند که خانوادۀ زینب یافت شده و او به زودی به پاکستان انتقال داده میشود. زینب سوگند یاد کرد که هرگز شوهرش را فراموش نکرده و به مجردی که بتواند، نزد او بر میگردد. بوتاسنگه با نشان دادن اسناد مسلمان شدن خویش تقاضای مهاجرت به پاکستان می نماید، اما متأسفانه این تقاضا رد میشود. باز تقاضای ویزا مینماید. این کوشش نیز بی نتیجه می ماند، پس تمام اموال خود را به نیازمندان قریۀ خود توزیع کرده با خورجین خود که در آن لباسها و سایر چیز های ضروری را گذاشته و مبلغ دو هزار روپیه، مخفیانه با دختر خود که نام ان را (سلطانه)

گذاشته، سرحد را عبور میکند. سلطانه را در لاهور میگذارد و به سوی قریهٔ زینب به راه می افتد. در آنجا اطلاع می یابد که زن او را به مجرد رسیدن به قریه، در عقد ازدواج یکی از پسران عمویش در می آورند. باشنیدن این خبر، بوتاسنگه بیچاره فریاد بر می آرود: " زینب مرا به من بدهید! زن مرا به من بدهید ! ولی فریاد او را کسی نمی شنود و برادران و پسران عموی زینب او را لت و کوب کرده به پولیس تحویل می دهند. زیرا غیر قانونی سرحد را عبور کرده است . درمحکمه، بوتاسنگه ادعا کرد که او مسلمان بوده و از عدالت تمنا می نماید تا همسر او را دو باره به او بسپارند و یا حد اقل به زینب اجازه داده شود تا خود او نظر خود را بیان نماید. این آدم مظلوم چنان با هیجان صحبت میکرد که قاضی را تحت تأثیر می آورد و قاضی خواستِ او را می پذیرد. یک هفته بعد، در حالیکه سالون محکمه مملو از مردم و روزنامه نگاران بود، مقابله صورت پذیرفت. مردم لاهور که توسط مطبوعات و رسانه های خبری ازین قضیه آگاه شده بودند با هیجان انتظار نتیجه را کشیده و صدای ضربان قلب بوتاسنگه را می شنیدند. زینب در حالیکه توسط اعضای خانوادهٔ خود احاطه شده بود، در پیشگاه قاضی ظاهر شد. او مضطرب و ترسان معلوم میشد. قاضی از او پرسید:

آیا این مرد را می شناسی؟

زینب درحالیکه سر تا پا می لرزید، پاسخ داد: بلی این بوتاسنگه اولین شوهر من است.

این دخترکوچک را می شناسی؟

بلی، این فرزند ما می باشد

میخواهی با آنها به هند برگردی؟

زینب روی خود را به سوی اعضای خانوادهٔ خود که با چشمان از کاسه برامده او را نگاه میکردند، برگرداند. سکوت سهمگینی برسالون سایه انداخت. نفس ها در سینه ها حبس شد. بوتا سنگه از نفس کشیدن ماند و منتظر پاسخ زینب بود. بالاخره زینب چشمان خود را به زمین انداخته و غم غم کنان گفت: نه !

با شنیدن (نه) زینب، صدایی چون صدای حیوان زخمی از حنجرهٔ بوتاسنگه برآمد و او با شدت به زمین خورد. وقتی او را بلند کردند به حال آمد و آرامش خود را باز یافت. بوتاسنگه

دختر خود را نزد زینب برده و گفت: نمی خواهم ترا از طفلت محروم بسازم، بگیر! او را نزد تو میگذارم! و در ضمن، از جیب خود بسته پول را بیرون آورده آن را نیز برای همسر خویش پیشکش کرد. قاضی از زینب پرسید که آیا حق حضانت دختر را می پذیرد؟

باز، سر از نویک سکوت اضطراب بر انگیز در سالون محکمه حاکم شد. مردان قبیلهٔ زن جوان که در مقابل زینب نشسته بودند به او اشاره کردند تا از گرفتن دختر امتناع نماید. آنها نمی خواستند که خون بوتاسنگه، خون خانواده گی آنها را آلوده سازد. زینب به طفل خود نگاه کرد و فکر کرد نگهداشتن طفل، در حکم رقم زدن سرنوشت او با رنگ سیاه بدبختی است . پس، آهسته گفت: نی !

بوتاسنگه مدت طولانی بی حرف و حرکت به او نگاه کرد. پس از آن دست دختر کوچک خود را گرفته و بدون نگاه کردن به کسی، از دروازه عقبی محکمه خارج شد. بوتاسنگه مظلوم، شب را با گریه و زاری در مقبرهٔ " داتا گنج بخش " از عارفان اسلامی، گذرانید، درحالیکه صبحگاه، او دخترک خود را به بازار نزدیک برده با پول هایی که زینب نپذیرفته بود، برایش یک پیراهن جدید و یک جوره پیزار زری دوزی خرید. سکهِ شکسته و ویران شده و سلطانهٔ بی مادر دست در دست هم قدم زنان به ایستگاه خط آهن " شاه دره " نزدیک شدند. در ایستگاه ریل برای دخترک بی نوای خود توضیح کرد که او دیگر هرگز مادر خود را نخواهد دید. هنگامیکه لوکوموتیف قطار هوهو کنان داخل ایستگاه شد، بوتاسنگه دخترک بینوا را در آغوش گرفت، او را بوسید و به سوی لبهٔ ایستگاه پیش رفت. دخترک می پنداشت که پدر او را در آغوش می فشارد، اما نا گهان احساس کردکه به جلو در روی خط پرتاب میشود. او تنها صدای یک نالهٔ دلخراش را شنید. وقتی چشم خود را باز کرد، خود را در کنار دیگر خط در پهلوی لوکو موتیف یافت. بوتا سنگه در همان لحظهٔ اول زیر قطار خردو خمیر گردید و کشته شد، اما طفل بدبخت، معجزه آسا زنده ماند. از لباس پاره پاره شده و جسم سکهِ عاشق، پولیس کاغذ خون آلودی یافت که در آن نوشته شده بود: " زینب عزیز! تو صدای جمعیت را شنیدی، اما آن صداها راستی نبود که من ترا نمی خواهم. آخرین آرزوی من نزدیک بودن با توست . من میخواهم که مرا در قریهٔ خودت بخاک بسپاری و تو وقتاً فوقتاً برقبرم گل بگذاری و دعا نمایی!

خود کُشی بوتاسنگه، پاکستان را دگرگون ساخت. مراسم جنازۀ او به یک مسئلۀ ملی مبدل گردید. او که فکر میکرد با مرگ خود می تواند خوشی وآرامش را بدست آورد، باز هم قربانی نفرت مذهبی گردید. خانوادۀ زینب و باشنده گان آن قریه از دفن او در آن قریه جلوگیری کردند. در ۲۲ فبروری ۱۹۵۷ م شوهر دوم زینب با مردم قبیلۀ خود، در اطراف قریه سنگر بندی کرد و مانع عبور جنازۀ جمال الدین شدند. اتوریتۀ محلی از ترس شورش مردم امر کرد تا جنازۀ سرگردان عاشق مقتول را که توسط هزاران مسلمان پاکستانی بدرقه میشد، به لاهور بر گردانند. در لاهور جنازۀ اودر زیر خروار ها گل دفن گردید. این عمل، عزت و احترام فوق العاده یی برای سکهِ بینوا بار آورد و خانوادۀ متعصب زینب را بیشتر به خشم آورد. این خانواده، شخص بی ایمانی را خریدند تا قبر بوتاسنگه را ویران کند و لوحه سنگ آن را به دور اندازد. این عمل زشت، خشم بیشتر مردم را بار آورد. از تمام شهر ها و قصبات پاکستان هزاران روپیه جمع آوری گردید تا ساختمان بزرگ مقبره این شهید عشق را باز از نو بسازند. بوتاسنگه با قربانی کردن خود نشان داد که عشق و محبت نیرومند تر از نفرت و تعصب است . او بار دیگر در زیر تلی از گل خوابید. این بار صد ها تن وظیفۀ حفاظت قبر این سکهِ پیر را بدوش گرفتند... بعد ها، سلطانه دختر بوتا سنگه، به فرزندی گرفته شد و در لاهور تربیت یافت و درس خواند و با یک مهندس امور نفت ازدواج کرد که مادر سه فرزند می باشد و در کشور لیبیا زند ه گی آرامی دارد. " (۵)

واما، پس از تجزیه ی شبه قاره ی هند، بتاریخ بیست وششم ماه جنوری سال ۱۹۵۰ میلادی، نظام جمهوری آزاد تأسیس شد و " راچندرا پراساد" نخستین رییس جمهور آن کشور بکار آغاز نمود.

و در مورد کشورعزیز مان افغانستان نیزتا زمانیکه استعمار انگلیس در شبۀ قارۀ هند حضور داشت و تاجاییکه توانست، بگونۀ مستقیم جفا و ریا بکار بُرد.

برای روشن شدن بیشتر موضوع باید خاطر نشان ساخت که انگلیسها بعد از نخستین تجاوز نظامی شان درسال۱۸۳۹ میلادی بالای افغانستان و ظاهراً زیر نام و نشان " شاه شجاعِ " اسیر، ولایات سند و بلوچستان را جبراً از پیکر افغانستان جدا کرده تحت فرمان خویش قرار دادند و باز درسال ۱۸۷۹ میلادی با لشکرکَشی مجدّد به افغانستان و تحمیل معاهدۀ ننگین

"گندمک" بالای محمد یعقوب خان پادشاه دست نگر و بی اراده، مناطق مهم و سوق الجیشی و شاهرگهای حیاتی کشور، مانند درهٔ بولان، پیوار و خیبر را بدست آوردند. انگلیسها همچنان در سال ۱۸۹۳ میلادی، در نتیجهٔ عقد معاهدهٔ ننگین " دیورند" با امیردست نشاندهٔ دیگر (عبدالرحمن خان)، باز هم مناطق بزرگی را از پیکرافغانستان بُریده و به قلمرو هند برتانوی ملحق نمودند. این مناطق عبارت اند ازکُرم، دیر، باجور، مهمند، پشاور، وزیرستان (شمالی و جنوبی)، اَتَک، هزاره، مسعود، سوات، تیرا، چترال و غیره که اکنون با شش ملیون نفوس زیر تسلط حکومت پاکستان میباشد.

نکته یی پیرامون خط " دیورند ":

انگلیسها در سال۱۸۹۳ میلادی بار دیگر خواستند ظاهراً غرض جلوگیری از حملات کشور های استعماری مانند فرانسه، آلمان و روسیهٔ تزاری ازیکطرف وسد سازی راه هجوم افغانهای قبایل نشین بسوی سرزمین پهناورهند ازسوی دیگر، کمربند امنیتی دیگری در شمال غرب شبه قارهٔ هندوستان بکَشًند. بنابران، یک هیأت شش نفری را تحت ریاست " سرهنری مارتیمر دیورند " سکرتر امور خارجی هند برتانوی به روز دوازدهم ماه نوامبر ۱۸۹۳ میلادی به کابل فرستادند، تا آنچه را خود شان قبلاً روی نقشه ترسیم و نشانی نموده بودند، امیردست نشانده (عبدالرحمن خان) فقط در پای آن امضا گذارد. گرچه امیر خود، دست نگراستعمار هند برتانوی بود، بازهم سنگینی و عواقب خطرناک امضای این معاهده را درک میکرد. باید متذکر شد که انگلیسها قبل از آن به منظور تمهید بیشتر روی این مقصود و بهانه تراشی های دپلوماتیک، دست دولت افغانستان را در شورشهای ضد انگلیسی قبایل پشتون نشین عمداً دخیل دانسته درهرباربالای امیر احتجاج مینمودند. همچنان، برای آنکه امیر را زیر فشار بیشتر قرار داده باشند، صدور اموال و امتعه ی جانب افغانی به هند را ممنوع قرار میدادند و بهانه جویی های زیادی میکردند. علاوتاً، وقتی " سر هنری م. دیورند" دید که امیر عبدالرحمن در امضای معاهده ی مرقوم تعلل میکند، بادرک دقیق روحیات منفی و شخصیت جاه طلبانهٔ وی، خطاب به امیرگفت: "**هرگاه امیر حاضر به امضای معاهده نیست، قوای ده هزار نفری هند برتانوی به فرماندهی جنرال " رابرتس" درآنسوی مرز قرار داشته و آماده است به جلال آباد بتازد و دشمن سر سخت امیر (محمد ایوب خان، فاتح جنگ میوند را که هنوز جبراً در راولپندی می زیست) به**

قدرت برساند.

این ترفند انگلیسی بالای امیر کارگر افتاد و بالاخره وی حاضر شد در پای معاهده ی ساخت دست انگلیسها امضا بگذارد واز این طریق، ملتی را برای همیش دچار بیچاره گی و حسرت بسازد. اینست مواد هفت گانه ی مندرج در معاهده ی " دیورند" که غرض آگهی بیشتر خوانند ۀ عزیز در اینجا درج میشود:

پس از مقدمه و تعارف:

۱) حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایرانی به درازی خط که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهد نامه ملحق است، خواهد بود.

۲) دولت عالیه هند درُملک هایی که آنطرف این خط به جانب افغانستان واقع میباشند، هیچ وقت مداخله و دست اندازی نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در مُلک هایی که بیرون این خط بطرف هندوستان واقع میباشند، هیچوقت مداخله و دست اندازی نخواهند نمود.

۳) پس دولت بهیۀ برتانیه متعهد میشوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آنرا تا "سونگ " درقبضۀ خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که هیچوقت در سوات و باجوروچترال معۀ وادی ارنوی به هیچ شکل مداخلت ودست اندازی نخواهد کرد.

دولت بهیۀ برتانیه نیزمتعهد میشوند که مُلک برمل را چنانکه در نقشه مفصل که با جناب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد، به جناب امیر صاحب و اگذارنموده شود و جناب امیر صاحب دستبردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور میباشند و نیز دستبردار از

ادعای خود به چاگی میباشند.

٤) این خطِ سرحد بندی بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هر جاکه ممکن و مطلوب باشد به توسط برتش و افغانی کمشنران کرده خواهد شد و مرام و مقصد کمشنران مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به یک سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی الامکان بعینه مطابق حد بندی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که به قرب سرحدی میباشند مدنظرداشته شود.

٥) به نسبت مسألۀ چمن،جناب امیر صاحب از اعراض خود بر چهاونی جدید انگریزی دستبردارمیباشد و حقوق خود را که دراب سرکی تلری به ذریعۀ خرید حاصل نموده اند به دولت برتانیه تسلیم مینمایند. برین حصه سرحد خط حد بندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی از سر کوه سلسله خواجه عمران نزدیک پشنا کوتل که در حد مُلک انگریزی میباشد این طول میرود که مرغه چمن و چشمه شیراوبه را افغانستان میگذارد. چشمه شیراوبه عدل ما بین قلعه چمن نو و تهانه افغانی مشهور در آنجا بنام لشکر دند میگذرد . بعد از این خط حد عدل ما بین ریلوی ستیشن و کوهچه بمیان بلاک میرود و به طرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران میشود و تهانه گواشه را در مُلک انگریزی میگذارد و راه را که بطرف شوراوک از جانب مغرب و جنوب گواشه میرود به تعلق افغانستان میگذارد، دولت بهیۀ برتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مزبورنخواهند نمود.

٦) شرایط مزبورۀ این عهد نامه را دولت عالیه هند و جناب امیر صاحب افغانستا ن این طور تصور میکنند که این یک کامل و خاطر خواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده اند، میباشد و هم دولت عالیه هند و هم جناب امیر صاحب بر ذمه خود میگیرندکه انفصال هر اختلافات فقرات جزیی به مثال آن نوع اختلافات

که بران در آینده افسر های مقره جهت علامت نهی خط سرحد بندی غور و فکر خواهند نمود. به طریق دوستانه نموده خواهد شد تا که برای آینده حتی الامکان جمیع اسباب شک و شبهه و غلط فهمی ما بین دو دولت برداشته و دور کرده شود.

٧) چونکه دولت عالیه هند از نیک نیتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیه برتانیه تشفی و اطمینان خاطر به طور کمال دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خود مختاری

و استقلال و قوت بینند، لهذا دولت مومی الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در بارۀ خریدن و آوردن اسباب جنگ در مُلک خود نخواهند کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد بعطیه اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه برین جهت اظهار اعتراف خود شان نسبت به طریقه دوستانه که جناب امیرصاحب در این گفت و گو معامله ظاهر ساخته اند، دولت عالیه هند قرار میدهند که برای وجه عطیه سالانه دوازده لک روپیه که الان به جناب ممدوح داده میشود، شش لک روپیه سالانه مزید نموده شود.

المرقوم ۱۲ ماه نوامبر۱۸۹۳ مطابق ۲ جمادی الاول۱۳۱۱ هجری.



نقشه افغانستان بعد از امضای معاهدهٔ دیورند



امیر عبدالرحمان خان



سر هینری مورتیمر دیورند

تذکر این نکته را نیز در همینجا ضروری میدانم که عده یی ازهموطنان عزیز ما، بدون آنکه به متن معاهدهٔ بالا توجه فرمایند، میگویند "چون میعاد صد سالهٔ معاهدهٔ مذکور به پایان رسیده است، پس، باید اراضی غصب شده به افغانها بر گردانده شود "، درحالیکه چنین شرطیه یی درمتن معاهده هفت ماده یی میان دو طرف گنجانیده نشده است .

سرسپرده گی امیرعبدالرحمن خان در برابر انگلیسها، نیت شوم وی در قبال منافع ملی و اهانت وی آزادی و به ملت سر بلند افغانستان از اظهارات آشکارش در کتاب تاج التواریخ کاملاً مبرهن است:

" یک فقره در اینجا ذکر می نمایم تا آشکار شود که اهالی مملکت من دوستی دولت و ملت انگلیس را چقدرمغتنم می شمارند و چقدر محبت آنها در قلوب این مردم و مامورین من جا گرفته است . دو روز قبل از حرکت سرمارتیمور دیورند ازکابل، خواستم نشان هایی به جهت معزی الیه و سایر صاحب منصب های انگلیس که اجزای سفارت او بودند بفرستم و به جهت اینکه کدام یک خوش اقبالی را حامل این نشانها قرار بدهم، مجادله دوستانه در میان سپهسالارمن غلام حیدر خان و منشی باشی و یکنفر کوتوال فراهم آمد. هر یک از اینها مایل بودند که خود نشان ها را برده به اجزای سفارت تسلیم نماید، زیرا که تمام آنها اجزای این خدمت را مخصوصاً اسباب افتخارخود می دانستند و مایل بودند که نشانهای مذکور به توسط آنها به صاحب منصبهای انگلیس برسد ... " (٦)

انگلیسها از جدا سازی این مناطق وسیع و حیاتی افغانستان، فعالیتهای جنگی، جاسوسی، تبلیغی وتخریبی زیادی در افغانستان انجام داده بودند. مثلاً، زمانشاه پادشاه مقتدر افغانستان را که قادر بود سدِ سکندری باشد در برابرپیشروی های انگلیس به سوی شمالغرب هند، بدست برادرش (شاه محمود) نا بینا وذلیل ساخته بودند، شاه شجاع را مانند بازیچه یی در دست گرفته آتش نفاق و خانه جنگی های تباهکن میان برادران محمد زایی را مشتعل گردانیده بودند، دوست محمد خان را از غرور و شتارتهای جنگی اش بیگانه ساخته به تسلیمی اش واداشته بودند و نیز تعداد زیادی از شخصیتهای ضد انگلیسی را بدست امیر موصوف نیست و نا بود کرده بودند، امیرشیرعلیخان را فراری ساخته و پسرش (یعقوبخان) را چون موم درکف فشرده بودند، شخص ظالم، قدرت طلب و فرما نبرداری بنام عبدالرحمن خان را به امارت افغانستان برداشته بودند، هزاران مرد دلیر، وطندوست و ضد استعماری را توسط امیران دست نشاندۀ خویش سر به نیست نموده و ملت افغانستان را دچار فقر و تیره روزی شدیدی نموده بودند و ...

یعنی، قسماً همان پلانهایی را در افغانستان بکار گرفتند که سالها ی طولانی از آن ها در هندوستان بهره جُسته بودند.

ترسیم خط مرزی " دیورند"، در واقع سومین اقدام جدا سازی سرزمین های متعلقهٔ مردم افغانستان توسط مقامات هند برتانوی بود که درسال۱۸۹۳ م صورت گرفت. برای نخستین بار در سال ۱۸۳۸ میلادی، آنگاه که انگلیسها تقریباً قسمت اعظم شبهٔ قاره ی هند را تسخیرنموده و سکهای پنجاب به رهبری " رنجیت سنگ " درشمالغرب آن کشور موفق شده بودند کشمیر و پشاور را متصرف شوند، با اتحاد مثلث (مکناتن – رنجیت سنگ و شاه شجاع) و عقد یک قرار داد غیرقانونی و غیر حقوقی بالای افغانستان حمله ی نظامی انجام داده و با نشانیدن شاه شجاع برتخت پادشاهی درکابل، بخشهای ستراتژیک خاک کشور ما را تصاحب کردند. برای آنکه موضوع روشنترشود، مادهٔ اول قرارداد متذکره را در اینجا درج میکنیم:

" آنچه ممالک متعلقهٔ اینروی آب سند و آن روی آب مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقهٔ سرکار خالصه جی (رنجیت) است، چون صوبهٔ کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن و پشاورتا حد خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گده و غیره توابع آن و دیرهٔ اسمعیل خان و توابع آن و دیرهٔ غازی خان و کوت مشهن و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن وسهنکر و اروات مند و اجلو حاجی پور و روح پور و هرسه کیچی ملک میسنگره با تمام حدود آن و صوبهٔ ملتان با تمام ملک آن، سرکار شاه موصوف (شه شجاع) و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومهٔ الصدر، هیچ دعوی نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود. "(۷)

باز، انگلیسها درسال ۱۸۷۹ میلادی، پس از حملهٔ نظامی به افغانستان، معاهدهٔ دیگری بنام " معاهدهٔ گندمک" را درسایهٔ زور و شمشیربالای امیرمحمد یعقوب خان به امضا رسا نیدند که باساس آن مناطق وسیعی مانند علاقهٔ کُرم تا ابتدای جاجی، درهٔ خیبر تا حواشی شرق هفت چاه، لندی کوتل، سیبی و پشین تا کوه کوژک ازپیکرافغانستان جدا ساخته شد.

اهداف و سیاست انگلیس در مورد افغانستان کاملاً مشخص و چنین بود:

۱)از سرازیرشدن نیرو های جنگجوی افغان به سوی هندوستان جلو گیری کند.

۲) کوه ها، دره ها و ارتفاعات حاکم و ستراتژیک در جنوب شرق افغانستان و شمالغرب هندوستان را " باید " در اختیار داشته باشد.

۳) هندوستان " طلایی " را مصوون از حملات قدرتهای طماع روسی و اروپایی نگهداشته و صرفاً در اختیارخویش داشته باشد.

٤) افغانستان " باید " بحیث حایل میان امپراتوری روسیه ی تزاری و هند برتانوی قرار داشته باشد تا از تعرض و رویا رویی دو قدرت بزرگ جلو گیری شده بتواند .

٥) مردم افغانستان " باید " فقیر، دل شکسته، بی غرور و غیر متمدن باشند تا هیچوقت به فکر حمله به هند و یا حمایت از جنبش های آزادیخواهی و ضد استعماری درمنطقه نیفتند.

٦) افغانستان و مردمش را نه یک رهبر ملی، مقتدر، آزاده و مصمم، بلکه امیر یا امیران دست نشانده ی مفسد، عیاش، فحاش، خونریز و ستمگر و نیز بی اراده و نوکرمنش اداره نمایند تا همیشه سر در آستان اطاعت انگلیسها داشته باشند.

پس، از زمانیکه استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند مسلط گشت و تا روزیکه این قاره را ترک گفت، علاوه از آنکه افغانستان از نظر مساحت، هرآن کوچک و کوچکتر گردید، مردم این کشور هیچگاه روی آرامش ندیدند و حتا امروز نیز اشتعال جنگ خانمان سوزافغانستان و مصایب ناشی از آن که از چند دهه بدینسو ادامه دارد، عمدتاً پیامد های همان حرکات و سیاست های استعماری میباشد که این حقایق در بخشهای آینده ی این کتاب روشنتر خواهد شد.

وقتی هم که مردم افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی، بعد از حصول پیروزی نظامی در جبهات جنگ ِضد انگلیس تحت قیادت اعلیحضرت غازی امان الله خان، زنجیراسارت استعمار را گسسته و میرفتند تا در پرتو نعمت آزادی و استقلال سیاسی به سوی ترقی و سر بلندی ملی گام بردارند، بازهم دست استعمار از آستین بیرون آمد و با تحریکات، تخریبات و پروپاگند های ضد شاه و پلان های ارتقایی او، چرخ این حرکت پیشرونده را متوقف نمود و یکبار دیگر نخواست افغانستان از حالت بدوی بر آمده و درکنار کشور های مترقی جهان قرار گیرد. (البته سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و عقیم ماندن نهضت آن دوره، اسباب و عوامل داخلی نیز داشت که بایستی بصورت جداگانه مورد بررسی قرارگیرد. خوانندهٔ محترم میتواند به کتاب " ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان " که توسط این قلم نگاشته شده و قبلاً به چاپ رسیده است، مراجعه فرماید.)

انگلیسها که اوضاع و حوادث افغانستان را دقیقاً زیرنظر داشتند، معتقد شده بودند که اعلیحضرت امان الله خان هرچند نواسه ی امیر عبدالرحمن و فرزند امیر حبیب الله (امیران گوش بفرمان استعمار) میباشد، اما برخلاف اسلاف خویش، سلطانی است جوان، پُرشور، آزادیخواه، مردم دوست و ترقی پسند که به هیچصورت زیر بار استعمار نمی رود. همچنان، مقامات هند برتانوی میپنداشتند که اگر یک افغانستان قوی و مترقی با مردمی آباد و آزاد تحت قیادت چنین پادشاه قدر راست کند، ممکن است بازهم در آینده، متوجه شبه قاره ی هند گردیده نه تنها سرزمین های غصب شده را دو باره بدست آرند، بلکه مانند اجداد و نیاکان خویش بسوی لاهور و دهلی نیز پیش روند.

استعمار برتانوی در این مورد نیز می اندیشید که ممکن است پادشا هی مغرور ومستقل مانند امان الله خان در افغانستان، روزی با رقبای بزرگ انگلیس داخل عهد و پیمان شده منافع استعماری آن کشور را دچار مخاطره سازد و ... بنابران، به این سیاست متکی شدند که سقوط سلطنت امانی، شکست نهضت پیشرونده ی دوره ی او و غرق شدن مردم افغانستان در لجنزار فقر و نومیدی و بیسوادی، کاملاً با منافع انگلیس مطابقت خواهد داشت . (عین روش و سیاستی که بعداً محمد نادر وبرادرش محمدهاشم علیه ملت افغانستان بکاربستند)

اعمال سیاست خصمانه ی انگلیس، بی باکی های شخص شاه، مخالفت های ارتجاع داخلی و نا رضایتی های دهقانان و پیشه وران و ... باعث آن شد که رژیم سلطنتی اعلیحضرت امان الله خان بالاخره در ماه جنوری ۱۹۲۹ میلادی سقوط کند و تاج و تخت بدست دهقان زاده ی بیسواد ی بنام (حبیب الله کلکانی) بیفتد که ازتاکستان های شمالی بر خاسته و اصلاً ازامور دولت داری و سیاستمداری بیگانه بود.

وی هرچند با دانش سیاسی و دنیای دیپلوماسی کاملاً نا آشنا بود، ولی درعین حال، عاری از استعداد عوامفریبی، شیوه های معامله گرانه و اقدامات وطنفروشانه نیزبود. پس انگلیسها نمیتوانستند از او همان انتظاری را داشته باشند که از اخلاف وی داشتند. بنابران، باید در جُست و جوی فرد دیگری میشدند که این شیوه ها و استعداد های خاص فرمانبردارانه در وجودش سراغ میگردید. و او هم کسی نبود جز جنرال محمد نادر که درسال ۱۸۸۳ میلادی در شهر " دیره دون "، واقع هند برتانوی متولد گردیده و در مدرسه ی نظامی انگلیس سبق آموخته بود. وی در

سال ۱۹۰۱ میلادی (پایان امارت عبدالرحمن و آغاز امارت حبیب الله)، با اعضای خانواده اش به افغانستان فرستاده شد و ظرف مدت کوتاهی از" غنُد مشری" به مقام سپه سالاری رسید. دلیل عمده ی این ارتقای عاجل این بود که ازیکطرف امیرحبیب الله خان با (محبوبه) خواهر جنرال نادر ازدواج کرد وبنام (علیا جناب) ملکهٔ دوم امیر شناخته شد واز سوی دیگر، پدر و عم نادر بحیث مشاورین خاص امیرعزتقرر حاصل کردند و بنام " برادران مشاور" مسما شدند، در عین حالیکه انگلیسها نیز توجه خاصی بالای نادر و برادران وی مبذول داشتند.

دکتر ویکتورگریکوویچ کارگون محقق روسی از قول ی.م. ریسنر و ۱.و.ستانی شیوسکی چنین مینویسد: " **وزارت امور خارجه و خدمات خفیه و جاسوسی بریتانیا هیچ وقت بالای بچهٔ سقاو حساب نکرده و برآن اتکا نمیکردند، معهذا آنان از وجود رهبر قیام ضد حکومتی جهت سقوط شاه اصلاح طلب جداً بهره گیر ی کردند .**

گذشته ازان- به قدرت رسیدن بچهٔ سقاو به هیچوجه با برنامه های حلقه های حاکم بریتانوی مطابقت نداشت، زیرا آنان عادت گرفته بودند که فقط با متنفذین قبایل افغانی سرو کار داشته باشند و جداً شک داشتند که کشور افغانستان خواهد توانست زیر اثر نیروی تاجیک متحد گردد. " (۸)

جنرال نادر در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان نیز مدارج عالی دولتی را پیمود، ولی بسیار زود، به ضد شاه و برنامه های اصلاحی وی طرح توطئه ریخت و به کار شکنی متوسل شد تا شاه مجبور گردید او را بعنوان سفیرافغانستان به فرانسه بفرستد. چون جنرال نادرقبلاً از

طرف انگلیسها بمثابه ی پادشاه آینده ی کشور مدنظر گرفته شده بود، بنابران، با ذرایع مختلف و شیوه های ماهرانه ی استعماری، پس از راندن حبیب الله کلکانی از کابل، او را بر اورنگ امارت افغانستان نشانیدند.

شیراحمد (گران) که خود، عضو جریده امان افغان در دوران سلطنت امان الله خان بود، ضمن نشر خاطراتش درشماره ی (۳۱۱) سال ۱۹۸۸ میلادی هفته نامه ی " امید " چاپ امریکا چنین مینویسد:

" نادر خان که به صفت سفیر افغانستان در فرانسه بود، از فرانسه به لندن رفت و بعد از

ملاقات با رجال امپراتوری، به هندوستان آمد و با وایسرای هند ملاقات نمود، وایسرای هند یک لک پوند به نادرخان داده اجازه داد که از راه جنوب داخل افغانستان شود. نادرخان از دهلی به پشاور آمد ... مردم جنوبی به حکومت حبیب الله خادم دین رسول الله وفادار بودند. ازنادرخان که بنام مصلح آمد استقبال خوب نکردند وبرای جنگ با حکومت کابل حاضر نشدند. نادرخان از مردم وزیرستان قبایل آزاد کُمک خواست، هزاران سوار وزیرستانی مسلح به کمُک نادرخان آمده تحت فرماندهی شاه ولیخان برادر نادرخان از راه تنگی واغجان بکابل حمله نموده کابل را متصرف شدند. "

وی بازهم ادامه میدهد: " بعد ها دانسته شد که سلطنت حبیب الله شهید به پادشاهی نادرخان تجدید گردید و استعمار امپراتوری هند برتانوی دو باره رویکار آمد. و وقتی که امان الله خان در اروپا بود این لباس شاهی افغانستان ازطرف وایسرای هند بجان نادرخان خط اندازی شده بود و استعفای او ازچوکی وزارت حربیه و سپه سالاری بدو ن مصلحت نبوده است . به یک لک پوند وایسرای هند و کمُک مردم وزیرستان، نادرخان به سلطنت رسید و قیمومیت امپراتوری هند در افغانستان تحکیم شد. " (۹)

یکی از اقدامات تکان دهنده یی که بار دیگر، مقامات هند برتانوی توسط نادر در افغانستان انجام دادند، کشتار وسیع و بیرحمانه ی افراد و شخصیت های ترقیخواه، وطنپرست و ضد استعماری بود که خود، داستانی خونین و طولانی دارد. (۱۰) هرچند نادر که در اواخرسال ۱۹۲۹ میلادی به پادشاهی رسا نیده شده بود، درسال۱۹۳۳م با طپانچه ی نوجوان هفده ساله ی دلیری بنام عبدالخالق درکابل کشته شد، اما، برادران نادر، علی رغم آنکه ظاهر شاه پسرش را بجای پدر به تخت نشانیده بو د ند، خود، تا سی سال دیگر با قساوت قلب و بر وفق منافع استعمار در منطقه، بالای مردم افغانستان حکومت کردند.

چون، بخشهای حاد و پُرنشیب و فراز وقایع سیاسی در شبه قاره ی هند، تقسیم و تجزیه ی آن و بالاخره، تشکیل پاکستان در منطقه، دردوران حکمروایی خانواده ی نادر صورت پذیرفت، لهذ ا، مسوولیت تاریخی در قبال اوضا ع متشنج بیشتر ازنیم قرن اخیر میان افغانستا ن و پاکستان، خرابی و اشغال کشور توسط قشون روس و اکنون بدست پاکستان، انگلستان، امریکا و بیشتر از چهل کشور دیگر جهان، عمدتاً بدوش نادر و اعضای خانواده اش سنگینی میکند.

پاکستان چه گونه تشکیل شد ؟

قبلاً گفتیم که استعمارگران برتانوی، به منظور تسلط کامل بر شبه قاره ی هند و پیشبرد مقاصد آتیهٔ خویش درمنطقه، عمدتاً از سیاست مشهور " تفرقه بینداز و حکومت کُن" استفاده میکردند. چنانکه اقوام و طوایف را با ایجاد انگیزه های تحریک آمیز بجان هم می انداختند، راجه ها و شهزاده گان را در برابر یکدیگرمظنون میساختند و طرفداران مذاهب مختلف را بصورت خونینی می شورانیدند، تا آنجا که حتا نیمی ازشبه قاره را به ششصد حکومت کوچک راجه نشین و تابع تقسیم کرده بودند. حتا روزیکه استعمارگران بریتانیایی شبه قاره را ترک گفتند، هنوزدر هند پهناور امیران قدرتمندی حضور داشتند که به کسی جز انگلیسها تمکین نمیکردند. مثلاً، منحیث نمونه باید گفت که " اداویند راسنگه " در پتیاله با پانزده هزار سرباز مسلح، تجهیزات مکمل نظامی و ثروت سرشارقرار داشت . " نظام حیدرآباد" نه تنها هزاران سربازمسلح و ثروت قارونی داشت، بلکه حتا از نیروی هوایی کافی نیز برخورداربود و میراث داران" هری سنگه"، مهاراجای مقتدر درکشمیر، یعنی بلندی های همالیا با اقتدار تمام حکومت میکردند. چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، این، همان شیوه ها و پالیسی های استعمارانگلیس درشبه قاره ی هند بود که میتوانست از این طریق، با هریک از " راجه" ها و شهزاده نشین های آن خطه، بگونه ی جداگانه معامله نموده آنها را به فرمانبرداری وا دارد.علاوتاً، انگلیسها دردرازنای زمان و درنتیجهٔ سیاست ها و ترفند های استعماری شان درشبه قاره، ملیونها نفر فقیر و نا توان آن سر زمین را بنام " طبقه ی نجس " از سایرین جدا نگهداشته با تبلیغات مزوّرانه، احساس همدردی با آنها را در ذهن و ضمیر هموطنان شان نا بود کردند و بالاخره، با زرنگی و دسایس خاص استعماری میان سِکها، هندوها و مسلمانانِ جامعه ی هند، درز هولناکی را ایجاد نمودند. این جادو گران اروپایی، آنچه را که در طول سده ها میان جامعه ی هندو و مسلمان هند به امری عادی و پذیرفتنی مبدل شده بود، نفرت انگیز و برجسته نمودند تا نزد طرفین قضیه ی بغرنج و خطرناکی تلقی شود. مثلاً، نواختن موسیقی نه تنها برای ملیونها هندی در حکم وسیله ی عبادت است، بلکه در مواقع و مناسبت های مختلف جشن و اعیاد نیزبدان می پردازند و با دف و چنگ از معابر و خیابانهای عمومی عبور میکنند و این، چیزی است که سالهای سال در آنجا انجام داده شده و میشود. اگر از گذشته های دور صرف نظر کنیم، از قرن چهارم هجری که محمود غزنوی شهنشاه مقتدرافغانستان، آیین اسلام را به هندوستان ارمغان بُرد و تاقبل ازاستیلای استعماربریتانیا،

حساسیتی از طرف مسلمانان در برابر آن نشان داده نمیشد، اما، درزمان حکمروایی انگلیسها، هرگاه اهل هنود با آهنگ موسیقی از برابر مساجد مسلمانان میگذشتند، دیگر سخت موجب اعتراض و برافروخته گی مسلمانان میشد. یا وقتی مسلمانان در ایام عید قربان می خواستند با کشتارگاو، ادای مناسک مذهبی نمایند، مایه ی خشم و نفرت اهل هنود گشته و غالباً منجر به نزاع های سختی میگردید. همینطور مادام که مسلمانان به مناسبت حلول ماه محرم عزا دار می بودند و هندو ها در روز معین دینی و مذهبی شان در عین زمان شادی میکردند، طرف اعتراض شدید مسلمانان قرار میگرفتند. جواهر لعل نهرو در این مورد، درکتاب خویش بنام " زنده گی من " چنین مینویسد: " بدیهی است که دولت انگلستان سیاست خود را در مورد هند همواره بر اساس تجزیه داخلی بنا نهاده است. "تفرقه بینداز و حکومت کن " قانون ابدی و همیشگی امپراتوری ها و دولتهای استعماری است و با توسل به این سیاست و توفیق دران، تفوق و برتری خود را هم به رخ جهان و هم به رخ مردمی که مورد استثمار قرار میدهند، میکَشند. این سیاست را ندیدن و خود را برای مقابله به آن آماده نکردن، خود خطای بزرگ و پُرمسوولیت است . " هرگاه این موضوعات، با انگیزه ی خود خواهی و قدرت طلبی رهبران سیاسی جامعه ی مسلمان هند سنجیده شده و مقاصد خاص استعماری درقبال آن در نظر گرفته شود، خواننده بخوبی میتواند عوامل اساسی تقسیم هند و تشکیل کشور جدید ی بنام پاکستان را بداند. به نظرمن، نهال دو پدیدۀ نو ظهور در دو گوشۀ جهان ازیک منبع آب خورده و تغذیه میکنند: کشور نو بنیاد اسراییل بالای سینه ی شرق میانه و پاکستان کنونی در پیکرآسیای مرکزی. این دو پدیده، باساس اصل اهداف استعمارتاجدارجهان که عبارت ازداشتن پایگاه های مطمئن و از آن طریق، تسلط نظامی و اقتصادی برسرزمین های دیگران میباشد، در دو گوشۀ دنیای ما بوجود آورده شده اند. همان طورکه ابتدا، نظریۀ ایجاد کشوری بنام " اسراییل" با نشر یک مقالۀ ظاهرًا ساده در یکی از روزنامه ها بمیان آمد و پسانها بداخل پارلمان انگلیس ره گشود تا آنکه تأسیس آن از میان دریایی از خون انسان و دود و خاکستر عبورنمود تا چون میخ آهنین برسینۀ ملت های نفت خیزعرب جا بجا شود که شد، به همان سان، نظریۀ پاکستان سازی نیز ابتدا در یک نوشتۀ تایپ شده ازطرف یکی از اجنت های استعمار انگلیس بنام (چوهدری رحمت علی خان) گنجانیده میشود تا بعداً مورد استفادۀ رهبران " مسلم لیگ" و علی جناح وحتا اقبال لاهوری و سایرین قرار میگرد و عاقبت، هَودجِ " جامعۀ اسلامی پاکستان" ازمیان خاک و خون و آتش می گذرد

و بعنوان پایگاه یا کانون توطئه وسرکوب و حاکمیت استعماری دراین منطقه ی آسیا مسجل میشود. چوهدری مذکور همچنان، پیشنهاد کننده ی نام پاکستان اسلامی در سال ۱۹۳۰ میلادی نیز است . درمیان جامعه ی مسلمانان هند افراد و شخصیت های علمی و سیاسی خوب و بد ی وجود داشتند که هر کدام، نقش خود را در آن سالها ایفا میکرد. مثلاً، قبل ازمحمد علی جناح و گروه وی، بعضی از شخصیت های سر شناس دیگری نیز در جامعه ی مسلمان هند فعال بودند که وفا داری و خدمتگزاری برای " بریتانیای بزرگ " را در جمله ی وظایف و افتخارات خویش می پنداشتند. از آن جمله، سر سید احمدخان را میتوان نام بُرد که در سال ۱۸۱۷ میلادی چشم به جهان گشود و در سال ۱۸۹۸م از جهان رفت . وی از جمله ی شخصیت های لیبرال ودانشمند جامعه ی مسلمانان هند بود که بخاطر عقب مانی علمی مسلمانان رنج می بُرد و برای رفع این عقب مانی تلاش زیادی بخرچ داد، چنانکه دانشگاه "علیگر" را در هند تأسیس نمود اما، نه تنها به هیچ صورت در برابر استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند مخالفت نداشت، بلکه وجود آنرا برای مسلمانان غنیمتی بزرگ میدانست . سرسید احمدخان در واقع، تحت تأثیر مکتب عقل گرایی و فلسفه ی طبیعی قرن نوزدهم اروپا قرار داشت و قرآن را تفسیر علمی مینمود. بهمین دلیل، علمای سنت گرای شبه قاره ی هند با وی مخالف بودند. یا " آغاخان" کسی بود که با انگلیسها دوستی عمیقی داشت و حفظ منافع آنها را در هندوستان کاملاً ضروری می انگاشت . اما، درعین حال، شخصیت های دیگری نیز وجود داشتند که با درک درست از دسایس، ماهیت و مقاصد استعماری انگلیس و به منظور رفع تعصبات دینی و نژادی و بخاطرتأمین اتحاد طوایف مختلف و بخصوص، برای تأمین اتفاق هندو و مسلمان و حفظ وحدت ملی شبه قاره ی هند جانفشانی های قابل قدری انجام دادند. از آن جمله، میتوان از " سوامی شرادانند " نام بُرد که حتا سرش را در همین راه گذاشت . وی در یکی از نماز های جمعه در مسجد جامع دهلی موعظه یی مبنی بر اتحاد هندو- مسلمان نمود که فقط متعاقب آن، هزاران تن هندو و مسلمان در کوچه ها و خیابانهای هند، اشکریزان میثاق اتحاد و برادری به نفع هند بزرگ بستند. ولی، محمد علی جناح که یکی از وکلای هند، همکار نزدیک با دفتر وایسرا و در زمره ی رهبران به شهرت رسیده ی جماعت " مسلم لیگ " در آن زمان بحساب میرفت، در پایان جلسات عمومی کنکره ی ملی هند در سال۱۹۲۰ میلادی که در " ناکپور" دایر شده بود، باساس انگیزه های خاصی که قسماً گفته آمد از کنگره بُرید و فعالیتهای جدایی طلبانه را

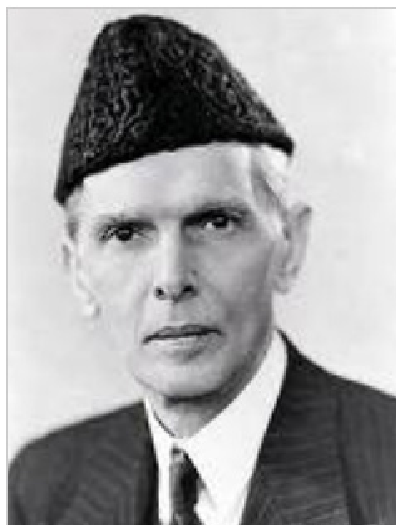
آغازنمود. بعد از همین اقدام بود که شعار " ملت مسلمان " و " فرهنگ اسلامی " میان رهبران مسلمانان هند بلند گردید. جواهر لعل نهرو باز هم در همین رابطه چنین مینویسد:" ... آیا در تمام این واقعیات، یک "ملت مسلمان" و یک " فرهنگ مسلمان" در هند چه معنی و چه صورتی پیدا میکند؟ **آیا این کلمات برای آن نیست که در آینده، انگلستان آنها را با کمال رضایت برای ادامه ی نفوذ و تسلط به اصطلاح خیر خواهانه ی خود مورد استفاده قرار دهد؟"** اما، محمد علی جناح، همانقدر که شعار " ملت مسلمان" و " کشورپاکستان " را در آن اوضاع و احوال بلند میکرد، بهمان پیمانه از فهم مسایل اسلامی بیگانه بود. روایت میکنند که وی روزی مجبور شد در مسجد رفته و نماز را در جمع سایرنمازگزاران ادا نماید. چون نیت کردن نماز رانمیدانست، همان طور بی تفاوت در عقب امام ایستاد ه شد، یکی از مقربین وی که درکنارش قرار داشت به زبان اردو به او میگوید که " جناب شان نیت نکردند! "، جناح، با دستپاچه گی خاصی میگوید: " I am sorry " (متأسفم !) وسپس دست به گوشها میَبَرد. دانشمند افغان آقای سید مسعود " پوهنیار" طی مقاله یی در شماره ی پنجم سال اول " آیینه افغانستان " چنین مینویسد: **"مرحوم مولوی غلام حیدر بلوچ که درجمله قبایلی های روشناس در قندهار اقامت داشت یک شخص دقیق و کنجکاو بود. مدت زیادی را درهند و در مدرسه دیوبند بسر بُرده بود. موصوف میگفت: محمد علی جناح هرچند بنام مسلمان بود، اما در محیطی پرورش یافت که در آنجا چیزی از مظاهر اسلامی دیده نمیشد، لذا از مسلمانی بکلی نا آگاه بار آمد ... " در زنده گی نامۀ علی جناح آمده است که " والدین محمد علی جناح چندان پایبندی زیادی به اسلام نداشتند. خود جناح الکل می نوشید، گوشت خوک میخورد و ازرفتن به مسجد و نماز جمعه بی خبربود. مؤجز اینکه الله و قرآن هیچ جایگاه خاصی در جهان بینی او نداشت "**

علی جناح زادۀ همان شهر و محلی در هند است که کرمچند مهاتما گاندی بوده است . ولی ملاحظه میشود که یکی فقیرمشرب، صلح دوست، ریاضت کش، بی توقع، مردمدار و با فضیلت و دیگری تکنوکرات قدرت طلب، انگلیسی ماآب، تجمل پسند، بیگانه از فضیلت و معنویت بار می آید. یکی مورد احترام جهان و جهانیان قرارگرفته فلسفه و راه ورسم قابل احترامی از خود بیاد گار میگذارد وآن دیگری نه تنها احترام کسی را بر نمی انگیزد، بلکه با همدستی استعمار کهن، میراث شوم، توطئه زا و کانون همه گونه فساد و جنگ و فریبکاری در این گوشۀ از جهان

راâز خود بجا میگذارد.   انگلیسها که دیدند کوشش های تفرقه افگنانه و خصومت بر انگیز دستگاه های تبلیغاتی واستخباراتی آنها با موفقیت قرین گشته است، تدویر یک کنفرانس میز مدور در لند ن را برای رهبران کنگره، مسلم لیگ و سایر تشکلات عمده ی سیاسی پیشنهاد نمودند تا طی کنفرانس مذکور " راه حلی" برای مشکل هند دریابند. بعد از کنفرانس لندن که با مشارکت سران کنگره ی ملی هند به رهبری " مهاتما گاندی " صورت گرفت و فیصله های آن که هند را بمثابه ی یک دومنین Dominion (دارای اختیارات داخلی) در میاورد، درسال۱۹۳۵ میلادی به تصویب پارلمان انگلستان نیز رسانیده شد و متعاقباً انتخابات در هند بر گزار گردید که در نتیجه ی آن، اعضای کنگره به پیروزی های چشمگیری دست یافتند. یکی از نتایج انتخابات این بودکه وزرای دولت هند تحت نظارت بریتانیا، کُلاً ازداخل کنگره ی ملی تعیین گردیدند. این حرکت، رهبران تشکلات اسلامی را چنانکه انتظار داشتند به کرسی های وزارت نرسانید و این خود، بهانه ی خوبی شد در راه از سر گرفتن اختلافات میان فرقه های هندو و مسلمان و دامن زدن به تبلیغات مخاصمانه و در گیری های خونین میان آنها و بر افراختن شعار تجزیه ی هند و تشکیل کشور جداگانه ی اسلامی.این مخاصمات و درگیریهای خونین هرچند موضوع تازه یی نبود، بلکه دنباله ی همان ماجرا های گذشته تلقی میشد که بدست استعمار گران ایجاد گردیده بود، ولی، مهاتماگاندی و بعضی از رهبران خیر اندیش کنگره توانسته بودند تا حدود زیادی آتش این ماجرا ها را فرونشانند. گاندی علی رغم ابتلا به بیماری و علالت مزاج، تلاشهای زیادی بخرچ داد و حتا مدت بیست و یکروز، روزه گرفت تا علی جناح و دیگران را متوجه عواقب تلخ دسایس استعماری و خطرات ناشی ازجدایی هندوستان سازد، اما، "جناح "، " فیروز خان نون"، " لیاقت علیخان" و سایر رهبران مسلم لیگ، همچنان بالای جدایی هند و تشکیل کشور جداگانه " برای مسلمانها " پافشاری مینمودند. مهاتماگاندی، با نیات سالمی که درجهت حفظ هند یکپارچه و جلو گیری از تجزیه و تقسیم آن داشت، چندین بار موضوع را کتباً عنوانی " لارد مونت باتین" وایسرای هند نگاشت و صریحاً بیان نمود که بخاطراجتناب از وقوع تجزیه ی هند، حاضر است مقام صدارت برای " علی جناح" را بپذیرد، مگراز آنجا که جانب استعمار، دیگ احساسات خصمانه و " تئوری دو ملت" را خود به غلیان آورده بود، هرگونه التماس و پیشنهاد مهاتما گاندی را با ترفند های مختلف رد کرد. به این حساب، اگر استعمار انگلیس از یکطرف مجبور بود باساس مبارزات خونین و دوامدار مردم هند و مقتضیات زمان، بالاخره

آزادی هند را به رسمیت شناخته نیم قاره را ترک گوید و از سوی دیگر، طبق نقشه یی که ترسیم نموده بود، با ایجاد کشور جداگانه یی در منطقه، یادگار زنده یی از سلاله ی استعماری خود را به جا میگذاشت تا بمثابه ی تو مور مزاحمی در پیکرکشور های منطقه، فعال ومجری سیاستها و منافع آن در منطقه باشد. همان بود که در ماه جون سال ۱۹۴۷ میلادی درجریان یک خونریزی بی مانند میان هندو و مسلمان، کشور بی ریشه و غیر منطقی یی بنام " پاکستان " درشمالغرب هند و جنوب شرق افغانستان ایجاد شد که محمد علی جناح خود در اهرم قدرت دولتی قرار گرفت و عناصر دیگری از رهبران مسلم لیگ به کرسی های صدارت و وزارت آن کشور تکیه زدند. باید افزود که قبل ازان، کنفرانس سالانه ی حزب مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ م در الله آباد تشکیل گردید و علامه اقبال لاهوری بحیث رییس این کنفرانس بر گزیده شد. طی همین کنفرانس بود که اقبال نیزدرکنارعناصری چند، طرح و اندیشه ی تشکیل کشور جداگانه یی بنام پاکستان را ارائه نمود و از آن پشتیبانی کرد .

این نکته نیز گفتنی است که تا سه الی پنج سال پس از تشکیل پاکستان، هنوز لارد های برتانوی تا حدی چپ از انظارعامه، مگر درواقع، بعنوان همه کاره در آن کشور حکومت میکردند و با آنکه هنوزقانون سال ۱۹۳۵م هندبرتانوی درپاکستان نافذ بود، لارد های مذکور، شیوه های خاص حکومت داری را برای رهبران تازه به دولت رسیده ی پاکستان تدریس می نمودند.



محمد علی جناح

زندگینامهٔ مختصر محمدعلی جناح:

جناح، به روز بیست و پنجم ماه دسامبر سال ۱۸۷٦ میلادی در ایالت سند به دنیا آمد. پدرش " پونجاجناح" نام داشت. علی جناح پس ازآنکه تحصیلاتش را تا حدی در مکاتب هند برتانوی به پیش بُرد، درسال ۱۸۹۲ میلادی دریکی از کمپنی

های تجارتی انگلیس بنام "گراهام شینگ ان ترینِنگ" تحت تربیت " بازرگانی" قرارگرفت و چندی بعد ازان، رهسپار انگلستان شد. جناح در انگلستان به تحصیل رشتهٔ حقوق رو آورد و در سال ۱۸۹۵ میلادی بمثابهٔ یک قانون دان شناخته شد و درعین حال، به امور سیاسی نیزدلچسبی نشان داد . ازشخصیت های سیاسی چون "دادا بهایی "، " ناوروجی " و "سر فیروزشاه خان " می آموخت. درهمین شب و روز، از هندی هایی که دربرابراستعمارانگلیس مبارزه کرده و اعتراض بعمل می آوردند، از درِ مخالفت پیش می آمد. محمد علی جناح پس از چند مرتبه رفت و آمد میان هند و لندن، بالاخره، درشهر بمبئی یک دفترخدمات حقوقی گشود و درهمانجا هم به شهرت رسید. در سال ۱۸۹٦ میلادی عضویت کانگرس ملی هند را که در آن زمان پُرجمعیت و پُرجُنب و جوش بود، حاصل نمود. ولی، برخلاف سایراعضا و رهبران کانگرس، اعتقاد داشت که پیروی از فرهنگ و صنعت انگلیسی برای مردم هندوستان مفید و مؤثراست تا حصول آزادی کامل سیاسی. بنابران، وی در " شورای مرکزی مشورتی" حکومت هند برتانوی پذیرفته شد. جناح درجنگ جهانی اول، جانب انگلستان را گرفت و در این مورد دست به تبلیغات وسیعی زد. درسال ۱۹۱۳ میلادی در حزب " مسلم لیگ "که قبلاً ساخته شده بود، شامل شد و در سال ۱۹۱٦ میلادی بحیث رییس آن حزب تعیین گردید. او، در سال ۱۹٤۷ میلادی که تقسیم هند و تشکیل پاکستان صورت گرفت، بعنوان " گورنرجنرال " پاکستانِ نو تأسیس کارکرد و سال آینده ی آن، یعنی پس از سیزده ماه زعامت، به عمر هفتاد و دو ساله گی چشم ازجهان فرو بست .

پروفیسورتیخانوف، منظورانگلیسها از ایجاد پاکستان را چنین بیان میدارد:

" این مسأله بر میگردد به فلسفهٔ وجودی ضرورت تاریخی ایجاد و تشکیل کشور پاکستان برشالودهٔ دو اصل (مذهب تندرو و سامانهٔ نظامیگری) برای تأمین منافع دراز مدت بریتانیای کبیردر منطقه. هدف بریتانیای کبیر از تجزیهٔ هند وبه وجود آوردن کشور پاکستان چند چیز بود:

۱-کشیدن یک سد استوار ایدئولوژیکی – نظامی برای جلوگیری از راه یابی اندیشه های مارکسیستی به هند و در نتیجه، رسیدن شوروی ها به آب های گرم.

۲-تجزیهٔ مسلمانان هند درآغاز به دو و سپس به سه بخش هند، پاکستان و بنگله دیش و این گونه، کوتاه ساختن دست مسلمانان ازکشور پهناور هند.

۳-جلوگیری از تبارز هند به عنوان یک ابر قدرت تمام عیار، آنهم به رهبری مسلمانان و در صورت لزوم مهار آن کشور

٤- داشتن یک متحد مطمئن در منطقه در برابر روسیه، چین و هند در سیمای پاکستان."

درسالهای پس از جنگ دوم جهانی، اتحاد شوروی بمثابهٔ رقیب جهانی امریکا و بریتانیا، مجهزبا اندیشه های کارگری و کمونیستی عرض اندام نمود که خواب را از چشمان استعمارکهن و امریکا تازه نفس ربود . بهمین دلیل عمده بود که هردو قدرت جهانی (امریکا و بریتانیا) خواستند طرح های سیاسی باز دارنده علیه شوروی را بکار گیرند. طراحان دو کشور، اولتر از همه در فکر ایجاد سیستم دفاعی پیرامون مرز های جنوبی اتحاد شوروی به منظور جلو گیری از نفوذ کمونیسم شدند که تجزیهٔ هندوستان توسط بریتانیا و ایجاد کشور غیر منطقی (پاکستان) بخشی از همین طرح سیاسی – استعماری بود . پس، بی دلیل نیست که رهبران پاکستان، نه تنها همیشه به نام اسلام چسبیده و آنرا بستر منطقی ایجاد پاکستان از بطن هندوستان وانمود میکنند، بلکه از نخستین روز تولد نا میمونش تا امروز از پستان امریکا و انگلیس مکیده و در جهت حراست از منافع آنان در تلاش بوده است .

وقتی پاکستان ساخته شد، شهر کراچی که یکی از شهر های بزرگ هندوستان و مرکز ایالت سند بود، بحیث پایتخت آن کشور تعیین شد. پاکستان در آن زمان، شامل ایالات و مناطق آتی بود: پاکستان شرقی (بنگله دیش امروزه)، سند، پنجاب، بلوچستان، ایالت افغانیه (صوبه سرحد) وبخشی ازکشمیر.

همچنین گفته شده که اسم پاکستان، احتما لاً از ترکیبات آتی مشق گردیده:

پ = پنجاب   الف= افغانیه   ک =کشمیر   س= سند   تان= بلوچستان

ولی پاکستان شرقی درنتیجهٔ جنگی که در سال ۱۹۷۱ میلادی میان هند و پاکستان صورت گرفت، از پیکرپاکستان جدا شده بحیث کشور مستقلی بنام (بنگله دیش) عرض وجود نمود و مجیب الرحمن نخستین رییس جمهور آن بود. باید افزود که نخست، مردم پاکستان شرقی علیه فیودالان، سرمایه داران و نظامیان قهار و استثمارگرپنجابی که کارد را به استخوان شان رسا نیده بودند، قیام کرده و شعار آزادی و جدایی از پاکستان غربی را بلند نمودند. حکومت پاکستان بیشتر از یکصد هزارنفر فوج مسلح را غرض سرکوب قیام کننده گان بنگالی سوق دادند که در

نتیجه ی آن، هزاران نفر کشته و تعداد بیشماری بی خانمان شده به سر زمین هند پناه بردند. آنگاه حکومت هندوستان از موقع استفاده نموده به کمُک مردم مظلوم پاکستان شرقی شتافته ودو فوج هند و پاکستان درگیرشدند. قشون هند با پیروزی هایی که بدست آورد، بیشتر از نود هزار سر باز پاکستانی را اسیر گرفت تا جنرال " تیکه خان " لوی درستیز یا رییس نیرو های مشترک آن کشور تسلیم نامه را امضا و تفنگچه اش را به جنرال فاتح هند سپرد. همین اکنون، پاکستان دارای چهار ایالت (سند – پنجاب – بلوچستان و صوبه سرحد) با چهار زبان مختلف بوده و بالای بخشی از کشمیر نیزتسلط دارد.

همانطورکه تشکیل کشور نو بنیاد پاکستان در منطقه، غیر طبیعی و غیر منطقی بود، شکل و ترکیب جغرافیایی آن نیز نه تنها نا موزون و نا موجه است که کاملاً عمدی، تصنعی و نزاع بر انگیز نیز می باشد. مثلاً، وقتی به نقشهٔ این گوشهٔ آسیا توجه شود، انگلیسها ازهمان آغازِ کار، بنگال (پاکستان شرقی) یا بنگله دیش امروزی را که کاملاً در جنوب شرق شبه قارهٔ هند واقع گردیده و یکهزار و ششصد کیلو متر از اصل پاکستان (پاکستان غربی) دور و جدا افتاده بود نیز ضمیمهٔ این کشور جدید التأسیس نموده بودند. در آن صورت، هرگاه مسافری میخواست از پاکستان شرقی به پاکستان غربی وبرعکس آن برود، باید عرض شبه قارهٔ هند را می پیمود و یا مسافت بیشتر از یکنیم هزارکیلو متر را با کشتی و از طریق بحر هند پشت سر میگذاشت تا به مقصد میرسید. سوألی که در این رابطه مطرح میشود اینست که چرا انگلیسها چنین تقسیماتی را روا داشتند؟ درحالیکه میتوانستند آن بخش را یا بخود هند واگذارند ویا به عوض بنگال، مثلاً قسمت هایی ازجیپور یا احمد آباد درغرب هند راضمیمهٔ پاکستان سازند؟

همچنان انسان کنجکاو نمیتواند نپرسد که چرا انگلیسها درموقعی که هند را تقسیم میکردند، قضیهٔ کشمیر را میان دو کشور(هند و پاکستان) لاینحل گذاردند ورفتند؟ هنوز سالی ازتولد ناسالم پاکستان سپری نشده بود که نخستین جنگ میان دو کشور(هند و پاکستان) بر سر قضیهٔ کشمیرمشتعل شد و تعداد زیادی از قبایلیان آنسوی خط " دیورند " که به اغوای مقام های تازه به دوران رسیدهٔ پاکستانی در این جنگ اشتراک نموده بودند، به قتل رسیدند.

سرزمین های غصب شدهٔ افغانستان و باقیماندن خط مصنوعی و تحمیلی " دیورند " بحال خودش نیزاهداف و مقاصد خاص استعماری در منطقه را بر ملا میسازد. آری ! چنانکه دیده

شد، مردم پاکستان شرقی یا بنگله دیش کنونی در نتیجهٔ دوری از دولت مرکزی، بیگانه گی با رهبران جدید سندی و پنجابی شان و ظلم و اجحافی که حکمرانان پاکستان غربی بالای آنها روا میداشتند، عاقبت بپا خاستند تا یوغ استثمار طبقات حاکمِ تازه به دوران رسیده را درهم شکنند که این خیزش، بالاخره منجر به اشتعال جنگ خونین میان هند و پاکستان و نا بودی هزاران هزار انسان بیگناه در منطقه گردید. قضیهٔ کشمیر نیزبمثابهٔ زخم ناسور در پیکر دو کشور هند و پاکستان نگهداشته شده و ظرف پنجاه سال (حال بیشتر ازشصت سال) که از تقسیم هند میگذرد، پیوسته مورد نزاع های خونبار بوده و تا هنوزهم بحیث یک مسألهٔ انفجاری در منطقه باقی مانده است. همچنان، عدم اعادهٔ سرزمین های افغانی یا لاینحل ماندن قضیهٔ ی خط " دیورند" موجب آن شد که افغانستان از راه بحری که حق مسلم تاریخی اش بود محروم ساخته شده دشمنی میان افغانستان و پاکستان ادامه داشته و بالاخره، امروز ملت سلحشور افغان به سختی در خون فرزندان خویش بنشیند.



نقشه جغرافیایی پاکستان که توسط استعمار انگلیس در منطقه ترسیم گردید

یکی دیگراز حیَّل و دسایس عریان استعماری این بود که در قبال تقسیم هند و تشکیل پاکستان درسال ۱۹٤۷ میلادی برای پشتونهای شرقِ خطِ " دیورند "، طی یک " ریفراندم "، سوأل را این چنین مطرح کردند که باید نظر شانرا در مورد الحاق به هند یا پاکستان ارائه دارند، درحالیکه پشتونهای این مناطق، اگرخواهان الحاق مجدد به افغانستان نبودند، لااقل، یک ایالت با هویت پشتونیستی میان افغانستان و پاکستان تحت نام " پشتونستان " را مطالبه میکردند. که متأسفانه به این خواست و مطالبه هرگز وقعی گذاشته نشد. نکتهٔ جالب توجه این بودکه پشتونها در برابر این سوأل اجباری و در مقایسه با دو کشور مطروحه، طبعاً جانب " پاکستان اسلامی " را میگرفتند، به ویژه که انگلیس ها بالای یک صندوق قرآن و بالای صندوق دیگرکتاب اهل هنود را گذاشته بودند. درعین حال، خان غفار خان که هنوزهم عضو کنگرهٔ ملی هند بود، ازالحاق هردو (پشتونها و پاکستانی ها) به هندوستان بزرگ طرفداری مینمود و بعداً، وقتی دید چنین چیزی عملی نشد، شعار" پشتونستان مستقل" را بلند نمود. خان غفارخان، برادرش (داکترخان)، فرزندش (ولیخان) و سایررهبران قبایلی آنسوی خط " دیورند" هیچگاه طرح الحاق مجدد به افغانستان، چه در سخن و چه درعمل نزد شان وجود نداشته و ندارد.

عاقبت، پاکستان با داشتن مرز طولانی (یکهزار و پنجصد کیلو متر) با افغانستان تأسیس شد و اراضی وسیع افغانستان با شش ملیون باشندهٔ پشتون آن جزقلمرو کشور نو تأسیس اعلام گردید.

یعنی تومورِ مزاحمِ دیگری بمثابهٔ میراث استعمار میان دو کشور در منطقه باقی ماندکه هر آن موجبات درد شدید سیاسی- نظامی را بار خواهد آورد. قابل یاد آوریست که قبل از ترسیم خط " دیورند"، مرز میان افغانستان و هند برتانوی، دریای سند و دریای ستلج بود.

ساختار سیاسی - اقتصادی پاکستان:

سرمایه داران و ملاکان بزرگ مسلمان که در آن زمان مورد حمایت استعمارگران انگلیسی نیز قرار داشتند، با تشکیل کشور جداگانه در منطقه و زیرفرمان قرار دادن بیشتر ازیکصد ملیون نیروی انسانی در سایهٔ دیکتاتوری نظامی به نام " پاکستان "، دست کاملاً آزاد درستمکاری و استثمار انسان نسبت به جامعهٔ یکپارچهٔ هند یافتند. جامعهٔ نو بنیاد پاکستان از طبقات، اقشار

و لایه های غنی و فقیر اجتماعی تشکیل گردیده و تا کنون بهمان اساس به پیش میرود. باید گفت که امروز، پاکستان دارای یکصد و هشتاد ملیون نفوس و هفتصد و نود وشش هزار و نود و پنج کیلو مترمربع مساحت بوده و از آن جمله، هفتاد و یک درصد نفوس در مناطق روستایی و بیست و نه در صد در مناطق شهری بسر میبرند. ازجملهٔ نود و هفت درصد نفوس مسلمان این کشور، هفتاد و هفت درصد آن اهل سنت و بیست در صد آن اهل تشیع هستند و سه درصد باقیمانده را اقلیت ها ی دیگر تشکیل میدهد. پاکستان همین اکنون، دارای حدود یک ملیون نفر نیروی نظامی و بر خوردار از قدرت هسته یی است .

طبقات عمدهٔ اجتماعی این کشور اینها اند:

۱)**سرمایه داران بزرگ:** این طبقهٔ اجتماعی پاکستان از یکطرف سرمایهٔ عظیم مالی و تولیدی را در کف دارد و از سوی دیگر، بمثابهٔ دلال فرآ ورده های تولیدی سرمایه های امپریالیستی جهان در کشورخودی نقش می بازد که آنرا (دلال کمپرادور) نیز میگویند. یا به عباره ی دیگر، سرمایه داران بزرگ.

بعبارهٔ دیگر، سرمایه داران بزرگ پاکستان در عین حالیکه صاحب سرمایه های کلان، نفوذ و موقعیت بلند سیاسی اند، با سرمایه داران بزرگ کشور های قدرتمند و انحصار گرنیز روابط حسنه و منافع مشترک سیاسی – اقتصادی داشته منافع مالی و سیاسی آنان را با تقویت شیوهٔ بهره برداری غارتگرانه ازطبقات پایینی جامعه، تضمین میکنند. سرمایه داران بزرگ این کشور، علاوه از آنکه ملیونها کارگراعم از زن، مرد و کودک پاکستانی را بصورت ظالمانه یی در دستگاه های تولیدی شان مورد بهره برداری قرارمیدهند، همیشه همان چیزی را تولید و عرضه میدارند که برای خودشان سود آور باشد، نه آنچه را که اکثریت محروم و نا توان توده های مردم بدان نیازحیاتی دارند .

۲) **سرمایه داران ملی:** این طبقهٔ اجتماعی پاکستان هرچند در برابرسرمایه های خارجی و

و دلال کمپرادور (داخلی) گرایشات ومنافع مخصوص بخود را دارد، علی رغم آنکه گهگاهی از نقش سرما یه های بزرگ امپریالیستی و موجودیت فشار های کمپرادوری و بعضاً مانع تراشی های مکانیسم نظامی حاکم در جامعه رنج می برد، ولی غالباً با قدرتمندان دولتی، بخصوص

نظامیان بلند رتبۀ این کشور، ملاکان بزرگ و اسلام سیاسی در تبانی بسر برده و مایل است از نیروی انسانی در جامعه بهره برداری استثماری نماید. این طبقۀ اجتماعی در پاکستان هرچند گاهی بر روی برخی از خواستها و تحرکات سیاسی طبقات متوسط جامعه، آنهم از مجرای تشکلات سیاسی آنها سرمی جنبانند، مگر عمدتاً گرایشات ارتجاعی و ضد مردمی دارد.

۳) ملاکان یا زمین داران بزرگ: این طبقه نیز با در اختیار داشتن هزاران هکتار زمین مزروعی، بهره کَشی ظالمانه از وجود دهقانهای بی زمین یا کم زمین، همسویی طبقاتی با سرمایه داران بزرگ و سهم داشتن در ماشین قدرت دولتی، همیشه بر گرُدۀ مردم پاکستان سنگینی میکند. هرچند ملاکان بزرگ پاکستان، با صنعتی شدن بیشترکشور و رشد تولید سرمایه داری در شهر ها، سهم و نقش خودشان درسکتور تولید سرمایه داری را نیز ادا میکنند، با سهمگیری درحاکمیت سیاسی و نماینده گی در پارلمان و سایر نها د های دولتی و همسویی عمیق با اسلام سیاسی و ارتجاع داخلی از وجود ملیونها دهقان فقیر بهره می کَشَند . نفوذ این طبقه، بخصوص در روستا های پاکستان شدید است و با تبانی با سایر طبقات حاکم، تا میتوانند دود از دمار اکثریت محروم این کشور میکشند. این نکته نیز قابل یاد آوریست که نظام اقتصادی پاکستان دارای مشکل ساختاری است . یعنی پایه های تولیدی اقتصاد در این کشور، ضعیف بوده و عمدتاً متکی به کشت پنبه وصنایع بافنده گی میباشد. سیستم آبیاری و کشت وزراعت کافی نیست و این کشورازناحیۀ کمبود انرژی رنج میبرد. موجودیت روابط نا هنجارطبقاتی و اجتماعی، در واقع، مانع بزرگی بر سر راه اصلاحات ارضی،(این یگانه راه برون رفت از معضله های عظیم اقتصادی) در این کشور است . همان طور که قبلاً نیز تذکر بعمل آمد، مالکین بزرگ ارضی در کنار سایرطبقات استثمار کننده، با نظامیان قدرتمند پاکستان در تبانی و ائتلاف ضد ملی قرار دارند. این ائتلاف ضد ملی، اگربرای مالکین بزرگ ارضی بازو و پشتوانۀ قوی در برابر هرنوع مبارزه و مخالفت ها ی اجتماعی را میسر میسازد، برای نظامیان ستمگرو همه کاره نیزبستر مساعد مالی و مادی را فراهم میکند.

متنفدین محلی: درکنار این قدرتمندان پاکستانی، قشر دیگری نیز وجود دارد که در بهره کَشی از مستمندان و ستم سالاری علیه دیگران سهم فعال دارند. اینان عبارت اند از رهبران محلی، ملاها و مفتی ها، رهبران احزاب و تنظیم های (مذهبی – سیاسی)،مامورین عالیرتبۀ حکومتی، پولیس، سود خوران، رشوه گیران و متحدین آنها میباشد. عناصر متنفذ محلی که با صرف پول

و اعطای تحایف برای صاحبان اصلی قدرت، دلالی برای حفظ منافع آنها، شراکت در استثمارو استحمارمردم و راه های خاص و عام دیگر، نفوذی بهم زده و در حمایت متقابل با قدرتمندان بزرگ علیه اکثریت محروم جامعه قرار دارند. رهبران احزاب سیاسی ارتجاعی که علاوه از امر و نهی حزبی و تشکیلاتی، به اساس منافع ایدئولوژیک – طبقاتی شان به یکی از دسته بندیهای قدرت سیاسی حاکم پیوند خورده اند یا بمثابهٔ چماقی بدست قدرتمندان اصلی قرار دارند و یا خود بحیث ستمگر علیه مردم خویش عمل میکنند مانند رهبران " جماعت علمای پاکستان" به رهبری مولانا فضل الرحمن، " جماعت اسلامی پاکستان" به رهبری قاضی حسین احمد، " حرکت المجاهدین " به رهبری فضل الرحمن خلیل،"حرکت الانصار" به رهبری، « مسلم لیگ» فعلاً به رهبری نواز شریف ... و امثالهم. رهبران مذکورهم کرسی نشین پارلمان مرکزی و ایالتی پاکستان اند و هم پیوند تنگاتنگ با ارتش و شبکهٔ استخباراتی آن دارند و هم خواهان رسیدن به حاکمیت سیاسی و اسلامیزه کردن پاکستان میباشند. (درصفحات آینده، تفصیل بیشتری در این زمینه ها خواهیم داشت.)

بیروکراسی دولتی: مامورین بلند پایهٔ مُلکی این کشور هم فاسد اند و هم اخاذ و مستبد. اینان از خانواده های سر شناس و ملاکان و سرمایه داران اند و یا بعضاً تکنوکراتهایی اند که به خدمتگزاران صدیق قدرتمندان پایه یی حاکم مبدل شده اند. این قشردرواقع، گسترش دهندهٔ لاقیدی و فساد اداری بوده در زر اندوزی و سؤ استفاده از موقعیت های دولتی ید طولا دارند. هستی اینان دراوج فساد اداری و رشوه ستانی و سایر انحرافات حکومتی تضمین میشود و بس. بقا و موجودیت همین قشرمفسد در نهاد های دولتی، یکی از عوامل تشدید رنج و دشواری طبقات و اقشار پایینی جامعه را تشکیل میدهد.

کارگران، دهقانان، اهل حرفه و بازار: دربرابر اینهمه قدرتمندان و استثمارگران پاکستانی، ملیونها انسان کارگر، کِشت کار، پیشه ور، فقیر، گرسنه و بیمارقرار دارند که به انواع و اشکال گونه گون، چه در شهرها و چه در روستا ها، بارطاقت سوز فشار های اقتصادی و استبدادی طبقات بالایی را بر دوش میکَشَند. برخی ازاینان، زنده گی تقریباً نیمه مرفه دارند، بعضی ها صرفاً با لب نان بخور و نمیر میسازند و بخش اعظم آنان در آتش فقر شدید میسوزند و حال زاری دارند. تعداد زیادی از اینها کارگران روز مزد اند، تعدادی هم در فابریکه ها و دستگاه های خورد و کوچک تولیدی مشغول بکار هستند، هزاران نفر آن با تن علیل به مزدوری (نوکری)

درمنازل دیگران میپردازند وقادر نیستند فرزندان شان را برای آموزش درس و تعلیم به مکاتب بفرستند. پس همینها اند که درجامعه تحقیر میشوند، رنج میبرند، محکوم به اطاعت ازبالایی ها اند، درعین حالیکه نیروی اصلی تولید و سازنده گی در کشور را تشکیل میدهند.

احزاب وسازمان های سیاسی پاکستان

گرچه باساس موجودیت " دموکراسی " نوع پاکستانی، تعداد زیادی از احزاب، سازمانها، انجمن ها و سایر نهاد های صنفی و سیاسی و مذهبی در این کشور وجود دارند، اما بزرگترین و مؤثر ترین آنها که یا گاهی به قدرت سیاسی رسیده یا میرسند و یا به نحوی از انحا با مراکز قدرت در ارتباط اند، عبارت اند از:

حزب مسلم لیگ: در بیستم ماه دسامبر ۱۹۰٦ میلادی توسط علی جناح و تیم وی درشبه قارۀ هند، و در تحت سلطه ی بریتانیا تأسیس شد و به مرور زمان به شاخه های متعدد مانند شاخه های علی جناح (قائد اعظم)، نوازشریف، کوکر،َ ملِک قاسم، پیر پگارا، جونجوا، شجاعت حسین و غیره منشعف گردیده و همین اکنون از جملۀ با نفوذ ترین احزاب سیاسی نوع (بورژوا – ملاکی) پاکستان میباشد. همین حزب بود که بیشتر از دیگران، بخاطر تجزیه ی هند و تحقق آیدیای ایجاد پاکستان فعالیت نمود. هرچند علامه اقبال لاهوری از زمره ی شخصیت های سکولار آن سر زمین بود که تئوری کشور اسلامی جدا از هند را در سالهای ۱۹۳۰ م طی جلسات سالیانه ی کنفرانس حزب مسلم لیگ مطرح نمود واما، پسانها (ماه مارچ سال ۱۹٤۰م)، محمد علی جناح، این طرح را به قطعنامه ی حزب مذکور مبدل نموده انتشار داد. حزب مسلم لیگ از همان سالهای اول ایجاد پاکستان، با نظامیان پنجابی آن کشور نزدیک بوده و این نزدیکی تا اکنون نیز ادامه دارد.

حزب مردم: درسال ۱۹٦۷ میلادی از طرف ذولفقار علی بوتو در ایالت سند پاکستان تأسیس شد و در رقابت با رقیب بزرگش (مسلم لیگ) تاکنون چند بار به حاکمیت دولتی به رهبری مؤسس آن (علی بوتو)، بینظیر بوتو و همین اکنون (ماه می سال ۲۰۱۳م) آصف علی زرداری نایل شده است. این حزب علی رغم آنکه عمدتاً یک حزب متعلق به طبقات (بورژوا – ملاک) است، با آنهم در میان بعضی از افشار و طبقات پایینی پاکستان، بویژه فقرا و مستمندان ایالت سند (زادگاه بوتو) طرفداران زیادی دارد. ذولفقار علی بوتو مؤسس این حزب آنگاه که بتاریخ بیستم ماه دسامبر سال ۱۹۷۱م، پس از جنرال یحیی خان به قدرت رسید و کابینه اش

را اعلام نمود، باساس برنامۀ حزب مردم پاکستان، دست به یک سلسله ریفورم ها زد. درعین حالیکه تمایل اش به سوی شوروی دیروز را آشکار نمود، کلیه تأسیسات صنعتی بزرگ کشور مانند کمپنی های سمنت، ذوب آهن، نفت و گاز و برق و ... را تحت کنترول مستقیم دولت قرار داد و اظهار داشت که این اقدامات، در راستای تأمین رفاه عامه صورت میگیرد. شش در صد مفاد دستگاه های تولیدی را برای کارگران تخصیص داد و تحصیلات مجانی برای فرزندان کارگران را قانونی ساخت، تشکیل اتحادیه های کارگری را اجازه داد و حقوق تقاعدی برای کارگران را رسمیت بخشید. و ثروتمندان بزرگ را ممنوع الخروج اعلام کرد تا نتوانند سرمایه ها را به خارج انتقال دهند. تشکیل احزاب سیاسی یی را که منظور شان خدمت به مردم پاکستان باشد، اجازه داد و جُنب و جوش سیاسی و اجتماعی بی نظیری را در جامعۀ پاکستان ایجاد نمود. وی تا آنجا پیش رفت که در سخنرانی هایش شعارضدامریکا سرمیداد. باید متذکرشد که این

حزب نیز دچار بیماری انشعاب گردید ه ودر سالهای بعد، شاخه هایی بنام های " حزب ملی مردم" به رهبری غلام مصطفی جتوی و " حزب ملت" به رهبری غلام فاروق لغاری از آن جدا گردیدند.

حزب عوامی ملی: مربوط به خان ولیخان فرزند خان عبدالغفار خان بوده ساحۀ فعالیت آن منحصر به حلقات قبایل پشتون پاکستان میباشد. مدتی خانم نسیم بیگم ولیخان همسر خان ولیخان نیز در رأس این حزب قرار داشت. حزب عوامی ملی اگرچه عمدتاً پیرامون بدست آوردن حقوق و خود مختاری قبایل پشتون در " صوبۀ سرحد" پاکستان مبارزه میکند، ولی تاحال، چند مرتبه درانتخابات ریاست جمهوری آن کشور نیزبعنوان نامزد کرسی مذکور اشتراک نموده است . خان ولیخان در دوران حیات سیاسی اش، همیشه می کوشید در عین حالیکه خودش را بعنوان تبعۀ پاکستان به ریاست جمهوری آن کشور کاندید میکرد، روابط حسنه، مصلحت جویانه و منفعت طلبانه یی با حکومت های افغانستان نیز داشته باشد.

شاخه های دیگر تشکلات حزبی درمناطق قبایلی عبارت اند از: حزب ملی عوام به رهبری اسفند یار ولیخان، حزب عوامی ملی پختونخواه به رهبری محمود خان اچکزی و حزب قومی پختون به رهبری محمد افضل خان.

چنانکه گفته آمد، احزاب و تشکلات سیاسی متذکره، سراسری نبوده صرفاً در میان قبایل و

مناطق پشتون نشین نفوذ دارند.

جما عت اسلامی پاکستان: در سال ۱۹٤۱ میلادی توسط مولانا " مودودی "، یکی از علمای مذهبی، نظریه پرداز و رجعت گرای پاکستان تأسیس گردید. قاضی حسین و منورحسین از رهبران این حزب پس از مرگ مودودی بوده اند. جماعت اسلامی پاکستان از زمرۀ احزاب اسلامی متعصب، بنیاد گرا، ضد فرهنگ و تمدن غربی وهمکار نزدیک با دستگاه استخباراتی پاکستان و پشتیبان احزاب اسلامی- جهادی افغانستان و بحصوص حامی و رهنمای " حزب اسلامی " گلبدین میباشد. " مودودی" که از سال ۱۹۰۳ تا۱۹۷۹ م میزیست، شخصیتی بنیاد گرا، سلفی و تا حدی متأثر از افکار اصلاحی شاه ولی الله دهلوی بود. وی علی رغم آنکه یک ملای بنیاد گرا بود، در برابر صدر اسلام نظر نقادانه داشت و از نظر سیاسی، خواهان " جمهوری الهی " در جامعه بود. همین اکنون، حزب جماعت اسلامی پاکستان ازجمله ی با نفوذ ترین احزاب سیاسی در ان کشور میباشد که از طرف دولت پاکستان و رژیم وهابی عربستان سعودی، وسیعاً حمایت مالی و سیاسی میشود. مردم رنج کشیدۀ افغانستان در سه دهۀ اخیر قرن بیستم، شاهد دست بازیها، مداخلات، تخریبات و دشمنی های عمیق رهبران این حزب علیه منافع ملی شان بوده اند که موازی با مقامات و منابع دولتی پاکستان مرتکب شده است.

حزب جماعت اسلامی پاکستان، باساس چهار اصل آتی به فعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی پرداخته است:

نشروسیع ایدئولوژی اسلامی
تنظیم و آماده سازی افراد جامعه بر بنیاد افکار اسلامی
اصلاح جامعه باساس معیار های اخلاقی، دینی و سیاسی
تلاش غرض اسلامی ساختن سیاست دولت پاکستان.

این جماعت، هرچند بر اعمال خشونت بار درجامعه اتکا ندارد، ولی چون اهداف و افکار دینی وسیاسی اش درجهت اهداف و افکار نظامیان پاکستان و شبکه ی استخبارات ارتش آن کشورسیر میکند، بنابران، همیشه مورد حمایت دولت بوده است .

جمعیت علمای اسلام: مانند جما عت اسلامی آن کشور، متعصب، بنیاد گرا، شریک درقدرت سیاسی و استخباراتی پاکستان و عمیقاً دشمن منافع ملی مردم افغانستان میباشد. این حزب

در سال۱۹٤٥ میلادی توسط مولانا بشیر احمد عثمانی در شبه قارهٔ هند تأسیس شد که در واقع، شعبه یی از " جمعیت العلمای هند" است. " جمعیت علمای اسلام" پاکستان که میراث سیاسی " مولانا بشیر احمد عثمانی" مؤسس این حزب است، همین اکنون دارای دو شاخهٔ اکثریت به رهبری مولانا فضل الرحمن و اقلیت به رهبری مولانا سمیع الحق بوده و هردوی آنها پشتون تبار و از جملهٔ فارغان مدرسهٔ " دیوبند " و از نظر مذهبی " وهابی " اند. دو شاخه ی دیگر نیز از درون این حزب منشعب شده اند که بنام های " جمعیت علمای اسلام – شاخه ی نیازی" و " جمعیت علمای اسلام شاخه ی نورانی" یاد میشوند. جمعیت علمای اسلام پاکستان نیز ظرف سالهای اخیر که مصایب خونینی دامن ملت افغانستان را گرفته، با انواع و اقسام گونه گون و بخصوص با تولید، پرورش، رهبری و گسیل گروه مسلح " طالبان" بسوی افغانستان، دوش بدوش مقامات دولتی و استخباراتی پاکستان، جفا ها و جنایتهای عظیمی را درحق مردم پریشان ما انجام داده و این جفا ها و جنایت ها، تا هنوز هم که این سطورنگاشته میشود، ادامه دارد. مولانا فضل الرحمن رهبربخش اکثریت این حزب، با آنکه پشتون تباراست، درجفا کاری و دشمنی با مردم افغانستان تا آنجا پیشرفت که دریکی از سخنرانی هایش با بیشرمی تمام گفت: **" مردم افغانستان بی فرهنگ و خونریز بوده همیشه با جنگ وکشتار سر وکار داشته اند..."**

جنبش قومی مهاجر: این تشکیل، اصلاً مربوط به حرکت مسلمانان مهاجر است که درنتیجهٔ انقسام هند، به ایالت سند آمده و علیه استثمار و استبداد قدرتمندان پنجابی پاکستان مبارزه میکنند. جنبش مذکوربخصوص در زمان حاکمیت جنرال ضیا الحق گسترش یافت، زیرا جنرال مذکور باساس برنامه های تخریبی و تبلیغی اش در پاکستان و به مقصد سؤ استفاده از نیروی جنبش قومی مهاجر علیه رقبا ی سیاسی خویش، رهبران این تشکیل سیاسی را مورد توجه و حمایت های مالی قرار داد و به همین وسیله، خون های زیادی را در شهر کراچی مرکز ایالت سند به زمین ریخت . این تشکیل سیاسی – نظامی نیز بعداً به دو بخش منشعب شد که بخش انشعابی آن بنام " جنبش متحده ی قومی" به رهبری الطاف حسین یاد میشود.

تحریک استقلال: تحت رهبری مارشال اصغر خان

تحریک انصاف: تحت رهبری عمران خان (کرکت بازسابق پاکستان)

حزب ملت: تحت رهبری فاروق لغاری

هیچ یک از احزابی که در بالا نام برده شدند، انقلابی و دارای مشی و اهداف مترقی و مردمی نیستند، بلکه هرکدام آنها، بخصوص در برابرنظامیان قهارپاکستان با احتیاط، سازش، مدارا حرکت میکنند. حتا برخی از آن ها (مانند تحریک انصاف، حزب ملت، تحریک استقلال و دیگران) با نظامیان و شبکۀ جهنمی استخبارات نظامی آن کشور از درِ همکاری و همسویی پیش می آیند.

نهضت فقه جعفری: مربوط اهل تشیع پاکستان بوده و در سال ۱۹۷۹ میلادی توسط شخصی بنام عارف حسین حسینی تأسیس شد و اکنون شخص دیگری بنام سید ساجد علی نقوی جایش را اشغال کرده است . این نهضت طبعاً بر ضد رقبا و دشمنان فکری و سیاسی خویش در آن کشور میرزمد و از طرف جمهوری اسلامی ایران نیز حمایت مالی و سیاسی میشود. تا حال یکتعداد افراد و رهبران نهضت فقه جعفری درپاکستان آماج کینه توزی و ترور، بخصوص توسط سپاه صحابه قرار گرفته اند.

جنبش ملی بلوچستان: فعالیتهای سیاسی این جنبش، عمدتاً درساحات ایالت بلوچستان محسوس بوده به منظور رهایی بلوچستان ازاسارت قدرتمندان استثمارگرپنجابی می رزمد. رهبر این جنبش شخصی بنام عبدالحی بلوچ میباشد.

حزب دموکراتیک ملی: به رهبری نواب زاده نصرالله خان بوده بیشتردربخشهای شهری و در سطح مطبوعات پاکستان مطرح است . .

حزب ملی بلوچستان: این حزب نیز به رهبری سردار عطالله منگل برای خود مختاری ایالت بلوچستان فعالیت می کند.

جمهوری وطن: به رهبری اکبر خان بوگتی میباشد. (اکبرخان بوگتی درسالهای زعامت جنرال پرویز مشرف توسط قوای حکومتی به قتل رسید.)

نهضت ملی بلوچستان: به رهبری دکتر بلوچ

گروه نسل نو هزاره: که در آن بعضی از شخصیت های بلند پایۀ پاکستان نیز دست دارند و تا هنوز از هویت کاملاً روشن در منطقه برخوردارنبوده است . گفته میشود که دست مقامات حکومت پاکستان درایجاد این تشکیل سیاسی دخیل میباشد.

سازمانها و تشکلات تروریستی متعدد ی که توسط آی. اس. آی پاکستان در خاک آن کشورایجاد گردیده و آنان را در برابر هند و افغانستان بکار گرفته و می گیرند، که پیرامون آنها، در صفحات آینده تماس خواهیم گرفت.

گرچه محرک و مدد گار اصلی آنهمه تشکیلات بنیادگرای مذهبی در پاکستان، جنرال ضیا الحق رییس جمهور وقت پاکستان بود، ولی پس از مرگ وی، نه تنها تشکلات متذکره درپناه حمایت های بیدریغ نظامی و اطلاعاتی ارتش آن کشور وکُمکهای گزاف مالی عربستان سعودی رو به گسترش نهادند، بلکه حتا تشکلات دیگری نیز بنام های مثلاً، " جیش محمد "، " لشکرعمر"، " لشکر جبار" و امثالهم برآنها افزوده گشتند.

سپاه صحابه (SSP): این گروه در سالهای اخیر (۱۹۸۰م)، بخصوص در بحبوحۀ تروریست پروری های مقامات پاکستانی و مبارزه علیه هند بر سر قضیۀ کشمیر به وجود آمد. مؤسس این تشکیل عمدتاً نظامی، شخصی بنام " حق نواز جنگاوی" بود و پسانها، رهبری سپاه صحابه راشخصی بنام "ضیا الرحمن فاروقی " بعهده گرفت و پس ازان، کسان دیگری بنام های " ضیا الرحمن فاروقی "، " اعظم طارق" و ... جایش را اشغال کردند. . گفتنی است که رهبران سپاه صحابه از نظر مذهبی " وهابی " پیرو عربستان سعودی و شدیداً ضد مذهب اهل تشیع بوده و تا کنون عملیات و کشتار های بیشماری را علیه شیعیان پاکستان انجام داده اند، مانند قتل داکتران شیعه در کراچی، حملات قاتلانه علیه زنان اهل تشیع در " بهاکالار" پاکستان، حملات و انفجار های خونین در برخی از مساجد شیعیان، ترورصادق گنجی جنرال کونسل ایران در پشاور و امثالهم. این " سپاه "، همچنان با شبکۀ استخبارات نظامی پاکستان و سازمان اطلاعات عربستان سعودی (المخابرات العامه) در ارتباط تنگاتنگ بوده نه تنها درکشمیر به ضد هندوستان و به نفع پاکستان می جنگند، بلکه حتا با همسویی فکری و مذهبی با گروه " طالبان "، به خاک افغانستان نیز سرازیر شده دست به کشتار بی باکانه و بیرحمانۀ مردم ما، بویژه به قتل اهل تشیع افغانستان یازیدند. گروه طالبان از نظر فکری، مالی و نظامی مورد حمایت همه جانبه ی "جماعت اسلامی پاکستان"، " جمعیت علمای اسلام پاکستان"، " سپاه صحابه" و " جمعیت اهل حدیث" قرار دارند. زیرا همه ی آنها پیرو مذهب وهابی، دشمن اهل تشیع، ضد علم و فرهنگ ومورد حمایت مقامات نظامی و حکومتی پاکستان قرار دارند. این سازمان، که قرار اظهار بعضی منابع، دارای ده ها هزار عضو مسلح بوده و تحت سه شعار(ضدیت با هندویزم،

کمونیزم و اهل تشیع)، بعنوان بازوی نظامی شبکهٔ استخبارات نظامی ارتش پاکستان فعال است. سازمان مذکور، بیشترینه در فیصل آباد، جنوب پنجاب(بهاول پور)، ملتان، مظفر نگر و رحیم یار خان و قسماً کراچی درخاک پاکستان نفوذ دارد.علاوه از آنکه سازمان سپاه صحابه را طبقات مذهبی، تشکلات دیوبندی- وهابی، محافل دولتی، تجارپنجابی و مؤسسات مذهبی تروریست پرورخلیج فارس تمویل مالی میکنند، بصورت عمده، حکومت عربستان سعودی پشتیبان مالی آن میباشد. دراثر دپلوماسی مقامات پاکستانی و حمایت های رژیم عربستان سعودی بود که سپاه صحابه، برای مدتی در امارات متحدهٔ عربی، عربستان سعودی، بریتانیا، بنگلادیش و حتا کانادا، دفاتر رسمی داشت.

لشکر طیبه: این سازمان در واقع، از بطن " الدعوه الارشاد" بیرون جهیده است که درسالهای پس از ۱۹۸۰م توسط عبدالله عزام فلسطینی (استاد اسامه بن لادن) در پاکستان تأسیس شد. اعضای این سازمان، کلُاً وهابی اند و شدیداً برضد هندوستان و اهل تشیع مبارزه میکنند.جنرال ضیا الحق دیکتاتورنظامی پاکستان، ازاین سازمان و رهبران آن حمایت های بیدریغ سیاسی بعمل آورد. چنانکه، زمینی به مساحت یکصد و نود وپنج هکتار را در " مریدکی" لاهور برای سازمان مذکور اختصاص داد تا در آنجا مسجد و دانشگاه و فارم زراعتی و فابریکهٔ نساجی و نجاری و غیره اعمارنمایند و در حقیقت، یک شهرک نوع اسلامی – وهابی ایجاد کنند که کردند. پسان ها، کمپ هایی ازطرف این سازمان در پکتیا و نورستان افغانستان تحت رهبری شخصی بنام جمال الرحمن (جمیل الرحمن) نیزبه وجود آمد و تلاش صورت گرفت تا به مصرف رژیم سعودی، راه و رسم وهابیگری در مناطق مذکور هموار ساخته شود. لشکر طیبه، موازی با سپاه صحابه، درکشمیر و تحت کنترول آی. اس. آی پاکستان علیه عساکر هندوستان می جنگند. سازمان تروریستی " القاعده" به رهبری " اسامه بن لادن" درسال ۱۹۸۶ م از درون همین تشکیل سیاسی – نظامی بیرون جهید.

لشکرجهنگوی: این سازمان تند رومذهبی، در سال ۱۹۸۶ میلادی از میان " سپاه صحابه" به رهبری شخصی بنام " اکرام لاهوری" بیرون آمد که در ضدیت با " هندوییزم، کمونیزم و شیعه ایزم" درکشمیر، پاکستان و افغانستان افراطی تر از سازمان مادر (سپاه صحابه) میباشد. درسالهای بعد، کسان دیگری بنام های " ریاض بصره"، " محمد اجمل الیاس" و " ملک اسحاق" بمثابه ی رهبران این سازمان تبارزکردند. باید متذکر شد که " سپاه صحابه" و بخشهای

انشعابی آن، همه وهابی و تحت حمایت شبکه ی جاسوسی ارتش پاکستان بوده و از سوی رژیم عربستان سعودی تمویل مالی میشوند.

باید افزود که ده ها سازمان، انجمن و تشکیل سیاسی – مذهبی دیگر نیز بنام های مختلف درخاک پاکستان فعال هستند که اگر ازهمه ی آنان تذکر داده شود، نوشته به درازا میکشد. بنابران، به ذکر همین تعداد بسنده کردم.

وهابیت چگونه و ازکجا پدید آمد؟

برای آنکه ریشه های این دسیسهٔ مذهبی – استعماری نزد خواننده ی عزیز کاملاً روشن گردیده و پیرامون احزاب و تشکلات مذهبی وهابی که درصفحات آینده از آن ها یاد خواهیم کرد، معلومات نسبی فراهم شده باشد، بهترخواهد بود مطلبی را از قلم یکی از جواسیس کارکشتهٔ انگلیس بنام " همفر " که در برنامهٔ ایجاد " وهابیت" در اوایل قرن هجدهم نقش عمده داشته است، مطالعه نماییم. هرچند بحث مربوط به وهابیت باید بگونهٔ مفصل، تحلیلی و جداگانه مطرح گردد.

" همفر" طی نگارش خاطرات خویش چنین میگوید: " **درسال ۱۷۱۰ میلادی، وزارت مستعمرات انگلستان، مرا مأمور جاسوسی به کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز و قسطنطنیه، مرکزخلافت عثمانی نمود. ماموریت من جمع آوری اطلاعات کافی به منظور جست و جوی راه های درهم شکستن مسلمانان و نفوذ استعماری درممالک اسلامی بود. هم زمان بامن، نُه نفرجاسوس دیگر از بهترین و ورزیده ترین ماموران وزارت مستعمرات در ممالک اسلامی، اینگونه ماموریت ها را بر عهده داشتند. در راه فراهم ساختن موجبات تسلط استعماری انگلیس و تحکیم مواضع آن دولت در نقاط استعمار شده { مستعمره } فعالیت میکردند. اعتبار مالی کافی در اختیار این هیأت ها قرار داشت و با نقشه های دقیق و اطلاعات دست اول مجهز بودند. فهرست کامل نام وزرا، فرمان روایان، ماموران عالیرتبه، علما و رؤسای قبایل به آنها داده شده بود. در موقع خدا حافظی، معاون وزارت مستعمرات با جمله ای ما را بدرقه کرد که فراموش نشدنی است . اول گفت: " موفقیت شما، سرنوشت آیندهٔ کشور ما را تعیین خواهد کرد. پس هرچه در قوه دارید، بکاربندید تا موفق شوید"**

"همفر" باز میگوید: " ... **در ایامی که در نجاری {درقسطنطنیه} کار میکردم با جوانی آشنا**

شدم که به آنجا رفت و آمد داشت و به سه زبان ترکی، فارسی و عربی آشنا بود. او در لباس طلاب علوم دینی و نامش محمد بن عبدالوهاب بود. جوانی جاه طلب، بلند پرواز و بی نهایت عصبی مزاج. او از حکومت عثمانی بی اندازه متنفر بود و بدگویی بی نهایت میکرد ... پس از مدتی آشنایی و مراوده با محمد بن عبدالوهاب، بدین نتیجه رسیدم که فرد شایسته برای اجرای مقاصد بریتانیا در منطقه، شخص او تواند بود ... من دایماً با لحن آبرومندانه ای او را مخاطب قرار میدادم که امید وارم تحولی که به زودی باید در دین اسلام پدید آید، بدست تو صورت گیرد . زیرا تو تنها نجات دهنده ی اسلام از این انحطاط خواهی بود ... نقشه ی من این بود که به هر ترتیبی شده او را در دام وزارت مستعمرات انگلیس بیاندازم. یکبار به او گفتم آیا جهاد واجب است ؟ گفت چگونه واجب نیست که خدا میفرماید " با کافران بجنگید. "، گفتم خدا میفرماید با کافران و منافقان، هردو بجنگید. از این تاریخ، هدف من القای فکر رهبری و پیشوایی در شخصیت محمد بن عبدالوهاب بود. برآن شدم تا در روح او رسوخ کنم و راه سومی را جز شیعه وسنت، برای ادارهٔ امور مسلمین بدو پیشنهاد کنم ... من پیوسته کوشش میکردم تا میوه ی نهانی را که کاشته ام و در سر سبزی و رشد آن، عزیز ترین روز های جوانی را صرف کرده ام، زودتر بچینم ... وزیر{ وزیر مستعمرات انگلیس}، مخصوصاً از مهارتم در نفوذ و تسلط بر شیخ محمد بن عبدالوهاب فوق العاده خوشنود بود و ابراز شادمانی مینمود. به یاد دارم او ضمن صحبت های خود میگفت: نفوذ در محمد، بزرگترین هدف وزارت مستعمرات بوده است ... کوتاه سخن آنکه در نتیجهٔ مجاهدات و کوشش های شبانه روزی ما چهارنفر یعنی عبدالکریم، صفیه، آسیه و نویسندهٔ این سطور { همفر}، شیخ محمد بن عبدالوهاب را مطابق سلیقه و باب طبع وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر پرورش دادیم. "

آری ! بهمین اساس بود که شیخ محمد بن عبدالوهاب (رهبرو مؤسس مذهب وهابیت)، درنتیجهٔ کُمکهای مالی و نظامی و حمایت های سیاسی – تبلیغاتی و اطلاعاتی انگلیس و پس از تلاش و تمهید چندین ساله، درمیان قبایل بادیه نشین عرب در آمد، تشکیل قوا نمود و قبایلیان را علیه امپراتوری عثمانی بر انگیخت. وی در سال ۱۱۴۳ خورشیدی، با تبلیغ تند روانهٔ وهابیت که بروفق برنامهٔ خاص سیاسی بریتانیا، با اهل تشیع شدیداً مخاصمت نشان میداد، در جزیره العرب خروج کرد .

"همفر" در یکی از صفحات دیگر خاطرات خویش چنین مینویسد: " **پس از چندین سال که دعوت محمد بن عبدالوهاب و انتشار مذهب او مطابق برنامهٔ شش ماده یی، قرین موفقیت هایی گردید، وزارت مستعمرات تصمیم گرفت از نظر سیاسی هم در جزیره العرب دست بکارشود. این بودکه یکی از عمال خود به نام محمد بن سعود {جد خاندان سعود در عربستان} را به همکاری با محمد بن عبدالوهاب مأموریت دادو برای این منظور؛ محرمانه نماینده ای نزد محمد بن عبدالوهاب فرستاد تا هدف بریتانیای کبیر را برای او روشن سازد و بر لزوم همکاری و اشتراک مساعی " محمدین " تأ کید کند، از این قرار که حل وفصل امور دینی بطور کلی با محمد بن عبدالوهاب باشد و مسوولیت سیاسی با محمد بن سعود. در آن روزگار، هدف وزارت مستعمرات انگلیس، نفوذ و استیلای دوگانه بر قلوب، اجسام و تن و جان مسلمین بود ...** "

وهابیتی که بر وفق برنامه های استعماری انگلیس از جزیره العرب برخاست و به زور دالر و دینارتا سرزمین های دیگر و از آن جمله تا پاکستان رسید، مملکت افغانستان نیز از اثرات نا هنجار آن مصوون نماند. آغاز جهاد ضد قشون روسی در افغانستان، مداخله های آشکار عربستان سعودی درامور جهاد، تقویت احزاب و تشکلات تند رو پاکستان توسط رژیم عربستان و تحمیل وهابیت برآنان، فقر و بیچاره گی مردم و مجبوریت های ناشی از جنگ، غربت و آواره گی و ... مردم ما، موجب نفوذ و رسوخ نسبی این مذهب درمیان برخی از " تنظیم " های اسلامی – جهادی افغانی و بخشهایی از سر زمین افغانستان گردید. مثلاً، عبدالرسول سیاف امیر حزب اتحاد اسلامی افغانستان هم وهابی است و هم بخاطر ترویج این مذهب کار میکند. شخصی بنام مولوی افضل که از یکطرف با مدارس وهابی و " اهل حدیث" پاکستان در تماس نزدیک بوده و هم در امور جهاد دستی داشت، افراد قبیله اش را در نواحی جنوب شرق کشور به مذهب وهابی سوق داد، مولوی " شریفی " یکی از پیروان مولوی افضل، امارتی با راه و رسم وهابیت درمناطقی از بدخشان ایجاد کرد، مولوی جمیل الرحمن با اثر پذیری از مدارس وهابی پاکستان و با حمایت های مالی عربستان سعودی، برای مدتی امارت وهابی اش را در " درهٔ پیچ " ولایت کنر تأسیس نمود. یعنی، علاوه از اهداف مستقیم سیاسی (استعمار منطقه و جهان) و اشغالگری متناوب افغانستان، از رهگذر فکری و مذهبی نیز این کشور دچار فشارهای چند جانبهٔ مثلاً: " دیوبندی"، " وهابی " و اخوانیت بین المللی نیز بوده است .

نظامیان پاکستان: نظام عسکری پاکستان که در واقع، میراث استعمار بریتانیا در شبه قارهٔ

هند است، حاکم اصلی بر سرنوشت مردم پاکستان بوده تصمیم نهایی بدست همین ها میباشد. هرچند با دموکراسی بازی از قبیل برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، نشر و پخش رسانه ها و رفت و آمد روسای جمهور ونخست وزیران به صحنهٔ سیاست، میخواهند اذهان عامه را بفریبند، اما تجارب چندین ساله در این کشور ثابت ساخته است که سرِ نخ همیشه بدست جنرالان نظامی است . در واقعیت امر، مردم پاکستان در طول شصت سال اخیر، همیشه در زیر ساطور خونین " مارشالا" یا حکومت های نظامی (جنرالان) بسر بُرده و تاکنون چندین بار نخست وزیران مُلکی یا انتخابی ازطرف نظامیان مقتدر این کشور سرنگون شده اند.

ارتش پاکستان یک اُرگان خطرناک، پُرقدرت و همه کارهٔ دیگری در درون تشکیلات خود دارد که آن عبارت از شبکهٔ استخبارات عسکری بنام (آی. اس. آی I.S.I یعنی Inter Service

Intelligence) میباشد که با آگاهی از همه گونه اسرار مالی، سیاسی، نظامی، امورخارجی وحتا مسایل شخصی و خصوصی شهروندان و با برخورداری از بودجهٔ سرسام آور و اختیارات نا محدود، در رأس همه کس و همه چیز قرار دارد. شبکهٔ مذکور، مخصوصاً درسالهای اخیر، بخصوص درسالهای جهاد مردم افغانستان علیه اشغال افغانستان توسط نیرو های روسی، با برقراری روابط تنگاتنگ با شبکه های استخباراتی (سی آی ای)، (انتجلنس سرویس انگلستان)، (موساد) اسراییل، (المخابرات العامه) عربستان سعودی، جلب همکاریهای مالی و تخنیکی آنان و آموزشهای خاص جاسوسی، چنان وسعت یافت که فعالیتهای خود را علاوه ازدرون پاکستان، تا درون کشور های منطقه و از جمله، افغانستان نیز گسترش داده است . در رأس این شبکهٔ جهنمی، همیشه یکی از جنرالان نزدیک به هرم قدرت سه گانهٔ نظامی (نیرو های زمینی، بحری و هوایی) پاکستان تکیه زده است . این تشکیلات استخباراتی به ویژه ظرف سه دههٔ اخیر و در قبال مصیبت های خونبار مردم افغانستان، تخریب ها، مداخله ها و تجاوز های دامنه داری علیه منافع ملی مردم افغانستان انجام داده و هنوز هم در این زمینه فعال مایشأ میباشد. گفتنی است که کار این شبکه، تنها جمع آوری اطلاعات به منظور " سلامتی پاکستان " نیست، بلکه قاچاق مواد مخدر ازمنطقه بخارج، برنامه ریزی های اقتصادی به نفع نظامیان، به راه اندازی فعالیتهای تروریستی، پرورش عناصر خرابکار و دخالتهای خصمانه و تخریب کارانه در امور سایر کشور ها نیز میباشد.

منسوبین آی. اس. آی و در جمع، دستگاه ارتش پاکستان علاوه از پیشبرد امورنظامی، نقش

عمده یی را در نظام اقتصادی کشور نیز بعهده گرفته اند. بهمین سلسله، در بخشهای مهم تولید و تجارت بنام های مختلف مثلاً، بنیاد فوجیFauji Foundation، صندوق رفاه ارتش The Army Welfare Trust، بنیاد شاهین، بنیاد بحریه و امثالهم در سکتور های شکر، انرژی، کود کمیاوی، حبوبات، سمنت، برنج پرورش اسب، شرکت های هوایی، بانکداری، ساختمانی، حمل و نقل، جمع آوری عوارض شاهراه ها، مخابرات وغیره سرمایه گزاری نموده اند که این سرمایه گزاریها بالغ بر ملیارد ها دالر میگردد.

رؤسای دستگاه خرابکار آی. اس . آی پاکستان، از روز بوجود آمدنش تا امروز، اینها بوده اند:

کرنیل سید حمید ... ... از سال ۱۹٤۸ تا ۱۹۵۰ میلادی
جنرال ارشد رابرت کاوتوم ... . از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ میلادی
(همچنان، جنرال سرفرانک والتر میسروی و جنرال سردوگلس دوید گرسی انگلیسی که درعین حال، رؤسای ارتش پاکستان نیز بودند)
سرتیپ ریاض حسین ... . از سال ۱۹۵۹ تا۱۹٦٦ میلادی
جنرال ارشد محمد اکبر ... . از سال ۱۹٦٦ تا ۱۹۷۱ میلادی
غلام جیلان خان ... ... از سال ۱۹۷۱ تا۱۹۷۸ میلادی
محمد ریاض ... ... از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ میلادی
جنرال اختر عبدالرحمن ... . از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ میلادی
جنرال حمید گل ... ... ازسال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ میلاد ی
جنرال شمس الرحمن کالو ... ... از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ میلاد ی
جنرال اسد درا نی ... ... از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ میلادی
جنرال جاوید ناصر ... . ازسال ۱۹۹۲ تا۱۹۹۳ میلاد ی
جنرال اشرف قاضی ... ... از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ میلا دی
جنرال نسیم رعنا ... ... از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ میلادی
جنرال ضیا الدین بت ... . ازسال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۹ میلادی
جنرال محمود احمد ... . از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ میلادی
جنرال احسان الحق ... . ازسال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰٤ میلا دی
جنرال پرویز اشفاق کیانی ... . . از سال ۲۰۰٤ تا ۲۰۰۷ میلا دی

جنرال ندیم تا ج ... ... از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ میلادی
جنرال احمد شجاع پاشا ... . از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ میلادی
جنرال ظهیر الاسلام ... . از سال ۲۰۱۲ تا ... . .
جنرال رضوان اختر

(۱۱)

حال که بحث روی موجودیت آی. اس . آی درمنطقه و برنامه های خرابکارانه اش درمیان است، به مورد خواهد بود اگراندک توضیحی پیرامون تاریخچه و انواع فعالیت های آن ارائه گردد:

نام مکمل این سازمان جاسوسی ارتش پاکستان Inter Services Intelligence میباشد که در سال ۱۹٤۸، یعنی یکسال پس ازتشکیل پاکستان، توسط یکی ازجنرالان انگلیسی استرالیایی الاصل بنامMij General R Cawthome (میجرجنرال رابرت کاوتوم) تأسیس شد. ولی قبل ازان، یعنی در سال ۱۹٤۷م و متعاقب تأسیس پاکستان، دو کمیته به نام های " کمیتهٔ اطلاعاتی" و " کمیتهٔ اطلاعات نظامی " در آن کشور بمیان آورده شد که کارآیی چندانی بروز ندادند. سازمان آی اس آی، درسال ۱۹۵۰میلادی یا در سالهای زعامت جنرال محمد ایوب خان رییس جمهور آن کشور، بمثابهٔ سازمان حراست کننده ی پاکستان و نظارت کننده ی عناصر وتشکلات سیاسی و تلاش درجهت بقای نقش ارتش آن کشور، توسط شخصی به نام سید محمد احسن، قایم مقام نیروی دریایی، گسترش داده شد. سازمان مذکور، وظایفی مانند مبارزه علیه جاسوسان خارجی، نظارت برنیرو های سه گانه (بحری- هوایی- زمینی)، بررسی مطبوعات خارجی، کنترول حرکات و فعالیتهای احزاب و افراد سیاسی درداخل مملکت، دیده بانی برحرکات دیپلوماتهای خارجی، کنترول دپلوماتهای پاکستانی در خارج ازکشور، نظارت بر مراسلات و مواصلات و همچنان، تحت نظر داشتن سایرجرایم سیاسی را به عهده دارد. درسالهای اخیر، بخصوص از سالهای ۱۹۸۰ میلادی بدینسو، آی. اس. آی واضحاً بمثابهٔ دولت در درون دولت پاکستان عمل کرده به هیچ منبع و مقام داخلی پاسخگونیست. منسوبین بلند رتبهٔ سازمان مذکورعلاوه از به راه انداختن فعالیت های جاسوسی و خرابکارانه علیه کشورهای همسایه، بخصوص علیه هند و افغانستان، همانطورکه در بالاگفته آمد، به فعالیتهای پول سازنده ی دیگر ازقبیل تولید و قاچاق مواد مخدر، خرید و فروش سلاح، پرورش و صدور تروریسم،

سرمایه گزاریهای بزرگ تولید ی، کنترول بازار و امور واردات و صادرات و حتا بکار اندازی فابریکهٔ مشروبات الکولی نیز انهماک دارد. گفته میشود که این شبکهٔ جاسوسی، به تعداد ده هزارعضوفعال داشته و بخصوص در سالهای حاکمیت امارت گروه طالبان، به تعداد یکصد هزار جنگندهٔ مسلح را به منظور تسخیر مکمل افغانستان و تحت نام و نشان " طالبان " به افغانستان فرستاد. بخشهایی از این سازمان اینها هستند:

(Joint Intelligence X JIX): کاراین بخش عبارت ازخدمات مربوط به تنظیم امور اداری، کمک به سایربخشهای سازمان، بررسی و تعیینات و غیره میباشد.

(The Joint Intelligence Bureau JIB): وظیفهٔ این بخش عبارت ازپرداختن به اموراجنت های سیاسی است که بخصوص در سالهای ۱۹۸۰ م از قدرت و صلاحیت وافری در این مورد برخورداربود. کارو توجه خاص این بخش از آی.اس.آی، بالای امور هندوستان، کشمیر وافغانستان تمرکز دارد.

(The Joint Counter Intelligence Bureau JCIB): مسوولیت عمده ی این بخش را بررسی و نظارت کاردپلوماتهای پاکستانی در خارج تشکیل میدهد. این بخش، به فعالیتهای دپلوماتیک، بخصوص در کشورهای شرق میانه، جنوب آسیا، چین، اقمارماسکو در شمال افغانستان و خود افغانستان اهمیت بزرگی قایل است .

(Joint Intelligence/North JIN): این شعبهٔ آی اس آی، بصورت خاص در امور مربوط به کشمیر وفعالیتهای پروپاگندی، تخریبی و تروریستی علیه هندوستان می پردازد.

(Joint Intelligence Miscellaneous JIM): این شعبه، مشغول فعالیتهای جاسوسی در کشورهای خارج و بویژه صدورعناصر تخریبی به ممالک دیگرمیباشد.

(The Joint Signal Intelligence Bureau JSIB): کار این بخش که عمدتاً معاون ریاست آی. اس . آی در رأس آن قرار دارد، عبارت از تهیه و جمع آوری عکس، کشف و ارسال پیام های بی سیم، بخصوص درنواحی مرز میان افغانستان و هندوستان بوده و درعین حال، ارتباطات مخابره یی جنگجویان مزدورکشمیری و پاکستانی علیه هند را تأمین میکند.

علاوه ازشعباتی که گفته شد، سازمان جاسوسی ارتش پاکستان، وظیفهٔ تهیه، انبار وارسال سلاح های متنوع، مواد منفجره، مواد کمیاوی، وسایل و آلات تخریبی علیه هدف های تعیین شده،

چاپ و تکثیر اسناد، تهیهٔ اماکن مذهبی و " فرهنگی" غرض تجمع عناصراطلاعاتی درخارج ازکشور، گشایش و به راه اندازی مراکزظاهراً تجارتی توسط جاسوسان خویش و دیگر فعالیت های ضد انسانی را نیز به پیش می برد. گفته شده که آی اس آی درسال های ۱۹٦۹ تا۱۹۷٤ میلادی به فعالان جنبش " خالستان " در خاک هند کمکهای وافر بعمل می آورد. (۱۲)



جنرال حمیدگل رییس آی اس آی، ولیهم وبستر رییس سی آی ای، کلیرجورج افسرعملیاتی سی آی ای و میلت بیردن در یک کمپ تمرینات نظامی برای مجاهدین افغان در خاک پاکستان.

یادداشتهای فصل اول

(۱)کتاب افغانستان در مسیر تاریخ – جلد اول، صفحه ی ۴۱۷

(۲)کتاب افغانستان در مسیر تاریخ- جلد اول، صفحه ی ٤٢٤

(۳)انگلیسها درسال ۱۸۷۱ میلادی بین چین وهند نیز خط سرحدی "مکماهون" را کشیدندکه به اثرآن، بخشی ازخاک چین را به هند ملحق نمودند. سیزده سال بعد ازان، قوای چین غرض اعاده، اراضی اش بالای هندحمله نمود .

(٤) افغانستان در مسیر تاریخ – جلد اول، صفحه ٤٤٣

(٥) (حماسهٔ استقلال هند وشب خونبار جدایی- پژوهشِ فاروق روشنا-شمارهٔ ۲۵۵ زرنگار- سال۲۰۰۷ میلادی)

(٦) تاج التواریخ، صفحه ی ٤٢٢، چاپ پشاور

(۷) افغانستان در مسیر تاریخ – جلد اول، صفحه ی ۳۹۸

(۸) افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم، صفحه ی ۱۰۹ ویکتورگریکوو‌ییچ کارگون

(۹)خاطرات شیراحمد گران، هفته نامه ی " امیدگ، شماره ی ۳۱۱ منتشره ی امریکا

(۱۰) طریق به پادشاهی رسیدن، کارنامه ها،کشتارها و لیست اسمای زندانیان دوران پادشاهی نادرشاه در اثر دیگری بنام "ظهوروسقوط اعلیحضرت امان الله خان"، تألیف اینجانب درج شده است . البته انگلیسها قبلاً از نادر هم چنین کشتارها و سرکوبگریهای خونین را توسط دو امیردست نشاندهٔ شان (امیردوست محمد و امیرعبدالرحمن) درکشورما انجام داده بودند که همه ثبت سینهٔ تاریخ افغانستان شده اند.

(۱۱) نشریهٔ انترنتی " آریایی " – ماه فبروری سال ۲۰۱۳ م

(۱۲) وبسایت (ای.اس. آی) و مقاله راجع به آی. اس . آی توسط شعبهٔ سیا، منتشرهٔ سایت آریایی

فصل دوم

سیاست دولت افغانستان در قبال تشکیل پاکستان

درروزگاری که هند برتانوی آبستن تحولات سیاسی و آمادهٔ تقسیم و تجزیه بود، در افغانستان، محمد ظاهر فرزند محمد نادر بر اورنگ شاهی نشسته بود. سالهای۱۹٤۷ میلادی در افغانستان، مصادف بود با ختم صدارت خونین هفده سالهٔ سردار محمد هاشم (مشهور به هاشم جلاد) و آغازصدارت شاه محمود (برادرسردار هاشم و عم محمد ظاهرشاه) .

محمدظاهرشاه و بنی اعمام وی که در واقع، مجری سیاست های " خاندانی " بودند، تا هنگامیکه انگلیسها بالای شبه قارهٔ هند حکم میراندند و حتا وقتی که هنگامهٔ تقسیم هند و تشکیل پاکستان از طرف انگلیسها بلند بود، آنها (خانوادهٔ محمد ظاهرشاه) هنوز سیاست محافظه کارانه و دپلوماسی گنُگ و پسیف را درقبال آن در پیش گرفته بودند. یعنی ظاهر شاه و اعضای خانوادهٔ او، آنچنانکه ایجاب میکرد، پیرامون تقسیم هند و اعادهٔ اراضی غصب شدهٔ افغانستان و سرنوشت پشتونهای آنسوی خط " دیورند"، سیاست فعال توأم با درک مسوولیت ملی و تاریخی اتخاذ نکردند. هرگاه چنین درک و سیاست مسوولانه نزد شاه و اعضای مقتدر خانواده اش وجود میداشت، به مجردیکه انگلیسها ترک هند را اعلام کرده بودند، باید ماشین دپلوماسی و تبلیغاتی دولت جدأ و وسیعأ بکار می افتاد، برای مردم افغانستان حق تظاهرات و ابراز نظر صریح داده میشد، با دلایل و براهین روشن و قوی، ازانگلیسها که غاصبین اصلی خاکهای جانب افغانی بودند، تقاضا بعمل می آمد تا سرزمین های متعلق به افغانستان راکه آنها جبرأ و بخاطر حفظ منافع استعماری شان در شبه قارهٔ هند توسط خط " دیورند " جدا ساخته بودند، مجدداً به صاحبان اصلی آن (ملت افغانستان) برگردانند و اگر بازهم این تقاضای برحق ملت و دولت افغانستان از طرف مقامات برتانوی پذیرفته نمیشد، دولت افغانستان میتوانست

شکایتش را به سازمان ملل که تازه تأسیس شده و نمایندۀ رسمی و دیپلوماتیک کشور در آن حضور داشت، مطرح نماید.

این خاندان حاکم در افغانستان، با اتخاذ سیاست تمکین و مماشات در برابر انگلیسها و بی مبالاتی در قبال حق مسلم ملت افغانستان، در واقع، مسوولیت عظیم ملی و تاریخی را بدوش کشیدند. یکی از دلایل عمده ی اتخاذ سیاست کرنش و مدارا از سوی حکومت افغانستان درمقابل مقامات هند برتانوی این بود که محمد نادرخان با تعهدات خاص احترامکارانه و تسلیم طلبانه دربرابرانگلیسها، به قدرت رسانیده شد و بنا بران، فرزند و برادران نادرخان نیز نه تنها عین سیاست نادرخان را پذیرفته و به پیش میبردند، بلکه با حمایتهای عظیم (آشکار و پنهان) مالی و استخباراتی یی که هنوز هم از جانب انگلیسها نصیب شان میشد، نمیخواستند هیچ نوع اقدام سیاسی تعهد شکنانه یی را دربرابر حامیان برتانوی خویش انجام دهند.

سیاست خاندانی چیست ؟

برای آنکه سوأل نزد خوانندۀ عزیزحل شده و به کُنه مطلبِ مورد بحث پی بَرَد، می پردازیم به چگونه گی سیاست " خاندانی" دولت نادر تا داوود در پنج دهۀ ی قرن بیستم (ازسال۱۹۳۰ تا۱۹۷۸ میلادی):

قبل ازهمه بهتر خواهد بود در اینجا، مؤسس حکومت " خاندانی " در افغانستان را بیشتر معرفی نماییم: محمد نادرکه با غصب قدرت در پانزدهم ماه اکتوبر۱۹۲۹ میلادی درکابل، سنگ بنای حکومت و سیاست " خاندانی " را در افغانستا ن نهاد، فرزند محمد یوسف بن محمد یحیی بن سلطان محمد خان معروف به طلایی بود. سلطان محمد خان طلایی کسی بود که ایالت پهناور پشاور را که جز قلمرو افغانستان بود، درسال ۱۸۲۳ میلادی به رنجیت سنگ حاکم پنجاب فروخت و بعداً خود نیز به دربار وی می زیست. او بعداً درخدمتگزاری به انگلیسها در میان مردم افغانستان زبانزد عام وخاص شد. سردار یحیی خان فرزند همین سلطان محمد طلایی بود که یعقوب خان فرزند امیر شیرعلیخان و داماد خود را ترغیب نمود تا به پیشواز قوای متجاوز انگلیس تا محل " گندمک" (گورکشته شده های سربازان انگلیسی درجنگ استقلال خواهی مردم افغانستان) بشتابد و معاهدۀ ننگین وضد ملی را که بنام " معاهدۀ گندمک" مسما شد، امضا کند. سردار محمد یوسف پدرمحمد نادر، فرزند همین یحیی خان بود که مدت ها ازطرف

انگلیسها در شهر " دیره دون " هند برتانوی تغذیه میشد و در خدمتگزاری به آنها لحظه یی فرو گذاشت نمیکرد.

محمد نادر، همان طور که در صفحات قبلی گفته آمد، دراوایل پادشاهی امیر حبیب الله خان (سراج الملت و الدین)، همراه با اعضای خانواده وارد کابل شد. وی هنوز ۲۳ سال بیشتر نداشت که "برگد " نظامی شد و سی و یکساله بود که به رتبهٔ سپه سالاری کشور رسید.

گفتنی است که امیر عبدالرحمن خان که بخشی از" راز های مگو" را میدانست، در اواخر عمر خود برای فرزند و جانشین خویش (حبیب الله خان) اکیداً گفته بود که " **ازاولادهٔ سردار یحیی حذرداشته باش که از طرف انگلیسها به تاج و تخت افغانستان برگُزیده خواهند شد** "، ولی مثلی که امیرحبیب الله خان این نصیحت پدر را نا دیده انگاشته بود.

مزید برآن، عناصر انگلیسی مشرب ذی نفوذ نیز در دربارمفسد و آگنده از خدعه وفریب امیرحبیب الله حضور داشتند که حمایت از افراد " خودی" را وجیبهٔ سیاسی خویش میدانستند و برای آنها درگوشه یی از قلب شاه جا باز میکردند. از سوی دیگر امیر حبیب الله خان با خواهر نادربنام "محبوبه" ازدواج کرد واین زوج امیر، بنام " علیا جناب" مسما گشت. بنابران نه تنها نادر، بلکه برادرانش نیز به شاه مقرب گشتند.

بهرحال، نادر که در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان همچنان مقرب بود، موازی با روشهای سیاسی و دیپلوماتیک انگلیسها در شبه قارهٔ هند، علیه نهضت شاه امان الله موضع گرفت و با دشمنان شاه مصروف فعالیتهای سِرّی وعلنی گردید.

دکترویکتورگریکوویچ محقق روسی از کتاب " آتش در افغانستان " اثرآر. تی ستیوارت در " افغانستان درسالهای بیست و سی قرن بیستم " چنین مینگارد:

" درگزارش از سفارت انگلیس درکابل چنین آمده که نادر خان بعد از صرف نان شام در سفارت انگلیس به تاریخ چهارم اپریل سال ١٩٢٤ م روی یکی از چوکی های راحتی انگلیس قرار گرفته و همراه با ستایش فراوان از خوی و خصلت انگلیس از امیر افغان به شدت بدگویی نمود. .."(١)

اعلیحضرت که دربرابر چنین افراد واعمال آنها قاطعیت لازم را نداشت، صرفاً از نادر خواست

تا استعفایش از وزارت جنگ را تقدیم کند و بعدأ هم او را بحیث سفیر به فرانسه مقرر کرد. نادر درفرانسه و درقبال اوضاع بحرانی ناشی از شورشهای ضد امانی در افغانستان، پیوسته مشغول دید و وادید با برادران خود (محمد هاشم و شا ه ولی) و نیز با سفرای انگلیس در فرانسه و مقامات ذیصلاح آن کشور در لندن بود. روان شاد میر محمد صدیق فرهنگ طی کتاب " افغانستان در پنج قرن اخیر" چنین مینگارد: "**پس از نشر خبر استعفای امان الله شاه و رفتنش به قندهار، محمد نادرخان و دو برادرش از سفارت برتانیه درپاریس ویزه گرفته توسط کشتی به بمبئی آمدند. در اینجا وی به نماینده ی حکومت هند که با ا و ملاقات نمود اظهار داشت که طرفدار دولت برتانیه میباشد و آرزو دارد این سیاست را به شکلی که با استقلال افغانستان موافق باشد تطبیق نماید و علاوه کرد که در برابر امان الله شاه با هیچ شخص دیگری تعهدی ندارد. یک روز در آخر ماه فبروری سال ۱۹۲۹ میلادی سه شخص که هر یک بگونه یی برجریان حوادث درافغانستان مؤثربودند، در این شهر سرحدی یکجا شدند، باین معنی که محمد نادرخان توسط قطار ریل از بمبئی به پشاور مواصلت کرد، همفریز وزیرمختار انگلیس از کابل توسط طیاره و علی احمد خان والی پای پیاده از ولایت مشرقی به آنجا رسیدند ... بهر حال محمد نادرخان این فرصت را غنیمتی شمرده در ملاقات با همفریز از او به صراحت سوأل کرد که دولت او کدام شخص را برای زمامداری افغانستان ترجیح میدهد و از او خواهش نمود تا راجع به خط حرکتش باو مشوره بدهد. " (۲)**

آری! محمد نادر بالاخره موفق شد با مساعدت های سِرّی وعلنی انگلیس و با مسلح سازی قبایلی های آنسوی خط " دیورند "، (بویژه اقوام وزیرستان جنوبی) به کابل بتازد، حبیب الله کلکانی را بشکند و پادشاهی خودش را دریک جمع مهاجم مسلح و حلقه ی کوچک نزدیکان خود در داخل محوطۀ ارگ اعلام نماید. محمد نادرقبل از اخذ اجازه و حصول مساعدت مالی از انگلیس ها و یورش به سوی کابل، تعهدات زیادی به وایسرای هند برتانوی سپرد. عمده ترین این تعهدات این بود که خط ننگین " دیورند " را بپذیرد و شخصیتهای آزادیخواه و ضد استعمار انگلیس را نابود سازد و در امور سیاست خارجی، سر از مشوره وهدایت انگلیس بر نتابد. (همان تعهد وعملی را که اسلاف وی امیردوست محمدخان، امیرعبدالرحمن خان و امیرحبیب الله خان انجام دادند) .

روان شاد " فرهنگ " در این باره چنین مینگارد: " **بین دو طرف چنین مقرر گردیده بودکه**

افغانستان استقلال خود را حفظ نماید اما در امور خارجی و بین المللی به مشورهٔ انگلستان رفتارکند و انگلستان هم دولت جدید را بطور مؤثر اما نا مریی در برابر دشمنان داخلی و خارجی آن معاونت و یاری نماید. چنانچه این وضع در بین دو طرف تا هنگام خارج شدن برتانیه از نیم قارهٔ هند دوام یافت. (۳)

بلی ! نادر دقیقاً همانطور هم کرد. نخست ازهمه، کلیه امور دولتی را میان برادران واقوام خود

تقسیم کرد، سیاست حاکم و مرعی الاجرای کشور را فقط خود وی با برادرانش در داخل ارگ سلطنتی و درحلقهٔ خودی بنام " شورای خانواده گی" اتخاذ میکردند. استخبارات یا " ضبط احوالات " را با انتلجنس سرویس یا استخبارات بریتانیا مرتبط گردانید که در رأس این اداره، کسی بنام " الله نوازخان " ملتانی قرار داشت . (شخص مذکور باساس فعالیتهای اطلاعاتی دراز مدتش در افغانستان، به اثر لزوم دید انگلیسها با نادر یکجا وارد کابل شد.)، عناصرشریف ضد انگلیسی را به گونه های مختلف یا به حبس های طویل المدت سپرد و یا ظالمانه سر به نیست کرد، مردم کوهستان و کوهدامن (شمالی) را که در جنگهای آزادیخواهانهٔ ضد استعمار انگلیس سهم فعال ترگرفته بودند، توسط افراد قبایل آنطرف خط " دیورند" و ملیشه های هند برتانوی، تحت نام " سقاوی"، " اشرار" و " دزدان شمالی " به کرات سرکوب و تاراج نمود، صدها محصل جوان را که در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان عازم اروپا شده بودند، حین بازگشت شان به وطن دستگیر و راساً روانهٔ زندانها و یا کشتارگاه ها نمود و تا توانست غرور آزاده گی و ارزشهای علمی و فرهنگی درکشور را محو و نا بود کرد.

یکی از محققان کشور بنام عبدالشکورحَکَم کتابی را بنام " از عیاری تا امارت " تألیف نموده و مطالب بکری را در مورد مظالم جنرال نادر و برادران وی بخصوص در حق مردم شمالی در آن درج نموده است که اینک بخشهایی از آن را بصورت بسیار مختصر نقل میکنیم تا خواننده بتواند پیرامون " سیاست خاندانی " نادرخان آگاهی بیشتر یابد . وی زیرعنوان " تخت نشینی قلابی نادر" چنین مینویسد: " ... **ازکابل متعاقباً جنرال محمد غوث خان با قوهٔ تازه دم رسید و در عرض راه ها قلعه های مردم را آتش زد و اسرا را از برج های بلند پرتاب کرد تا این وقت محمد گل خان مهمند وزیر داخله بعنوان رییس تنظیمیه شمال رسیده بود و لشکر های حشری مخصوصاً از ولایت پکتیا رسیدن گرفت . این عساکرازطرف شاجی در پکتیا**

تنظیم و به شمالی سوق شده بود، طوریکه جریده اصلاح درشماره های اسد۱۳۰۹ خویش نوشت تعداد لشکر حشری از مردمان احمد زی، کروخیل، جاجی، منگل، طوطی خیل، وزیری، وردک، میدان و تگاب به بیست و پنجهزار تفنگدار بالغ میشد و این غیر از قوای منظم دولتی بود..."



محمد ظاهر شاه که تقسیم هند و ایجاد پاکستان در دوران زعامت وی صورت گرفت

مؤلف بازچنین مینویسد: " او به اتکا به قوهٔ بیست و پنجهزار نفری حشری و یک فرقه عسکری منظم و توپخانهٔ دولتی درپروان، کاپیسا و کوهدامن دست به عملیات ها زد که دریک کشور فتح شدهٔ خارجی هم مجاز نیست ؟ محمد گل خان مهمند در این ولایت قیافه یک مارشال فاتح به خودگرفته درکمال تکبر و بیگانه گی با مردم پیش آمد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود.او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوار با غ ها، احتراق قلعه ها بگماشت و خود ازشکنجه و لت و کوب و اهانت مردم (اعم از قیام کننده گان و مطیع دولت) فرو گزار نکرد. او از قیام کننده گان جان میخواست و از مطیع مال، انکارکننده را چوب میزد و دشنام میداد حتی تهدید با احضار زنش در مجلس عام مینمود.. . درخانه هایی که تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد زنان خانواده تهدید و به فرو بردن سوزن در پستان شان میشد و آنگا تعرض به ناموس شان میگردید. باین روش تا زمستان ۱۳۰۹ شمسی (طبق اطلاع شماره ۵۸ مورخ دلو روزنامه دولتی اصلاح) محمد گل خان از مردم کاپیسا و پروان سه هزارو سه صد و هفتاد و هشت تفنگ و یکصد و هفتاد تفنگچه و سی و نه هزار و سه صد و هشتاد و چهاردانه طلا و ١٤٩٢٠٦ سکه نقره بیرون کشید و به کابل تقدیم کرد ... "(٤)

البته دراین کتاب، لیست طویلی از زندانیان و اعدام شده های شمالی که از طرف خاندان نادر انجام داده شده نیز بگونهٔ نسبتاً مفصل گنجانیده شده است که درج همهٔ آنها در این اثر، صحبت

را به درازا میکشاند. ولی،علاقه مندان عزیز میتوانند غرض آگاهی بیشتر از شدت عملِ " سیاست خاندانی " نادر، به کتاب " از عیاری تا امارت . .. " و رسالهٔ " نادر و خاندان او" مراجعه فرمایند.

پس فهمیده میشود که چرا دولت " خاندانی " ظاهر شاه در قبال چنین مسألهٔ بزرگ ملی و در برابر مقامات هند برتانوی و آنهم در تحت چنان شرایط سهل و مساعد، سیاست سکوت و بی صدایی اتخاذ کرد؟ این سیاست سکوت در برابر منافع حیاتی ملت افغانستان که برای " خیرخاندان" صورت گرفت، در حقیقت اجازه داد که افغانستان و مردمش درکنار پدیدهٔ نوظهوری بنام پاکستان، هیچگاه روی خوشی را نبینند که ندیدند.

سید مسعود پوهنیار زیر عنوان " پشتونستان هم یکی ازدانه های تنازع بود "، " چنین مینگارد:
" مرحوم سردار محمد هاشم خان با برادرانش قراریکه بارها از ایشان شنیده قطعاً به مسألهٔ پشتونستان علاقه نداشتند. یکی از این شنیده گیهای دلچسب صحنهٔ مذاکرات بودکه بین محمد علی جناح و سردار محمد هاشم خان و مارشال شاه ولیخان و سردار محمد نعیم خان و دانشمند محترم آقای پژوا ک درلندن ۱۳۲۸ صورت گرفت. سردار محمد نعیم خان بحیث سفیر کبیر افغانستان در لندن و آقای پژواک آتشه مطبوعاتی بود. سردارمحمد هاشم خان نزد برادر زاده خود به لندن آمده بود. درهمین وقت محمد علی جناح در کنفرانس سران ممالک کامنویلت(مشترک المنافع) در لندن اشتراک داشت. مارشال شاه ولیخان که بحیث سفیر کبیر افغانستان در پاریس بود هم به لندن خواسته شد. سفارتکبرای افغانی جلسه را در هوتل سه وای Savoy Hotel لندن ترتیب داد که در آن محمد علی جناح و سرداران فوق الذکر و محترم پژواک اشتراک ورزیدند. چون محمد علی جناح به انگلیسی حرف میزد وظیفه ترجمانی بعهده آقای پژواک بود. بعد ازسخنان مقدماتی همینکه مباحثه در باره پشتونستان آغاز شد سردار محمد هاشم خان از جناح پرسید که آیا او به اردو میفهمد؟ جناح لبیک گفت و هردو والاحضرات ریش سفید با او به اردو گفتن شروع کردند. سردار محمد نعیم خان که اردو نمیدانست حیران به طرف آقای پژواک نگریسته آن هردو از حلقه مذاکره منزوی شدند. محترم پژواک قصه کرد که از صحبت گرم وخودمانی والاحضرات پیر با محمد علی جناح همینقدر فهیمده میشد که آنها پیهم میگفتند که پاکستان و افغانستان دو همسایه دوست و مسلمان است و ما همه باهم برادر هستیم . البته شنیدن آن رویداد دلچسب

از زبان دانشمند محترم پژواک بسیار پرکیف تر از آن است که من به اجمال نوشتم. بهرحال موضوع پشتونستان بالاخره در تحت فشار برادر زاده های جوان با مقدمات تیره ونادرست در ۱۹٤۷ ازطرف حکومت صدراعظم سپه سالار شاه محمود خان غازی اعلام گردید که بعداً در دوره صدارت سردار محمد داودخان تعقیب شد . " (٥)

قابل ذکر است که وقتی سیاست سکوت " خاندان " درقبال قضیۀ اراضی غصب شدۀ افغانی در آن سوی خط " دیورند" مورد اعتراض روشنفکران و عناصروطنپرست افغانستان واقع گردید، آنگاه موضوع طی یادداشت سیزدهم ماه جون سال ۱۹٤۷ میلادی بصورت ملایم و آنهم صرفاً بخاطر" سرنوشت برادران پشتون و بلوچ " در ماورأ خط " دیورند " به سفارت بریتانیادر کابل سپرده شد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود. زیرا موضوع اعطای آزادی هند و تشکیل پاکستان با حدود و ثغورجغرافیایی آن در پارلمان انگلیس قبلاً به تصویب رسیده بود. دولت نو تشکیل پاکستان نیز تقاضای دولت افغانستان را با درشتی خاصی رد کرد، متعاقباً نمایندۀ افغانستان (نجیب الله تورویانا) در ماه سپتامبر۱۹٤۷ میلادی پیرامون شمولیت پاکستان در سازمان ملل رای منفی داد و اختلافات دو کشور جدی تر گردید.

باید افزود که حکومت افغانستان، " نجیب الله تورویانا" را که در آن زمان مدیر عمومی سیاسی وزارت امورخارجه بود، غرض مذاکره با علی جناح و دیگرمقامات پاکستانی به آن کشور فرستاده بود و شخص مذکور، دربرگشت بکابل، جریان مذاکراتش با جانب پاکستانی را از طریق امواج رادیو افغانستان به اطلاع عموم رسانید که ریاست مستقل مطبوعات نیز گفتار او را چاپ و توزیع نمود. ولی حکومت، نسخه های توزیع شده را به زودی جمع آوری و مصادره کرد.

این اختلافات وقتی به اوج خود رسید که ناظم الدین خان جانشین محمد علی جناح درماه مارچ سال ۱۹٤۹ میلادی کلیه مناطق قبایلی پشتون نشین در غرب خط " دیورند" را جز قلمرو آن کشور اعلام نمود. آنگاه شاه محمودخان موضوعرا به مجلس شورای ملی پیش کرد و مجلس در ماه جولای سال ۱۹٤۹ میلادی با اکثریت آرا خط " دیورند " را ملغی اعلام کرد. حکومت نو بنیاد پاکستان، بالمقابل، خود را وارث کلیه منافع و معاهدات حکومت هند برتانوی و ازجمله، مناطق غصب شده ی افغانستان اعلام نمود.

برای آنکه بی دردی و بی اعتنایی " خاندان" سلطنتی درقبال سر زمین های تاریخی افغانستان

و باشنده های آن روشن تر گردد، بهتراست موضوع را از قلم سردار محمد عزیزنعیم فرزند سردار محمد نعیم خان و برادر زادهٔ سردار محمد داوود (عَلم بردار قضیهٔ پشتونستان) بخوانیم:

" بعد از اینکه صدراعظم برتانیه کلمنت اتلی در فبروری۱۹٤۷م تصمیم حکومتش را مبنی بر ترک نیم قاره اعلام نمود و به همین منظور لارد لویی مونتبیستن را بحیث آخرین وایسرا تعیین کرد تا مکانیزم این عملیه را سر براه سازد، درکابل نیز یک سلسله فعالیتهایی به راه افتاد. فرمان شماره (۳۱۰) مورخ ۱۲ سرطان ۱۳۲٦ (٤جولای ۱۹٤۷م) صدارت عظمی عنوانی مرحوم علی محمد خان وزیر امور خارجه مندرجه باب سوم جلد سوم " کتاب سیاه" نقاط نظر حکومت افغانستان را نسبت به سرنوشت " افغانهای سرحد" توسط احکام ۵۵۰ مجلس وزرا ابلاغ نمود. احکام مذکور، وزارت خارجه را ملتفت ساخت که گرچه سرزمین های مذکور توسط استعمار برتانیه از خاک افغانستان جدا شده بود، ولی افغانستان در تلاش استرداد آنها نیست و فقط میخواهد به باشنده گان آنجا حق داده شود که به رضا ی خود یا به پاکستان و یا به هندوستان و یا یک کشور علیحده را تشکیل نمایند ... " (٦)

عزیزنعیم بازهم به نقل ازهمان فرمان شماره (۳۱۰) صدارت افغانستان میگارد: **"در مذاکرات شان با زعمای مسلم لیگ باید هیأت به آنها بگو ید که افغانستان نمیخواهد سرزمین های سرحد آزاد و " صوبهٔ سرحد" را با وجودیکه از پیکر آن کشور جدا شده، بدون رضاییت اهالی آنجا بخود ضم کند، اما افغانستان نظر به وظایف تاریخی و باساس منشور ملل متحد آرزو دارد که به مردم آن سر زمین حق اظهار رای بدون قید وشرط داده شود. ضمن مذاکرات با وایسرای هند برتانوی باید هیأت افغانی، وی و همکارنش را ملتفت سازد که افغانستان در تلا ش استرداد سرزمین های از دست رفتهٔ خود نیست و صرفاً آرزومند است که به باشند گان آن سرزمین ها حق عاد لا نهٔ تعیین سرنوشت داده شود ... "**

همچنان آقای نعیم می افزاید که **"اما مسافرت هیأت مذکور هرگز جامهٔ عمل نپوشید و احکام شماره ۵۵۰ صرفاً در صفحهٔ کاغذ باقی ماند و مورد تبادل افکار قرار نگرفت ... " (۷)**

صلاحیتداران " خاندان" سلطنتی بعداً چند یادداشت محتاطانه یی مبنی بر " اعطای حق بیان برای اهالی آن سر زمین ها" به وزارت مختاری انگلیس درکابل و وزارت امورخارجهٔ آن کشور درلندن فرستادند که این تقاضا از طرف انگلیسها رد شد. باری " سرجابلزسکوایر" وزیرمختار

انگلیس درکابل در برابر تقاضای شفاهی علی محمد خان وزیر امورخارجهٔ افغانستا ن در زمینه جواب داده بود که: " **پیشنهاد افغانستان در مورد افغانهای سرحد عملی شده نمیتواند، یعنی دومنین سومی نا ممکن است – افغانستان به عقیده حکومت برتانیه پابند معاهدهٔ ۱۹۲۱ شمرده میشو د بنابر آن بهتر است با پاکستان راه مفاهمه و دوستی بسیار نزدیک را اختیار کند- افغانستان بهتر است موضوع افغانهای سرحد را مستقیماً با حکومت پاکستان مطرح بحث قرار دهد ...** " (یعنی بهم اندازی دو کشور همسایه وبحرانی ساختن اوضاع در منطقه)

هنوز ارسال و مرسول یادداشت و ملاقات های " دوستانه " میان مقامات افغانی و انگلیسی به کُندی ادامه داشت که قبایل وزیرستان، باجور و مسعودی، جلسات بزرگی راعلیه مقامات پاکستان دایر نموده و فیصله نمودند که باید آزادی شان را به جنگ یا با مصالحه از حکومت پاکستان حاصل کنند. بهمان اساس، هیأتی را به ریاست (میرزا علیخان فقیرایی) بکابل فرستادند تا کمک و موافقت حکومت افغانستان برای حصول این مقصد را حاصل نماید. اما شاه ولیخان عم محمد ظاهر شاه که در آستانهٔ این شب و روز، کفالت مقام صدارت را بجای شاه محمود خان به عهده داشت، باهیأت قبایل دیدار نموده خطاب به آنها گفت: "**از اقدامات جنگی و تشبث به سلاح و اتخاذ رویهٔ متعرضانه خود داری نموده بر اقدامات سیاسی افغانستان و کوششهای این مملکت که صرف برای حفظ آبرو و شئون آنها میباشد و مقصد دیگری موجود نیست، اکتفا نمایند از نفاق و بی امنی احتراز نمایند ...** "

پس می بینیم که " خاندان" سلطنتی عین رفتاری را در برابر ارادهٔ آزادیخواهانهٔ قبایل اطراف خط " دیورند " انجام داد که سلف آنها (امیر عبدالرحمن) در نیم قرن قبل از آن به بهانهٔ اینکه " این قوم گپ نا شنو هستند" وهمچنان امیر حبیب الله بخاطر "گُلِ روی" انگلیسها انجام داده بود. این، در صورتی بود که نواب زاده سعیدالله خان نمایندهٔ خاص محمد علی جناح که در آغازین تشکیل پاکستان غرض گشایش سفارت آن کشور و تسلیم گیری اسناد و لوازم وزیرمختاری انگلیس به کابل مسافرت نمود، از مذاکره روی مسایل آیندهٔ قبایل مورد نظر سر باز زد.

دولتمردان افغانستان هنوز با تبادلهٔ یادداشت و انجام دادن ملاقاتها یی با جوانب ذیدخل دل خوش می کردند که خواجه ناظم الدین خان جانشین محمد علی جناح ضمن یک سفر ازکراچی

به شهر پشاور، رسماً اعلام نمود که مناطق صوبۀ سرحد جز لایتجزای خاک پاکستان است و با این اقدام خویش، دیوار بی بنیاد دل خوشی های دولتمردان افغانستان را فرو ریخت.

قبلاً، از اعتراضات روشنفکران و وطنپرستان کشور در قبال سیاست سکوت " خاندان" سلطنتی پیرامون اوضاع تذکری دادیم، اکنون بد نیست از سه رویداد سیاسی داخلی یی که در دوران صدارت شاه محمود خان واقع شد، بصورت گذرا یاد کنیم:

رویداد نخست، تشکیل یک گروپ مسلح مخفی بود که تصمیم به انجام یک کودتا علیه رژیم سلطنتی گرفته بودند. هرچند بعضی از محققان گفته اند که اعضای این گروپ عبارت از افراد " حزب ارشاد اسلامی " به رهبری علامه سید اسماعیل بلخی بود که در سال ۱۳۲۰ هجری برای نخستین بار بنام " مجتمع اسلامی " ساخته شده و در سال های ۳٤ و ۱۳۳۵ هجری بنام " حزب ارشاد اسلامی " مسما شد . روان شاد غلام محمد غبار، درصفحۀ (۲۵۸) جلد دوم " افغانستان درمسیرتاریخ"، تشکیل متذکره را بنام " حزب سری اتحاد" یاد کرده است . افراد این گروپ فیصله کرده بودند که بخاطر پایان دادن به ظلم دولتی و اختناق سیاسی و به منظور رفع محرومیت های ملی و...به روز اول سال۱۳۲۷ هجری شمسی (نوروز) که میلۀ " قُلبه کَشی " در دامنۀ علی آباد (بعداً کارتۀ سخی)، آنگه که شاه محمود خان صدراعظم درا ن اشتراک مینماید، دست بکار شوند. باساس فیصله ی قبلی، محمد ابراهیم (پسرگاوسوار) که نشانزن ماهری بود، باید ازدور و با گلوله ی تفنگ بالای شاه محمود خان شلیک میکرد و در جریان هرج و مرج ناشی ازان، گروپ قیام به سرعت بالای زندان دهمزنگ میتاخت و با آزاد سازی چند هزار زندانی از آن جا، به سوی ارگ شاهی می شتافتند. ولی قبل از انجام عمل، یعنی شب فردای روز موعود، اعضای این گروپ دستگیر شدند. روان شاد (غبار) درجلد دوم " افغانستان درمسیرتاریخ" تذکر میدهد که " **... قبل از رسیدن روز موعود، به سپارش یکی از اعضای حلقۀ مرکزی حزب (میرزامحمد اسلم خان مدیرفواید عامه)، عضو جدیدی بنام گلجان وردکی به حلقۀ مرکزی معرفی و تضمین میگردد. گلجان هم طبق معمول سوگند وفاداری نسبت به حزب روی قرآن بجا می آوردو تعهد میکند که مقداری اسلحۀ ناریه به حزب تحویل دهد. این عضو جدید قبلاً هشت نفر از دشمنان شخصی خود ش را کشته بود و یکی از وابسته گان خاندان مشهور وردکی (ماهیار) بود. شبی که فردایش نو روز بود حلقۀ مرکزی درخانۀ میرزا محمد اسلم خان اجتماع و نقشه ترور فردا را طرح و تصویب نمود. گلجان درین شب حاضر جلسه شد**

و دو نفر دیگر را بنام رفقای جانی خویش حاضر و معرفی وضمانت کردو گفت اینها حاضرند که یکمقدار اسلحه به جمعیت اهدا نمایند. البته شخص گلجان قبلاً از نقشهٔ ترور فردا بحیث یک عضو معتمد و فعال مطلع بود. "(۸)



علامه سید اسماعیل بلخی

روان شاد (غبار) علاوه میکند که: " سید اسمعیل خان بلخی بعد ها پس از رهایی از حبس به من گفت که بقرار معلوم همینکه جلسه ختم شد، گلجان برگشت و قضیه را به شخص صدراعظم اطلاع نمود. فردا قبل از طلوع خورشید شاه محمودخان هر یازده نفر عضو حلقهٔ مرکزیرا دستگیر و در زندان بیفگند . . (۹)

شخصیتهای برجستهٔ گروپ متشکلهٔ فوق عبارت بودند از سید اسماعیل بلخی، محمد ابراهیم مشهور به " پسرگاوسوار"، خواجه محمد نعیم، میرزامحمد اسلم غزنوی (مدیر فواید عامه)، سید علی گوهرغوربندی، سرباز چنداولی، سید سرورلولنجی، اسماعیل لولنجی، میرزاعبداللطیف خان کابلی، سید سکندر مظفری، رجب علی چنداولی، محمد صفر خان، داکتر اسداله رئوفی (عاشقان عارفانی)، عبدالغیاث خان کوهستانی (کندک مشرو مدیر لوازم مکتب حربیه ی کابل)، خدای نظر ترجمان، غلام حیدرخان بیات (کندک مشر)، گلجان و ردک، محمد حسن خان بیات (تولی مشردرماشینخانه ی کابل)، و قربان نظر ترکمن (کندک مشر نظامی .)

هرچند دربعضی اسناد، سال ایجاد این تشکیل، (۱۳۲۲-۱۳۲۳ خورشیدی) گفته شده است . باآنهم، موجودیت چنین تشکیل سیاسی هنوز هم در پرده ی ابهام باقیمانده است .

درمورد علامه سید اسماعیل بلخی رهبرحزب ارشاد اسلامی باید گفت که وی فرزند سید محمد از قریهٔ بلخاب واقع شهرک " سنگچارک " شهر باستانی بلخ بود و در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی چشم به جهان گشود. علامه بلخی تحصیلات عرفانی و اسلامی اش را درعراق وایران به اتمام رسا نید و پس ازبازگشت به افغانستان، ازدیدن موج اختناق و استبداد سیاسی خاندان نادر درکشور و فقر و گرسنه گی و درمانده گی مردمش سخت ناراحت گردید و تصمیم به مبارزه علیه حکومت استبدادی گرفت. سید، با سخنرانی های جذاب و آتشین، سرود و سرایش اشعارانقلابی

و تحرکات روشنگرانه درمیان مردم، بعنوان عنصرمسلمان مبارز، بدون تعصب و قابل احترام تبارز نمود. درنتیجهٔ کشف پلان مخفی که از آن در بالا یاد شد، درسال ۱۳۲۹ هجری شسی از طرف جباران سلطنتی به زندان افگنده شد و مدت چهارده سال را درسلول های طاقت سوز زندان "دهمزنگ" سپری نمود. زماینکه از زندان بیرون آمد، هنوز هم به تبلیغ و سخنرانی و مبارزهٔ ضد استبداد ادامه داد تا آنکه در سال (۱۳٤۷ خورشیدی) درشهر کابل چشم ازجهان فرو بست .

اینک، نمونه یی ازچکامه های سید اسماعیل بلخی را درج این صفحه مینماییم تا سیراندیشه و تفکر وی بیشتر روشن گردد:

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا　　جهل را مسند و برفقر مقام است اینجا

علم و فضل و هنر وسعی و تفکر ممنو ع　　آنچه درشرع حلا لست، حرام است اینجا

مئی آزادی و حدت نرسد از چه به ما ؟　　مستبد شیخ صفت دشمن جام است اینجا

ما بسرمنزل مقصود چسا ن راه بر یم ؟　　راهزن رهبر و خس دزد امام است اینجا

فکرمجموع در این قافله جز حیرت چیست　　زانکه اندرکف یک فرد، زما م است اینجا

برده گان سرخوش و آزاد بهرجا، اما　　ملتی بر درِ یک شخص غلام است اینجا

...

بلخیا نگبت و ادبار ز سستی پیدا ست　　چارهٔ اینهمه، یک با ر قیام است اینجا

رویداد دوم این بود که چند تن از افغانان مبارز، تشکیلات مخفی یی را در سالهای (۱۳۲۹-۱۳۳۰ هجری شمسی) بنام " نهضت آزادیخواهان افغانستان " بوجود آورده در ماورای خط " دیورند" دست به نشرات و تبلیغات ضد " خاندان " شاهی زدند و حکومت پاکستان هم از آن ها حمایت نمود. چنانکه دو نشریه بنام های " آزاد افغانستان " و " جمهوریت ژغ " در سرحدات میان دوکشورچاپ و توزیع گردیده و بصورت مخفیانه به افغانستان نیز فرستاده میشد. شاد روان عبدالحی حبیبی، ثنا الله سرخرودی و سید احمد میوند ویکعدهٔ دیگر از زمرهٔ فعالین این تشکیلات بودند. بعضی از اعضای این نهضت به شمول ثنا الله سرخرودی بعداً دستگیر و محاکمه شده و سالهای طولانی را در زندانهای پاکستان و افغانستان سپری نمودند. ثنا الله سرخرودی بعد از رهایی از زندان دهمزنگ درسال ۱۳٤۷ هجری شمسی، برای نگارنده درکابل گفت که: " **وقتی او را با غُل و زنجیر نزد هاشم خان درکاخ صدارت پیش کردند، صدراعظم**

چنان عصبانی بود و میغُرید که بالاخره از جایش برخاسته با لگد به سر و روی وی حواله کردن گرفت و این عمل را تا وقتی ادامه داد که اسیر از پله های کاخ به شدت پایین افتید و غُل و زنجیردر دست و پایش موجب شد که جراحات سختی بردارد و اورا بهمان حالت به سلول زندان انداختند. "

با کناره گیری اجباری سردارمحمد هاشم از پُست صدارت وتقرر برادرش (سردارشاه محمود) به این کرسی، یکنوع جُنب وجوش سیاسی درجامعه، بخصوص درشهرکابل بوجود آمد. این جُنب وجوش ناشی ازاتخاذ سیاست نسبتاً جدید شاه محمود خان بعنوان صدراعظم بود که ظاهراً به راه اندازی انتخابات شهری و پارلمانی وصدور اجازه برای تأسیس یکتعداد نشریه ها وفعالتیهای سیاسی میان جوانان روشنفکر و محصلان دانشگاه کابل را درقبال داشت. البته اجازه دادن به استنشاق هوای تازه درفضای مختنق فکری، سیاسی و اجتماعی آن روزافغانستان به هیچصورت، تبلورافکارملی، مترقی و یا نیت خدمتگزاری صادقانه به مردم و همچنان اعتقاد داشتن به آزادی و دموکراسی مقامات دولتی نبود، بلکه به نظر ما، سه انگیزه ی عمده، شاه محمودخان را واداشت تا پس ازمشوره و تصمیم "شورای خاص سلطنتی" درون ارگ، به بازشدن نسبی هواو فضای سیاسی درجامعه تن د ر دهد:

اول) سرکوب خونین و اختناق شدید سیاسی دوران بیست ساله ی نادرخانی و هاشم خانی که رگ رگ پیکرجامعه ی افغانی را کرخت و خسته و نا راحت ساخته بود؛

دوم) آزمایش افکار و اراده ی سیاسی مردم پس از این سالها و شناسایی دوستان واقعی و دشمنان حقیقی شان و؛

سوم) فشارهای دیپلوماتیک جهان غرب، بویژه فشار های امریکا درقبال نیازهای مالی و تقاضا های مکرر حکومت افغانستان. بدین معنا که امریکایی ها دربرابرتقاضاهای جانب افغانی مبنی براعطای مساعدتهای مالی، قرضه های بانکی و یا فروش آلات و ابزار تخنیکی و نظامی مورد نیاز افغانستان، استدلال میکردند که هیچنوع آزادی فردی و اجتماعی و یا شرایط دموکراتیک توأم با رعایت حقوق بشر در تحت زعامت شاه و بنی اعمام وی درافغانستان وجود ندارد، بنابران، امریکا نمیتواند در تحت چنین شرایطی تقاضاهای حکومت افغانستان را بپذیرد. پس شاه محمود خان مجبور بود مغایرخواست قلبی وخانواده گی اش، مقداری ازفعالیتهای سیاسی

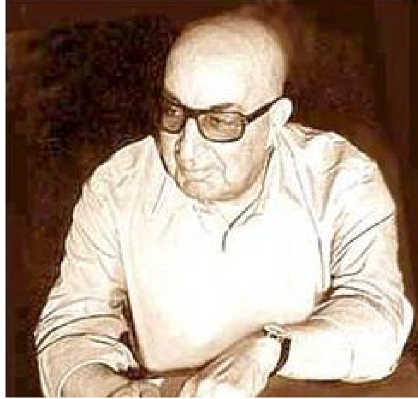
و تبلیغاتی درجامعه را بپذیرد.این دوره از تاریخ سیاسی میهن ما که بنام " دوره ی هفتم شورا" خوانده شده، درسها و دیدنی های انتباه آمیز زیادی با خود دارد که شرح مجموع آنها، فرصت بیشتر و شرح جداگانه تری می طلبد، ولی اینقدرمیتوان گفت که روشنفکران و وطپنرستان کشورپس ازسقوط سلطنت امانی وسرکوب دموکراسی آن دوران، برای نخستین باراجازه یافتند با به راه اندازی نشریه های شخصی و تشکیلاتی، فعالیتهای سیاسی و انتخاباتی، نشان دادن اعتراض و انتقاد علیه حکومت، به درون پارلمان بروند و از آنجا به فعالیتهای فکری – سیاسی شان ادامه دهند. پس، احزابی بنام های " وطن" به رهبری شاد روان غلام محمد غبار، "خلق" به رهبری شاد روان داکترعبدالرحمن محمودی، " ویش زلمیان" به رهبری گل پاچا الفت، " کلوپ ملی" به رهبری سردار محمد داوود بمیان آمدند. (باساس اسناد و نگاشته های شاهدان عینی و مؤرخین کشور، کلوپ ملی که در آن عبدالمجید زابلی و حیدر عدالت و ببرک کارمل فعال بودند، توسط سردار محمد داوود برادر زاده ی شاه محمود خان و برعلیه اوایجاد شده بود تا با کناره گیری کاکا، جایش را برادر زاده اشغال نماید.) ونیز اتحادیه ی محصلین دانشگاه کابل. اما، از آنجاییکه ماهیت حکام خاندانی هرگز نمیتوانست آزادیهای دموکراتیک، شگوفایی جامعه و رشد افکار و شخصیت های آزاده و علمی و میهنی را برتابد، بنابران، یکبار دیگر با موجی از دستگیریها و زندانی کردن ها و تبعید نمودن ها و انحلال نشریه ها و تشکلات و سرکوب کلیه حرکات سیاسی و غیره، دوره ی اختناق صدارت هاشم خانی را زنده ساختند وجامعه را یکبار دیگردر عمق تیره گی ها و عقب مانی های دردناک اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی فرو بردند. مردم افغانستان وقتی چرخش منفی اوضا ع اجتماعی – سیاسی را ملاحظه نمودند، بسیار زود به این نتیجه رسیدند که شاه محمود خان نیزبا ژست های سمبولیک، دروغین و د موکرات مآبانه و نیز گشایش مؤقتی دریچه بسوی افق آزادی های قلم و بیان، به فریب ملت پرداخته و ثابت نمود که فطرتی غیر از اسلاف خویش ندارد.

باید گفت که نخستین تماس حکومت افغانستان با سفارت ایالات متحدۀ امریکا درکابل غرض تقاضای مساعدت های مالی و تخنیکی، به تاریخ بیست و پنجم ماه اپریل سال ١٩٤٦ میلادی صورت گرفت واین تماسها و تقاضا ها، با آنکه نتیجۀ دلخواه به دنبال نداشت، در سالهای آینده نیز ادامه یافت.

سردار محمد داوود و هنگامهٔ پشتونستان خواهی

سردار محمد داوود شوهر خواهر و پسرعم محمد ظاهرشاه بود. سردارعبدالعزیز خان پدر محمد داوود قبلاً بدست جوانی بنام سید کمال در برلین کشته شده بود و سردار محمد داوود تحت نظر و حمایت عمش (سردار محمد هاشم) پرورش یافت. وی در جوانی پُست های عمدهٔ دولتی از قبیل نایت الحکومه گی و وزارت جنگ را بعهده گرفت و با سخت کوشی و دیکتاتوری انجام وظیفه نمود. داوود که قبلاً تشکیلاتی بنام های " اتحادیهٔ پشتونستان" و " کلوپ ملی" را با یاران نزدیک خویش ساخته بود، ازجملهٔ طرفداران سر سخت داعیهٔ پشتونستان بحساب میرفت، حتادرسالهای ۱۹۵۰ م که هنوز وزیراموداخله در کابینه ی شاه محمود خان بود، داعیه ی پشتونستان را حمایت و پشتیبانی میکرد. باساس همین طرفداری ها از سیاست " آزادی پشتونستان " در درون " خاندان " سلطنتی واعتراضات گستردهٔ وی در برابر"سستی" شاه محمود خان در قبال قضیهٔ پشتونهای آنسوی خط " دیورند" و همچنان، به راه اندازی یک سلسله تحریکات و تحرکات دیگربود که عاقبت، شاه، مجبور ساخته شد او را بعوض شاه محمود خان به مقام صدارت عظمی بگمارد. داوود خان قبل از آن نیز تشکیل دیگری را بنام " کلوپ ملی" تأسیس نموده بود که اعضای آنرا علی محمد خان (بعداً وزیر دربار شاه)، عبدالمجید زابلی (بعداً وزیرتجارت) و فیض محمد زکریا (بعداً وزیرمعارف و وزیر امورخارجه) تشکیل میدادند و درهمان سالها بود که عده یی از " روشنفکران" پشتون تبار به دور سرداردااوود خان حلقه زدند. منظور ازآنهمه تشکیل سازی و گردهمآیی و محفل بازی، در حقیقت، تضعیف شاه محمود خان صدراعظم و راندن آن ازکرسی صدارت بخاطر جابجاکردن شخص داوود خان بود.

وقتی شاه محمود خان بعد از هفت سال کاربه حیث صدراعظم، ازمقامش کنار رفت و سردار محمد داوود بجایش نشست. موضوع " پشتونستان" یا همان " داعیهٔ حق خود ارادیت برادران پشتون " و بعداً "برادران بلوچ" پُر سر وصدا گشت و داوود از همان اولِ کار، سیاست سختگیرانه یی در قبال پاکستان اتخاذ نمود. وی قضیهٔ " پشتونستان " را چنان بزرگ ساخت که حتا یکبار در سالهای (۱۹۵۹–۱۹٦۰ م) منجربه اعلان " سفربرَی " نظامی و اتخاذ آماده گی جنگ با پاکستان گردید.



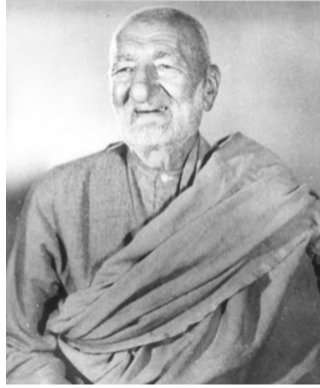
سردارمحمد داوود نخستین رییس جمهور افغانستان

باید متذکر شد که وقتی داوود درزمان صدارت شاه محمود خان " اتحادیهٔ آزادی پشتونستان" را ساخت، "حیدر عدالت" یکی از دوستان وفادار خود را در رأس آن گماشت و ببرک کارمل (بعداً رهبرجناح پرچم) نیز عضو فعال اتحادیهٔ مذکور گردید. همچنان، طوریکه گفته آمد، در دورانی که مبارزات وکلای دورهٔ هفتم شورا مانند عبدالرحمن محمودی، غلام محمد غبار، سرورجویا، برات علی تاج و غیره ادامه داشت، داوود نیز " کلوپ " ملی " را ساخت که اهدافش همان پشتونستان خواهی و اعضای برجستهٔ آن عبدالمجید زابلی، علی محمد و فیض محمد ذکریا بود. داوود همچنان، " ریاست مستقل قبایل " و بعداً " وزارت امور سرحدات " را بنیان نهاد و ملیونها افغانی را بدان اختصاص داد. برای صد ها " خان " سرحدی، خوشبینان، خبرچینان و مزدوران آنها حقوق کافی تعیین کرد. برنامهٔ تبلیغاتی رادیویی با سر ترانهٔ " دا پشتونستان زموژ" در ردیف سایر برنامه های رادیو افغانستان وقت گنجانیده شد. هزاران پایه رادیوی " زیمنس " جرمنی از جیب ملت فقیر افغانستان خریداری و ازطریق " ریاست مستقل قبایل" به خانواده های آنطرف خط " دیورند" توز یع و تقسیم گردید، مکاتب " خوشحان خان " و " رحمان بابا" درشهر کابل تأسیس و سالیانه هزاران نفر " پشتونستانی " بصورت رایگان غرض آموزش و استقامت شبانه روزی در آنجا می آمدند و اعاشه و اباتهٔ آنان را دولت افغانستان به عهده گرفته بود. درهمین بخش، لازم میدانم گزارشی را در همین ارتباط از قول یکی از هموطنان مهاجر در پاکستان در همینجا بگنجانم ؛ وی چنین تعریف نمود: **"من یکی از اتاقهای عمارتی را در شهر پشاور به اجاره گرفته بودم که اصلاً متعلق به یکی از جنرالان متقاعد پاکستان بود.**

بمرور زمان، شناخت و آشنایی من با این جنرال متقاعد بیشتر شد، تا آنجا که بعضی از روز ها باهم چای مینوشیدیم و صحبت میکردیم . یکی از روز ها، ضمن نوشیدن چای، موضوع جنگ و مصیبت در افغانستان مطرح شد و من از مداخلت های مقامات پاکستانی در امور افغانستان و بی انصافی های آنان تذکر دادم . جنرال بالبخند معنی داری گفت: مداخله های حکومت پاکستان تازه گی ندارد، بلکه ما کارهای مان را سالها قبل درکشور شما آغاز کرده بودیم . وقتی در این مورد استفسار کردم، وی علاوه کرد که حکومت پاکستان در طول سالها افراد خاص خودش را هم در امور اردوی افغانستان و هم درمکاتب خوشحالخان و رحمان بابا وجا های دیگر توظیف کرده بود. "

حکومت افغانستان در هرسال، روز نهم ماه سنبله را بنام " روزپشتونستان " تجلیل میکرد که غالباً خان عبدالغفارخان و عدهٔ دیگراز " خوانین " قبایل اطراف خط " دیورند" در آن روز بعنوان مهمانان عزیزدولتی سخنرانی میکردند و تحفه ها بدست می آوردند . چهار راه بزرگی در نزدیکی ارگ سلطنتی بنام " چهار راه پشتونستان " مسما گردید و ملیونها افغانی ظاهراً بعنوان " ادامهٔ مبارزات مردم پشتون وبلوچ " به جیب خان ها و ارباب ها و دلالان سیاسی و پروپاگندی آنان واریز میشد، مهمانخانه های دولتی در مرکز و ولایات افغانستان با همه نوع غذا های لذیز، حتا " کباب سینهٔ بودنه" (یکنوع پرنده ی مخصوص درافغانستان) برای بعضی از " خان " ها، اسباب آسایش و خدمات کامل، اقامتگاه تابستانی " پشتونستانی " ها گردید. چون در عین حال، کرملین نشینان نیز حمایت شان از این داعیه را به داوود و سران دیگر" خاندان" حاکم ابرازکردند. رهبران واعضای" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیزبه پیروی ازماسکو، پشتیبان وُمَبلغِ سرسخت داعیهٔ "پشتونستان" شده حتا با خان عبدالغفارخان، خان ولیخان، اجمل ختک وسایر"خان" های سرحدی رابطهٔ سیاسی و

استخباراتی قایم کردند. هندوستان نیز روی روابط نا سازگاری که با پاکستان داشت، این سیاست داوود را ستود و تا توانست وی را در این راستا تشویق نمود، بدون آنکه بارِ کمر شکن آِنرا ازگُردهٔ مردم ناتوان افغانستان کم کرده بتواند. در سالهای اخیر از طرف بعضی از آگاهان افغان افشا شد که مقامات هندی، هرسال وجه ده ملیون دالربمنظور گوشه یی ازمصارف برنامهٔ " پشتونستان " بحساب خاص وزارت سرحدات افغانستان میفرستاد .



خان عبدالغفارخان

خان ولیخان فرزند خان غفارخان کتابی دارد تحت عنوان "پاچاخان او خدایی خدمتگاری" که بخشهایی از آن را سایت " آسمایی" درماه می سال ۲۰۱۳ میلادی به نشر رسانید و ما گوشه هایی ازمطالب نشر شده را در ارتباط با قضیهٔ پشتونستان در اینجا درج مینماییم تا برای خواننده های عزیز روشنترشود که بلند کردن شعار " دا پشتونستان زمونژ" توسط حکومت افغانستان چقدر بیهوده و فریبکارانه بوده است . ولیخان چنین مینگارد:

" ... من در اینجا { در افغانستان } از هرکسی میپرسم که منظور تان از پشتونستان چیست؟ ولی تا این دم کسی برایم پاسخ قناعت بخش نه داده است . این پرسش را ازپادشاه {محمدظاهرشاه} هم کردم که منظورشما از پشتونستان چیست؟ وی گفت که با صدراعظم صاحب حرف بزن. صدراعظم آن وقت هاشم خان میوند وال بود و به نامبرده مراجع کردم، وی هم کدام پاسخ مناسب بیان نه کرد. اینقدر من هم نا فهم نه بودم، پرسشی را که پادشاه یک کشور پاسخ نه میگوید، پس صدراعظم چه گونه به جواب آن خواهد پرداخت؟ "

ولیخان متعاقباً می افزاید: **" ما برای شان {برای انگلیسها} گفتیم که فیصلهٔ هندوستان میان حزب کانگرس و مسلم لیگ صورت گرفته و ما با کانگرس همکاری داشتیم، پس ما همین فیصله را پذیرفته ایم که هرگاه پاکستان ساخته میشود، این صوبه { پشتونستان یا ایالت پختونخواه } هم شامل آن میگردد... همانگونه که صوبهٔ بنگالی ها را بنگال، صوبهٔ پنجابی ها را پنجاب، صوبهٔ سندیها را سند و صوبهٔ بلوچ ها را بلوچستان اطلاق میکنند و اینها**

همه صوبه های پاکستان اند. هرگاه به صوبهٔ پشتونها پشتونستان گفته شود چه تهدیدی برای پاکستان و اسلام از آن متصور خواهد بود؟ "

ولیخان باز می افزاید که " **من از روان صاحب { عبدالغفور روان فرهادی معیین سیاسی وزارت امورخارجهٔ دوران سلطنت محمد ظاهرشاه } پرسیدم ... شما حرف کدام پشتونستان را می زنید؟ پشتونستان آزاد و خود مختار یا پشتونستان بحیث صوبهٔ پشتونها در چوکات پاکستان ؟ "**

نتایج سیاست " خاندانی" در قبال پاکستان

سران " خاندان " سلطنتی عموماً در مسایل علمی – فرهنگی و امور سیاست جهانی کم فهم و بی درایت و در برابر قدرتهای خارجی، مخصوصاً استعمار بریتانیا مطیع، محافظه کارو با گذشت و اما، در سیاست داخلی و در مقابل مردم شریف افغانستان خشن، قهار، بی گذ شت و پُرکینه بودند. این، درواقع، عین همان سیاست و شیوهٔ کار سلف شان (امیر عبدالرحمن) بود که رعایا را با جزیی ترین لغزش یا اتهام واهی، " واسکت " می بُرید، به سیاه چاه ها می افگند و برهمه کس متکبرانه میغُرید و زور میگفت، ولی در برابر خارجی ها وازان جمله، مقامات هند برتانوی چنان با مدارا، با ملاطفت و تسلیم طلبان می خرامید که مثلاً با آمدن هیأت آن کشور به ریاست

" سرمارتمیردیورند" در سال ۱۸۹۳م به کابل، مناطق وسیع شرق کشور مانند سوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن را به خال هندوی وایسرای هندوستان بخشید تا تخت و تاجش مصوون بماند و ارباب ملت افغانستان باشد. برای آنکه گوشهٔ کوچکی از کین توزی و استبداد گرایی نوع "هاشم خانی " سردار محمد داوود در برابر " رعایا" روشنتر گردد وقبل از آنکه سایر موضوعات را دنبال نماییم؛ بمورد خواهد بود سطری چند از یادداشتهای استاد خلیل الله خلیلی را در اینجا درج نماییم:

"...محمد داوود خان نمیتوانست به تمام کارها رسید گی بتواند، اما تصورمیکرد همه کارها را میتواند انجام نماید، و میخواست از راه شنیدن عرایض مردم در دل ها نفوذ و رسوخ پیدا کند، هفتهٔ یک روز را تشخیص داده بود که در وزارت داخلیه بنشیند، چنانکه سر دار محمد هاشم عمش در صدارت عظمی روز های یکشنبه این کار را میکرد، سردار محمد داوود نیز

یک روز را تشخیص داده بود که در وزارت داخله عرایض مردم را بشنود و خودش کرسی خود را می نهاد و می نشست، و به همان عتاب و جبین پراز چین، که عم بزرگوارش داشت، عرایض مردم را میگرفت و میخواند و خود بعد از یک مطالعه یا به قلم خود جواب می نوشت، یا به منشی ها امر میداد که جواب بنویسند. درین روز ها یکی از مردم کوهدامن که سخت مظلومیت دیده بود و هرقدر به دوایر دویده بود و به محاکم عرض کرده بود، کس به دادش نرسیده بود، آمده بود به نزد سر دار محمد داوود خان، سه چار بار عریضۀ خود را تقدیم کرده بود و احکام مکرر سردار را گرفته بود، آن احکام همیشگی که برای هرکس داده میشد، مثلاً کسی که از ولایت کابل شکایت میداشت، نوشته میکرد "عریضۀ خود را به ولایت تقدیم کنید تا اصولاً به غور رسی شما بپردازند ... "، چون گروپ و گروپکان بود ... این بیچاره هرچه عرایض خود را آورده بود، کسی نشنیده بود، جوانک غریبی هم بود. چاشتگاهی اطلاع رسید که در روزی که سر دار دربار داشته است، آمده است {جوان عارض} و فریاد کرده است که از برای خدا کس به دادم نمیرسد! سردار گفته بود که تو آدم بی حیا مرا به کار نمی مانی، هر روز اینجا می آیی و هر روز اینجا می آیی، این را { عارض را} دیگر به باغ وزارت داخله نگذارید! او { عارض } قبلاً آماده گی گرفته بود و یک جعبه از نفت در دستش موجود بود، یکبار به سراپای خود می زند و میگوید، وقتی که مرا در وزارت داخله نگذارند، من هم نمی خواهم که بعد از این در دنیا زنده باشم و گوگرد می زند و خود را آتش میزند... بهر حال، رو به روی سر دار مانند شمع سوخت و جان داد، تا شفاخانه بردند، دیگر یک پارچۀ گوشت بود و درگرفته و سوخته و مادرش که آمده بود، سوختۀ پسر خود را نشناخته بود. " (۱۰)

سردارمحمد داوود که درسایۀ حمایت های عم مستبد خود (سردار محمد هاشم) وقرابت دوجانبه باشاه، در جوانی به جنرالی رسیده و با خوی و خصلت تند استبدادی رشد نموده بود، تصور میکرد همانند اعمال سیاستهای خشن داخلی " خاندانی " میتواند با زورگویی و قهر وخشم، موضوع "پشتونستان " را نیز به نفع جانب افغانی پایان دهد، غافل از آنکه زعمای پاکستانی با نیرنگهای سیاسی و استعداد تبلیغاتی و دپلوماتیک شان پلان ها و اقدامات نا پُخته و عجولانۀ او را قدم به قدم خنثی میکنند.

در سال ۱۹۵٤ میلادی یعنی یکسال بعد از آنکه محمد داوود بجای شاه محمودخان به کرسی صدارت افغانستان نشست، برادر خود (سردار محمد نعیم) را که بحیث وزیر امور خارجه ایفای

وظیفه میکرد، به پاکستان فرستاد تا موضوع " اعطای آزادی داخلی" برای قبایل آنسوی خط "دیورند" را با زمامداران آن کشورمطرح نماید. هرچند دولتمردان پاکستان ظاهراً وعده هایی به هیأت افغانی دادند، اما سال دیگر، " ایالت افغانیه" یا مناطق قبایلی نیمه آزاد را بنام " یونت پاکستان غربی " Western Unit of Pakistan)) بار دیگر جزقلمرو آن کشور اعلام نمودند. این اقدام، خشم داوود خانرا بر انگیخت و موجب شد که در کابل، جلال آباد و قندهار تظاهرات دستوری در مقابل نماینده گیهای سیاسی پاکستان به راه انداخته شده و تظاهر کننده گان، برخلاف تعامل دپلوماتیک وموازین قبول شدهٔ بین المللی، بداخل نماینده گی های کشور مذکور هجوم بُرده بیرق پاکستان را به آتش کَشَند و خسارات مالی به بارآورند.

گزارش این اقدامات تُند، جانب پاکستانی ها را نیز به خشم آورده عمل بالمثلی را در برابرنمایندگی های سیاسی افغانستان درکراچی، کویته و پشاور به راه انداختند. با این تفاوت که پاکستانی ها، با به نمایش گذاردن صحنه های خساره دیده و آثار بی حرمتی نسبت به بیرق و تبلیغات وسیع مطبوعاتی و اقدامات مؤثر دپلوماتیک، طوری از این رویداد بهره برداری نمودند که از یکطرف افکار عامهٔ کشور های جهان را به زیان جانب افغانی چرخانیدند و از سوی دیگر، موضوع " پشتونستان" را تحت الشعاع اقدامات فرعی از قبیل اعادهٔ حیثیت سیاسی و احترام بیرق ملی پاکستان قرار دادند. در حالیکه جانب افغانی نتوانست از این اقدام پُر سر وصدا اندکترین نفعی بر دارد. این، در حقیقت، دومین خبط عمدهٔ سیاسی سران " خاندان" در قبال پاکستان بعد از سال ۱۹٤۷ میلادی بود.

موضوع در همینجا پایان نیافت . داوود خان در سال۱۹٦۱میلادی پلان نا پختهٔ دیگری را توسط عُمال ناپخته تر از خود در اطراف سرحد بکارگرفت که آنهم نتیجهٔ معکوس به بار آورد و آن اینکه در ماه اکتوبر سال مذکور، یکتعداد عساکر افغانی با لباس محلی و بصورت مسلحانه، ظاهراً بعنوان " شرکت در جرگهٔ قومی" به آنسوی خط " دیورند" میان کنُر و باجور عبورداده شدند. مقامات پاکستانی که مترصد اوضاع بودند، عساکر مذکور را به وسیلهٔ ملیشه های قبایلی مورد حملهٔ سختی قرار دادند. هرچند عساکر افغانی با دادن حدود پنجصد نفر تلفات، عقب نشینی کردند، ولی ملیشه های پاکستانی تا رودکنر در نزدیکی اسمار پیشروی نمودند. علی رغم آنکه بعد از مدتی به آنسوی خط برگشتند، بازهم پاکستانی ها با تبلیغات دامنه دار و به نمایش گذاردن آثار و علایم بجا مانده از عساکرافغانی برای مراجع بین المللی به نفع خویش و به زیان

جانب افغانی سود جُستند. این تحریکات ناکام را میتوان به حیث سومین خبط سیاسی دولت " خاندانی " افغانستان به حساب آورد.

درهمین شب و روز، جنگ شدید تبلیغاتی میان دو کشور (افغانستان و پاکستان) جریان داشت؛ جانب افغانی در این جنگ، پاکستانیها را " غاصب"، " استعمارگر"، " ظالم" و غیره مینامید، ولی پاکستانی ها، فقر و بیچاره گی مردم افغانستان را به رخ دولتمردان این کشور می کشیدند، اعمال دیکتاتورمنشانهٔ داوود خان را انتقاد میکردند و معایب اجتماعی – اقتصادی جانب افغانی را به زبان می آوردند. محمد داوود که همه چیزرا از عقب عینک خاص زورگویانهٔ خویش مینگریست، فراموش کرده بود که این زورگویی را تا حدودی میتوانست بالای مردم مستمند داخل افغانستان اعمال کند وبس.

درهمان شب و روزی که پاکستان به سلسلهٔ جنگهای تبلیغاتی، سیاستهای نادرست و اعمال و گفتار اعضای مقتدر" خاندان " سلطنتی را از طریق امواج رادیو تحت نام برنامهٔ "کاکا جان" افشا میکرد و مردم افغانستان نیز همیشه به آن گوش میدادند. داوود خان امر صادر کرده بود که " هیچ کس نمیتواند رادیوی کاکاجان را بشنود "، غافل از آن که حکومت کردن بر دلها و خانواده ها با زورگفتن و صرفاً امر صادر کردن ممکن نیست و باز، امواج رادیو وعطش فکری عامه را هرگز نمیتوان با صدور امر و فرمان ازاله نمود.

نگارنده، حادثه یی را به یاد دارم که تذکرش در اینجا خالی از لطف نخواهد بود: سالهای ۱۳۳۹– ۱۳٤۰ هجری شمسی بود. ما مهمان یکی از خویشاوندان بودیم . میزبان در سراچه یی سکونت داشت که کلکین آن به سمت کوچه باز میشد. خویشاوند ما عادت داشت که هر شب به برنامهٔ "کاکا جا ن"که از پاکستان نشرات میکرد، گوش میداد. ساعت حدود هشت شب بود وما با هم می شنیدیم که گویندهٔ رادیو بخاطر آنکه بی توجهی " خاندان " شاهی در امور رفاهی و اجتماعی مردم افغانستان را به باد انتقاد گرفته و " پشتونستان" خواهی آنها را استهزا کند، تبصره یی داشت پیرامون چگونه گی وضعیت دریای کابل . (۱۱) هنوز تبصرهٔ رادیو جریان داشت که دق الباب شد، وقتی میزبان درب را گشود، معلوم شد که مدیر مطبوعات ولایت است . وی که در آن ساعات شب از راه میگذشته است، صدای رادیوی " ممنوعه " را شنیده و آمد ه بود تا بصاحب خانه بگوید که چون خلاف امر حکومت رفتار نموده، نه تنها سیت رادیوی او را با خود

می برد، بلکه صاحب رادیو آماده ی قبول مجازات " قانونی " هم باشد. چنانکه همان طور هم شد،خویشاوند ما چندین روز به دفتر مطبوعات و شعبات ولایت رفت و آمد داشت.

یکی دیگر از خطا های سیاسی و اقدامات نا عاقبت اندیشانهٔ محمد داوود این بود که در اوج جنگ تبلیغاتی و بحران روابط میان دو کشور(افغانستان و پاکستان)، مقامات پاکستانی در ماه آگست سا ل ۱۹٦۱ میلادی، امرانسداد نماینده گیهای افغانی در آن کشور را به این دلیل که گویا در امور داخلی پاکستان مداخله مینمایند، صادرکرد و حکومت داوود خان بدون آنکه مسألهٔ مربوط به بُرد و باخت سیاسی اش را نیک بسنجد، بعد از صدور یک التماتوم یک هفته یی به جانب پاکستان،اقدام عجولانهٔ بالمثلی را انجام داد که بالاثر آن نه تنها روابط سیاسی دو کشور قطع گردید، بلکه سرحدات فی مابین پاکستان و افغانستان بتاریخ سوم ماه سپتامبر همانسال رسماً بسته شد. محمد داوود با این اقدام خویش ثابت نمود که درک وی از این نکتهٔ ضعیف بوده است که قطع روابط سیاسی و انسداد سرحدات، خساره یی برای پاکستان بار نمی آورد، بلکه این، افغانستان است که در نتیجهٔ این اقدام، بزرگترین زیان سیاسی – اقتصادی را متحمل خواهد شد.

آنچه مسلم بود این بود که برای صادرات و واردات افغانستان، بندرساحلی (کراچی) وخط ترانزیت از آنجا تا شهر پشاور– کابل آسان ترین و اقتصادی ترین وسیلهٔ حمل و نقل مال التجارهٔ مربوط به کشور بود و هست . نتیجهٔ این اقدام نا سنجیدهٔ داوود خان این شد که هزاران قلم مواد وارداتی شخصی و دولتی که قبلاً تا بندر کراچی رسیده و آمادهٔ انتقال به صوب کابل بود، متوقف گردید و حتا به مر ور زمان، پوسیده و ضایع شد و صدها قلم مواد صادراتی جانب افغانی، مخصوصاً میوهٔ تازه در داخل کشور انبارگردیده ملیونها افغانی خساره وارد آورد. پس، افغانستان که خط تحمیلی " دیورند" ازدست رسی به راه بحری محرومش نموده و تولیدات صنعتی نیز در داخل وجود نداشت، نمیتوانست از این راه بی نیاز بماند. علاوه ازان، نرخ قیم نیز در اثر انسداد مر ز، بصورت سرسام آوری بلند رفت، درحالی قدرت خرید مردم به سرعت کاهش می یافت.

ازنظر سیاسی نیز داوود نتوانست از این اقدام خود کوچکترین منفعتی بدست آورد. ایالات متحده و کشور های غربی، این موضوع را جدی نگرفتند، زیرا از یکطرف این رویداد آنان را ضربه یی نمی زد و از سوی دیگر، روابط سیاسی – تجارتی – نظامی کشور های متذکره بشمول

ایران،عراق و ترکیه با پاکستان حسنه و پا برجا بوده و باساس منافع خاص متقابله استوار بود. (طی صفحات آینده، تفصیل بیشتری در زمینهٔ چگونه گی این روابط ارائه خواهد شد .)

این وضع تا اخیر صدارت داوود خان دوام نمود تا آنکه بعد از کنار رفتن وی از مقام صدارت، آغازدورهٔ انتقالی و صدارت دکتر محمد یوسف، با وساطت شاه ایران در سال۱۹٦۵ میلادی روابط سیاسی افغانستان و پاکستان مجدداً بر قرارگردیده و اوضا ع بحال نسبتاً عادی برگشت. پس، این اقدام خام داوود خان را نیز میتوان از زمرهٔ چهارمین خبط سیاسی اش بحساب آورد.

قبلاً تذکر دادیم که یکی دیگر از خطا های سیاسی " خاندان" حاکم سلطنتی و بویژه سردار محمد داوود این بود که لیسه های خوشحال خان و رحمن بابا را برای فرزندان قبایل سرحدی در شهر کابل بنیان نهاد. سردار شاید میپنداشت که با این " ابتکار"، هم میتواند " مردان کارآمد" برای آیندهٔ افغانستان تربیه نماید و هم در عین زمان، با اقدامات و تلاشهای پاکستان درمیان قبایلیان موازیاً رقابت خواهد کرد. مصارف این لیسه ها سالیانه بالغ بر ملیونها افغانی میگردید و از جیب ملت فقیر ما گرفته میشد. اعضای مقتدر " خاندان" در واقع، درک نمیکردند و یا اصلاً نمیخواستند درک کنند که نه امکانات رقابت با حریف زرنگ را دارند و نه عواقب این پروژه را دقیقاً زیر کنترول در آورده میتوانند. پس، نتیجه همان شد که پاکستانی ها از آن نیزبرخلاف حکومت افغانستان بهره برداری ماهرانه سیاسی – استخباراتی بعمل آوردند که پیامد های خونین و ننگین آن درسالهای دههٔ هشتاد قرن رفته به مشاهده رسید .

داکترخان، برادر خان عبدالغفارخان، وقتی در سال ۱۹۵۵ میلادی در مقام وزیر اعلای صوبهٔ سرحد قرار داشت، باری ضمن یکی از سخنرانی هایش، خطاب به مقامات افغانستان گفت:

"فکر میکنید مردم قبایلِ این طرف خط دیورند خواهان الحاق به کابل هستند؟ اول از سه ملیون پشتون خود استمزاج و نظر خواهی کنید، من تضمین میکنم که همهٔ آنان به نفع الحاق به پاکستان رأی خواهند داد. "

خان عبدالغفارخان کسی بود که بیشتر از دیگران مورد احترام و تفقد مقامات دولتی افغانستان قرارگرفته و جانب افغانی بالای وی حساب بازکرده بودند. مگر وی، جداً مخالف پیوستن بخاک مادر(افغانستان) بود. چنانکه ظفرحسن آیبک دریادداشت های خویش مینگارد: "**شخص مهم**

دیگر خان عبدالغفار خان ساکن اتمان زی پشاوربود . او وقتی که بکابل آمد، مولانا صاحب عبیدالله {هند ی الاصل ویکی از آزادیخواهان هند}او را بسیار عزت و احترام کرد و از فعالیت های حکومت موقت هند او را در جریان قرار داد و یاد آور شد که او نظر دارد که بعد از آزادی هندوستان، ایالت سرحد به افغانستان ملحق گردد و او در همین راه تلاش میکند، خان صاحب از شنیدن این حرف عصبانی گردید که مولانا صاحب چگونه خواهان الحاق ایالت سرحد که پیشرفته است به کشور عقب مانده ای مثل افغانستان میباشد..." (۱۲)

این اظهارات، دو معنی را میرساند: یکی اینکه " خان" های سرحدی بر خلاف تصورات اعضای "خاندان" سلطنتی و علی رغم حصول پول ها و امتیازات هنگفت چندین ساله از جیب ملت افغانستان ، به هیچصورت طرفدار افغانستان نیستند و دوم اینکه دیکتاتوری و آزادی کُشی رژیم و در عین حال، عقبمانی دردناک اقتصادی افغانستان، مردم قبایل را متمایل به پاکستان میکند. نکتهٔ جالب دیگر در این نوع اقدامات این بودکه حتا نمیتوانست جلو اقدامات استخباراتی و خنثی کنندهٔ پاکستانی ها را نیز بگیرد. پاکستانیها با برخورداری از تجارب ناشی از تاکتیکای استعمار انگلیس در شبه قارهٔ هند و با استفاده از امکانات بجا مانده از آن زمان و نیز زرنگی های خاص سیاسی خود شان، تعدادی از جواسیس خویش را که به زبان پشتو نیز بلدیت داشتند، با اسناد جعلی بنام فرزندان فلان یا بهمان " خان " و " مَلِک" بکابل فرستاده و به لیسه های متذکره شامل نمودند که بعد ها این واقعیت تلخ بمثابهٔ پیامد دو کودتای نظامی۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ و هفتم ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ثابت گردید. (۱۳)

نصیرالله بابر یکی از پشتون تباران پاکستان که در دهه ی هفتاد میلادی والی ایالت سرحد بود، باری با صراحت گفته بود: " **دُهلی را که داوودخان مینوازد، ما بهتر از او میتوانیم بنوازیم** " البته منظور " بابر" این بود که چون نفوس پشتونهای ساکن پاکستان، سه برابر پشتونهای ساکن افغانستان اند، مقامات پاکستانی میتوانند با در نظر داشت چنین " واقعیت عینی "، اقدامات متقابله ی مؤثرعلیه جانب افغانستان انجام دهند. همین جنرال پشتون تبارپاکستانی، پسانها دردهه ی نود تا دهه ی اخیر قرن گذشته، بخصوص، آنگاه که سمت وزارت امور داخله ی حکومت بینظیر بوتو را بعهده داشت، با سؤ استفاده ی غدارانه از وجود عده یی از پناهنده های پشتون تبارافغانستان درخاک پاکستان و به راه اندازی فعالیت های شدید نظامی، اطلاعاتی و تخریبی توسط آنها ونیز، بوسیله ی گروه های تروریست عربی و پاکستانی و با اشتراک افراد و افسران

ارتش آن کشور علیه افغانستان، دود از دما غ مردم ما کشید.

همچنان، منظورقادر" وزیرامورخارجه ی وقت پاکستان، ضمن مذاکره ی سیاسی با سردار محمد نعیم خان برادر سردار محمد داوود و وزیر امور خارجه ی وقت افغانستان گفته بود: **"باید خواست پشتونهای دو طرف خط معلوم شود که آیا مایل اند در افغانستان زنده گی کنند و یا پاکستان را بر می گزینند؟ از آنجایی که پشتونهای پاکستان قبلاً طی یک همه پرسی، پاکستان را بر گزیده اند، بنابران، باید از پشتون های مقیم افغانستان پرسیده شود که اگرطرفدار پاکستان بودند خوب و الا، موضوع را مورد بررسی بیشتر قرار خواهیم داد."** (مافی الضمیرمنظور قادر این بود که چون دو سوم پشتونها در خاک پاکستان ویک سوم آنها در خاک افغانستان هستند، لهذا، اقلیت باید به اکثریت بپیوندد ! "

همچنان سؤاستفاده های پاکستان از آزادی سرحد و نبود تذکرۀ تابعیت در آن مناطق که به اثر فرمان نادرخان در سال ۱۹۳۰ میلادی به منصۀ عمل درآمد، همیشه قابل فهم و درک بوده است.

آقای فرهاد لبیب سابق استاد در دانشگاه نیروی هوایی افغانستان نیز ضمن بررسی " اردوی افغانستان بعد از سال ۱۹۱۹ میلادی"، در بخش اینچنین معافیتهای خطرناک چنین مینگارد:

"مزید بر حکومت دوامدار خانوادۀ نادر، یکی هم نداشتن ورقۀ هویت و تابعیت اقوام اینطرف خط " دیورند " است که به امر نادر و مشورۀ مشاورین او به جهت نفوذ تدریجی بریتانیا بر قبایل داخل افغانستان و از آن راه، تأمین نظارت دایمی آنها بر تمام مملکت میباشد."(١٤)

قبلاً گفتیم که شاه و اعضای "خاندان" اش، برخلاف ادعا های دپلوماتیک و درد سر های مصنوعی یی که به راه انداخته بودند، استرداد سرزمین های غصب شدۀ افغانستان را اصلاً و عملاً نمیخواستند، بلکه آنچه میگفتند و میخواستند صرفاً "حق بیان" و " خود ارادیت برادران پشتون و بلوچ" و انحرا ف افکار عامه به سوی قضیه ی بیرونی بود وبس. به همین اساس بودکه نتوانستند و یا نخواستند ازشرایط بسیار مساعدی که سه جنگ میان هند و پاکستان برای شان فراهم آورده بود، استفاده نمایند.

، درحالیکه پاکستان از آوان تشکیلش تا امروز از هر نوع شانس و امکان علیه افغانستان بهره جُسته است. (درصفحات بعدی، در این زمینه بیشتر خواهیم نوشت)

اعضای خاندان سلطنتی، بخصوص سردارمحمد داوود و سر دار محمد نعیم،علی رغم آنکه از یکطرف داعیه ی " پشتونستان" خواهی را بلند نگهداشتند و از سوی دیگر، ازافکار، اقدامات و برنامه های تبارگرایانه ی (" پشتونیستی") درتمام سالهای حاکمیت شان در برابرسایر اقوام و ملیتهای کشور حمایت جدی بعمل آوردند، خود شان به زبان پشتوتکلم کرده نمیتوانستند. این سیاست خاندانی، همان اندازه که بی محتوا، تعصباتی و غیرصادقانه بود، به پیمانه ی زیادی اقوام پشتون کشور را عملاً در منجلاب فقرعلمی و اقتصادی دردناکی قرار داد.(البته به استثنای عده یی از سران و رهبران معامله گرحاکم که بخاطر حفظ موقعیت برترخویش وتداوم استثمار اکثریت اقوام و قبایل پشتون، ازهیچ نوع جفا و سازش و خیانت ابا نداشتند.)

گفته شده که وقتی سردار محمد نعیم برادرسردارمحمد داوود بحیث وزیرامورخارجه ی حکومت افغانستان در آن سالها، به پاکستان سفر نمود تا قضیه ی " سرنوشت برادران پشتون و بلوچ " را با رهبران آن کشور درمیان گذارد، جنرال ایوب خان رییس جمهور وقت پاکستان، بخاطر آنکه از یکطرف سردارنعیم خان را به نحو ظریفانه یی تحقیر کرده و از سوی دیگرعدم فهم زبانی او در قبال پشتونستان خواهی اش را آفتابی کرده باشد، بالمواجه با وی، با زبان پشتومصافحه نمود که مسلماً نعیم خان در چنین موقع حساس، دچار شرمنده گی خاصی گردیده باشد.

سید قاسم (رشتیا) یکی از وزرای مُقرَب در کابینهٔ انتقالی داکتر محمد یوسف در سالهای (١٩٦٤-١٩٦٥م) درکتاب " خاطرات سیاسی " خویش پیرامون یکی از جنگهای هند و پاکستان در سال ١٩٦٥م و موضعگیری دولت افغانستان درقبال آن چنین مینگارد: "**جلسهٔ فوق العاده با راپور مختصرجریانات تا جاییکه از طریق دپلوماتیک و جراید بدست آمده بود از طرف شخص صدراعظم که کفالت وزارت خارجه را هم به عهده داشت، آغازگردید و عده ای از اعضای مجلس، نظریات خود را بیان کردند، یک گروپ که داکتر عبدالقیوم وزیر داخله در رأس آن قرار داشت و گُل پاچا (الفت) رییس قبایل و محمد عظیم وزیر فواید عامه که هرسه از سمت مشرقی و پشتون بودند، جداً پیشنهاد میکردند که افغانستان از این فرصت طلایی استفاده کرده موضوع پشتونستان را یکطرفه کند- از این اظهار نظراحساساتی آنها، من اجازه خواسته چنین اظهارکردم: " نباید فراموش کرد که پاکستان یک کشور مسلمان و حریف آن هندوستان است و افغانستان با این عمل خود(هرگاه بالای پاکستان حمله کند)، نه تنها عنعنات ملی و باستانی خود را زیر پا میگذارد، عنعناتی که هیچگاه حمله از پشت سر**

را بر حریف مجاز نمیداند، بلکه بر علاوه با در گیری یک کشور مسلمان با یک کشور غیر مسلمان در حقیقت به کشور غیر مسلمان اعانت مینماید. " (۱۵)

سید قاسم (رشتیا) درحالیکه از بحث ها و تحرکات اراکین دولت افغانستان در آن موقع تفصیل بیشتر میدهد، مینویسد که بالاخره نظریاتش مورد قبول شاه، صدراعظم و سایرین قرار گرفت و در چنان وقت مهمی که پاکستان از سوی شرق با حریف بزرگی درگیری خونین داشت، افغانستان از اینسو مزاحمتی به آن کشور ایجاد نکرد. جالب اینست که (رشتیا) از قول نوراحمد اعتمادی که در آن زمان سفیرافغانستان درکراچی بوده است، مینویسد که " قیصرمعیین وزارت خارجه پاکستان از اینکه **افغانستان در جنگ هند و پاکستان بیطرفی خود را حفظ نمود، اظهار امتنان نموده و اطمینان داده بودند که پاکستان این ژست حکومت افغانستان را فراموش نخواهد کرد، سپس (اعتمادی) با ایوب خان {رییس جمهوروقت پاکستان} در راولپندی ملاقات کرده و عین اطمینان را از طرف او شنیده بود. " (۱٦)**

بعداً خواهیم دید که آیا پاکستانی ها نیز کدام عنعنهٔ جوانمردانه در برابر همسایهٔ مسلمان خویش داشته اند که در همچو روز های بد آنرا بکار گیرند؟ آیا " قیصر" ها و " ایوب" ها و سایر جنرالان پاکستانی قدر آنهمه مروت و مدارای " اسلامی و افغانی " جانب افغانستان را دانستند؟ و آیا پاکستانیها شعار " کشوراسلامی " را صادقانه بلند کرده اند یا از آن همیشه سؤ استفادهٔ سیاسی و تبلیغاتی کرده و میکنند ؟ بر میگردیم به سر اصل موضوع:

سردارمحمد داوود بعد از این همه اقدامات و شکستهای روحی و سیاسی و عدم توجه ایالات متحده به تقاضا های رسمی وی مبنی بر مساعدتهای مالی و نظامی آن کشوربه افغانستان، در زمستان سال ۱۹۵۵ میلادی، " لویه جرگه " یا مجلس بزرگ شور و مشوره را درکابل دایر نموده طی آن، قضیهٔ " پشتونستان"، برنامه های اقتصادی آینده و جلب مساعدتهای خارجی را مطرح نمود و آنطوریکه میخواست از آن نتیجه گرفت . یعنی تصویب رسمی معضلهٔ " پشتونستان "، تأیید برنامه های پنجسالهٔ اقتصادی حکومت و حصول اختیارات تام در اخذ کمُک از " هرکشوری که میسر شود" . زیرا مراجعات رسمی و د پلوماتیک داوود خان و اسلافش به ایالات متحدهٔ امریکا غرض خرید سلاح و یا حصول مساعدتهای مالی، بصورت اهانت آمیزی از سوی مقامات آن کشور رد شده بود. این عمل امریکایی ها، اگر یکسو ناشی از عدم درایت

های سیاسی و دپلوماتیک اعضای " خاندان " حاکم بود، درعین حال، تبلورتحرکات هشیارانۀ پاکستانی ها بالای امریکا و بریتانیا و موجودیت پیمان نظامی " سیتو" و " سیاتو " نیز بود که پاکستان در آنها عضویت حاصل کرده و منافع ایالات متحده را در این گوشۀ آسیا حراست میکرد. روی همین اساس، پیمان جنوب شرق آسیا (سیتو) درسال ۱۹۵٦ میلادی، خط تحمیلی " دیورند " را بعنوان مرز رسمی میان دوکشور افغانستان و پاکستان به رسمیت شناخت و طبعاً دولت امریکا که در رأس این پیمان قرار داشت، نیزخط متذکره را بمثابۀ مرز بین المللی اعلام نمود. چنانکه این موقف ایالات متحده تا همین اکنون پابرجاست.

محمد داوود خان فقط متعاقب تدویر و تصاویب همین " لویه جرگه " بودکه از زعمای شوروی دیروز (خروشچف و بولگانین) دعوت بعمل آورد تا ازکابل دیدن نمایند. آنها که سخت منتظر چنین فرصتی بودند، این دعوت را بخوشی پذیرفته و به تاریخ شانزدهم ماه دسامبرسال ۱۹۵۵ م واردکابل شدند. (نگارنده که در آن سال نوجوانی بیش نبودم، با سایر شاگردان لیسۀ نعمان پروان در جاد ه یی که به میدان هوایی بگرام، واقع درشمال کابل منتهی میشد، ازطرف مقامات ولایت پروان، به استقبال مهمانان روسی انتقال داده شده بودیم)

خروسچف سرمنشی حزب کمونیست و بولگانین صدراعظم شوروی آنزمان طی دیدار سه روزه ازکابل، برخلاف مقامات امریکایی، وعدۀ مساعدت های گستردۀ مالی و تخنیکی و سهمگیری همه جانبه در بخش تطبیق پلان های پنجسالۀ حکومت افغانستان را دادند. همچنان، برای آنکه داوود خان را بیشتر از پیش دلگرم و متمایل به ماسکو بسازند، یک کریدت وجه یکصد ملیون دالر را نیز بصورت عاجل به حکومت وی سپردند، بورسهای تحصیلی زیادی را برای جوانان افغان درشوروی، بخصوص در بخشهای نظامی و تخنیکی پذیرفتند و اعماریک شفاخانۀ یکصد بستردرکابل را متعهد شدند. البته مقام های شوروی، یکسال قبل از آن نیز، یعنی بتاریخ بیست و هفتم ماه جنوری سال ۱۹۵٤م، باساس یک موافقتنامه فی مابین دوکشور، ساختمان سیلو درکابل و پلخمری و دستگاه نان پزی درشهر کابل را به ارزش سه ونیم ملیون دالربعهده گرفته بودند.

این سفر و این کُمک مأسفانه سر آغاز وابسته گی غلیظ سیاسی، تخنیکی و اقتصادی افغانستان به شوروی دیروز وبالنتیجه، تجاوزنظامی بعدی آن کشور به میهن ما گردید . شاید داوود، خود،

چنین آرزویی را نداشت، اماسیاست و عملکرد های خود بینانه، زورگویانه و نسنجیدهٔ وی و سایر اعضای " خاندان" شاهی از یکطرف و بی مهری و پاکستان پروری ایالات متحدهٔ امریکا از سوی دیگر، چنین زمینه یی را فراهم کرد که نه تنها چیزی بنام " پشتونستان " به دست نیامد، بلکه عاقبت، ملیونها انسان وطن، استقلال وآبروی سیاسی و هست و بود مادی و معنوی ملت افغانستان بصورت وحشتناکی بر باد رفت.

چون طی این اثرسعی خواهد شدبیشتر ازهمه، اقدامات و سیاستها ی خانه خرابکن پاکستان علیه افغانستان ظرف بیشتر از نیم قرن اخیر و بخصوص، در دو دههٔ اخیر بررسی گردد که کمتر به بررسی گرفته شده است . بنابران، به صورت بسیار فشرده باید گفت که اعمال و سیاستهای آتی

" خاندان" شاهی در رابطه با روسها، بالاخره موجبات سیه روزی مردم افغانستان را بار آورد:

* نزدیکی خارق العاده با ماسکو و اعتماد از حد فزون اعضای " خاندان" به ویژه، داوود خان با زعمای آن کشور.

* بی خبری یا سهل انگاری در برابر شبکهٔ استخبارات(کی جی بی) و کمیتهٔ امنیت دولتی (جی .آر. یو) یا سازمان جاسوسی نظامی شوروی (۱۷)

* عدم کنترول و نظارت براعمال و حرکات هزاران تن جاسوس شوروی که زیر نام " مشاور" و " متخصص " وارد افغانستان میشدند.

* عدم نظارت بر سفارت شوروی در کابل و عدم وضع محدودیت بر تعداد اعضا و فعالیتهای شبا روزی آنان در داخل و خارج سفارت مذکور.

* عقد صد ها قرار داد بی تحمل، اغماض گرانه و اسارت بار با روسها در ساحات مختلف، پذیرش هر نوع تحفه و رشوه که فوقتاً فوقت از جانب روسها بصورت حساب شده برای سران مقتدردولتی و سایر صلاحیتداران مُلکی و نظامی پیشکش میگردید.

* سفر های متعدد تفریحی اعضای " خاندان" و اراکین دولت به شوروی و استفاده از تسهیلات رفاهی یی که از طرف روسها روی مقاصد خاص برای آنها فراهم میگردید.

* دخالت دادن " مشاورین" روسی درکلیه امور مملکت اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی

و نظامی و حتا تعیین و تقرر مامورین حکومتی در پُست ها و موقعیت های مهم. (ظاهراً بنام سفارش یا تقاضا)

* فرستادن سیل آسای جوانان افغان به شوروی، بخصوص به منظور تحصیلات نظامی و عدم کنترول و یا جلوگیری از مغز شویی آنان که دقیقاً از طرف شبکهٔ استخبارات (کی و جی . بی) و (جی . آر. یو) انجام میگرفت و عدم مراقبت اعمال آنانیکه از آنجا به وطن بر میگشتند.

* عدم جلوگیری از تأسیس حزب روس پرور بنام " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که بصورت یکطرفه و در نبود قانون احزاب ایجاد گردیده و فعالیتهای گستردهٔ سیاسی – تبلیغاتی در مرکز و ولایات کشور به راه انداخت، بدون آنکه کسی مزاحم اعضا و رهبران آن شود.

* دفاع و حمایت سردار محمد داوود خان از رهبران " حزب دموکراتیک خلق ... "، به ویژه جناح " پرچم " در طول سالیان دراز.

* عدم توجه یا نارسایی اعضای " خاندان" به تاکتیکهای کی . جی . بی که ظاهراً غرض ابراز حسن نظر دولتمردان روسی در برابر دولتمردان افغانی و یا ایجاد سؤ ظن، دلهره و تشویش به جانب افغانی، وقتاً فوقت بصورت ماهرانه یی بکارگرفته میشد. (۱۸)

* تأثیر پذیری از دپلوماسی مقامات روسی و هندی پیرامون قضیهٔ " پشتونستان"و گرم نگهداشتن این هنگامه در طول چندین دهه بصورت بیهوده و نا مؤثر.

* اعطای اختیارات عام و تام برای " مشاورین " و " متخصصین " روسی در کلیه امور وبخصوص جز وتام های اردوی افغانستان اعم از زمینی و هوایی.

* اعمال زور وفشار بر مردم، ایجاد فضای مختنق فکری– سیاسی درداخل و محروم نگهداشتن اولاد وطن از آگاهی لازم سیاسی و تصمیم گیری در سرنوشت کشور.

* مخفی نگهداشتن مسایل مهم ملی و دولتی و مسایل منطقه یی و جهانی از انظارو اذها ن مردم.

* فرصت دادن عمدی به جواسیس کشورهای بیگانه، به ویژه روسیه در دَم و دستگاه دولتی و یا ناتوانی در شناخت عناصر مذکور.

*کین ورزی همیشه گی با افراد و شخصیتهای دانا، دلیر، و طنپرست و به درد بخور و کشتن و به زندان افگندن آنها. .

سیاست ها، دسایس، تجاوز نظامی و جنایتهای تکان دهنده و بیشمار روسها علیه مردم افغانستان تا کنون به اندازهٔ کافی و بصورت مستند از طرف محققین و نویسده گان داخلی و خارجی افشا گردیده است که اگرازیکطرف تبلور روشها و سیاستهای ضد مردمی خانوادهٔ نا در بود، از سوی دیگرناشی از مقاصد شوم و ضد بشری دولتمردان روسی نیز بوده است . اکنون بهتر است جانب دیگر مسأله را اندک بشکافیم تا اسباب و عوامل تراژیدی خونین افغانستان همه جانبه بررسی شده باشد.



خروسچف(سمت چپ) ومارشال بولگانین (سمت راست) که درسال ۱۹۵۵ واردکابل شده و با سردارمحمد داوود قرارداد دوجانبهٔ نظامی، اقتصادی و فرهنگی بستند.

یادداشتهای فصل دوم

(۱)افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم، صفحه ی ۲۷۳ دکترویکتورگریکویج کارگون

(۲) افغانستان در پنچ قرن اخیر- صفحه۳۹۷ بازتکثیر "کانون فرهنگی باختر" درکانادا

(۳)افغانستان در پنج قرن اخیر- صفحه ۴۰۲

(٤) از عیاری تا امارت، صفحه ٤٥۹ تألیف عبدالشکور حکم

(۵) پشتونستان هم یکی از دانه های تنازع بود، شماره ی پنجم مجله ی آیینه ی افغانستان چاپ امریکا . به قلم سید مسعود پوهنیار

(٦) شمارۀ ۲۲۸ سال ۱۳۷۵ هجری شمسی نشریۀ "مجاهدولس" چاپ دنمارک

(۷) همان نشریه و همان شماره

(۸) افغانستان درمسیر تاریخ – جلد دوم، صفحه ٢٦٠ چاپ امریکا

(۹) همان کتاب و هان صفحه

(۱۰) خاطرات استاد خلیل الله خلیلی، صفحات ۳۳۷ – ۳۳۸ چاپ امریکا

(۱۱) دریای کابل ازوسط شهرمیگذرد و دریک قسمت، حدود پنجصد متر با ارگ سلطنتی دیروز وقصر ریاست جمهوری امروز نزدیکی دارد. دریای مذکور در آن روز گارکه آب نداشت و یا آب در آن کم بود، بعضی ازعابرین غرض رفع حاجت در آن میرفتند و صحنۀ شرم آوری را به نمایش میگذارشتند.

(۱۲) خاطرات ظفرحسن آیبیک، صفحه ی ۲۰۲، ترجمه ی فضل الرحمن فاضل، چاپ دهلی

(۱۳) هرگاه پلان کودتا های نظامی، ترکیب افراد کودتاچی و فعالیتهای عده یی ازآنها به نفع آی اس آی قبل و بعد از سال ۱۹۹۲ میلادی بررسی شود، سر نخ بدست خواننده خواهد آمد.

(۱۳) پاچا گل وفادار یکی ازنمونه هاست که درکودتای ٢٦ سرطان نقش داشت و پس ازکودتا بحیث وزیر امور داخله وسرحدات مقرر شد.

١٤) (ماهنامۀ پگاه- شمارۀ ۳۹- چاپ کانادا)

(١٥) خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا، صفحه   چاپ امریکا

(١٦) خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا- چاپ امریکا- صفحات ٢٤٧-٢٤٨)

(١٧) شبکهٔ استخبارات کی جی بی درسال ١٩٥٤ م اساس گذاشته شد. قبل ازان، شبکهٔ جاسوسی این کشور بنام"چکا" و بعداً "او.گی.پی.او" و " آن. کا. اف. دی" خوانده میشد.

(١٨) مثلاً، اختطاف یک چوپان افغانی از نواحی مرز دو کشور، تحقیقات و دوسیه سازی علیه وی بنام "جاسوس" امریکا و مطلع ساختن مقامات افغانی ازان. همچنان، انجام ترور ها درکابل، سبوتاژعلیه حکومت های دههٔ قانون اساسی با استفاده از رهبران و اعضای " حزب دموکراتیک خلق ... " و افراد اطلاعاتی سفارت شوروی درکابل و غیره

فصل سوم

سیاست ها و دسایس پاکستان علیه افغانستان

دربخش هنگامه های آزادیخواهی مردم شبۀ قارۀ هند گفتیم که حاکمیت استعمار انگلیس در آن قاره متکی به تفرقه افگنی میان اقوام، طوایف، مذاهب و مناطق مختلف بود و بهمان اساس، موفق شد مدت دوصد و سیزده سال در آن کشور غنی و پهناورمسلط باشد. همچنان گفتیم قبل از آنکه انگلیسها آزادی سر زمین هند را پذیرفته و قاره را ترک گویند، در صدد آن شدند تا هند را تجزیه نموده و کشور نو بنیاد دیگری را که بتواند (مانند اسراییل درخاور میانه) منافع آتیه ی استعماری آنها را در منطقه به وجه احسن تضمین نموده و هند و افغانستان و حتا کشور های منطقه را برای همیشه پریشان نگهدارد، در دست داشته باشند و چنانکه دیدیم در این کار هم موفق شدند و معجون مرکبی را که از جیب ملتهای هند و افغانستان بیرون کشیده بودند، بنام " پاکستان " در منطقه ایجاد کردند و خود، ظاهراً رخت سفربربستند. شاید بازهم در اینجا سوال مطرح شود که انگلیسها چرا کشور سومی یی بنام پاکستان را ایجاد کردند؟ یعنی چرا عین پلان و پروژه را بالای دولت آزاد و نو بنیاد هند و در سرزمین هندوستان تطبیق نکردند؟

به پاسخ این سوال باید گفت که از یکطرف انگلیسها بیشتر از دو قرن بالای مردم هند انواع جور و ستم را روا داشته بودند که دیگر نمیشد به آن ادامه دهند و ازسوی دیگر، علی رغم آنکه عده یی ازعناصرمطیع استعمار و استعدا د های انگلیس پسند را در آن سرزمین به میراث گذاشتند، درعین حال، تخم کین و نفرت علیه خود شان را نیز در خاک هند پهناورکاشته بودند که بدین ملحوظ، برای شان مشکل بود بالای دولتهای آن سرزمین در دراز مدت حساب کنند. درعین زمان، تئوریسن های استعمار و سیاست مداران بریتانیا پیشبینی کرده بودند که پس از رفتن شان از شبه قارۀ هند، باساس ساختار سیاسی و میراث شوم فکری یی که از خویش بجا گذاشته اند، مردم جهان شاهد پارچه پارچه شدن این کشور خواهند بود. از سوی دیگر، با آگاهی کامل از تاریخ مردم افغانستان، خصلت جنگجویانۀ ضد اجنبی و نفوذ روانی و معنوی آنها بالای قبایل

شمال و اقشاری از مسلمانان نیم قارهٔ هند، میدانستند که هر زمانی که سلاطین و دولتمردان افغانستان توشه و توان بدست آرند، بدانسو خواهند تاخت و آن بخش از منافع استعماری شان راکه بعد ازتخلیهٔ شبهٔ قاره باقی می ماند، لگد مال خواهند کرد . انگلیسها از ناحیهٔ موجودیت نظام شوروی دیروزنیز در شمال افغانستان نگران بودند و بخاطر آنکه سد محکمی دربرابر پیشروی های احتمالی آن کشور بسوی آبهای گرم ایجاد نموده باشند، به یک جغرافیای محاصره شده و محاط به خشکه مانند افغانستان نیازداشتند.

روان شاد غلام محمد غبار در این زمینه چنین مینگارد:

" ... انگلیسها بعد از تماشای جنگ " پانی پت " احساس کردند که قدرت نظامی و نفوذ معنوی افغانستان در سر تاسر هندوستان، اصلاً خودش بزرگترین رقیب انگلیس در هند است . حرکات نظامی زمان شاه افغان در پنجاب و تمایل هند به استمداد از افغانها تشخیص قبلی انگلیس را در مورد اهمیت افغانستان مجسم ساخت و لهذا تمام قدرت انگلیس متوجه افغانستان شد.درهمین وقت بود که روش انگلیس نسبت به افغانستان تعیین گردید. این روش در مرحله اولین خود " سیاست تدافعی " به غرض جلوگیری از ورود دولت افغانستان در هند بود و بعد ها به " سیاست تعرضی" تبدیل شد . "(۱)

پروفیسورداکتریوری تیخانوف در اثر جامع خویش تحت عنوان " نبرد افغانی ستالین. . ." چنین مینویسد: " این مسأله بر میگردد به فلسفهٔ وجودی تاریخی ایجاد و تشکیل کشور پاکستان(برشالوده دو اصل مذهب تندرو و سامانهٔ نظامیگری) برای تأ مین منافع دراز مدت بریتانیای کبیر در منطقه. هدف بریتانیای کبیر از تجزیه هند و به وجود آوردن کشور پاکستان چند چیز بود:

۱-کشیدن یک سد استوار ایدئولوژیک - نظامی برای جلو گیری از راهیابی اندیشه های مارکسیستی به هند و در نتیجه رسیدن شوروی ها به آبهای گرم که ترویج دیوبندیسم و وهابیسم وحمایت گسترده ازآن، شامل همین نقشه میباشد.

۲- تجزیه مسلمانان هند درآغاز به دو و سپس به سه بخش هند، پاکستان و بنگله دیش و این گونه کوتاه ساختن دست مسلمانان ازکشور پهناور هند.

۳- جلوگیری از تبارز هند به عنوان یک ابر قدرت تمام عیار، آنهم به رهبری مسلمانان{مسلمانان مبارز و ضد استعمار} و درصورت لزوم مهارآن کشور.

٤- داشتن یک متحد مطمئن در منطقه در برابر روسیه، چین و هند در سیمای پاکستان.

بهمین دلیل بودکه انگلیسها نخست با ذرایع مختلف، آتش کین و تعصب میان هندو و مسلمان در شبه قارهٔ هند را مشتعل کردند و آنقدر آنرا باد زدند تا دیگر به آسانی فرو ننشیند و بعداً عده یی از عناصر ظاهراً مسلمان را استخدام نمودند تا در میان انبوه مسلمانان هند، در کنگرهٔ ملی و در مساجد و مدارس، شعار " ملت مسلمان " و " مملکت اسلامی " را بلند کنند و تا رسیدن به مقصود از پا ننشینند.

بالاخره، " پاکستان " در پانزدهم ماه آگست ١٩٤٧ میلادی رسماً شکل گرفت و با رویکار آوردن افراد و عناصر مورد نظرِ انگلیسها در دولت نو تأسیس پاکستان و الحاق نواحی جنوب شرق افغانستان (آنسوی خط دیورند) به کشور نو بنیاد، استعمار انگلیس نفس راحت کشیده و خوشنود شدند که اگر هند را از دست دادند، پاکستان را بدست آوردند.

عامل دیگری که در این موفقیت نقش داشت، همان سکوت و مساهله کاری عمدی " خاندان " سلطنتی افغانستان بود که در برابر آنهمه نقشه ها و اقدامات هدفمندانهٔ استعمار در بُن گوش شان، صدایی بر نیاورده گذاشتند تا این پروسه به پیش رود. یعنی انگلیسها بار دیگردران وقت از حسن انتخاب شان در مورد نادر و اعضای " خاندان " وی احساس غرور و رضاییت نمودند.

رهبران افغانی در این روزگار چنان افسون انگلیس بودند که حتا " سرابرمتکاف " سکرتر وزارت خارجهٔ هند برتانوی درسال ۱۹۳۹ میلادی در رأس یک هیأت بکابل مسافرت نمود و با محمد ظاهر شاه، سردارمحمد هاشم صدراعظم، سردار محمد نعیم وزیرامورخارجه، مجید خان زابلی وزیر تجارت وقت و فرد مقرب به دربار و غیره ملاقات نمود. انگیزهٔ سفر " متکاف" این بود که در سال مذکور که تقریباً آغازجنگ عمومی دوم بود، بخشی از دولتمردان افغانستان مانند سردار نعیم، سردار داوود، مجید زابلی و امثال آنها تمایل زیادی به سوی فاشیسم آلمان پیدا کرده بودند که طبعاً برای انگلیسها قابل اندیشه و نگرانی بود. " سرابرمتکاف" ضمن دیدارو ملاقاتهایش با سران دولت افغانستان، قضیهٔ خط تحمیلی " دیورند" و تحریکات مردم قبایل آنسوی خط را مطرح نمود. هرچند این نخستین بار بعد از تخت نشینی ظاهرشاه بود که موضوع قبایل آنسوی

خط " دیورند " با انگلیسها مطرح میشد، ولی با آنهم طرف افغانی نتوانست یا نخواست از این موقع مساعد به نفع جانب افغانی استفاده نماید. (دران زمان هنوز شعار پشتونستان ازسوی دولتمردان افغانستان عَلَمَ نشده بود)

نه تنها دولتمداران افغانی نخواستند ازسفر" متکاف" درکابل به سود منافع ملی استفاده نمایند، بلکه باساس اسناد محرمانه ی دستگاه اطلاعات شوروی که در کتاب " نبرد افغانی ستالین" درج گردیده است، در آن زمان اهالی قبایل پشتون درامتداد خط تحمیلی " دیورند" بپا خاسته مصمم بودند جنگ علیه نیرو های برتانوی را ادامه داده با برگردانیدن مجدد اعلیحضرت امان الله خان بکابل، ادغام شان با افغانستان را اعلام نمایند. بنابران، محمدظاهرشاه، سردارمحمد هاشم و برادران وی از ترس چنین رویدادی، بیشتر با انگلیسها نزدیک شده خواسته های ملت افغانستان را فراموش کردند. متعاقب آن، بتاریخ بیست و ششم ماه آگست سال ۱۹۳۹ میلادی، "ائوارت "رییس دیپارتمنت استخبارات هند برتانوی و مارشال " دو لافورتی" فرمانده نیروی هوایی انگلیس در هند بکابل مسافرت نموده با مقامات دولت افغانستان به گفت و گونشستند. در این موقع نیز سرداران حاکم بجای تقاضای استرداد سرزمین های غصب شده ی جانب افغانی ازشخصیت های با نفوذ هند برتانوی، درباره ی همکاری های خصوصی دوجانبه در عرصه ی استخبارات به نفع انگلیس وسرداران حاکم تعهد کردند. از آن پس، شبکهٔ عریض و طویل استخبارات استعمار انگلیس، کلیه حرکات و فعالیت های مبارزاتی ساکنان مناطق قبایلی و طرفداران اعلیحضرت امان الله خان را توسط سفیرانگلیس در کابل، مستقیماً برای سردار هاشم (صدراعظم) می سپرد.

یکی ازنتایج سفرها و مذاکرات مقامات انگلیسی با سرداران حاکم این بود که در ماه آگست سال ۱۹۳۹ میلادی یک شبکه ی وسیع استخباراتی کاملاً مخفی در کابل ایجاد گردید که اعضای فعال آنرا علاوه ازعناصرانگلیسی (هندبرتانوی) ومقامات دولتی، تعدادی از روحانیون مسلمان به ریاست " قُلی خان" نماینده ی حزب " جماعت العلما" درجنوب شرق افغانستان تشکیل میداد.

چون پاکستان اصلاً به منظور تداوم خصومت با دو کشور تاریخی (هند و افغانستان) و بمثابهٔ تومور دردناک و مزاحم در منطقه ایجاد گردید، لهذا، رهبران این کشور از همان نیمه شب تولد نا

میمون پاکستان، با ممالکت (شرقی – غربی) خویش از دردِشمنی و توطئه ریزی پیش آمده و یک لحظه هم از آن دست بر نداشتند. هرچند این دشمنی و دسایس در برابر هندوستان منجر به اشتعال سه جنگ بزرگ (درسالهای ۱۹٤۸–۱۹٦٥–۱۹۷۱ ملادی) میان دو کشورمذکور گردید و خون هزاران انسان در بنگال و کشمیر و نواحی مرزبه زمین ریخت و هنوزهم میریزد، اما، چون مردم هند علی رغم فقر و بیچاره گی یی که بدان دست و گریبان بوده اند، رهبران آگاه و خردمندی داشته واین رهبران خردمند، مقاصد اصلی استعماربریتانیا مبنی بر ایجاد پاکستان را درک کرده بودند، لهذا در صدد انفاذ یک قانون اساسی انسانی و دموکراتیک شدند تا مردم هند در عین زمانیکه در تحت پوشش برنامه های عمرانی و انکشافی دولتی حرکت میکنند، بتوانند یک زنده گی اجتماعی بی تعصب داشته و ازیک نوع دموکراسی وآزادیهای فکری، سیاسی، مذهبی و فرهنگی (تیپ بورژوایی) بر خور دار باشند . بنابران، نه تنها در برابر این تومور خبیثهٔ استعمار تا کنون به زانو نه نشسته، بلکه به پیشرفتهای چشمگیرعلمی، اجتماعی، تخنیکی و نظامی نیز نایل گردیده است . لیکن دریغ و دردکه این تومور توانست پیکر آزرده ی کهن کشوری مانند افغانستان را متلاشی کند. زیرا زمینهٔ رشد و فعالیت آن، متأسفانه در سرزمین ما بسیار مساعد بود. طبیعی است مردم و مملکتی که از وجود رهبران دلسوزو خردمند محروم بوده جز زورگویی و سرکوب و اختناق ندیده باشند، دستگاه دولتی آن شخصی، خاندانی و بیگانه با انصاف و عدالت و خوی و بوی مردمی باشد، چگونه میتوان متوقع بودکه غدر و دسیسه نتواند آنرا متلاشی سازد؟

نخستین جرقهٔ اختلاف میان افغانستان و پاکستان

نخستین جرقهٔ اختلاف میان دو کشور وقتی بروز کرد که جانب افغانی، تقاضای صرفاً خود مختاری داخلی برای پشتونهای آنسوی خط " دیورند" را از مقامات دولتی پاکستان بعمل آورد. هرچند این تقاضا به هیچصورت معنی تقاضای استرداد خاکهای غصب شدهٔ مردم افغانستان را افاده نمیکرد و پذیرش آن اگر از طرف دولتمردان پاکستان صورت میگرفت، عاقلانه تلقی شده و از رهگذر دپلوماتیک و نیز سیاسی به نفع آن کشور می انجامید، ولی از آنجاییکه باساس توضیحات قبلی، دشمنی های تاریخی استعمار " باید " علیه افغانستان ادامه می یافت، بنابران، مقامات پاکستانی این تقاضای نرم و محافظه کارانهٔ دولتمردان افغانستان را با جدیت ردکردند

و بعد ها حتا ادغام کامل مناطق مذکور با سایر ایالات پاکستان غربی را که در برابر پاکستان شرقی یا بنگله دیش امروزه صورت گرفت، بنام " ون یونت One Unit" نیزاعلام نمودند. این پیشآمد و تصامیم دولت پاکستان موجب شد که بعداً نمایندهٔ دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد، علیه عضویت پاکستان در آن سازمان رأی بدهد. این حرکت سیاسی دولت افغانستان و سایر تلاشهای بعدی آن، بار دیگرمایهٔ خشم و کین رهبران پاکستانی گردیده آنان را بیشتر از پیش به عناد ورزی و خرابکاری علیه مردم افغانستان مصمم گردانید. بهمین سلسله، حکومت پاکستان " تهانه" های عسکری در سرحدات را مستحکمترنمود، قوای ملیشه را که از ابتکارات استعمار انگلیس درنواحی سرحد بود، بیشتر از پیش تقویه کرد، رهبران قبایل پشتون و بلوچ را با کمترین فعالیت آزادیخواهانهٔ شان دستگیر و زندانی نمود، فعالیتهای جاسوسی و تحریکات نظامی را در میان قبایل و نواحی جنوب شرقی افغانستان به راه انداخت، موانع و محدودیت های ترانزیتی برای حمل ونقل امتعه و اموال صادراتی ووارداتی جانب افغانی وضع کرد و حتامرتکب تجاوزات زمینی و هوایی بخاک افغانستان گردید: سید قاسم رشتیا درخاطرات سیاسی خود مینویسد:

" درسال ۱۹٤۹میلادی، به اثر مشورهٔ مشاورین انگلیس که هنوز در آن کشور امر و نهی میکردند، قریهٔ " مُغلگی" داخل خاک افغانستان را شدیداً بمباران کردند که در نتیجهٔ آن تعداد سی و دو نفر از اهالی قریه به هلاکت رسیدند ."

"درماه می سال ۱۹٦۱ میلادی تحریکات و بر خورد های نظامی در منطقهٔ (کُنر) و (باجور) از طرف پاکستان صورت گرفت که ملیشه های مسلح آن کشور علاوه ازکشتار حدود پنجصد تن افغان، تا کنارهٔ دریای (کُنر) نیز وارد خاک افغانستان شدند تا بعداً در نتیجهٔ مذاکره و کوشش های جانب افغانی به موضع اولی خویش بر گشتند. "

" درسال ۱۹٦۰ میلادی، " مُرغی غُندی" را که بالای سرحد و ملکیت افغانستان است، اشغال مسلحانه نموده و " تهانه " عسکری در آنجا بنا نمود تا آنکه بعد از جنگ هند و پاکستان درسال۱۹٦٥ میلادی و آنهم بخاطرموقف بیطرفی افغانستان در قبال این جنگ، گویا روی حسن نیت جانب پاکستان به جانب افغانستان مسترد شد. "

مرحوم سید قاسم رشتیا بازهم در خاطرات سیاسی خویش در بارهٔ حادثهٔ " مُغلگی"

مینویسد: " ... بعضی پارچه های بم های پاکستانی متعاقباًدر کابل هم نمایش داده شدو عکسهای آن در مطبوعات نشر گردید. بم های مذکور ساخت انگلیس بود که در افغانستان مثل ان وجود نداشت ... " (۲)

این، تنها نبود. جانب پاکستان به اساس گزارشات رسمی مطبوعات وقت افغانستان، درمواقع دیگر نیز دست به تحریکات و حملات مسلحانه بالای خاک افغانستان یازیده است . مثلاً، قرارگزارش روزنامه ی دولتی " اصلاح" (هشتم ماه می سال ۱۹٦۱م)، " **ازتاریخ اول تا چهارم ماه می، گروه های پاکستانی متشکل از یکصد الی پنجصد نفر با پشتیبانی توپخانه و آتش مسلسل سنگین، چندین بار بر محافظان سرحدی افغانستان یورش آوردند...**" (۳)

بازهم روزنامه ی " اصلاح" بتاریخ سیزدهم ماه می نوشت: "**بتاریخ نهم ماه می، گروه پاکستانی متشکل از دوصد نفر بخاک افغانستان در منطقه ی " سپین بولدک " تجاوزکرد.** " (٤)

روزنامه ی " **انیس" نوشت: " نیروی هوایی پاکستان بر منطقه ی مسکونی غازی آباد آتشباری کرده است.** "(٥)

صلاح الدین سلجوقی که درسالهای دهه ی شصت، نماینده ی پارلمان افغانستان بود، نوشته یی را در شماره ی سیزدهم ماه می سال ۱۹٦۱م در روزنامه ی دولتی " انیس" بچاپ رسانید که درقسمتی از آن چنین میخوانیم: " **از سه سال به اینسو، افغانستان به کارزار اعمال تجاوز کارانه ی گوناگون دومنیون انگلیس- پاکستان مبدل گردیده است که عین سیاست ریا کارانه ی باداران خود را در پیش گرفته و دست به حملات تحریک آمیز برخاک افغانستان می یازد. همانگونه که انگلیسها این کار را در برابرمردم خاور زمین در روند یک و نیم قرن در پیش گرفته بودند.**"

هرچند، موازی با این رویداد ها، در مواقع مختلف، مسافرتهای متقابلۀ دولتمردان هردو کشوربه افغانستان و پاکستان صورت گرفت، ولی از آنجایی که جانب پاکستان از ناحیۀ حمایت های انگلستان، ایالات متحدۀ امریکا ودوستان غربی آنها مطمئن بود و دولت افغانستان از سوی هند و شوروی غرض سختگیری درمسألۀ " پشتونستان " تحریک و تشویق میشد، دیدارها و مذاکرات جانبین اثری در راه حل مشکل مورد نظر نداشت. بخشی از دیدار ها و مسافرتهای دولتمردان دو کشور در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه از اینقرار بود:

- مسافرت نجیب الله (توروریانا) مدیرعمومی سیاسی وزارت امورخارجه وقت به شهر کراچی و مذاکره با محمد علی جناح نخستین رهبر پاکستان در ماه نوامبر سال ۱۹٤۷ میلادی.
- مسافرت سردار محمد نعیم به شهر کراچی و مذاکره با سکندرمیرزا رییس جمهور و (سهروردی) صدراعظم پاکستان در ماه سپتامبر۱۹٥٤ میلادی.
- مسافرت سردارمحمد داوود صدراعظم وقت افغانستان به پاکستان و دیدار و گفت و گوبا زعمای پاکستانی درماه نوامبرسال ۱۹٥٦ میلادی.
- مسافرت محمد ظاهرشاه به پاکستان در ما ه فبروری سال ۱۹٥۸ میلادی.
- مسافرت سردار محمد نعیم به پاکستان در ماه جنوری سال ۱۹٦۰ میلادی.
- مسافرت محمد ظاهر شاه به پاکستان در ماه فبروری سال ۱۹٦۸ میلادی.
- مسافرت سردار محمد نعیم در ماه جون سا ل ۱۹۷٦ م به پاکستان
- مسافرت سردار محمد داوود در پایان سال ۱۹۷۸م به اسلام آباد پاکستان

همچنان، مسافرت سکندرمیرزا رییس جمهور وقت پاکستان به کابل از هفتم تا یازدهم ماه آگست سال ۱۹٥٦ میلادی.
- مسافرت (سهروردی) صدراعظم وقت پاکستان بکابل در ماه جون سال ۱۹٥۷ میلادی.
- مسافرت کوتاه مدت جنرال محمد ایوب خان رییس جمهور پاکستان بکابل در اول ماه جولای سال ۱۹٦٤ میلادی.
- مسافرت ذولفقار علی بوتو صدراعظم وقت پاکستان بکابل در ماه جنوری سال ۱۹۷۲ میلادی.
- مسافرت علی بوتو در هفتم ماه جون سال ۱۹۷٦ م به کابل
- مسافرت جنرال ضیا الحق در نیمه ی دوم سال ۱۹۷۷ م بکابل

تحولات نظامی در پاکستان

حکومت پاکستان که با دو همسایۀ شرقی- غربی خویش از درِ تخاصم پیش آمده و آنان را دشمنان اصلی پاکستان می پنداشت، از همان نخستین مرحلۀ زایش و پیدایش خود، در صدد تقویه و تکامل نیروی نظامی خویش بود. چون از یکطرف اتحاد شوروی آنروز با هندوستان

روابط گرم و حسنه داشت و از جانب دیگر، ایالات متحده روی ملحوظات سیاسی- نظامی علیه شوروی و تعیین اهداف جهانی درشرق میانه و اطراف خلیج فارس، در این بخش آسیا به متحد خوب و پایگاه های نظامی سد سازنده دربرابر پیشروی "کمونیسم" نیاز داشت، بنابران، حکومت پاکستان، روابط سیاسی – نظامی، اقتصادی و حتا اطلاعاتی خود را با آن کشور گرم تر نمود و این روابط تا سرحد شمولیت در پیمان های مشترک نظامی با امریکا پیش رفت.

دولتمردان پاکستان برای نخستین بار در سال ۱۹۵۳ میلادی عضویت پیمان نظامی (سیتو) را که توسط " دالس جان فاستر" وزیر امورخارجهٔ ایالات متحده و بر وفق سیاست کانتینمنت Containmen (محدود نگهداشتن) علیه " کمونیسم شوروی" تأسیس شده بود و کشور های امریکا، ایران، عراق، ترکیه، مصر، بریتانیا و پاکستان را در بر میگرفت، حاصل نمود و در ماه اکتوبر سال ۱۹۵٤ میلادی، نخستین بخش کُمکهای نظامی امریکا برای پاکستان مواصلت کرد و تا سال ۱۹٦٥م بالغ بر یک ملیارد دالرگردید. این، دقیقاً همان سالی است که محمد داوود بحیث صدراعظم افغانستان، درکنفرانس"باندونگ" که در اندونزیا دایر شد،اشتراک نموده افغانستان را شامل کشورهای غیرمنسلک گردانید. حکومت افغانستان، اعطای این کُمک های نظامی را در آن زمان مغایرمنافع ملی و امنیت ارضی خود دانسته ضمن اعتراض علیه مقامات امریکایی، از آنها تقاضانمود که به منظور حفظ بلانس قوا در منطقه، باید به افغانستان نیز چنان کُمکها صورت بگیرد، ولی مقامات امریکایی که از یکطرف از اختلافات سیاسی فی مابین دو کشور بالای قضیهٔ " پشتونستان " آگاهی داشته ازموقف پاکستان در برابر چنین ادعای سیاسی حمایت میکردند و از سوی دیگر، جانب افغانی تقاضای امریکا مبنی برحصول عضویت در پیمان " سیتو" و " سیاتو" را قبلاً ردکرده بود، بنابران، این تقاضای جانب افغانستان (اعطای کُمکهای مالی ونظامی) را بار دیگر با غرور و بی اعتنایی ردکردند. این غرور و بی اعتنایی جانب ایالات متحده در برابر افغانستان، حتا تا مرز شکستاندن نزاکت های دپلوماتیک از سوی وزارت امور خارجهٔ آن کشورنیز پیشر رفت . مثلاً، (دالس) وزیر امور خارجهٔ امریکا، کاپی یادداشت حکومت افغانستان و لیست ضمیمهٔ آنرا که ضرورت های نظامی کشور در آن درج شده وطبعاً ازمحرمیتِ سیاسی برخورد اربود، خلاف تمام موازین دپلوماتیک، برای " امجدعلی خان " سفیر پاکستان در واشنگتن سپرد تا وی، آنرا به حکومت متبوع خویش برساند.

مؤلف کتاب " شمشیرهای متقاطع " براساس سیرتاریخی ایجاد ارتش پاکستان مینویسد که

جنرال محمد ایوب (پشتون تبار) بحیث رییس قوای سه گانه و بعداً رییس جمهورپاکستان، در بخش رابطه گیری با مقام های امریکایی و جلب کمکهای نظامی و اقتصادی برای کشورش نقش عمده یی را بازی نمود.



دالس جان فوسترDulles John Foster

پاکستانی ها که تسهیلات نظامی در کراچی و کویته برای ایالات متحده فراهم کرده بودند، تا توانستند بصورت بسیار ماهرانه از مساعدتهای مالی و نظامی امریکاییها استفاده بعمل آوردند. البته روابط دیپلوماتیک میان دو کشور (امریکا و پاکستان) و همچنان، سیرکُمکهای مالی و نظامی ایالات متحده به پاکستان ازسال ۱۹۵۳م به بعد، نوساناتی داشته است، ولی بازهم مقامات پاکستانی، بخصوص ازسالهای زعامت جنرال محمدایوبخان به بعد، توانستند در پرتو دپلوماسی های زیرکانۀ شان، از نزدیکی با ابر قدرت امریکا(درحال نزدیک بودن با چین)، سود بسیار برندکه این سود جویی ها تا هنوز و تاهمین اکنون ادامه دارد. این، درحالیست که پاکستان، از همکاریهای مشورتی، نظامی و استخباراتی بریتانیا نیز همیشه بر خوردار بوده و هستند. مزید بر آن، پاکستانی ها، انواع مناسبات نظامی با سایر کشور های غربی و عربی بر قرار نمودند. مثلاً، شهر کویته مرکز ایالت بلوچستان که در دوران حکمروایی انگلیسها در شبه قارۀ هند از زمرۀ مراکزعمده و مهم نظامی و کانون توطئه های ضد افغانستان بود، پاکستانی ها در آن دانشگاه ارکان حرب را نیز تأسیس کردند که افسران نظامی کشور های مختلف، منجمله، آسترالیا،

کانادا، بریتانیا، مصر، اردن وشیخ نشینهای خلیج فارس در آن تحصیلات عالی نظامی می بینند. همچنان، پاکستان عساکر و افسران حقوق بگیر زیادی را باساس توافقنامه های جداگانه با بعضی از کشور های عربی و افریقایی، به آن کشورها میفرستند که با اینکار، از یکطرف اسعار کافی خارجی را به کشور سرازیر مینمایند و از سوی دیگر، از تجارب نظامی، فنون جنگی، سلاح های متنوع و روابط متقابلهٔ کشور های مورد نظر سود فراوان می بَرَند. درعین زمان حکومت پاکستان، روی ملحوظات خاص منطقه یی و با در نظر داشت منافع و مقاصد سیاسی – دفاعی اش و نیز برای آنکه از موج فشارهای سنگین سه جانبه (هند- افغانستان- شوروی) برشانه هایش بکاهد، مناسبات دوستانهٔ عمرانی، فرهنگی، اقتصادی و قسماً نظامی با دولت چین توده یی درشمال آن کشوربر قرار نمود. چین هم که از یکطرف با هند و شوروی روابط خصمانه داشت و با افغانستان نیز بنابر سیاست های محتاطانه وگریزندهٔ " خاندان" سلطنتی، مناسبات چندان گرمی نداشت و از سوی دیگر، به اثر فشار های چند گانهٔ (ایالات متحده – شوروی و اقمار) آنها تقریباً در یک انزوای دردناک سیاسی گیر کرده بود؛ علی رغم آنکه پاکستان عضو پیمان های نظامی با امریکا بود، داشتن مناسبات حسنهٔ فعال با پاکستان را غنیمت خوبی میدانست. رابطه ی درازمدت ایدئولوژیک (دیوبندیسم و وهابیسم) پاکستان با عربستان سعودی و استفاده های متقابله ی هردو کشور (سود مالی پاکستان وترویج وهابیسم عربستان در این کشورومنطقه) بحث جالب دیگریست که بجای خود ش باید به کنکاش گرفته شود.

قبل از آنکه این بحث را به پایان بریم، اسامی زعمای پاکستان از زمان تشکیل آن کشور تا امروز و همچنان، لوی درستیز (Chief of Staff) یا فرماندهان نیروی مشترک زمینی – هوایی و بحری ارتش پاکستان را که در واقع، قدرتمندان اصلی در آن کشوربوده اند، در اینجا درج میکنیم:

الف) زعمای پاکستان:

محمد علی جناح (قائد اعظم)
لیاقت علی خان
خواجه ناظم الدین
محمد علی بوگره

چند ریگر
مَلک غلام محمد
فیروزخان نون
حسن شهید سهروردی
جنرال سکندر میرزا
مارشال محمد ایوب
جنرال محمد یحیی
ذولفقار علی بوتو
چوهدری فضل الهی
جنرال ضیأ الحق
غلام اسحاق خان
محمد خان جانجوا
غلام مصطفی جاتوی
معیین قریشی
وسیم سجاد
فاروق لغاری
ملک معراج خالد
محمد رفیق طرار
بی نظیر بوتو (دخترذولفقار علی بوتو)
نواز شریف
جنرال پرویز مشرف
آصف علی زرداری (شوهربینظیر بوتو)
(فهرست بالا، شامل رؤسای جمهور، نخست وزیران انتخابی، انتصابی و مؤقتی نیز میباشد)

ب) لوی درستیزها(رؤسای ارتش):

جنرال سکندرمیرزا

مارشال محمد ایوب خان
جنرال محمد یحیی
جنرال عبدالحمید
جنرال گل حسن
جنرال تیکه خان
جنرال ضیأ الحق
جنرال میرزا اسلم بیگ
جنرال آصف نواز
جنرال عبدالوحید کاکر
جنرال جهانگیر کرامت.
جنرال پرویز مشرف
جنرال اشفاق کیانی

استعفای سردار محمد داوود و تحولات دههٔ قانون اساسی

سردار محمد داوود، علی رغم دلبسته گی اش به قدرت، بالاخره از طرف شاه مجبور ساخته شد استعفایش را اعلام کند. زیرا، مناسبات سیاسی و تجاری میان دو کشور افغانستان و پاکستان درنتیجهٔ روشها و پالیسی های محمد داوود رو به وخامت رفته و ضربات مهمی بر پیکر اقتصاد مملکت وارد آورده بود. همان بود که بتاریخ دهم ماه مارچ سال ۱۹٦۳ میلادی استعفایش از مقام صدارت را به شاه سپرد و با عقدهٔ خاص بخانه رفت. اسباب و دلایل اسعفای وی را میتوان چنین بررسی کرد:

۱) داوود که در اول، باساس رقابت های درون "خاندان" و با انگیزه های " پشتونستان " خواهی نسبت به عمش (شاه محمود خان) به مقام صدارت رسیده بود، چنانکه دیده شد، همه نوع تلاشها، تبلیغات و خشم و قهر ده سالهٔ دوران قدرتش نه تنها هیچ گرِهی از کار "پشتونستان" نه گشود، بلکه گره ها را در هر قدم به " کور گره " نیز مبدل نمود.

۲) اعمال دیکتاتورانهٔ ده سال صدارت وی درافغانستان، مانند دوران دیکتاتوری هفده سالهٔ

هاشم خان (عم داوود خان)، مردم را به ستوه آورده بود.

۳) شاه تصمیم گرفته بود با بر طرفی داوود خان از مقام صدارت، از فشار رقابتهای درونی "خاندان" بکاهد. این رقابتها و حتا خصومت ها میان سردار محمد ولی فرزند سردار شاه ولیخان عم پادشاه و سردارمحمد داوود که هردو عمو زاده ها و از نظر خوی و خصلت متفاوت بودند، از سالها ادامه داشت. سردارمحمد ولی درعین حالی که پسرعم پادشاه بود، شاه دخت بلقیس را نیز به زنی گرفته و روز تا روز نه تنها بحیث جنرال نظامی در امور وزارت دفاع، بلکه در مجموع امور کشوری نیز اعمال نفوذ میکرد.

٤)کشیده گی مناسبات میان افغانستان و پاکستان و مخصوصاً انقطاع روابط سیاسی و انسداد سرحدات میان دو کشور، اوضاع اقتصادی مملکت را ابتر ساخته بود.

٥)در کشورهای همسایه مانند چین، ایران، هند و پاکستان تغییرات و تحولات زیادی جریان داشت . مردم چین بعد از پیروزی انقلاب سال ۱۹٤۹ میلادی به رهبری مائوتسه دون، گام های سریعی به سوی ترقی و خود کفایی بر میداشتند. حصول آزادی در هندوستان، انقلاب سبز به رهبری جواهر لعل نهرو در راه انکشاف حیات مادی در آن جامعه به شدت ادامه داشت، در ایران، تحولات اجتماعی – اقتصادی به رهبری رضا شاه آغاز شده بود، دولتمردان پاکستان، بخاطر تقویت نیروی دفاعی در برابر دو کشور همسایه (هندوستان و افغانستان) تلاشهای زیادی بخرچ داده و در راه انکشاف اقتصادی مصروف کاربودند. بنابران، دیگر ممکن نبود به شیوۀ سابق، بخصوص در سایۀ سیاست های خشن داوود خان بالای مردم افغانستان حکومت کرد. بهمین لحاظ، بعد از اعلام استعفای محمد داوود از مقام صدارت، شاه، به روز سیزدهم ماه مارچ سال ۱۹٦۳ میلادی، دکترمحمد یوسف را که در کابینۀ سردار محمد داوود بحیث وزیر معادن و صنایع کار میکرد، مؤظف به تشکیل کابینه برای دورۀ انتقالی نمود. دکتر محمد یوسف، طی قرائت خط مشی حکومت جدید و اعضای کابینۀ چهارده عضوی اش از طریق رادیو افغانستان که بتاریخ سیزدهم و بیست و هشتم ماه مارچ سال ۱۹٦۳م صورت گرفت، عمدتاً به سه موضوع اتکا کرد: برقراری مجدّد مناسبات سیاسی و اقتصادی با پاکستان، کوشش در راه بهبود بخشیدن وضع ابتر اقتصادی مملکت وبوجود آوردن قانون اساسی جدید برای مملکت. موصوف علاوه کرد که هرچند با پاکستان بر سر

قضیۀ " پشتونستان " مشکل وجود دارد، اما خواهان حل این مشکل از طریق مسالمت آمیز میباشد.

حکومت جدید انتقالی، با وجود کوتاهی عمرش و درد سر های دست و پاگیری که از جهات مختلف به آن مواجه بود، توانست با میانجیگری شاه ایران، روابط قطع شدۀ سیاسی با پاکستان را مجدداً بر قرار نموده، سرحدات فی مابین دو کشوررا بازگشایی کند که مرحوم سید قاسم رشتیا چگونه گی مذاکرات هیأت دو کشور(افغانستان و پاکستان) در تهران را در کتاب " خاطرات سیاسی ... " خویش مفصل ترنگاشته است و بالاخره، قانون اساسی جدید مطابق مقتضیات روز را در یک " لویه جرگۀ " چهارصد و پنجاه و چهارنفری به تصویب برساند.

هرچند دکتر محمد یوسف و اعضای کابینه اش در اواخر سال ۱۹٦۵ میلادی (ختم دورۀ انتقالی) از صحنه رفت و چهار کابینۀ دیگر تا سال ۱۹۷۳ میلادی در دهۀ انفاذ قانون اساسی جدید تشکیل گردید، ولی دولت و حکومت ظرف ده سال (از سال ۱۹٦۳ تا ۱۹۷۳م)، ظاهراً مشکلی با حکومت پاکستان نداشته مناسبات عادی فی مابین دو کشور ادامه داشت. صدراعظم یا نخست وزیرانی که پس ازداکتر محمد یوسف، به امرشاه رویکار آمدند و رفتند، اینها بودند: **محمد هاشم میوند وال، نوراحمد اعتمادی، داکترمحمد ظاهر و محمد موسی شفیق.** دراینجا از شرح و بست ویا فرود و فراز دوران صدارت هریک از ذوات فوق الذکر صرف نظر میکنیم تا از اصل موضوع به دورنشویم.

در بحبوحۀ فعالیتهای سیاسی، نشراتی و تبلیغاتی افراد و گروه های مختلف در ده سال قانون اساسی، به جز گروه " افغان ملت " و " خلق" و " پرچم " و بعضی افراد دیگر که گهگاهی موضوع " پشتونستان " را از طریق نشریات شان بلند میکردند، دیگر هنگامه یی در این مورد دیده و شنیده نمیشد. تعداد نشریه های آزاد شخصی یا تشکیلاتی هم در دهۀ قانون اساسی زیاد بود که از آن جمله، میتوان از اینها نام بُرد:

مساوات، گهیح، پرچم، شوخک، شعلۀ جاوید، اتحاد ملی، ترجمان، پیام امروز، پیام وجدان، مردم، افغان ملت، پروانه، معرفت، کاروان، اتحاد ملی، وحدت، مردم، صدای عوام، کمک، خیبر، هدف، جبهۀ ملی، پکتیکا، سپیده دم، افغان ولس، روزگار، ندای حق، افکارنو، پیکار، ...



داکتر محمد یوسف صدراعظم حکومت انتقالی در سال ۱۹۶۳ میلادی

مؤلف این اثر، مشغول آموزش درصنوف متوسطه ی لیسه ی نعما ن پروان بودم که گفتند صدراعظم جدید(دکترمحمد یوسف خان)، ضمن سفرسراسری اش به ولایات کشور و افتتاح تونل سالنگ، به چهاریکار مرکز ولایت پروان نیز می آید. مقامات ولایت آماده گی های لازم اتخاذ کردند و شاگردان معارف را غرض استقبال ازصدراعظم جدید، درمسیر خیابانها جابجا کردند. وی، ضمن یک سخنرانی جذاب درمیان اجتماع استقبال کننده، خطاب به اهالی، مامورین و اهل معارف گفت: " **افغانستان، دیگر نمیتواند از کاروان ترقی و پیشرفت عقب بماند. قانون اساسی جدید، حقوق اتباع کشور را تضمین کرده و مردم افغانستان میتوانند از این پس در پناه نظام دموکراسی حیات بسر برند.**" و در همین اثنا، رویش را به سوی شاگردان معارف چرخانده گفت: "**چون شما چشم و چراغ جامعه هستید، بنابران، باید در تبلیغ، ترویج و تفهیم دموکراسی برای مردم، با ذرایع مختلف کوشش بخرچ دهید...**"

فراموشم نمیشودکه متعاقب همین سفر و سخنرانی داکتر محمد یوسف، جنب و جوش خاصی در ولایت پروان و بخصوص درحلقات معارف، مطبوعات وهنرایجادگردید. تدویرکنفرانسهای متعدد، نمایش درامه ها، فلم های سمعی و بصری، نگارش مقالات روشنگرانه و سخنرانی های تنویری پیرامون دموکراسی، تعریف و ماهیت و مفیدیت های آن در جامعه، ازجمله ی همان جنب و جوشها بود.

چرا داکترمحمد یوسف استعفا داد؟

داکترمحمد یوسف که پس ازیک دورۀ انتقالی دوساله، تصویب و توشیح قانون اساسی جدید و انتخابات پارلمانی، میخواست به تاریخ سوم ماه عقرب سال ١٣٤٤ خورشیدی (بیست و پنجم ماه اکتوبر سال ١٩٦٥ میلادی)، ازپارلمان نو تشکیل که در آن تنی چند از حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیزراه یافته بودند، بعنوان صدراعظم آیندۀ کشور رأی اعتماد بدست آورد، وضعیت درداخل و خارج عمارت پارلمان برهم خورد. درهمان روزکه وکلا مصروف بحث و رأی دهی برای صدراعظم جدید بودند، عدۀ زیادی ازافراد و محصلان دانشگاه کابل میخواستند به داخل تالارپارلمان حضورداشته باشند، درحالیکه به زعم مسوولان، علاوه از آنکه تالارمذکورگنجایش همۀ متقاضیان را نداشت، ازدحام ناشی از آن موجب اخلال درصحبت ها و تصمیم گیریهای وکلا نیز میگردید، بنابران، افراد مؤظف از ورود صد ها تن بداخل تالار پارلمان جلو گیری بعمل آوردند. درهمین موقع، حزبی های مربوط به جناح " پرچم " و عناصر دیگری احتمالاً با تصمیم قبلی سر وصدای مخالفانه را به راه انداخته آنرا به هنگامۀ وسیع مبدل نمودند، تا آنجا که شعار های ضد حکومتی را بلند کردند، داکترمحمد یوسف را " کشمیری " (غیرافغان) صدا زدند وجریان پارلمان را برهم درهم نمودند.

جنرال سردارعبدالولی فرزند سردارشاه ولیخان که هم داماد وهم پسرعم شاه بود و درآن شب و روزبحیث فرمانده نیروهای نظامی مرکزایفای وظیفه مینمود، سربازان مسلح زیادی را فرا خواند و امر شلیک هوایی صادر نمود که در اثر آن، گفته شد که یکنفرشاگردخیاط مرمی خورد و جان داد و عده یی هم مجروح شدند. همین حادثه و انعکاسات گستردۀ آن موجب گردید که شاه هراسان شده استعفای صدراعظم جدید را بخواهد. بنابر آن، با آنکه داکتر محمد یوسف رأی اعتماد اکثریت اعضای پارلمان را حاصل نموده بود، از وظیفه اش استعفا داد و شاه بجای وی، محمد هاشم میوند وال وزیر اطلاعات و فرهنگ در کابینۀ محمد یوسف خان را بحیث صدراعظم جدید بر گزید.

چون شرح و بست حوادث و رویداد های سیاسی، اجتماعی وفرهنگی دهۀ انفاذ قانون اساسی در کشور شامل اهداف این نگارش نیست، بنابران، هرگاه خوانندۀ عزیز خواسته باشد اثرات قانون اساسی و فعالیتهای مربوط بدان از سال ١٩٦٣ تا ١٩٧٣ میلادی در افغانستان را بررسی نماید، میتواند به کتاب " دهۀ قانون اساسی " اثر دانشمند افغان صباح الدین کشککی مراجعه فرماید.

یادداشتهای فصل سوم

(۱) افغانستان در مسیر تاریخ – جلد اول، صفحهٔ ٤٤٤

(۲) خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا- صفحهٔ ٦٨

(۳) روزنامه ی " اصلاح "، شماره ی هشتم ماه می سال ۱۹٦۱م کابل

(٤)روزنامه ی " اصلاح "، شماره ی تاریخی سال ۱۹٦۱ سیزدهم ماه می، کابل

(٥) روزنامه ی " انیس"، در شماره ی سیزدهم ماه می سال ۱۹٦۱م کابل

فصل چهارم

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و قضیهٔ پشتونستان

قبلاً گفتیم که شاه باساس مجبوریت های خاص داخلی و مقتضیات روابط خارجی، سردار محمد داوود را واداشت تا ازمقامش استعفا دهد، هرچند شخص داوود در بیانیهٔ " خطاب به مردم " پس از پیروزی کودتا گفت که او پیشنهاد های اصلاحی به شاه تقدیم نمود، ولی چون شاه آن پیشنهاد ها را نپذیرفت، لذا وی از مقامش استعفا نمود. ولی حقیقت این بود که داوود خان به هیچوجه از این اقدام شاه خوشنود نبوده و برکناری اش ازمقام صدارت را توهین علیه خود انگاشته و " حق " خود را غصب شده می دانست، مخصوصاً که با پسر عمش (سردار محمد ولی) داماد شاه در تضاد و تخاصم همیشه گی قرارداشت.

سردار محمد داوود که مرد قدرت طلب، کینه توز و خود خواه بود، این اقدام شاه، وی را بیشتر از پیش رنجانید و آنگاه که مادهٔ بیست و چهارم قانون اساسی سال ۱۹٦۳ میلادی، او را بحیث عضو خاندان شاهی، از مداخلهٔ رسمی در امور کشور محروم ساخت،(۱) آتش کین ورزیهایش بیشترمشتعل گردید. زیرا نه تنها هنوزخودش را مستحق فرمانروایی و امر ونهی در امورمملکت میدانست، بلکه میدید سردار محمد ولی که او هم عضو خانوادهٔ سلطنتی بود، بمثابهٔ جنرال پُرقدرتی عملاً کلیه امور مُلکی ودفاعی کشور را در دست داشت. بنابران، هرگزنمیتوانست این یک بام و دو هوا را به آسانی بپذیرد.

کین و رنجش داوود خان در برابر شاه، علت دیگری نیز داشت که آنرا از قول غلام حضرت کوشان چنین میخوانیم: " ... نادر خان و برادران او بنام اعادهٔ سلطنت به شاه اما ن الله از

نیس فرانسه توسط کشتی جانب هند برتانوی حرکت کردند، اما برادر کلان خود سردار محمد عزیز را برای سر پرستی پسران و دختران خانواده و طلاب افغانی در فرانسه که کار رسمی او هم مراقبت طلاب بود، به پاریس گذاشتند، با وعد ه ییکه اگر امارت و سلطنت بدست برادران افتاد، بیدرنگ برادر کلان (محمد عزیزخان) را بخواهند و برتخت شاهی بنشانند، مگرسردار محمد نادر زرنگترازان بود که چنین وعده را ایفا کند. نقشه های پیشبینی شده، دادن سلاح، پول نقد و تهیه افراد جنگی از ماورای سرحد توسط بریتانیا، نادرخان را بکابل رسانید- و وعده یی که با برادرکلان خود سردارمحمد عزیز (پدر سردارمحمد داوود و سردار محمد نعیم) کرده بود، زیرپا گذاشته شد و به فراموشی گرایید. این دا غ به دل آغالاله داوودخان ماند که ماند، او به چشم میدید که پدرش توسط کاکایش مغبون و از سلطنت محروم گردیده و در نتیجه، او هم از شهزاده گی بی نصیب شد. اینست که کاکای خود، نادر خان را غاصب می شمرد- وقتی که نادرشاه بدست یک شاگردمعارف بنام عبدالخالق به ضرب گلولهٔ تفنگچه کشته شد، شاه محمود برادر خورد نادرشاه و وزیر حربیه در داخل ارگ- محمد ظاهر شاه فرزند محمد نادرشاه را به سلطنت معرفی کرد، این ضربت دوم بود به سردارمحمد داوود- درین ضربت دوم، داوود خان فکر میکردعلاوه از غصب حق پدر اوتوسط نادرخان، اینک شاه محمود خان حق کاکای سکهٔ او یعنی هاشم خان را نیز غصب کرد، پس همه اعضای خانواده برای داوود خان غاصب بودند ... " (۲)

البته، علاوه ازهمه، انگیزهٔ دیگری نیز نزد داوود خان وجود داشت که همیشه او را نا قرار نگهمیداشت وآن این بود که ظهور مردان مشهوری چون ادولف هتلر، جوزف تیتو، جمال ناصر، جواهر لعل نهرو، جوزف ستالین، سکارنو و امثالهم را با کارنامه های افسانه وی آنها در عصر و زمان خودش دیده بود. وی دیده بود که شخصیت های مذکورکار هایی را انجام داده و میدهند که در نتیجهٔ آن، نه تنها بمثابهٔ رهبران پرُقدرتی درداخل کشور های شان شناخته شده اند، بلکه شهرهٔ جهان نیز هستند. این چشمدید ها و برداشتها، داوود را که طبیعتاً یک دیکتاتور با رگه های نا سیونالیستی بحساب میرفت، وسوسه میکرد و او را وامیداشت تا پیوسته در چنین هوا و خیال دست و پا بزند.

روسها باساس شناخت دقیقی که از روحیات سردار محمد داوود و رقابتهای درون " خاندان" شاهی داشتند، با حتمال قوی در تشجیع و تحریک وی علیه اوضا ع و احوال دههٔ قانون اساسی

و شخص شاه دست داشته اند. روی همین ملحوظات بود که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "، بخصوص جناح پرچم آن به رهبری " ببرک کارمل " علی رغم نبود قانون احزاب، بصورت گسترده و بی باکانه به فعالیتهای سیاسی – تبلیغاتی انهماک داشت، بدون آنکه مانع و مشکلی از طرف مقامات امنیتی آنزمان برای آنها وجود داشته باشد. این، بدین معنا بود که داوود به مقصد رسیدن مجدد به قدرت، ازبین بردن قانون اساسی و هنگامهٔ دموکراسی و نیز انتقامکشَی از رقبای درونی و بیرونی خویش، حزب مذکور را موازی با حمایت روسها، حمایت مینمود. چنانکه به مراتب دیده شده بود که کدر ها و سخنگویان حزب مذکور، شبهایی که قرار بود فردایش مظاهرات و سخنرانی ها در شهر کابل انجام داده شود، به منزل محمد داوودخان واقع حاشیهٔ شمالی ارگ شاهی میرفتند و بعد از مشوره و تعیین شعار ها و غیره از آنجا خارج میشدند. نگارندهٔ این سطور، بارها محمد داوود خان را دیده ام که با موتر شخصی نقره یی رنگش، چند متر دورتر، درعقب جمع مظاهره کننده گان جناح پرچم درشهر کابل، درحال رانند ه گی، ناظراوضا ع بوده است .

پس، داوود به اتکا به این حزب و با اطمینان به وعده های ماسکو، در صدد بر اندازی ظاهر شاه برآمد که بخشی از راز های درون پرده و رابطه گیریهای سرِّی جوانب ذیدخل با داوود در سالهای قانون اساسی را " حسن شرق "عنصر مقرب به (داوود، ماسکو و جناح پرچم)، طی کتاب " ژنده پوشان برهنه پا " هرچند بسیار محتاطانه و حاشیه یی، بیرون داده است . داوود خان برای قدرت گیری مجدد در افغانستان، در طول ده سالیکه در خانه و ظاهراً دور از انظار بسر می بُرد، با همکاری نزدیک " حزب دموکراتیک خلق..."، بعضی از دوستان و یاران قدیمی و یکی از حلقات کوچک دیگرشامل افرادی چون جنرال جیلانی خان، غلام حیدر رسولی، ضیا قاریزاده (شاعرو آواز خوان)، غلام حیدرعدالت، داکتر سهیل، صالح خان حنیفی معاون شرکت کوکاکولا، غلام حیدر پنجشیری رییس فابریکهٔ قند بغلان، شیرآغا مهندس، رحیم زابلی پسر عبدالمجید خان زابلی، سراج الدین خان نظام (تاجر) و غیره، مصروف فعالیتهایی بود که " بایستی " منجربه یک اقدام مسلحانه (کودتا) شده و خودش در نوک هرم قدرت قرار گیرد. وی تصور میکرد از وجود حزب و مساعدتهای روسها در این راستا، بصورت تاکتیکی استفاده خواهد کرد، ولی رهبران حزب نیز تحت سر پرستی و نظارت مستقیم (بخش کی جی بی سفارت روس در کابل)، میخواستند با نزدیکی و همکاری با داوود، از وجود و موقف وی برای رسیدن به قدرت

سیاسی به نفع خود شان استفادهٔ اعظمی نمایند که کردند.

دراینجا، بمورد خواهد بود هرگاه یکی از اسناد سّری کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی عنوانی سفارت آن کشور درکابل را نقل کنیم که در رابطهٔ بالا تطابق دارد:

" متن شماره c- 25-Nr -02-01-1974-2

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

مطابق فیصله نامهٔ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی {سال۱۹۷۳} به شعبهٔ روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درهمکاری با شورای وزیران اتحاد شوروی وظیفه سپرده شد تا ضمن مراجعه به رهبران حزب دموکراتیک خلق، از جناح " پرچم" ببرک کارمل و از جناح " خلق" نورمحمد تره کی، از آنها خواسته شود تا توانایی و مساعی شانرا در جهت حمایت از حکومت {جمهوری محمد داوود خان} و تحکیم پایه های اجتماعی رژیم جمهوری و مبارزه علیه نیرو های ارتجاعی متمرکز سازند. طرح پیام به ببرک کارمل و نورمحمد تره کی گسیل شود.

با کی جی بی مربوط شورای وزیران اتحاد شوروی و شخص اف- کا- مارتین در زمینه توافق صورت بگیرد.

بجاست تا سفیر شوروی در افغانستان نیز با متن آشنا ساخته شود. طرح فیصله نامهٔ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمیمه میباشد.

معاون رییس شعبهٔ بین المللی – امضا "

بنابران، حتا قبل از عمل کودتا، هردو جانب دست بهم داده حکومت های دههٔ قانون اساسی و اعضای کابینهٔ آنرا با استفاده از امکانات مادی و تبلیغاتی یی که در اختیار داشتند، تخریش میکردند تا آنکه در روز هفدهم ماه جولای سال ۱۹۷۳ میلادی، آنگاه که شاه در خارج ازکشور (ایتالیا) و موسی شفیق صدراعظم افغانستان درکابل بود، سردار محمد داوود کودتای " سپید" یا بدون خونریزی را علیه رژیم شاه به راه انداخت و نظام " جمهوریت افغانستان " را اعلام نمود.



محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم دوران سلطنت محمد ظاهر شاه

گفته شده که درشب کودتا، سران مُلکی و نظامی حکومت، درضیافتی اشتراک کرده بودند که بمناسبت روز ملی عراق در سفارت آن کشور مقیم کابل بر گزار گردیده بود. وقتی افسران کودتاچی پس از نیمه های شب به اقامتگاه " سترجنرال خان محمد خان" داخل شدند تا او را دستگیر نمایند، او، در حالیکه شدیداً ترسیده بود، بجای دفاع یا مقاومتی که سزاوار یک افسربلند پایه ی نظامی است، درعقب بوری های آرد در" تاکوی" (زیرخانه) اقامتگاه خود پنهان شده بود. موسی شفیق صدراعظم را در عین شب ازاقامتگاهش در قرغه (واقع در حومه ی شهر کابل) و سردارعبدالولی (قوماندان قوای مرکز) وپدرش (مارشال شاه ولیخان) را از پغمان و سایروزرا و مامورین عالی رتبه را از منازل شان دستگیر و به زیرخانه های عمارت وزارت دفاع انتقال دادند.

اینک، نخستین بیانیۀ داوود خان پس از پیروزی کودتا را که در صبح روز بیست و ششم ماه سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی از طریق رادیو پخش شد،در اینجا درج میکنیم:

" بسم الله الرحمن الرحیم . خواهران و برادران عزیز سلام !

بنده درطول مدت مسئولیتهای مختلف درخدمت وطنم همیشه در جُست وجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند. مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد، تدریجاً از بین برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قایم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصئونیت بخشد و از نشو و نمای خرافی و ارتجاعی جلو گیری کند. پس ازطی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحهٔ جدیدی بغرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد. من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی ومعقول که اساس آن برخدمت به اکثریت مردم افغانستان بر قرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم. به نظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی، تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که نباید به این اصل فوق، ظاهر یا پوشیده خللی وارد شود. این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم . آن آرزوی مقدس چرا به این بی سر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منصرف و راه خطایی را تعقیب کردند، داستانیست بس طولانی که تفصیل آن در این فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسا نیده خواهد شد. بهرصورت نتیجه آن شد که آن امید های دیرینه و آن آرزو های نیک به یک دموکراسی قلابی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی وطبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. اما تمام این همه تبلیغات دروغین در ظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط و ورشکسته گی مطلق و ضع اقتصادی، وضع اداری و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند. خلاصه دموکراسی یعنی حکومت مردم، به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هرکدام از این

قدرت ها بجان هم دگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتشی را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتواند در سایه این فضای ملوث و تیره وتار پُر از بد بختی و فقر و فلاکت، مقاصد شوم مادی و سیاسی خود را حاصل نمایند. وطنپرستان در هرگوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار وطن خود را با یک دنیا تأسف و تألم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند، مخصوصاً اردو این درد را از همه بیشتر احساس میکردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده با لاخره از وضع بد بخت ملت مطلع و به اصلاح خود خواهد کوشید، انتهای صبر و تحمل را بخرچ دادند، اما نتیجه ثابت ساخت که این امید ها بکلی بیجا و رژیم و دستگاه دولت بحدی فاسدگردیده که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نمانده. لذا همه وطنپرستان، خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن از این ورطهٔ بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز ! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است جا گزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را به شما تبریک میگویم و آن را برای سعادت و سر فرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخواهم.

اردوی فداکار افغانستان ! بهرکجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را بهمه تان تبریک میگویم و یقین دارم همچنان به وظایف خود که عبارت از تأ مین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است مواظب خواهید بود. نظام نوین طبعاً با خود ریفورم ها ی بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیزخواهد رسید.

سیاست خارجی افغانستان باساس بیطرفی، عدم انسلاک در پیمان های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما طرح گردیده از روی مساعی و آرزومندی های ملی ما به طور واضح معلوم میشود که بر آوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمند است، هیچ کشور جز در پرتوصلح گیتی نمیتواند به آرزو های ملی خود موفق بدر آید،

چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلم جهان هستیم . از اینرو پایهٔ نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است . در این آرزومندی هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشوریا مردم چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک در نزد ما وجود ندارد. این ارادهٔ مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه می گیرد. عنصری که سیاست بیطرفانهٔ عنعنوی افغانستان را امتیاز می بخشد، صراحت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال ارادهٔ ملی افغانستان نماینده گی میکند. با این اساس روابط مودت افغانستان با دول متحابه، پایهٔ تزلزل نا پذیزخود را استوار نگهداشته و در توسیع و تشئید مزید آن از طرق دپلوماسی، تماس های شخصی، ایجاد و جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود.این نظام، منشور ملل متحد راکه هدف آن سعادت وآرامش دنیای بشر است محلوظ و محترم می شمارد. در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیهٔ پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیهٔ پشتونستان دوام خواهد کرد.

درخاتمه یک بار دیگراین موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیزخویش تبریک گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فدا کار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم میکنم. چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطهٔ انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد، خاصه طبقهٔ جوان کشور از تمنیات قلبی همهٔ ماست و در یافتن آن امید قوی دارم.

زنده باد افغانستان - پاینده باد جمهوریت ! "

محمد ظاهر شاه که هنگام کودتای داوود در کشور ایتالیا به سر میبُرد، به اثرمذاکرات پنهانی با داوود خان و پادرمیانی نور احمد اعتمادی سابق صدراعظم ویکی از سرداران قابل اعتماد خاندان حاکم، ونیزبخاطرآنکه داوود خان، سردارمحمد ولی داماد شاه، ملکه حمیرا همسرشاه، شهزاده احمد شاه ولیعهد شاه و سایر اعضای فامیل پادشاه را در کابل گروگان گرفته بود، استعفایش ازسلطنت را پس از چند روز، رسماً به محمد داوود خان فرستاد. اینک نقل اصل استعفای موصوف را در اینجا درج مینمایم:

"بسم الله الرحمن الرحیم .

برادرم جلالتمآب رییس جمهور

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر حینی که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره آیندهٔ امورملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام از اراده مردم وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم. درحالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را بحیث یک فرد افغان زیر سایهٔ بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد. محل امضای محمد ظاهر شاه "

برادرم جلالتماب رئیس جمهور
از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه
وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم.
مگر حینی که دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امورملی
خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام
از اراده مردم وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم
وبدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم.
درحالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است
خود را بحیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم
دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار
وطن و هموطنان من باشد.

استعفانامهٔ قلمی و رسمی محمد ظاهرشاه

از مقام سلطنت عنوانی سردارمحمد داوود اولین رییس جمهور کشور

اعضای کابینه ی سردار محمد داوود رییس جمهورافغانستان اینها بودند:

سردار محمد داوود رییس جمهور، صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر امور خارجه

داکترحسن شرق معاون صدراعظم

جنرال غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز

فیض محمد خان وزیر امور داخله

عبدالاالله وزیر مالیه

غوث الدین فایق وزیر فواید عامه

پاچا گل وفادار وزیر امور سرحدات

عبدالحمید محتاط وزیرمخابرات

داکترعبدالمجید وزیر عدلیه

داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور

داکترنظر محمد سکندر وزیرصحیه

محمد خان جلالر وزیرتجارت

نعمت الله پژواک وزیر معارف

عبدالقیوم وردک وزیرمعادن و صنایع

غلام جیلانی باختری وزیرزراعت

عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس

ضیأ مجید قوماندان گارد جمهوری

آتش اختلاف با پاکستان دوباره سر میکَشَد

طوریکه خوانندهٔ عزیزملاحظه میفرماید، سردارمحمد داوود در صبح پیروزی کودتا، ضمن اعلام

سقوط رژیم شاهی و تأسیس جمهوریت افغانستان از طریق رادیو، در بخش سیاست خارجی کشورگفت: " **درمورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیهٔ پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم ...** " و بدین سان، بعد از ده سال، بار دیگراختلافات نیم خفته فی مابین دو کشور زنده شد. رادیو و نشرات دولتی یکبار دیگرموضوع " تعیین سرنوشت برادران پشتون و بلوچ " را دامن زدند، " روزپشتونستان " بازهم درکابل تجلیل شد، رهبران قبایل و " خان " های سرحدی به رفت و آمد های پیهم بکابل آغاز کردند و جنگهای تبلیغاتی دو کشوراز سر گرفته شد. این رویداد، مصادف با زعامت ذولفقار علی بوتو در پاکستان بود. وی که در عین حال، مؤسس و رهبر " حزب مردم "پاکستان بوده و در نتیجهٔ شکست آن کشور در برابر هند در سال ۱۹۷۱ میلادی و بعد ازجنرال محمد ایوب و جنرال یحیی خان به رهبری مردم پاکستا ن رسیده بود، دربرابراقدامات و تبلیغات حکومت افغانستان کوتاه نیامد، بلکه به نوبه ی خود، به تبلیغات و نشرات متقابله پرداخت . علاوه ازان، با هوشیاری خاص سیاسی، در صدد سبوتاژ نظام جمهوری داوود خان و تنبه وی نیز برآمد. سناتورامریکایی (سلیگ هریسن) در یادداشتهای خویش مینویسد که "**در اخیرسال ۱۹۷٤ میلادی، بوتو برایم گفت؛ دو نفر میتوانند به عین بازی اقدام نمایند. از اینکه داوود نقطهٔ ضعف ما را کشف نمود، ما هم میدانیم که نقطهٔ ضعف او کدام است . اقلیتهای غیر پشتون در افغانستان از تسلط پشتونها نفرت دارند، به این شکل، برای ما راه هایی معلوم است که با استفاده ازان، داوود را قانع سازیم تا بر مشکلات ما نیفزاید.**"

یکی از اقدامات زیرکانه ی ذولفقار علی بوتو علیه رژیم جمهوری محمد داوود این بود که یکتعداد افراد و عناصرناراض (عمدتاً پیروان اسلام سیاسی یا اخوانی ها) را در آغوش گرفت، پرورید، مسلح ساخت و برضد نظام جمهوری به افغانستان گسیل نمود که شرح آن درصفحات بعدی خواهد آمد.

فشردهٔ زنده گینامهٔ ذولفقار علی بوتو:

وی در " لارکانه " واقع در ولایت سند و در یک خانوادهٔ زمیندار مرفه به دنیا آمد. پدرش (سر شاه نواز بوتو) نام داشت و از زمرهٔ فعالین سیاسی برجامعهٔ هندبرتانوی بود. بوتو درسال ۱۹٤۳م درحالیکه هنوز شاگرد مدرسه بود، به فعالیت های سیاسی رو آورد. درسال ۱۹٤۷م شامل

دانشگاه کالیفورنیای جنوبی شد و در سال ۱۹٤۹م به دانشگاه برکلی کالیفورنیا تغییر مکان داد و در رشتهٔ علم سیاست تحصیل کرد. در همین سالها بود که به تئوری سوسیالیسم آشنا شد. درسال ۱۹٥۱م با بیگم نصرت اصفهانی (بعداً نصرت بوتو) ازدواج کرد. بوتو در سال ۱۹٥۷ م بحیث عضو نماینده گی سیاسی پاکستان در سازمان ملل مقرر شد و سپس در کابینهٔ جنرال محمد ایوب خان بحیث جوان ترین وزیر انرژی بر گُزیده شد. وی، درحالیکه مشاورنزدیک و قابل اعتماد ایوب خان بود، وزارت های تجارت، اطلاعا ت و صنایع پاکستان را نیز رهبری کرد. در سال ۱۹٦۲ م بحیث وزیر امور خارجهٔ کشورش تعیین گردید . در همین دوران بود که تصمیم گرفت آهسته آهسته سیاست مستقل نسبت به ایالات متحده را در پیش گیرد و بجای آن، جنرال ایوب را تشویق نمود تا با چین توده یی روابط حسنه بر قرار نماید. بوتو، متعاقب جنگ سال ۱۹٦٥ م هند و پاکستان و پس از امضای قرار داد صلح پاکستان با هند، موضع ضد ایوب خان گرفت و از وزارت استعفا داد. او در سال۱۹٦٥ میلادی " حزب مردم پاکستان " را بنا نهاد، به سفر های دور و دراز به شهر های مختلف پاکستان پرداخت و با سخنرانی های جذاب و عامه پسند و طرفداری نظری و قسماً عملی از " محنت کشان" آن سرزمین، محبوبیت زیادی در جامعه حاصل نمود، روابط سیاسی- اقتصادی پاکستان را با چین گسترش داد، خودش را گهگاهی سوسیالیست نیز میخواند، در بیانات خویش و در محضر عام ژست های ضد امریکایی میگرفت .

ذولفقار علی بوتو وقتی پس از کناره گیری جنرال یحیی خان به قدرت رسید، درقبال سیاست های دولت افغانستان و افشای سردار محمد داوود و رژیم جمهوری اش با استفاده از رسانه های جمعی دریغ نمیکرد، با مخالفین سیاسی و رهبران قبایل بر خورد جدی مینمود، چنانکه درسال ۱۹۷۷میلادی مناطق بلوچ نشین را که علیه حکومت پاکستان شوریده بودند، سخت بمباران نمود و رهبران آنها را به زندان افگند. در همان سال به تعداد چهارصد خانوادهٔ بلوچ (قراراطلاح منابع دولتی افغانستان، جمعاً به تعداد ده هزار نفر) بخاک افغانستان پناهنده شده و در حومهٔ شهر قندهار جابجا گردیدند. هرچند دولت جمهوری داوود خان تبلیغاتی را پیرامون " ظلم و ستم " حکومت پاکستان علیه برادران بلوچ به راه انداخت، اما نخواست یا نتوانست از وجود بلوچ های مخالف علیه پاکستان عملاً استفادهٔ سیاسی بعمل آورد.



درعکس بالا جنرال ایوب خان (دروسط)، شیخ عبدالله درمقابل

و بوتو درسمت چپ وی دیده میشود

داوود خان که میخواست با ورق "پشتونستان" خواهی دربرابرپاکستان بازی کند، این واقعیت را نیزدرعین حال درک کرده بود که با دست خالی، با یک نظام نا استوارسیاسی، با ارتش ناتوان و نامجهز و بالاخره با کوله بار سنگینی ازفقراقتصادی نمیتواند در مقابل حریف به مراتب قوی تر از خود که برخورداری ازارتش نیرومند، حمایت ابرقدرت های امریکا و انگلیس و منابع مالی رژیم های عربی میباشد، دست و پنجه نرم کند. بخصوص، وقتی ملاحظه کرد که بوتو موفق شده تعداد ی از عناصر افغانی را استخدام نموده و از آن ها برضد نظام جمهوری وی استفاده مینماید، سیاست نرم تری را اختیارنموده سردار محمد نعیم را بتاریخ هفتم ماه جون سال ۱۹۷٦ میلادی بعنوان نماینده ی خاص خویش به پاکستان فرستاد و ذولفقار علی بوتو نیزمتعاقباً بکابل سفر نمود. گفته شده که طی همین تماسگیریها و مذاکرات سیاسی و دپلوماتیک بود که هردوجانب به توافقی دست یافتند. گویا چنین فیصله بعمل آمده بودکه حکومت پاکستان رهبران حزب عوامی ملی به رهبری خان ولیخان را از زندان آزاد سازد و حقوق فدرالی را برای صوبهٔ سرحد و بلوچستان بپذیرد، بالمقابل، جانب افغانستان " لویه جرگه " را دایرنموده از آن طریق به ادعایش مبنی برپشتونستان خواهی پایان دهد. چنانکه طی اعلامیه ی مشترک که متعاقب سفر

بوتو درکابل نشر شد، تذکر داده شد که " **از این موقع به بعد، روابط خود را بر اساس مقررات سیاست همسایگی استوار خواهند داشت وسفارشات سران کشور های غیرمنسلک را مدنظر خواهند گرفت.** "

اعضای هیأت پاکستان به ریاست بوتو، اینها بودند: عزیز احمد وزیردولت در امورخارجه و دفاع، محمد یوسف بیگ معاون خاص صدراعظم، آغاشاهی و شهنواز سکرتر های وزارت امورخارجه و محمد اسماعیل رییس تشریفات آن وزارت.

داوودخان بازندهٔ میدان سیاست

چنانکه در بخشهای قبلی گفتیم، داوود خان هرچند دارای یک سلسله پرنسیپ های خاص و احساسات ناسیونال – فاشیستی بوده و آرزو داشت مصدرکار هایی شودکه دیگران او را بحیث یک رهبرملی منضبط و مقتدربشناسند، اما از آنجاییکه متعلق به طبقهٔ حاکم و بویژه، عضو ناز پروردهٔ " خاندان " سلطنتی بود، خودش را همیشه محق و دیگران را مقصر و مطیع می انگاشت و آنچه را خود می پسندید همان را بر میگزید، فکرش به ظرافتهای سیاسی و دپلوماتیک، بخصوص در بخش سیاست خارجی رسایی کمتری داشت، باشخصیتهای لایق و اما مربوط به طبقات غیر حاکمه، میانهٔ بسیار خوبی نداشت و اگر هم داشت، خیلی کم و نادر بود، زورگویی و خشم و قهر در امور مهم سیاسی از مشخصات وی بود و به نظر و مشورهٔ دیگران چندان وقعی نمیگذاشت . جا دارد در اینجا گوشه یی از چشمدید خودم را بیان نمایم: درسال آخرجمهوری داوود خان و درجریان مسوولیت رسمی ام درچارچوب وزارت امورخارجه، روزی همراه با دو تن از همکاران دیگرنزد مرحوم نوراحمد اعتمادی نشسته بودیم . موضوع روی نا آرامی ها و نا رضایتی های مردم دربرابر رژیم جمهوری داوودخان چرخید، نوراحمد اعتمادی درحالیکه قیافهٔ غمخوارانه یی بخود گرفته بود، متذکرشد که **"خدا یارِجان رهبرباشد، به حرف و مشورهٔ کسی گوش نمیدهد، من عرایضی برایشان داشتم، ولی به آن وقعی نگذاشتند، دعا میکنیم که عاقبت مملکت ما بخیرباشد ... !"**

اینکه اعتمادی چه نوع " عرایضی " برای داوود خان داشت، فهمیده نشد.

مرحوم سید قاسم (رشتیا) طی " خاطرات سیاسی " خویش پیرامون برخی از خصلت های غیر

دپلوماتیک و یا نا رسایی های سیاسی سردار محمد داوود خان تذکراتی دارد. مثلاً، وی چشمدید خودش را طی نخستین کنفرانس کشورهای غیرمنسلک دربلگراد چنین مینویسد:

" سوکارنو(۳) میخواست با سردارمحمد داوود خان به اصطلاح آشتی کند، اما همین که سوکارنو به او نزدیک شد، سردار دفعتاً خود را به یک طرف کشید و به این حرکت، من بعوض شان رو به روی سوکارنو قرارگرفتم، او با خنده گفت "معلوم میشود صدراعظم بالای من بسیار قهر است که حتی از مصافحه هم خود داری می ورزد ... وی همچنان مینویسد: " ... در روز های اول کنفرانس در وقفه بین دو جلسه که هردو { سید قاسم رشتیا و عبدالرحمن پژواک } با سردار تنها بودیم، در زمینهٔ {موضوع انسداد قونسلگریهای افغانی درپاکستان و التماتوم یک هفته یی دولت افغانستان مبنی بر قطع روابط سیاسی } از سردارسوأل نمود، سردار جواب داد. پژواک با لحن بسیار آرام شروع به سخن نموده گفت، تمام اجراآتی که شده درست است، اما فقط تعیین یک هفته یی دولت افغانستان مبنی بر قطع روابط سیاسی، آنهم یک میعاد کوتاه به پیشنهاد ما شکل التماتوم را میدهد و هیچ دولت مستقل حاضر نخواهد بود که درتحت فشارالتماتوم، کدام عمل را که بسیار مهم نباشد، انجام بدهد. از این لحاظ اگر به عوض تعیین مدت، صرف بصورت جدی به آنها گفته میشدکه اگر درظرف یک مدت معقول، حکومت پاکستان با باز شدن مجدد قونسلگری های افغانی موافقه نکند، در آن صورت حکومت افغانستان مجبور خواهد بود دوام یا عدم دوام روابط سیاسی را مورد مطالعه قرار دهد.

سردارمحمد داوود خان حرف او را قطع کرده گفت: " برادر، شما بیشتر به نزاکت های دپلوماتیک فکر میکنید، اما اصل قضیه همان یک چیز است که آیا پاکستان خواهش دوام روابط با افغانستان را دارد یا نه؟ " (٤)

درسال ۱۹۷٤ میلادی، یعنی یکسال بعد از به قدرت رسیدن مجدد داوودخان، کنفرانس سران ممالک اسلامی در پاکستان دایرگردید. ولی سردار محمد داوود شخصاً در این کنفرانس اشتراک نکرد، بلکه عبدالرحمن پژواک را بحیث نمایندهٔ خویش به اسلام آباد فرستاد. معمرالقذافی رهبر لیبیا ازپاکستان شخصاً با داوود تماس تلفونی بر قرار نموده تقاضا نمود تا رییس جمهور، خود درکنفرانس حاضر شود، مگر داوود خان نه تنها این تقاضا را هم رد کرد، بلکه برای پژواک

دستور داد تا در این کنفرانس، موضوع " خود ارادیت قبایل پشتون و بلوچ" رامطرح نماید. این حرکت بیجا، نه تنهامقامات پاکستانی را آزرده خاطرساخت، بلکه چون خارج اجندای کنفرانس نیزبود، موجب ناراحتی اعضای کنفرانس نیز گردید. علاوتاً، این موضعگیری داوود خان در قبال کنفرانس، باعث آن شد که دولت کویت از اعطای چندین ملیون دالری که قبلاً برای دولت افغانستان وعده سپرده بود، منصرف شود.

سردارمحمد داوود در تعیین سیاست داخلی و در قبال اوضا ع درونی کشور نیز همانند گذشته ها، مرتکب خطا هایی شد که پیامد های آن به زیان ملت و خرابی مملکت انجامید. مردم افغانستان که سالهای طولانی در زیرچرخ سنگین رژیم شاهی کوفته شده بودند، از تأسیس نظام جمهوری خرسند گردیدند، هرچند میدانستند که مؤسس نظام جدید خود یکی از ارکان رژیم استبداد شاهی بوده است. اما، به زودی این خرسندی مردم پایان یافت، زیرا دیدند که داوود خان عملاً نمیتواند از وابسته گی های " خاندانی " در برابر منافع ملی بگذرد. مثلاً، وی به سرعت جلو فریاد های تلخ مردم علیه استبداد رژیم شاهی را گرفت، هیج عضو "خاندان" شاهی را که همه به استثناً شاه درکابل بودند، به محاکمه نکشانید. (٥) امابرخلاف، عدهٔ دیگری ازکارمندان بلند رتبهٔ مُلکی و نظامی به شمول محمد هاشم میوند وال یکی از صدراعظم های دورهٔ قانون اساسی و یکی از شخصیتهای مفید و مدبر کشور را به زیر استنطاق و پای شکنجه های سخت کشانیده و آنها را بکام مرگ سپرد. بعد ها اسناد و مدارکی بیرون داده شد که باساس آن، گویا روسها غرض بدنام سازی داوود خان، ازمیان برداشتن شخصیت های ممتاز افغانی و تقرب به اهداف سیاسی شان در افغانستان، خواستند سردار محمد داوود را بوسیله ی مشاورانی که اصلاً درخدمت کی جی بی بودند و همچنان، ازطریق ارائه ی راپور های گمراه کننده و فعالیتهای تخریبی منسوبین حزب دموکراتیک علیه میوند وال وسایر شخصیت های ملی و مستقل ظنین سازند که در اینکارشان پیروزی هم حاصل کردند. داوود خان، با دستگیری های گسترده و با به شهادت رسانیدن میوند وال و یکتعداد افسران مُلکی و نظامی دیگربه اتهام طرح توطئه ی کودتای نظامی، درحقیقت، نفرت و انزجار عامه را علیه خودش کمایی کرد که به هیچصورت نتوانست آنرا جبران نماید. جریان دستگیری، نوع اتهامات و تحقیقات میوندوال که در آن سال ازطریق رسانه های دولتی نیز به نشر رسا نیده شد، نزد افکار عامه ی مردم افغانستان، بسیار مضحک، تصنعی و کین توزانه تلقی گردید، بخصوص وقتی اعلان شد که " میوند وال، خود را توسط

نکتایی اش حلق آویز (خودکُشی) نموده است "، اعتماد مردم دربرابر رژیم جمهوری داوود خان زایل گردید. در آن روز ها همه میگفتند، درزندان و شرایط بد تحقیق و شکنجه، آیا ممکن است نکتایی هم به یخن متهم باقی بماند؟ و یا میگفتند آیا یک نکتایی کوچک توان برداشت وزن یک انسان را خواهد داشت ؟ و ...

شخصیت هایی که به بهانه ی همدستی با میوند وال در "کودتای ضد نظام جمهوری " دستگیر واعدام گردیدند، اینها بودند:

جنرال خان محمد خان (مرستیال)

محمد عارف خان (رگشا)

دگروال ماما زرغون شاه

سید امیرخان قوماندان قوای هوایی

مولوی سیف الرحمن شینواری.

اشخاصیکه دستگیر و به حبس محکوم شدند، عبارت بودند از:

جنرال گلبهار خان

دگرجنرال عبدالرزاق خان

تورن جنرال نیک محمد خان سهاک

تورن جنرال محمد رحیم ناصری

برید جنرال عبدالحکیم کتوازی

جنرال عبدالسلام ملکیار

جنرال عبدالجبار ملکیار

دگروال کوهات خان

دگروال محمد اکرم خان

حاجی الله نظر هزاربُزی

سعدالله کمالی

جنت خان غروال

حاجی الله گل

مولا گل

حاجی حنان زازی

جگرن محمد هاشم کامه وال

سیدهاشم (پاچا)

سعدالله خان

مولاگل هودخیل

حاجی الله گل هود خیل

امین الله خوگیانی

ممتاز خان (پیلوت)

سردارخان جاجی

بازمحمد زرمتی

حاجی فقیر محمد

مولوی غلام حیدر

حاجی الله گل (دستوخیل)

گلشاه علیخان

دگروال سید باطن شاه

نوراحمد خان

دگروال محمد علی زلال

جگرن سیف الرحمن

دکترعصمت الله امین

محمد نذیر امین

نقیب الله

عبدالجمیل صمد زی (افسرنظامی)

محمد اکبر پوپل (افسر نظامی)

دگروال شیر افضل

جگرن محمد اکبر
شاه ولی جاجی (پیلوت)
حاجی اقبال
جگزن توره کی
خیرالله منور
اسناد افشا شده میرساند که هیأ ت تحقیق علیه ذوات دستگیرشده اینها بودند:
عبدالصمد ازهر(پرچمی)
نصرالله عمرخیل
غلام فاروق یعقوبی (پرچمی)
نبی رییس اکادمی پولیس
غلام رسول اتمر
سرورنورستانی
مولاداد فراهی
نبی فراهی
نبی عظیمی (پرچمی)
جگرن خلیل الله
دگروال عبدالرحیم
عثمان خان.

این اقدام تکان دهنده ی دولت جمهوری محمد داوود و سایر اقدامات وی درهمان یک و دوسال اول تأسیس نظام جدید، مانند خفه ساختن فریاد های اعتراضی و اما گِره خورده ی مردم برضد سلطنت چهل ساله ی ظاهرخان که قرار بود درهوا وفضای نظام جدید رها شوند، عدم بازخواست ومحاکمه ی اعضای خانواده ی شاهی، ممنوع ساختن فعالیت احزاب سیاسی، ممانعت ازفعالیتهای سیاسی افراد و آزادی افکار و بیان، تشکیل کابینه ازافراد کم تجربه و حتا بدنام وامثالهم، ضربه ی مهلکی بود که به پیکر رژیم جمهوری وارد آمد تا آنکه اشتباهات، کجروی

ها و ضربات وارده ی دیگر (سیاسی و تبلیغاتی) در سالهای بعد، کارنظام را یکسره نمود.

محمد داوود خان به سلسله ی اشتباهات خویش، تعداد زیادی از اعضای " حزب دموکراتیک ... " (بخش پرچم) را به کابینه جا داد، به شکنجه گران آن حزب در وزارت داخله صلاحیت های زیادی تفویض کرد، به تعداد چهل نفر" پرچمی" را توسط فیض محمد وزیر امور داخله و ذبیح الله زیارمل مدیر قلم مخصوص وی، بحیث ولسوال یا حاکم در ولایات کشور گماشت(٦)،با فسخ قانون اساسی و تمثیل حکومت تک حزبی و خودکامه، اختناق سیاسی را در سراسر جامعه تحمیل نمود، باآنهم، داوود خان نتوانست دشمنان اصلی را شناسایی نموده و در برابر آنها اقدامات مؤثری انجام دهد. چنانکه دیده شد، از آنهمه نا رسایی های فکری - سیاسی سردار موصوف، دو کشور همسایه (روسیه و پاکستان) سؤ استفاده ی بزرگی نمودند. .

آنچه محمد داوود را نزد مردم افغانستان بیشتر ازپیش افشا و بی اعتبارساخت، همانا تدویر " لوی جرگه" در زمستان سال ١٣٥٥ خورشیدی، گزینش (تحمیل) مجدد شخص خودش بحیث رییس جمهور کشور برای مدت هفت سال (بعنوان یگانه کاندیدای پُست ریاست جمهوری) و تدوین قانون اساسی بود. بدین معنا که تعیین اعضای " لوی جرگه" بازهم باساس شیوه های خاص رژیم شاهی، عمدتاً بگونه ی سفارشی و مصلحتی صورت گرفت و انتخابات در مرکز و ولایات کشور، روپوشی شد برسفارشات از بالا و مصلحت های سیاسی رژیم. همچنان، گزینش شخص محمد داوود بحیث رییس جمهور ازطرف اعضای جرگه نه تنها د ر خورِ فهم و قابل پیشبینی بود، بلکه این گزینش درحالی صورت گرفت که هیچ نامزد دیگری در میدان وجود نداشت . علاوتاً، موادی در قانون اساسی سال ١٣٥٥ خورشیدی گنجانیده شد که حلقات روشنفکری جامعهٔ افغانی و عامهٔ مردم را رنجانید. مثلاً، مادهٔ چهلم این قانون، نظام تک حزبی، آنهم تحت حاکمیت تنها حزب " غورزنگ ملی " به رهبری شخص داوود را اعلام نمود و مادهٔ هفتاد و هشتم- فصل هفتم این قانون، صلاحیت های رییس جمهور را چنین مشخص نمود:

قیادت اعلای قوای مسلح کشور اعلان حرب و متارکه و در حالات استثنایی، اتخاذ تصامیم خاص و تدویر لوی جرگه.

اعلان حالت اضطراری و پایان دادن به آن

افتتاح اجلاس لوی جرگه و پارلمان

انحلال پارلمان و صدور فرمان غرض تدویرانتخابات دیگر
رهبری سیاست داخلی و خارجی کشور
عفو یا تخفیف مجازات
اعطای نشانها
تعیین معاون یا معاونین ریاست جمهوری، آنهم از درون " غورزنگ ملی" یا حزب برسراقتدار
تعیین اعضای محکمهٔ عالی و قاضی القضات
مقرری مامورین عالیرتبه، عزل و نصب قضات، افسران قوای مسلح و پذیرش استعفا
مقرری سفرای کباردر نماینده گیهای سیاسی افغانستان درخارج
پذیرش سفرای کشور های متحابه و اگریمان آنها
توشیح قوانین و فرامین تقنینی و ...

زنده گینامه ی مختصرداوود خان:

سردار محمد داوود فرزند سردار محمد عزیز و نواسهٔ سردار محمد یوسف (یکی از "برادران مشاور" دردوران سلطنت امیرحبیب الله خان) بود. محمد داوود درسال ۱۲۸۷ هجری شمسی مطابق به سال ۱۹۰۹ میلادی در شهر کابل به دنیا آمد. در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی (۱۹۲۱ م) در جمع یکتعداد از فرزندان سرداران دیگر به شمول محمد ظاهرشاه (بعداً پادشاه افغانستان) و محمد طاهرشاه فرزندان سردارمحمد نادرغرض تحصیلات رهسپارپاریس شد. محمد داوود، متعاقب برگشت ازپاریس، درچهارچوب وزارت امورخارجه شامل کارشد. مدتی را درامورنظامی مشغول گردید و در سال۱۳۱۱ خورشیدی، یعنی به عمر بیست و سه ساله گی به رتبهٔ جنرال عسکری (فرقه مشر) ارتقا یافت و بحیث قوماندان عسکری حوزهٔ مشرقی مقرر گردید. هنوز بیشتر از یکسال سپری نشده بود که علاوه از قوماندانی نظامی مشرقی، بعنوان حاکم اعلای آن ولایت نیز معرفی شد. وی در سال ۱۳۱٤ خورشیدی، بازهم بحیث جنرال ارشد ارتقا یافته وظیفه ی نایب الحکومه گی ولایت قندهارو قوماندانی " قول اردو" ی آنجا را بعهده گرفت. محمد داوود، در سال ۱۳۱۷خورشیدی بازهم بحیث رییس تنظیمیه و قوماندان عمومی ولایت مشرقی مقرر شد. در ماه اسد سال ۱۳۱۸خورشیدی کرسی قوماندانی قوای مرکز و

ادارهٔ مکتب حربی درکابل را اشغال نمود. به عمر سی وهشت ساله گی یعنی درسال ۱۳۲۵ خورشیدی درکابینهٔ شاه محمود خان صدراعظم، بحیث وزیر دفا ع گنجانیده شد. محمد داوود در سال ۱۳۲٦ خورشیدی (۱۹٤۸ م) نسبت اختلافی که با عم خو د (شاه محمودخان) پیدا کرد، بحیث سفیر کبیر افغانستان در پاریس فرستاده شد، اما پس از دوسال، بازهم بکابل برگشت و مجدداً به کرسی وزارت دفا ع کشور نشست و بالاخره، بعد ازفعالیتهای مخفی و علنی سیاسی (مسالمت آمیز) علیه پالیسی های شاه محمودخان مبنی برقضیهٔ پشتونستان، بتاریخ ششم ماه سپتامبر۱۹۵۳ میلادی به عمر چهل و چهارساله گی، به کرسی صدارت افغانستان نشست و ده سال دراین مقام باقی ماند. سردارمحمد داوود، پس ازاستعفایش از مقام صدارت در پایان ده سال (۱۹۵۳-۱۹٦۳م)، ده سال دیگر در خانه ماند تا آنکه با عمل کودتای سپید در بیست و ششم ماه سرطان سال ۱۳۵۲ خورشید(۱۹۷۳ م)، نظام شاهی را سقوط داد و نظام جمهوری افغانستان را اعلام کرد.

چون قبلاً گفتیم که پیرامون غبن و خیانت روسها در افغانستان، ظرف دو دهۀ اخیر، کتابهای زیادی نوشته شده و ملت افغانستان این خیانت ها وجنایت ها را مستقیماً هم دیدند و هم لمس کردند، اما در مورد خیانت های پاکستان علیه مردم و مملکت ما کمتر کتابی در دسترس است، بنابران، این بخش را بهمین وسیله بیشتر می شگافم تا نزد فرزندان وطن ثابت شود، همان سان که روسها علیه هستی و منافع ملی ما ظالمانه عمل کردند، پاکستانی ها نیز در پناه حمایت های کشور های قدرتمند غربی، از هیچ گونه غبن و خیانت و جنایت بحق مردم مظلوم افغانستان دریغ نه ورزیدند.

تبارز " جوانان مسلمان " یا (اخوانی ها)

دشمنی و تخریبات پاکستان، بخصوص از آغاز جمهوری سردار محمد داوود علیه کشور ما بصورت جدی سازمان داده شد و آن، دقیقاً زمانی بود که کدر رهبری " جوانا ن مسلمان " یا بقول معروف (اخوانی ها) به اثر فشار رژیم داوود در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی (اوایل سال ۱۹۷٤میلادی) به پاکستان فرار کردند. این گروه، درسال های ۱۹۷۰-۱۹۷۱م با استفاده از جو مساعد ناشی ازانفاذ قانون اساسی، مانند سایر گروه ها و جناح های سیاسی، از دانشگاه کابل سر برآورد. مؤسسین و رهبران گروه مذکورتا جاییکه منابع مربوط به آنها بیرون داده اند،

اینها بوده اند:

عبدالقادرتوانا سابق استاد مدرسهٔ ابو حنیفه

حبیب الرحمن
برهان الدین ربانی
غلام محمد نیازی
عبدالهادی هدایت
عبدالمقتدر
وفی الله سمیعی
سیف الدین نصرتیار
قاضی اسلام الدین اشکمشی
سید عمر
گلبدین
غلام ربانی عطش
عبدالرسول سیاف
شارقی
دکترکریم فاریابی
قاری سعادت
انجنیر صفر محمد
شیون و غیره

عده یی از اینها مانند غلام محمد نیازی، برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف در جامع الازهرمصر تحصیل کرده افکار حسن البنا، سید قطب و محمد قطب مصری بنام: " نهضت اخوان المسلمین " را که همان اسلام سیاسی و عقب گرایانه بود، با خود به افغانستان آوردند.

باید متذکر شد که حسن البنا درسال ۱۹۰٦ میلادی در مصر به دنیا آمد و در سال ۱۹٤۹ میلادی چشم از جهان فرو بست . وی در سال ۱۹۲۸م تشکیل اسلامی- سیاسی یی را بنام " جمعیت اخوان المسلمین " بنا نهاد و اسالیبی بدان وضع نمود و درسالهای پنجاه همین قرن، با بمیدان آمدن سید قطب، حرکت اخوان المسلمین وسعت وخشونت بیشتر اختیار نمود. فعالیتهای سیاسی این گروه درزمان زعامت جمال عبدالناصر فقید در مصر به اوج خود رسید و همینکه دست به ترور و کشتارمخالفین خویش یازیده و علیه رژیم جمال عبدالناصرفقید داخل اقدامات مسلحانه شدند، مورد سرکوبی شدید قرارگرفتند.



حسن البنا مؤسس و رهبرجمعیت اخوان المسلمین مصر

داستان " جمعیت اخوان المسلمین " مصردرازاست و بحث جداگانه می طلبد. اما اینقدر باید گفت که طبق اسناد آرشیف های منابع استخباراتی انگلیس و امریکا که درسالهای اخیرازمحرمیت خارج گردیده و بدسترس محققان قرار گرفته اند، "جمعیت اخوان المسلمین" مصرهمیشه از سوی این دو ابرقدرت، بگونه ی مخفیانه تمویل مالی و حمایت سیاسی شده است .

این نکته در همینجا گفتنی است که یکی از تأثیر پذیران اولیه ی اندیشه های " حسن البنا " و سایر رهبران " اخوان المسلمین مصر" در افغانستان، صبغت الله مجددی بود. او که باساس توصیه ها و سفارشهای محمد صادق مجددی (یکی از حضرات شوربازار) و وزیر مختار رژیم (نادر– ظاهر) در مصر، به اندیشه و تشکیلات جماعت اخوانی های آن کشورپیوسته بود، ازجمله ی کسانی بحساب میرود که شیوه ی اسلام سیاسی نوع اخوانی را در افغانستان بکارگرفت.

اخوانی ها در دهه ی قانون اساسی و در جریان تظاهرات خیابانی در آن سالها میگفتند که " جوانان مسلمان " هستند و برای تأسیس یک حکومت اسلامی مبارزه میکنند، ولی این گروه، هیچگاه نگفتند که منظور شان از حکومت اسلامی دقیقاً چه میباشد؟، در آینده چه رژیمی و باساس کدام پایهٔ منطقی و برنامهٔ کار عملی برای افغانستان در نظر دارند؟ نیزهیچگاه نخواستند یا نتوانستند بصورت کتبی و مستند به این سوألها جواب ارائه کنند، آنچه گفتند یا میگویند، صرفاً اینست که مثلاً، " درجامعه فسق و فساد وجود دارد"، " زنها باید لباس اسلامی بپوشند"، " ما میخواهیم یک حکومت اسلامی بسازیم "، " ما میخواهیم علیه کفر و الحاد بجنگیم " و ...

و ... یعنی اینها ازهمان آغاز کارشان سعی کرده اند هر اسمی را با پسوند " اسلامی" بیارایند و با آن اکتفا کنند.

یعنی " حکومت اسلامی "، " قانون اسلامی "، " مملکت اسلامی "، " انقلاب اسلامی "، " لباس اسلامی "، " غذای اسلامی " و حتا رنگ و بوی اسلامی و قس علیهذا که در این صورت و با این کلُی گویی ها، صرفاً میخواهند میان جامعهٔ مسلمان ازنام و نشان اسلام غرض رسیدن به قدرت سیاسی استفاده نمایند، نه برای خدمت به دین اسلام و یا برای جامعهٔ مسلمان. درجهان معمول است که هر دسته، گروه، حزب یا سازمانی که متشکل میشود، اهداف کوتاه مدت و دراز مدت، خط حرکی وبرنامهٔ کارخود را کتباً برای جامعهٔ مورد نظر به نشر می سپاردو در آن نقایص کار رژیم یا طبقات بر سر اقتدار درجامعه را می نمایاند و با صراحت میگوید که اگر گروه مذکور بجای حکومت فعلی به قدرت سیاسی دست یابد، از نظرسیاسی، اقتصادی،فرهنگی، حقوقی و ... چنین یا چنان خواهند کرد تا افراد جامعه حق و باطل را تشخیص داده امکانات یا عدم امکانات تطبیق آن برنامه ها را با در نظر داشت ویژه گیهای زمان و مکان بسنجد، بپذیرد و یا نپذیرد، در حالیکه (اخوانی ها) در افغانستان هرگز به این مهم نپرداخته اند. نخستین سلسله ی فعالیت های سیاسی این گروه درشهر کابل، علاوه ازبه راه اندازی تظاهرات خیابانی، ازتیزاب پاشی به روی دوشیزه های جوانی آغاز شد که غرض تحصیل به مکاتب میرفتند. زیرا این به اصطلاح جوانان مسلمان میگفتند " مکتب رفتن و تحصیل کردن زنان و دختران، موجب فحشا و فساد در جامعه میشود. " "جوانان مسلمان" هنوز به قدرت سیاسی دست نیافته بودند که یکی از جوانان افغان بنام (عبدالرحمن) را در شهر میترلام مربوط ولایت لغمان، بنام " کافر" و " کمونیست"، مغایراساسات قانونی، حقوقی و بشری، از بام عمارت بلدیه ی شهر به پایین انداخته و متعاقباً دست و پایش را در برابر چشمان بینای مردم شکستند و جسد بیجان آن جوان مظلوم و بیگناه را توسط ریسمان، کشا ن کشان به داخل شهر عبورداده و درفرجام، علی رغم روزه داری و ماه صیام، جام های آب را بعنوان شکرانه ی " جهاد " سر کشیدند. در آن زمان گفته شد که محرک اصلی در این ماجرا، یکی از اخوانی ها بنام (معراج الدین زاهب) بوده است . این " تکفیر" کردنها و کشتارهای "جهادی" در دوران سالهای مقاومت ضد روسی در داخل و خارج کشور، آنگاه که " جوانان مسلمان" به حزب و تنظیم و تفنگ و دالر دست یافتند، چنان به اوج خود رسید که هزاران هزار جوان آرزومند میهن ما را بنام های مثلاً "بچهٔ لینن"، " ملحد"،

" کمونیست"، " خادیست"، " معلم"، " صاحب منصب"، "وطنپرست"، " شخصیت ملی" و ... بگونه ی سخت بیرحمانه یی بکام مرگ و نیستی سپردند.

وقتی این گروه در سال ۱۹۹۲میلادی از خاک پاکستان به کابل فرستاده شدند تا حکومت اسلامی مورد نظر شان را پس از رژیم کودتای ثور تشکیل دهند، نه تنها هیچ برنامۀ کاری علمی اقتصادی، اجتماعی، رفاهی و مدنی برای جامعه افغانی نداشتند، بلکه با براه اندازی کشمکشهای خونین نظامی وفعالیتهای قدرت طلبانۀ هستی برانداز، آنچه از غارت اشغالگران روسی و رژیم کودتای ثور باقی مانده بود، با توپ و تانک و خمپاره نابود کردند، هزاران نفر مسلمان بیگناه افغانستان و بخصوص اهالی شهر کابل را کشتار نمودند، موجب فرار و مهاجرت هزاران هموطن بخارج از کشور گردیدند، به کرات به نوامیس خانواده ها تجاوز نمودند و دود از دمارخلق خدا کشیدند. آنگاه مردم افغانستان معنی و مفهوم اصلی " حکومت اسلامی " مورد ادعای این " جوانان مسلمان " یا (اخوانی) های وطنی را شناختند.



سید قطب یکی ازرهبراخوان المسلمین مصر

درسال ۱۳۵۱ هجری شمسی (ماه جون ۱۹۷۲ میلادی) بود که نخستین برخورد خونین میان گروه " جوانان مسلمان " و عده یی ازاعضای جریان دموکراتیک نوین (شعلۀ جاوید – یا شعله یی ها) در صحن دانشگاه کابل رخ داد و موجب قتل و جرح بعضی از محصلین گردید. در

نتیجهٔ این برخورد، جوانی بنام سیدال سخندان عضو جریان شعلهٔ جاوید توسط گلبدین یکی از فعالین گروه " جوانان مسلمان" (بعداً امیر حزب اسلامی) به قتل رسید و جوان دیگری بنام " داکترشاکر" عضو دیگر این جریان زخمی شد. محکمهٔ رژیم شاهی، قاتل را تنها به سه سال حبس محکوم نمود که آنهم پس ازسپری نمودن مدت نسبتاً قلیلی، به امر موسی شفیق آخرین صدراعظم دوران سلطنت محمد ظاهر شاه، از حبس رها ساخته شد. اگرچه دلیل اصلی این رهاسازی غیرقانونی وغیرحقوقی توسط موسی شفیق کاملاً روشن نشد، اما در آن زمان گفته شد که چون موسی شفیق فرزند یکی از مولوی های قرین به دربار شاهی بوده اندیشه های اخوانیت را باخود حمل میکرد، بنابران، باساس گرایشات ایدئولوژیک، قاتل را که از جملهٔ اخوانی ها بود، از حبس آزاد نمود. بعضی ها میگفتند که چون موسی شفیق هیچگاه از شرابخوری و عیاشی و زنا و تجمل پرستی ابا نداشت، لهذا، مشکل است او را نیزازنظر فکری، اخوان بنیادگرای معتقد گفت. ولی رها سازی قاتل از زندان شاید در اثرسفارشات و یا در نتیجهٔ پا در میانی منابع دیگری صورت پذیرفته باشد.

سردار محمد داوود متعاقب پیروزی کودتای ٢٦ سرطان، فعالیت های سیاسی کلیه افراد و گروه ها را ممنوع قرار داد. گروه " جوانان مسلمان " نیز ظاهراً غیر فعال شدند و داوود هم مطمئن بود که آنان چنان عمده و متشکل نیستند که برای رژیم درد سر خلق کنند، بهمان دلیل در ابتدا، رهبران گروه مذکور مورد تعقیب دولت قرار نگرفتند. زیرا رژیم، با همکاری تنگاتنگ جناح " پرچم" به رهبری ببرک کارمل، مصروف دستگیری و تصفیهٔ شخصیت های طراز اول سیاسی چون محمد هاشم میوند وال صدراعظم سابق و برخی از یاران وی بود. گفته شده که در اوایل پیروزی کودتا، بعضی از رهبران اخوان مانند غلام محمد نیازی و برهان الدین ربانی به داوود خان پیشنهاد همکاری نیز کرده بودند که از طرف رییس جمهور پذیرفته نشده بود.

رهبری گروه "جوانان مسلمان " درسال ١٣٥٣ هجری شمسی (اوایل سال ١٩٧٤ م) با ابوالاعلی مودودی مؤسس حزب " جماعت اسلامی " پاکستان تماس بر قرار نمودند تا همکاری و توجه وی را بخود جلب نمایند. ازطرف گروه (اخوان)، انجنیر حبیب الرحمن بحیث نماینده تعیین گردید تا به پاکستان مسافرت نماید. وی طی این سفر، با بعضی از رهبران جماعت اسلامی پاکستان و منجمله، قاضی حسین احمد مسوول آن حزب درصوبهٔ سرحد دیدار نمود. (٧)

باید گفت که " مودودی" درسال ۱۹۰۳ میلادی درخاک هندوستان به دنیا آمد و درسال ۱۹۷۸ میلادی درپاکستان کنونی دیده ازجهان فروبست. وی " جماعت اسلامی پاکستان" را در سال ۱۹٤۱ میلادی (قبل از تأسیس پاکستان) بوجود آورد. "مودودی" دراصل، پیرو اندیشه های اسلامی شاه ولی الله دهلوی (سده ی هجدهم) و از نظر مذهبی، سلفی بود، اما در عین حال، ضدیتی با نظام سیاسی چند حزبی و روشهای جدید حکومت داری نداشت. درسالهای اخیر، شخصی بنام " قاضی حسین احمد" رهبری " جماعت اسلامی پاکستان " را به عهده دارد که نه تنها با رژیم وهابی عربستان سعودی و استخبارات ارتش پاکستان در رابطه ی تنگاتنگ میباشد، بلکه با " جمعیت اسلامی " برهان الدین ربانی و " حزب اسلامی" گلبدین پیوند عمیق داشته درگسترش بنیادگرایی اسلامی، جنگهای بین التنظیمی افغانی و ویرانی افغانستان، بخصوص پس از دهه ی هفتاد سده ی رفته نقش عمده داشته است .

" درفش امید "، یکی از آگاهان سیاسی کشور، طی اثری که زیر عنوان " مزد بگیران اخوانی و بررسی کوتاهی از تنشهای مرزی میان افغانستان و پاکستان " نگاشته است، در بخشی از آن چنین می گوید: " آنطوریکه من از زبان عبدالقادر توانا استاد سابق مدرسۀ ابو حنیفه و اهل مارمول ولایت بلخ که بعد از کودتای فرزه ۱۳۵۳ دستگیر و در زندان پلچرخی با عدۀ زیادی از اخوانی ها بسرمی بُرد، حین ملاقات با وی همرای یکتن از دوستانم شنیدم که گفت: " من قاضی حسین احمد را از نزدیک می شناسم و با وی که غرض استحکام روابط میان دو جنبش آمده بود، در دیداری که داشتم گفت وگو در فضای برادری و دوستانه صورت گرفت و مایک بخش از برنامه های نظامی مان را با وی در میان گذاشتیم . اواعلام آماده گی کرد تا در هر زمینه با ما همکاری نماید، اما کمکهای نظامی تا مرحلۀ اخذ فتوای مولانا مودودی به تعویق افتاد."

" درفش امید " همچنان می افزاید که: " درمورد مقدار این کمکها به طور دقیق اطلاعی در دست نیست و اما آنچه که من از زبان قادرتوانا و هم سلولش سیدعمر از قندوزشنیدم "گلبدین جنبش ما را به یک ملیون کلدار و چند عدد نارنجک فروخت. "

آقای " درفش امید " به دنبال این اظهارات می افزاید: "وهمچنین ربانی عطش استاد مدرسۀ ابو حنیفه و عضو رهبری سازمان جوانان مسلمان که در قلعۀ کرنیل ده مزنگ کابل درجدی سال ۱۳۵۵ همراه با یکی از دوستانم دیدار داشتم ، اظهار داشت " مبلغی که جماعت اسلامی

پاکستان به شمول دوستان پاکستانی اعانه داده بودند بین هشتصد هزار تا یک ملیون پول پاکستانی بود "

انجنیر حبیب الرحمن همچنان وظیفه داشت تا فتوای شرعی " مودودی " مبنی بر قیام مسلحانه علیه داوود را نیز حاصل نماید و " مودودی " چنین فتوایی را در آن زمان صادر کرد. در عین زمان، قاضی حسین احمد و سایر رهبران جماعت اسلامی پاکستان، رهبران گروه " جوانان مسلمان" را درهمان سال به شبکهٔ استخبارات نظامی پاکستان بنام (آی . اس. آی) معرفی نمودند تا متعاقب حصول فتوای مودودی، برای آنها پول، سلاح و نقشهٔ عملیات مسلحانه را میسر گردانند.

گفته شده است که برهان الدین ربانی در این موقع، آغاز عملیات مسلحانه علیه رژیم داوود خان را مناسب ندانسته به آن مخالف بود، ولی گلبدین که بعد از حبیب الرحمن عضو رابطه میان شبکه های جاسوسی (آی. اس. آی) پاکستان و گروه "جوانان مسلمان " بود، از به راه اندازی عملیات پشتیبانی میکرد و بنابران، برای نخستین بار اختلاف در درون رهبری این گروه بروز کرد. نا گفته نماند که احمد شاه مسعود (بعداً یکی از قوماندان های مشهور دوران جهاد) نیز در همین شب و روز با تعداد دیگری از اعضای گروه مذکورمصروف تمرینات نظامی در کوه های " اتک " بوده است .

ذولفقار علی بوتو که شدیداً مخالف حرکات و سیاستهای حکومت داوود خان بود، ازیکطرف از مسافرت یک هیأت عالی رتبهٔ نظامی هندوستان بکابل که درهمان شب و روز صورت گرفت، متوحش شده بود و از سوی دیگر، خیزشها و مخالفتهای مسلحانهٔ برخی از احزاب پشتون و بلوچ، اوضا ع داخلی آن کشور را متشنج ساخته بود، لهذا، ازحصول پیوند میان گروه (اخوانی) افغانستان و مقامات نظامی و اطلاعاتی پاکستان بخوشی استقبال نموده حاضر شد کمکهای مادی را در اختیار این گروه قرار دهد تا عملیات مسلحانه و هشدار دهنده یی را علیه داوود خان به راه اندازند. متعاقب همین تصمیم گیری حکومت پاکستان بودکه رهبری "جوانان مسلمان " یکتعداد از اعضای فعا ل خویش را در قریهٔ " فرزه " واقع د رسی کیلو متری شمال کابل فرا خوانده غرض انجام عمل کودتا، به توزیع سلاح برای آنها پرداختند. چنانکه بعداً افشا گردید، اشخاص آتی درگِردهمآیی " فرزه " حاضر بودند: غلام ربانی عطش، سیف الدین نصرت یار،

انجنیرحبیب الرحمن، عبدالقادرتوانا، محمد عمر، عبدالمقتدر، رسول سیاف و مولوی حبیب الرحمن .

پلان کودتای " فرزه" به هرنحوی که بود افشا شد و تعدادی از اخوانی ها دستگیر، زندانی و اعدام گردیدند و بقیه، خود شان را مجدداً به پشاور رسا نیدند. پولیس رژیم محمد داوود به قصد گرفتاری برهان الدین ربانی که در آن وقت مدرس فاکولتۀ شرعیات کابل بود، داخل محوطۀ دانشگاه گردید، اما وی توانست قبل ازآنکه دستگیر شود، فرار نموده خودش را به پشاوربرساند. حکومت پاکستان، افراد فراری را در " سکندرپوره "، واقع شهر پشاورجا بجا نمود.

برای ذولفقارعلی بوتو که میخواست حریف سرسخت خود (داوود خان) را با وارد کردن ضربۀ هشیاردهنده یی سرجایش بنشاند، نیرویی که اینک در اختیارش قرار گرفته بود، غنیمت بزرگی بحساب میرفت. چنانکه بعداً ثابت هم شد، سردارمحمد داوود بسیار زود متوجه سنگینی مسأله گردیده با حکومت پاکستان راه مصالحه جویانه یی را در پیش گرفت. بوتو به مشورۀ مسوولین شبکۀ جاسوسی اش موافقه کرد تا کمکهای مادی و تمرینات نظامی برای اعضای گروه (اخوان) ادامه داده شود. و حتا برخی از آگاهان گفته اند که آی . اس. آی پاکستان، تنی چند از رهبران گروه فراری درخاک آن کشور را بعنوان " ضابط " و " خورد ضابط " و با معاش و امتیاز رسمی ماهیانه در چارچوب شبکه ی خویش استخدام نمود.



ذولفقارعلی بوتو

Ogivier Roy محقق فرانسوی نوشت: "به نظر میرسد که رییس جمهور پاکستان اقدام به عمل

آنی و مستقیم بر علیه سیاست طرفدار پشتونستان می ورزد. وی از حکمتیار حمایت میکند، اسلامیست هایی که در پشاور جمع بودند، توسط اردوی پاکستان آموزش دیده بودند، ماموریت های مخفیانه در داخل خاک افغانستان اجرا میکردند ."

عده یی از اعضای گروه " جوانان مسلمان " که از طرف کرنیل های پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند و آقای " درفش امید " اسامی آنها را در رساله اش نگاشته است، از اینقرار بود:

فقیر محمد از پکتیا

انجنیر لالا (ایوب) از شمالی

گلبدین حکمتیار از قندوز

عبدالواحد از ولایت تخار

عنایت الله (مصطفی)

عارف خان از پنجشیر

انجنیر اسحق حیدرپور

آدم خان

احمد شاه (مسعود)

عبداللطیف (نصرالله) از تخار

محمد ولی از پنجشیر

گل محمد معلم

دکتر عبدالقادر از بگرام

شاه ابدال از پنجشیر

عبدالحمید از پنجشیر

محمود شاه از پنجشیر

انجنیر عبدالعالم

عزیزمراد از کوهستان

محمد انورمعلم از پکتیا

انجنیرجان محمد از ننگرهار
امان الله (نصیر) از بگرام
خواجه محفوظ
محمد نسیم
صوفی نعیم کوهستانی
حفیظ الله افضلی
محمدنسیم از کابل
محمد شفیق از پنجشیر
شیر محمد از بدخشان
محمد نادر از بدخشان
غلام رسول از خوست فرنگ
انجنیر صفر محمد شیون از جُرم بدخشان
فضل الرحمن برادر مولوی حبیب الرحمن
محمد اعظم
داکتر عبدالشکور
عتیق الله از فاکولتهٔ ساینس
استاد حمایت الله از کابل
محمد الله از سرخرود
آقا محمد از بغلان
عبدالستارمستوفی از پروان.

" فرانیترپوست" مورخ ۲۲ اکتوبر۱۹۹۵م نوشت: " **ذولفقار علی بوتو در سال ۱۹۷٤م، پنجهزار نفر را بعد از آموزش نظامی تحت فرماندهی شخص متعصب اسلامی بنام گلبدین قراردادکه نظم عامه را در افغانستان برهم زنند تا محمد داوود از داعیهٔ پشتونستان صرف نظر نماید"**

" فرانیترپوست" همچنان می افزاید که: " **مسوولین سی آی ای امریکا در سال ۱۹۷۹م از**

پاکستانی ها خواستند تا یکی از رهبران قابل اعتماد را برای آنها معرفی نمایند که باز هم پاکستان گلبدین را برای شان معرفی کرد. "

متعاقب همین اقدامات حکومت پاکستان بود که در ماه اسد سال ۱۳۵٤ هجری شمسی، شورشهای مسلحانه از طرف عده یی از (اخوانی ها) در پنجشیر، لغمان، پکتیا و بدخشان به راه انداخته شد که داوود خا ن را از خواب غفلت بیدارنمود. در نتیجهٔ همین شورشها که ریشه در اردوی کشور همسایه داشت، بازهم عده یی از " برادران" دستگیر و اعدام گردیدند. این رویداد ها اگر از یکطرف داوود خان را تکان داد، از سوی دیگر، رهبران (اخوان) را نیز بیشتر از پیش به (آی. اس . آی) پاکستان متکی ساخت.

این رابطه گیری ها و پیوند های خاص سیاسی "جوانان مسلمان" با امریکا و پاکستان، قبل ازکودتای ٢٦ سرطان ١٣٥٢ خورشیدی نیزصورت گرفته بود. چنانکه سند رسمی یی از آرشیف امنیت ملی ایالات متحده ی امریکا بدست آمده است که از سوی " نیومن" سفیرامریکا درکابل، بصورت تلگرام عنوانی وزارت امورخارجه ی آن کشور فرستاده شده است. سفیرامریکا، " جوان مسلمان" راکه درسفارت ملاقات کرده، بنام " معراج الدین ذاهب" نامیده و اظهار داشته که وی در اولین ملاقاتش، طالب کمک مالی از سفارت امریکا شده است . (احتمالاً این معراج الدین ذاهب همان کسی است که درسالهای قانون اساسی محمد ظاهر شاه، جوانی بنام عبدالرحمن را به اتهام اینکه " کمونیست " است، در روز روشن و پیش چشم همه گان در ولایت لغمان و درماه صیام به قتل رسا نید.)

کاپی اسناد سفارت امریکا درکابل راکه در این مورد نوشته و به وزارت امورخارجه ی آن کشور فرستاده شده است، در پایین ملاحظه فرمایید:

DECLASSIFIED
Authority NND 969030
By [illegible] NARA Date [illegible]

DEPARTMENT OF STATE

AIRGRAM

Original to be Filed in ________ Decentralized Files.

FILE DESIGNATION

CONFIDENTIAL

A-60

TO : Department of State

RECEIVED
DEPARTMENT OF STATE
JUN 13 8 27 AM '72
RS/AN
ANALYSIS BRANCH

FROM : Amembassy KABUL

DATE: May 29, 1972

SUBJECT : Merajuddin: Portrait of a Moslem Youth Extremist

REF :

Enclosed is an account of several meetings between the reporting officer and Merajuddin Zaheb, a 22-year-old self-styled leader of the Jamiat-e-Jawanan-e-Musulman, an organization of young Moslem students centered in Kabul University.

The material is largely biographical; but because of the unusual content of the conversations, it is submitted by airgram rather than as a separate biographical report.

NEUMANN

Enclosure:
As stated (CONF)

1972 JUN 13 PM 5 08

Group 3
CONFIDENTIAL

FORM DS-323

Drafted by: POL:APSchifferdecker
Drafting Date: 5/24/72
Contents and Classification Approved by: POL:[illegible]

MERAJUDDIN: PORTRAIT OF A MOSLEM YOUTH EXTREMIST

I. Biographic Information

MERAJUDDIN ZAHER (aka Faruq): b. 1949, Laghman province, son of a mullah (deceased). Two brothers, one studying at Habibia H.S.; other (older) is electrical engineer; neither connected with Moslem Youth group. Graduate of Afghan Institute of Technology, 1968. Studied two years at Soviet-supported Polytechnic Institute of Kabul University; dismissed in 1970 for agitation against Soviet professors. Helped found the Jamiat-e-Jawanan-e-Musulman (Religious Youth Organization) at the University. Claims to have been jailed three months for fighting leftists. Writes occasional anti-communist articles. Said he helped organize mullah demonstrations against Lenin Centenary in May, 1970. Also claims to have helped instigate "Materlam Incident" in fall, 1971, in which Parcham student killed. Carries an automatic pistol.

II. Background

Merajuddin first telephoned me in January, 1972, and asked if he could visit me some evening--alone and outside the Embassy. He described himself only as a "leader of the Moslem Youth" and said he had an important matter to discuss. I described the location of my house and proposed he come for tea the following evening. He accepted.

He introduced himself as "Merajuddin" (lit. "Zenith of God"), a pseudonym he adopted during his activities at the Polytechnic. Faruq is his given name. He was nervous at first, explaining that he had to be careful about coming to my home; gradually he began to relax. He said he got my name from an Afghan employee of the Embassy whom he would not identify.

After describing in some detail the anti-communist activities of his group, he came to the point: Would the United States, in recognition of the valuable services against the USSR and communism his group is rendering, consider financing a printing press? He explained that the group did not have enough money to finance a newspaper and that they normally were confined to distributing typed or mimeographed leaflets. He said the two religiously-oriented private weeklies (Gahiz and Neda-ye-Haq) might print an occasional article but neither were reliable allies of his group. To help finance his group's struggle against communism, he had been selling off some of his family's property. He concluded that the U.S. should cooperate with his group, since both true Moslems and Americans had a common interest in fighting an ideology so diametrically opposed to our way of life.

III. Comment

Merajuddin has dropped by my house several times since the first two meetings in January--always unannounced. The last time was in early April when he joined me for lunch. For no apparent reason he has never returned, though he might easily come by again any day as though nothing had happened. He occasionally drops in the same way to see John Griswold, head of the USAID contract team from Southern Illinois University that works with the Afghan Institute of Technology where Merajuddin was once a student.

Although he is an activist within his group, Merajuddin does not appear to be intellectually very well-equipped. He tends toward dogmatism in speech. He is one of the speakers during demonstrations of his group, none of whom are particularly outstanding orators or charismatic. Merajuddin is small in build (about 5'7") and soft-spoken in private. He dresses well--always coat and tie--and has no fanatical or bigoted bearing. He tends, however, to exaggerate in his claims about his group's "accomplishments." For example, he said his group had killed four leftists in Materlam last fall and that several also died in fighting at the University about the same time. He also said he had written the marathon anti-communist speech of Deputy Mohammad Nabi (Logar) during the 1971 Zahir Government confidence debate, a claim that would also be difficult to substantiate. His claim that his group perpetrated the Materlam killing must also be taken with a grain of salt, since the incident was primarily the work of local religious leaders in Laghman, although his group could easily have helped stir up agitation in the up-tight religious atmosphere of that province.

Merajuddin, incidentally, said four mullahs are still in jail over the Materlam incident. One includes Amirzadah, the Imam of the Materlam Mosque. Merajuddin is confident that the government will release them soon and that they will not be brought to trial for "executing" a communist. He also said the government had recently passed the word to the religious leaders of Afghanistan's eastern provinces to downplay the issue of Pashtunistan. He said the reasoning is that pushing Pashtunistan is injurious to the "brotherly Islamic relations" between Afghanistan and Pakistan. Evidence of the past few months confirms that religious leaders and the religious press have discouraged activism on the issue.

II. Background (Cont.)

I replied that it was difficult for a foreign government--especially the United States--to involve itself in such activities in Afghanistan. However, in order to appear forthcoming (and to have the chance to see him again), I asked him to give me a few days to check out his request. We agreed to meet again in a week.

As he was leaving the house, he said--seemingly in jest--that the Moslem Youth had the weapons to fight the Russians. As proof he pulled an automatic pistol (about 25 cal.) from his belt, smiled, and waved it for me to see. I asked if it was loaded; he said yes and that they had a lot more. Another smile. As he left he promised to bring me some "documents"--samples of the kind of literature he and his groups were circulating.

He returned as promised a week later. In the meantime, the Embassy had the opportunity to check his bona fides; he could have been a provacateur, but from Embassy files he appeared to be a genuine young fanatic. He was not the leader of the group, but a member of it. The "documents" Merajuddin brought with him were an article dated February 1, 1970, from Gahiz and a declaration of March 11, 1970, by Moslem students of Kabul University. The latter protested the "corrupt anti-religious" and "political" activities of Soviet professors at the Polytechnic and mentioned Merajuddin as one of the victims of the "mockery" and "threats" of these professors. It also said Merajuddin had been the victim of homosexual attacks at the school. Merajuddin said these incidents were the genesis of the Moslem Youth group in Afghanistan; he said as a result of the group's demands 18 Soviet professors (including the Chemistry Department head, Kuzespin) were dismissed. (Comment: Embassy files confirm that there were difficulties between students and faculty at the Polytechnic during this period, but do not verify that any Soviet professors were dismissed for the reasons cited by Merajuddin.)

Regarding his request for financial assistance, I told Merajuddin that the USG's involvement in Afghanistan was limited to economic development and U.S.-sponsored cultural/information activities. I explained that regardless of whatever sympathy we might have for the aims of his group, we could not involve ourselves directly in his crusade. Our efforts to help Afghanistan develop economically, I concluded, would help to strengthen the country's independence and will to resist foreign influence or ideologies. Merajuddin said he was disappointed with our decision. He said he felt that communism could never be accommodated in Afghanistan without a decisive struggle in which Islam or communism would triumph. He added that he felt no reconciliation between the U.S. and either China or the USSR would ever be possible.

اینک، ترجمه ی نامه ی فوق الذکر سفارت امریکا درکابل را نیز درج این صفحه مینماییم:

" ... به این وسیله، روؤس چند ملاقاتی تقدیم میشود که میان کارمند سفارت و معراج الدین ذاهب، رهبر بیست و دو ساله ی جمعیت جوانان مسلمان، یکی از سازمان های محصلان مسلمان دانشگا ه کابل، صورت گرفته است ... مطالب مندرج این نامه عمدتاً شارح یکنوع زنده گنامه است ؛ زیرا تماس و گفت و گویی که با سفارت صورت گرفته، غیر معمول بوده است . این مطالب، قبلاً توسط ایروگرام هم به اطلاع رسا نیده شده است . محل امضای نیومن – سفیر

معلومات راجع به زنده گی {معراج الدین}:

معراج الدین ذاهب (اکا فاروق)، { درسال} ۱۹٤۹ { درولایت لغمان زاده شد}. وی فرزند یک ملای متوفا ست . {آنها } دو برادر هستند. یکی در لیسه ی حبیبیه درس میخواند و برادربزرگتر، انجنیر برق است و با گروپ جوانان مسلمان تماسی برقرار نکرده . وی پس از دوسال تحصیل در انستیتوت تکنالوژی {پولیتخنیک } کابل، در اثر مخالفت با پروفیسور روسی در سال ۱۹۷۰م، از آنجا منفک گردید وسازمان " جمعیت جوانان مسلمان " را در دانشگاه ایجاد نمود. او ادعا داردکه سه ماه قبل، جهاد علیه چپی ها را آغاز کرده و مقالات ضد کمونیستی نگاشته است . وی میگوید به تظاهرات ملا ها برضد پیروان لینن کمک رسا نیده. همچنان درحالیکه یک تفنگچه را با خود حمل میکرد، ادعا داشت که در ماه خزان سال ۱۹۷۱م در حادثه ی ضد مارکسیستی { درلغمان} نقش داشته است که در اثر آن یکنفر پرچمی کشته شد.

سابقه ی {ذاهب}:

اولین تلفون معراج الدین که در ماه جنوری ۱۹۷۲ صورت گرفت، تقاضا بعمل آورد تا مرا در شام یکی از روز ها بصورت تنهایی و در خارج از عمارت سفارت ملاقات نماید. او خودش را یگانه رهبرجمعیت جوانان مسلمان معرفی نموده افزود که موضوعات مهمی دارد که میخواهد آنرا با من مطرح کند...

موصوف خودش را معراج الدین معرفی کرده گفت که در دوران تحصیل در پولیتخنیک، نام

فاروق بر خود نهاده بود. در مرحله ی نخست، او ناراحت بو د و دلیل می آورد که از آمدن به منزل من باید محتاط باشد و اما، آهسته آهسته آرام تر گردید. معراج الدین افزود که اسم مرا از یکی از کارکنان افغانی سفارت بدست آورده که نمیخواهد او را افشأ کند. نامبرده پس از ارائه ی تفصیلات پیرامون فعالیتهای ضد کمونیستی گروپ اش، روی اصل مطلب تمرکز نمود و { چنین }:

آیا ایالات متحده ی امریکا خدمات ارزنده ی گروپ او بر ضد شوروی و کمونیسم را از نظر مالی و نشراتی حمایت خواهد کرد؟ موصوف علاوه کرد که گروپ وی پول کافی برای کار نشراتی نداشته امکانات تایپ و توزیع نشریه هم محدود است . دو نشریه " گهیخ " و " ندای حق " باید وقتاً فوقت بچاپ برسند، مگربرای گروپ اش این امکانات میسر نیست. هرگاه مساعدت مالی صورت گیرد، آنها میتوانند علیه کمونیسم مبارزه نمایند. او، { معراج الدین } گفت: قسمتی از ملکیت خانواده گی اش را بفروش رسا نیده است . ایالات متحده باید با گروپ او همکاری بعمل آرد. هردو جانب (امریکا و مسلمانان) علاقمند هستند از رهگذر ایدیالوژی، مشترکاً علیه کمونیسم مبارزه نمایند.

من بجوابش گفتم برای حکومات خارجی، بویژه برای ایالات متحده ی امریکا مشکل است در همچو فعالیتها در افغانستان مداخله داشته باشد، بازهم بگذار برای چند روزی در باره ی تقاضای شما فکر کنم. ما موافقت کردیم تا بار دیگر در هفته ی آینده دیدار داشته باشیم . وی حینی که منزلم را ترک میگفت، متذکر شد که جوانان مسلمان، سلاح لازم غرض مبارزه علیه روسیه را در اختیار دارند. برای آنکه مرا مطمئن ساخته باشد، یک میل تفنگچه ی اتوماتیک (تقریباً ۲۵ سل) را از کمر خویش بیرون آورد و بسوی من تکان داد... وی همچنان وعده سپرد که در دیدار آینده، برخی از اسناد و نوشته های مبنی بر جریان فعالیتهای گروپ اش را با خود خواهد آورد...

{ معراج الدین } هفته ی بعد، دو باره آمد. سفارت تا آنزمان این فرصت را داشت که گذشته ی او را بررسی نماید. او میتوانست یک محرک باشد، اما دوسیه های داخل سفارت نشان میدهد که وی غالباً یک جوان بنیاد گرای جدی باشد . او رهبر گروپ { جوانان مسلمان} نیست، بلکه یکی از اعضای آن خواهد بود. نوشته یی را که معراج الدین با خود آورده

بود، یک مقاله از گهیح مورخ اول ماه فبروری۱۹۷۰ م و یک اعلامیه ی تاریخی ۱۱ مارچ ۱۹۷۰ مربوط به محصلان مسلمان دانشگاه کابل بود. نوشته یی که پروفیسور های روسی پولیتخنیک دران، بنام " فاسدان ضد مذهبی " یاد شده اند. وی، یکی از قربانیان ناشی از اذیت و استهزا همین پروفیسور ها بوده است . همچنان، در سالهای آموزش در لیسه، مورد تجاوز هم جنس بازانه هم قرار گرفته است . او گفت: گروپ جوانان مسلمان، به تعداد هجده تن از پروفیسور های روسی به شمول رییس دیپارتمنت کمیا را مرخص کرده اند. (شاید منظور وی کشتن هجده تن ازاستادان روسی پولیتخنیک باشد – مترجم)

اسناد سفارت میرسانند که در آن زمان، میان استادان و محصلان فاکولته ی پولیتخیک مشکلاتی جریان داشته، اما، اسناد مذکور تصدیق نمیکنند که کدام استاد روسی توسط معراج الدین مرخص {کشته} شده باشد. در مورد تقاضای معراج الدین مبنی بر کمکهای مالی سفارت، گفتم که مشغولیتهای امریکا در افغانستان از نظر انکشاف اقتصادی بسیار محدود است، مگر این کشور{امریکا} فعالیتهای کلتوری و آموزشی را متعهد است . در باره ی علاقمندی های گروپ، برایش گفتم که متأسفانه ما نمیتوانیم بگونه ی مستقیم در همچو مسایل دخیل باشیم. تلاش ما اینست تا افغانستان را از رهگذر انکشاف اقتصادی کمک نموده و در عین حال، مانع نفوذ ایدئولوژیک از خارج بداخل افغانستان گردیم. معراج الدین گفت از این گفت و شنید، مایوس شده است . وی افزود، با کمونیسم در افغانستان، بدون مبارزه ی قاطع اسلامی، تصفیه شده نمیتواند و افزود؛ آشتی و مصالحه میان امریکا، چین و روسیه هرگز ممکن نخواهد بود. معراج الدین پس از یک و دو دیدار قبلی، چند مرتبه ی دیگر نیز به منزل من آمد. آخرین مرتبه ؛ اوایل ماه اپریل بود که با من در غذای چاشت اشتراک نمود و پس ازان، بدون دلیل آشکار، دیگرنیامد، در حالیکه میتوانست حتا همه روزه بیاید و هیچ چیز { خطرناک } رخ ندهد. او گاهگاهی با جان گریسود رییس " یو. اس. اید " که از یونیورستی جنوب الینای { امریکا} بوده و با افغانها در پولیتخنیک کار میکند، در تماس میشود. با آنکه وی یکی از فعالان گروپ خود است، اما از قرینه بر می آید که از عقل کافی بر خوردار نباشد. هنگام سخن گفتن، دگماتیسم وی به ملاحظه میرسد، با آنهم، سخنران گروپ خویش است . معراج الدین، کوچک اندام بوده و در صحبت های خصوصی، نرم حرف میزند. دریشی توأم با بالا پوش و نکتایی می پوشد و ریش ندارد. در مورد گروپ

خویش بگونه ی اغراق آمیز صحبت میکند. مثلاً، ادعا میکند که گروپ او چهار نفر چپی را در مهترلام { مرکزلغمان} به قتل رسا نیده و در عین وقت، در جریان زدو خورد در داخل دانشگاه، چندین نفر دیگر جان باخته اند. همچنان ادعا دارد که بیانیه ی ضد کمونیستی محمد نبی (لوگر) در کنفرانس زمان محمد ظاهر شاه در سال ۱۹۷۱ را او نوشته است . (احتمالاً منظور معراج الدین نام، بیا نیه ی مولوی محمد نبی، وکیل در پارلمان دوران زعامت ظاهر شاه باشد – مترجم)

ادعایی که بازهم نمیشود آنرا باورنمود ... معراج الدین گفت که تا حال چهار تن از ملاها ی مهترلام به شمول ملا امیر زاده؛ امام مسجد مهترلام در زندان بسر میبرند. اما با اطمینان افزود که ملا های مذکور هرچه زود تر و بدون آنکه بخاطر اعدام یکنفر کمونیست محاکمه شوند، رها خواهند شد.

معراج الدین علاوه کرد که اخیراً حکومت به رهبران مذهبی ولایا ت شرقی افغانستان تذکر داده است که دیگر موضوع پشتونستان را مطرح نخواهد کرد، دلیل آن اینست که مسأله ی پشتونستان، روابط برادرانه ی اسلامی میان افغانستان و پاکستان را جریحه دار میسازد و بهمین اساس است که ازچند ماه بدین سو، برای مطبوعات و رهبران مذهبی، اجازه ی تبلیغات در ین زمینه داده شده است . " (۸)

(این سخنان، مربوط به سالهای صدارت محمد موسی شفیق میباشد. شفیق از نظر فکری، با جوانان مسلمان بسیار نزدیک بوده و در سیاست خارجی خویش، مخالف طرح پشتونستان و طرفدار بحث روی خط دیورند با پاکستان بود– مترجم)

مردم افغانستان در سالهای سلطنت محمد ظاهر شاه و جمهوری محمد داوود، با افراد عملیاتی گروه (اخوان) چنان بیگانه بودند که تعدادی از آنان را بدست خود گرفتار کرده به دولت سپردند. پس از همین شکستها و تلفات بود که در سال۱۳۵۵ هجری شمسی در درون جمعیت اسلامی (جوانان مسلمان) در پشاور اختلاف بروز کرد و آنرا به دوشاخه (جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و حزب اسلامی به رهبری گلبدین) تقسیم نموده و هر دو شاخه، به فعالیتهای شان زیر نظر آی . اس . آی پاکستان ادامه دادند. انگیزۀ بروز اختلاف هم ظاهرا این بود که (ربانی) دیگر به ادامۀ عملیات مسلحانه راضی نبود و اما گلبدین طبق تمایل (آی. اس . آی)

سرسختانه از آن دفاع میکرد. جنرال نصیر الله بابر، صوبه دار دوران زعامت ذولفقار علی بوتو و وزیراموردداخله ی بینظیربوتو، طی نگارش خاطرات خویش، مسایل پنهانی زیادی را در این مورد افشا نموده ضمناً علاوه میکند که درزمان ریاست جمهوری داوود خان، شبنامه یی ترتیب شده توسط احمد شاه مسعود به افغانستان فرستاده شد و کاپی آن بدست رییس جمهور رسید . گلبدین، احمد شاه مسعود را به همکاری مخفی با رژیم داوود خان متهم نموده محاکمه یی تشکیل داد تا " مسعود " را محکوم به اعدام نماید، مگر من (نصیرالله بابر)، او را نجات دادم و ...

آقای " درفش امید " در رسالهٔ خویش (مزدبگیران اخوانی) متذکر میشود که: " **در اواخر زمان بوتو اختلافات به اندازه یی رشد کرده بود که گلبدین نمایندهٔ اخوان با دولت بوتو معاش های پناهنده های مربوط گروه ربانی را قطع کرده بود و ربانی بسیار ی از افراد خود را در شهر های مختلف پاکستان برای فرا گیری حرفه و کسب معاش فرستاده بود.** "

در یک گزارش که به قلم " واگن فارست" و " یوسف بودانسکی " ترتیب و در " نیویارک تربیون" سال ۱۹۹۰ میلادی به نشر رسیده است و آنرا " میوند ترست" در دهلی جدید نقل کرده، در مورد گلبدین چنین آمده است: " ... **در سال ۱۹۷۲گلبدین به اتهام قتل یکی از فعالین مائویست محبوس گردید، یکی از اعضای پولیس مخفی افغانستان به رتبهٔ کرنیل در دوران پیش از رژیم کمونیستی اظهار نموده که حکمتیار در اخوان المسلمین به صورت مخفی برای پرچم فعالیت مینمود و بنام سازمان اسلامی مرتکب کشتار میگردید تا نام آن سازمان را بد کند. در سال ۱۹۷٤م گلبدین در سرویس جاسوسی پاکستان تربیت بیشتر کسب نموده و افسران پاکستان او را یک شخص زرنگ، بیرحم و تشنهٔ قدرت تشخیص داده اندکه بخاطر کسب عالی ترین مقام از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمیکند ...** "

درگزارش همچنان آمده است: " **سازمان جاسوسی پاکستان حکمتیار را یک ایجنت کاملاًتحت اداره و کنترول خود شناخته و اورا بالای افغانستان تحمیل کرده است . درتمام این مدت گلبدین رابطهٔ نزدیک خود را با خاد (سرویس جاسوسی افغانستان) و مشاورین شوروی حفظ کرده است ...** "

گزارش این نکته را نیز افشا میکند که: " **در سال های ۱۹۸۰ -۱۹۸۲ م بنا به قول یکی از اعضای بلند پایهٔ خاد نجیب که بعداً به پاکستان پناهنده شد، سرویس جاسوسی کابل (خاد)**

پلان به قتل رسا نیدن سران مقاومت را به استثناً گلبدین طرح نموده بود و صراحتاً به آن عضو خاد هدایت داده شده بود که علیه حکمتیار به هیچگونه اقدامی مبادرت نورزد. "

چنانکه گفتیم، این فشار ها از جانب پاکستان بر داوود خان موجب گردید که وی بالاخره بر روابطش با آن کشور تجدید نظر نماید. از شروع سال ۱۹۷۵ م به بعد، یعنی متعاقب ملاقات سر دار محمد نعیم با سناتور امریکایی بنام " چارلس پیرسی " یکی از سناتوران امریکایی وعزیز احمد نمایندۀ خاص ذولفقار علی بوتو در (نیپال)، مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان رو به عادی شدن نهاد. بوتو مشکلات خودش را نیز در داخل پاکستان داشت. خرابی های ناشی از جنگ۱۹۷۱ م با هند و لطمه های دردناک شکست قوای آن کشور به فرماندهی جنرال " تیکه خان " هنوز نزد مردم مُلکی و نظامی باقی بود، احزاب مخالف، بخصوص احزاب و سازمان های راست افراطی، درد سرهایی برای وی خلق کرده بودند، قتل حیات الله " شیرپاو " یکی از رهبران سیاسی متعلق به حزب مردم و دوست نزدیک بوتو در صوبۀ سرحد، انحلال حزب " عوامی ملی " به رهبری خان ولیخان و زندانی شدن او و پدرش (خان غفارخان) را بار آورده بود. زیرا بوتو دست آنها را در قتل " شیرپاو" دخیل میدانست. نیز، بمباران مناطق بلوچ نشین و سرکوب خونین خیزشهای مسلحانۀ آنها، نفرت و انزجار عمیقی را علیه بوتو ایجاد کرده بود، در میان نیرو های مسلح نیز نارضایی هایی محسوس بود، موضوع تقلب در انتخابات پارلمانی که بوتو از طرف احزاب مخالف بدان متهم شده بود، یکنوع انارشیسم سیاسی – اجتماعی را در آن کشور بار آورده و جامعۀ پاکستان را آبستن انفجارات تازه یی نمو ده بود. موضعگیری رژیم محمد داوود درقبال دستگیری خان غفارخان وفرزندش و همچنان، کشتار و بمباران مناطق بلوچ نشین و اختناق ناشی از آن جدی و خشم آگین بود، چنانکه فعالیتهای تبلیغاتی رژیم علیه حکومت پاکستان را شدید تر از پیش ساخت.

در اینجا، نکته یی راکه جالب و قابل تذکر میدانم اینست که خان ولیخان نیز در دوران انتخابات اوایل سال ۱۹۷۷ میلادی پاکستان، از زمرۀ نامزد های ریاست جمهوری آن کشور بود. این نکته، بار دیگرمیرساند که خان ولیخان و سایر " خان " های سرحدی، تنها و تنها از حمایت های سیاسی و مساعدتهای مالی دولت افغانستان رندانه استفاده مینمودند، درحالیکه خود شان را از دل وجان پاکستانی میدانستند و در دفا ع ازقانون اساسی و منافع پاکستان متعهد بودند. این جریان همچنان این معنی را تداعی میکند که هرگاه ولیخان بحیث شخص اول آن کشور انتخاب

میشد، بایستی قبل از شروع کار، مراسم تحلیف مبنی بر وفاداری به منافع ملی و تمامیت ارضی پاکستان را بجا می آورد که در این صورت، طبعاً بر ضد افغانستان عمل میکرد. همچنان، ولیخان و سایر رهبران حزب عوامی ملی که متشکل از پشتونهای صوبهٔ سرحد هستند، برای قانون اساسی سال ۱۹۷۳ م پاکستان رأی مثبت داده بودند. طی همین قانون اساسی بود که صوبهٔ سرحد یا ایالت سرحد شمال غربی (مورد نزاع جانبین)، بعنوان بخش انفکاک ناپذیر خاک پاکستان اعلام گردید.

پس ازآنکه داوود خان متوجه سنگینی دخالت پاکستان و استفاده از فراریان مخالف علیه بقأ رژیمش گردید، تلاش کرد تشنج سیاسی – تبلیغاتی میان دو کشور را کاهش دهد. و یا بعبارهٔ دیگر، از سیاست نرمش در قبال قضیهٔ " برادران پشتون و بلوچ " کار گیرد. بنابران، ذولفقار علی بوتو، بنا به دعوت سردارمحمد

داوود، بتاریخ هفتم ماه جون سال ۱۹۷٦م بکابل مسافرت نمود و داوود خان نیز فقط دو ماه بعد از آن رهسپار پاکستان شد و مورد استقبال گرم مقامات پاکستانی قرار گرفت.

کودتای جنرال ضیأالحق و تحولات افغانستان

قراربود متعاقب عادی شدن روابط دو کشور، مصالحه یی میان داوود ورهبران فراری "جوانان مسلمان " با وساطت امیر " جماعت اسلامی" پاکستان و مقامات دولتی آن کشور بمیان آمده و درفرجام، این مهمانان آموزش دیدهٔ حکومت پاکستان به افغانستان برگردانده شوند، اما در شب چهارم ماه جولای سال ۱۹۷۷ میلادی، کودتای نظامی به رهبری جنرال ضیأ الحق، فرمانده قوای سه گانهٔ (زمینی – بحری و هوایی) ارتش پاکستان علیه بوتو صورت گرفت و در عین شب، بوتو دستگیر و در یکی از هوتل های " مری" واقع در ارتفاعات کوه های کشمیر زیر نظارت گرفته شد. چنانکه قبلاً متذکر شدیم، قبل از کودتای جنرال ضیا الحق، اوضاع درپاکستان، درنتیجهٔ شورشهای مسلحانه، مخالفت های سرمایه داران بزرگ، احزاب اسلامی بنیادگرا و کمپنی دارانی که سیاست های اصلاحی بوتوبه زیان آنها تمام شده بود و نیز مداخلهٔ

پنهانی امپراتوری امریکا نسبت نزدیکی های سیاسی بوتو با چین و شوروی آن زمان وتطبیق برنامه های نیمه سوسیالیستی اش، بحرانی گردیده و مخالفت های گسترده یی علیه رژیم بوتو به راه افتیده بود که تفصیل آن در اینجا گنجایش ندارد. جنرال ضیا الحق ازچنین اوضا ع آشفته به ضد اربابش سؤاستفاده نموده با عده یی از جنرالان دیگر دست به کودتای نظامی زد.

جنرال مذکور در نخستین بیانیهٔ رادیوتلویزیونی اش، خطاب به مردم پاکستان چنین گفت:

" تداوم بحران و اوضاع متشنج سیاسی در دوران زعامت بوتو، مملکت را به خطر مواجه ساخته بود، اردو از این ناحیه سخت مشوش بود، به شما وعده میدهم که ظرف نود روز انتخابات جدید و عادلانه را به راه انداخته و درختم نود روز، به بارکهای نظامی خویش برخواهیم گشت، ما اهل سیاست نیستیم و غرض غصب قدرت سیاسی نیامده ایم ... "

جنرال مذکور وقتی بعد از کودتا به دیدار بوتو ی اسیر رفت، از طرف رییس جمهوری سابق چنین مورد خطاب قرارگرفت: **" تو سوگند یاد کرده بودی که مرتکب چنین خیانتی نشوی!** "، جنرال ضیا بجواب بوتو گفت:

" صاحب! من سوگند یاد کرده بودم که به کشورم خیانت نکنم و تا هنوز چنین خیانتی را مرتکب نشده ام ! "

زنده گینامهٔ مختصر جنرال ضیاالحق:



جنرال ضیأالحق اصلاً از جملهٔ مهاجرین هند بود. وی در سال ۱۹۲٤ میلادی در یک خانوادهٔ مسلمان درشهرجلندر(مربوط هند برتانوی) تولد شد. پدرش محمد اکبر نام داشت و در ارتش هند برتانوی خدمت میکرد. ضیا الحق درجوانی مصروف آموزش نظامی در "سنت ستیفن کالج" دهلی گردید و درسال ۱۹٤۳ میلادی، پس از فراغت از کالج، در ارتش انگلیسی هند مشغول بکار شد. آنگاه که انگلیسها شبه قارهٔ هند را در سال ۱۹٤۷ میلادی ترک میگفتند، ضیا الحق بحیث تورن در اردوی استعماری

انگلیس در ایالت پنجاب مشغول انجام وظیفه بود. وی در سال ۱۹۵۰ میلادی، با دوشیزه یی بنام شفیقه ازدواج کرد و پس از تشکیل پاکستان، درارتش نو بنیاد آن کشورشامل گردید و مانند سایر افسران پنجابی که از سوی انگلیس تعلیم دیده بودند، شامل قشر نخبۀ افسران درکشور نو بنیاد پاکستان قرارگرفت. در جنگ عمومی دوم که هنوز افسر پایین رتبه بود، از طرف انگلیسها در جبهۀ (جاوا و برما) برضد نیرو های جرمنی فرستاده شد، در سال ۱۹۵۵م کالج عسکری کویته را به اتمام رسانید و درسال های ۱۹٦۲ تا ۱۹٦٤ میلادی در دانشکدۀ نظامی ایالت کانزاس امریکا در بخش فن کوماندو تحصیل کرد و موقع بازگشت به پاکستان، درکالج عسکری کویته، جایی که طی سه قرن اخیر، کانون توطئه، آشوب، کین ورزی و دخالتهای استعماری و ظالمانه علیه ملت و مملکت افغانستان بوده است، مصروف تدریس گردید. وی از سال ۱۹٦۷ الی ۱۹۷۰ میلادی در ارتش اردن خدمت کرد و در همنوایی با ارتش ملک حسین پادشاه اردن، هنگام قیام خونین خلق فلسطین بنام " سپتامبر سیاه "، درکشتار فلسطینیان نقش عمده بعهده گرفت. درجنگ سال ۱۹٦۵ هند و پاکستان، بحیث فرمانده قوای تانک انجام وظیفه نمود. ضیأ وقتی درسال ۱۹۷۳ م به رتبۀ میجرجنرال بحیث فرمانده فرقۀ زرهی پاکستان در ملتان توظیف گردید و در سال ۱۹۷۵م به مقام بریگیدیرجنرال ارتقا یافت. ضیا الحق در سال ۱۹۷٦م ازطرف ذولفقار علی بوتو صدراعظم وقت پاکستان، بحیث Chief of Staff یا فرمانده عمومی نیروهای بحری- زمینی و هوایی آن کشور مقررشد.

جنرال ضیأ در خزان سال ۱۹۷۷ میلادی، آنگاه که هنوز رژیم شاهنشاه ایران رویکار بود، به تهران سفرکرد و طی یک مصاحبه با روزنامۀ کیهان بین المللی چنین گفت:

" بنیاد پاکستان اسلام است و نه هیچ چیز دیگری . من می توانستم در هند بمانم اما نماندم، چون مسلمان بودم ... و با فقر کامل به پاکستان رسیدیم ... بنیاد جمهوری اسلامی پاکستان است و اسلام خواهد ماند ... " (۹) وی، پس از یازده سال حاکمیت سیاسی، بتاریخ هفدهم ماه آگست سال ۱۹۸۸ م در اثر انفجار طیارۀ حاملش در فضای پاکستان، چشم از جهان پوشید و یادگار زشتی از خود بجا گذاشت.

جنرال ضیأ برخلاف وعدۀ نخستین اش بمردم پاکستان، بجای نود روز، مدت یازده سال بنام "مارشالا" (حکومت نظامی) و بخاطر ساختن " نظام مصطفی" و ... با دیکتاوری وماکیاولیسم

خاص در نوک هرم قدرت باقی ماند و هرنوع صدای حق طلبانه را با بیرحمی زاید الوصفی خفه نمود. وی برای آنکه پایه های قدرتش را در میان طبقات و اقشار مردم پاکستان استحکام بخشیده و کسب وجاهت نماید، اسلام پناهی را پیشه کرد، از اقوال قائد اعظم (محمد علی جناح) و علامه اقبال لاهوری استمداد جُست، به احزاب بنیاد گرای اسلامی و بویژه، به " جماعت اسلامی " پاکستان به رهبری " ابوالاعلی مودودی " و بعداً میان طفیل محمد تقرب نمود و حزب مذکور را مورد حمایت وسیع قرار داد. افکارو فعالیتهای دیوبندیسم تند روانه و وهابیسم خشن عربستان سعودی را شدیداً دامن زد. دادگاه فرمایشی یی را که شامل شش قاضی انتصابی بود، به مقصد صدور حکم اعدام ذولفقارعلی بوتوداير کرد، قدرت اصلی مُلکی و نظامی را با عده یی از جنرالان کودتاچی اش کُلاً در اختیار خویش گرفت، فعالیتهای سیاسی احزاب مخالف را قدغن و یا به کُندی مواجه نمود، تعداد زیادی از کدر های حزب مردم پاکستان یا (پیپلز پارتی) را که قبلاً بوتو در رأس آن قرار داشت دستگیرو زندانی نمود، " نظام مصطفی "را اعلام و اخذ عُشرو ذکات را بعوض مالیه مطرح کرد، مجازات دُرّه زدن (شلاق زدن) در ملا عام را نافذ نمود، تبلیغات دینی و مذهبی از ورای نشرات رادیو تلویزیون را رایج ساخت و تعداد "سپیکر" ها یا بلند گو ها در مناره های مساجد چنان فزونی گرفت و تعداد ملا های حراف، استفاده جو و غالباً اعضای سازمان جاسوسی آن کشور به حدی زیاد شدند که موجبات انزجارمخفی و علنی مردم را بار آورد، میان اهل تشیع و اهل تسنن اختلاف ایجاد کرد، در ترویج زبان اردو بجای زبان انگلیسی و استفاده از " شلوارقمیض " یا پیراهن و تنبان بعوض دریشی حتا در دفاتر دولتی کوشید. ریفورم های اجتماعی، اقتصادی، تعلیمی و فرهنگی دوران بوتو را کاملاً لغو نمود، بانکها و کارخانه هایی که قبلاً ملی اعلان شده بودند، به مالکان اصلی برگردانده شد ه و اصلاحات ارضی از میان برداشته شد.

بد ترین کاریکه جنرال ضیا الحق در دوران زعامت یازده سالهٔ خویش در پاکستان انجام داد، این بودکه چون مردم ایالت سند (زادگاه ذولفقارعلی بوتو) از وی نفرت داشتند و ضیأ هم آنها را دشمن خویش می دانست، لهذا، بخاطر تضعیف سندیها و جلو گیری از شورشها و اعتراضات اعضای حزب مردم و هزاران تن از دهقانان و کارگران و فقرا و پیشه وران که عمدتاً برمحور حزب مذکورفعال بودند، به مهاجران هندی زبان ایالت مذکور بنام " نهضت قومی مهاجر " متوسل شد و نهضت مذکور را تقویت کرد. این تحریکات موجب شد که ناراضیان سندی با "

نهضت قومی مهاجر" در افتند و زد و خورد های مسلحانه آغاز گردد. وقتی ضیأ متوجه قدرت و کارآیی " نهضت قومی مهاجر " گردید، برای آنکه مبادا روزی به یک نیروی مزاحم علیه رژیمش مبدل شود، آنرا به دو پارچه تقسیم کرد و اعضای منشعب بازهم میان خود در افتادند. خیانت های ضیأ در همینجا پایان نیافت . او، برای نخستین بار اقدام به کار خطرناک دیگری نیزنمود و آن این بود که افکار و اندیشه های تندروانهٔ مذهبی را درمیان افراد و افسران ارتش پاکستان تزریق نمود و احزاب و تشکلات اسلامی آن کشور را با شبکهٔ استخبارات ارتش (آی. اس. آی) پیوند زد. وی علاوتاً اجازهٔ تأسیس هزارها مدرسهٔ مذهبی تروریست پرور را درمناطق مختلف پاکستان و بخصوص درنواحی شمال غرب ونزدیکی های خاک افغانستان صادر نمود که در سالهای بعد، برای افغانستان و منطقه بحیث تومورخبیثهٔ تروریستی عرض اندام نمودند.

این ماکیاولیست اسلام پناه، علی رغم همه گونه تلاشهای سیاسی – تبلیغاتی اش، بازهم نتوانست آنطورکه باید در بین عوام محبوبیت کسب نماید. آنچه وی را نزد عوام و کشور های جهان بی اعتبار گردانید، عمدتاً کودتای نظامی (غیرقانونی) و اعدام بوتو بود که در ماه اپریل سال ۱۹۷۹ میلادی در محوطهٔ زندان راولپندی صورت گرفت. آنگاه که فیصلهٔ محکمه مبنی بر اعدام بوتو اعلام گردید، تقریباً همه سران و رهبران کشور های جهان از جنرال ضیا خواستند تا از اجرای حکم اعدام صرف نظر نماید. حتا نورمحمد تره کی سرمنشی " حزب دموکراتیک خلق ... "و رییس رژیم کودتای ثور نیز در آن موقع وبا تقلید از دیگران، چنان تقاضایی را از ضیأ بعمل آورد. مقامات ترکیه، علاوه از آنکه تقاضای انصراف از اعدام بوتو را نمودند، وعده سپردند که اگر بوتو به ترکیه تبعید گردد، حکومت آن کشور تضمین میکند که وی دست به هیچ نوع فعالیت مخالفانه علیه رژیم ضیاالحق نزند، ولی ضیأ و یاران کودتاچی وی زنده ماندن بوتو را برای بقا و منفعت شخصی و گروهی شان خطرناک می پنداشتند. بنابران، او را بالاخره به دار آویخته و به زنده گی اش پایان دادند.

جنرال ضیأ در سال اول حکومت خویش با مشکلات عدیده یی دست و گریبان بود و هنوز پایه های قدرتش استحکام نیافته بود. مثلاً به تعداد نُه حزب مخالف به شمول حزب مردم پاکستان، اتحادیهٔ ضد رژیم نظامی ضیا بنام " نهضت احیای دموکراسی(M.R.D " Movement for Restoration of Democracy) را تشکیل داده بودند، نا راحتی ها و نا رضایتی های گسترده ناشی از اعدام بوتو در سراسر کشور موج میزد، کسر پنجصد ملیون دالری بودجه گلوی رژیم را

میفشرد، رهبران رژیم کودتا ی ثور در افغانستان، با بی باکی تمام صدور " انقلاب مودل جدید " به کشور های همسایه، بخصوص پاکستان را شعار میدادند و هزاران نسخه نشریهٔ تحریک کننده به زبان اردو و انگلیسی را از طریق مرز ها به پاکستان می فرستادند که حکومت جنرال ضیا، دربرابرآن هم باید مبارزه مینمود. طرح عُشرو زکات بصورت بلا استثنا، تشنج میان اهل تشیع را دامن زده بود و تصفیهٔ اردو از وجود طرفداران بوتو ادامه داشت و سران کشور های جهان با شک و تردید به ضیا و رژیمش مینگریستند.

سالنامهٔ امریکایی (World Topics)ٌ درسال ۱۹۷۹ م، جنرال ضیا را باساس کشتار های بیرحمانه اش در پاکستان، " خمینی ثانی" خواند منتها با این تفاوت که فاقد قدرت پطرول میباشد. جنرال مذکور، آنگاه که در اخیرسال یازدهم حاکمیتش چشم از دنیا فرو بست، هزاران مدرسهٔ مذهبی، لشکرعظیمی ازملا های رجعت گرای دیوبندی، وهابی و ضد ترقی و تمدن، اردوی مذهب پناه و کینه توز و سه ملیون معتاد هرویین و ملیونها بیکار و بی روزگار و بستر بسیار مساعد تروریسم خونریز را از خود به میراث گذاشت. (اختطاف طیاره ی مسافربری "پی. آی. ای" ازپاکستان به کابل توسط گروه "الذولفقار" و رهایی حدود یکصد تن از زندانیان حزب مردم پاکستان دربرابرتهدید اختطاف کننده ها، درهمین سالها صورت گرفت.)

جنرال ضیا در نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۷م، یعنی اندکی بعد از غصب قدرت، سفری به کابل انجام داد ومحمد داوود نیز در اخیر سال ۱۹۷۸م از اسلام آباد دیدن نمود. جنرال ضیاالحق از سردار محمد داوود استقبال شایانی بعمل آورد و مذاکرات هردو جانب در فضای بسیار صمیمانه صورت گرفت. نکتهٔ جالب اینکه داوود اینبار، ضمن ایراد بیانیهٔ در شالیمار با غ لاهور، در برابرهزاران نفر مستمع، برخلاف همیشه، هیچ حرفی از موضوع " پشتونستان" و یا " خودمختاری قبایل پشتون و بلوچ" بمیان نیاورد که این خود، چرخش مهمی در سیاست خارجی داوود خان بحساب میرفت. زیرا داوود، عاقبت، در سال اخیر ریاست جمهوری اش به نتایج منطقی و مهمی رسیده بود که باساس آن، تصمیم گرفت اشتباهات گذشته را با اتخاذ سیاستهای تازهٔ داخلی و خارجی جبران نماید. حتا جنرال نصیر الله بابر، طی نگارش خاطرات خویش متذکر میشود که " ما قضیه ی " دیورند" را در سال ۱۹۷٦ با داوود خان حل کردیم که اسناد آن نزد ما موجود است ... در سند گفته شده بود که این قضیه فعلاً بحال خود باشد. " اما، چون سند مورد ادعای این جنرال پاکستانی در اختیارما قرار ندارد، بنابران، قول او را نمیتوان پذیرفت.

عمده ترین نکاتی که محمد داوود خان را در چنگال گرفته بود و او میخواست روی آن تجدید نظر نماید، اینها بودند:

- اعضای " حزب دموکراتیک خلق ... " که پیرو ماسکو بودند، درتمام تار و پود ارتش و تشکیلات دولتی رخنه کرده نه تنها مانع اقدامات و اجراآت آزادانهٔ وی میشوند، بلکه پیکر دستگاه اداری و سیاسی مملکت را نیز با اشکال ماهرانه یی چون موریانه میخورند.
- روسها و هندیها همچنان در طرح مسألهٔ " پشتونستان" وی را به سود خویش فریفته اند.
- در تداوم سیاست خصمانه با پاکستان بازنده بوده است.
- رسیدن به انکشاف اقتصادی و تطبیق پروژه های عمرانی، ایجاب داشتن روابط حسنهٔ گسترده را با کشورهای ثروتمند عربی و جهان غرب و به ویژه، با دو کشور همسایه (ایران و پاکستان) میکند.

مسافرتهایی که داوود درسال آخرعمرش، روی همین مقاصد و برداشتهای تازه به تهران و ریاض انجام داد نیز موفقیت آمیز بود، هردو کشور برای داوود خان وعدهٔ مساعدتهای بزرگ مالی را دادند، مشروط بر آنکه بتواند خودش را از جال شیطانی ماسکو بیرون کشد. مثلاً به همین سلسله، محمد رضا شاه در آن شب و روز، یک قرضهٔ دست و دل بازانهٔ (دوملیارد دالری) را با میعاد باز پرداخت ده ساله و واگذاری فوری چهارصد ملیون دالرتحت شرایط بسیار سهل برای داوود خان پذیرفته بود تا بمقصد تمدید خط آهن یکهزارو هشتصد و ده کیلومتری ازمرز ایران تا کابل و سایر پروژه های مورد نظر بمصرف برساند. این خط آهن از اسلام قلعه آغاز میشد تا هرات- فراه- لشکرگاه- کندهار، سپین بولدک- کندهار- قلات- مقرغزنی- لوگر- کابل امتداد می یافت و قرار بود چنین پروژه بزرگ تا سال ۱۹۸٤ میلادی به اتمام برسد.

داوود تصمیم داشت در بخش داخلی، علاوه از اقدامات بیشتر علیه " افکار وارداتی" و " عناصر چپ و راست"، منسوبین " حزب دموکراتیک خلق ... " در بین اردو و دستگاه دولت را بازهم شناسایی و اخراج نماید، ولی متأسفانه دیگر دیر جنبیده بود. افراد شبکهٔ استخبارات روسیه (کی جی بی) و(جی آر یو) و ستون پنجم آن کشور (منسوبین حزب متذکره) تا حساس ترین پُست های مُلکی و نظامی و کلیدی ترین موقعیت های دولتی خزیده بودند. در اینجا میتوان منحیث

نمونه به این افراد و موقعیت های حساس آنان در دستگاه رژیم داوود خان توجه کرد:

- محمد حسن (شرق) معاون رییس جمهور
- محمد خان جلالر وزیر تجارت
- جنرال اسماعیل خان رییس شبکهٔ استخبارات (مصوونیت ملی) داوود
- ضیأ مجید قوماندان گارد ریاست جمهوری
- دگروال عبدالقادر رییس ارکان قوای هوایی (بعداً کلید کودتا و وزیر دفاع رژیم خلقی - پرچمی)
- محمد اسلم (وطنجار) قوماندان کندک اول قوای چهار زرهدار(بعداً کلید کودتاو وزیردفاع و مخابرات رژیم خلقی– پرچمی)
- محمد رفیع رییس ارکان لوای ٤ زرهدار (بعداً افسرفعال کودتا و وزیر دفاع دررژیم خلقی - پرچمی)
- سرور (نورستانی) قوماندان قوای ٤ زرهدار
- جگرن خلیل الله رییس ارکان لوای توپچی فرقهٔ قرغه
- نبی (عظیمی) آمر کشف قرارگاه قول اردو ی مرکز
- جکرن محمد یعقوب رییس ارکان قطعهٔ کماندو
- تورن اسدالله (پیام) آمر مخابرهٔ گارد جمهوری
- جگرن گل آقا آمر اپراسیون گارد جمهوری
- جگرن عبدالحق (علومی) افسر گارد جمهوری
- فیض محمد قوماندان قطعهٔ کماندو
- عبدالحمید محتاط انجنیر مخابره در میدان هوایی خواجه رواش
- انجنیر جیلانی استاد دانشگاه هوایی
- شیرآغا (حرکت) استاد دانشگاه هوایی
- اسدالله (سروری) پیلوت هلکوپتر (بعداً رییس سازمان جاسوسی اکسا)
- محمد یوسف پیلوت
- خطاب (میخانیک طیاره)
- عزیز(حساس) قوماندان تولی تشریفات گارد جمهوری
- سیدجان خان معاون اپراسیون گارد جمهوری

- آغا محمد خان قندهاری آمر مخابرهٔ گارد جمهوری
- جمعه خان هراتی معاون آمریت مخابرهٔ گارد جمهوری
- شیرجان (مزدور یار) تانکیست مربوط قوای ۱۵ زرهدار
- فتح محمد افسر کندک قوای ٤ زرهدار
- داوود (عزیزی) افسر کندک قوای ٤ زرهدار
- سید داوود (ترون) میخانیک درقوای هوایی (بعداً یاورقدرتمند حفیظ الله امین و قوماندان پولیس کابل)
- سید محمد (گلاب زوی) خورد ضابط میخانیک در قوای هوایی (بعداً وزیرداخله)
- نظر محمد پیلوت
- مهمند صاحب منصب در قوای ٤ زرهدار
- عمر صاحب منصب در قوای ٤ زرهدار
- محمد امین صاحب منصب در قوای ٤ زرهدار
- عبدالحق (صمدی) میخانیک هوایی، عضو کی جی بی و بعداً رییس استخبارات نظامی.

افراد مذکور عمدتاً اعضای " حزب دموکراتیک خلق ... " و پیرو ماسکو بوده و کُلاً درکودتای هفتم ثورسال ۱۳۵۷ علیه رژیم جمهوری محمد داوود سهم فعال گرفتند.

روسها که از تصامیم تازه و ژست های استقلال طلبانهٔ داوودخان به منظورگریز از چنگ " خرس قطبی "، اغماض درقبال قضیهٔ پشتونستان، تصفیهٔ نسبی افراد حزبی و تقرب به جهان غرب به وحشت افتاده بودند، قبل از آنکه دیر شده باشد، هردو جناح منشعب حزب (خلق و پرچم) را با عجله آشتی داد و با استفاده از نیرو های نظامی جناح های مذکورواقدامات ماهرانهٔ اعضا و منسوبین (کی جی بی) و (جی آر یو) درکابل، کودتای هفتم ثور (۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸م) را علیه وی به راه انداختند. بعضی از مشاوران و نزدیکان محمد داوود خان، مدت ها قبل از کودتای ثور، پیرامون خطرات ناشی از فعالیت های سیاسی کادر های حزب و خزیدن نظامیان حزب مذکور درنهاد های دولتی و موقعیت های حساس رسمی آنها، برایش گوشزد کرده بودند، ولی این نوع گفته ها و مشوره ها را با نا باوری رد کرده یا نا شنیده گرفته بود. برخی از افسران سابقه دار اردوی افغانستان، تغافل، ارتباط داشتن، رشوه گیری، پسرخواندن دشمن (۱۰) و عدم

درایت فکری و نظامی غلام حیدر رسولی وزیردفاع جمهوری داوود خان را نیز در زمرهٔ عوامل سقوط رژیم داوود بحساب می آورند. ماما داکترعاصم اکرم درصفحهٔ ۳۱٦ کتاب خویش که بنام " نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داوود " تألیف کرده است، سخن حیدر رسولی را از قول حمیدالله رحیمی رییس گمرکات وزارت مالیهٔ وقت نقل میکند که روزی با معتمدان خود گفته بود: " **چه کنیم؟ دو سال است که سردار صاحب را می گوییم که باید { راجع به دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق} کاری کنیم، ولی او تصمیم نمی گیرد.** "

منابعی که در آن زمان به داوودخان نزدیک بودند، گفته اند که تعلل رییس جمهوردر مورد دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق وتصفیهٔ کامل اعضای آن ازنهاد های دولتی و بخصوص ازچهارچوب وزارت دفاع، بخاطر آن بود که میدانست جلو آنها محکم بدست برژنف و سایر رهبران کرملین است و بنابران او نمی خواست به آسانی مورد خشم و انتقام کرملین نشینان واقع گردد. مگر با آنهم، در یک لحظهٔ حساس دیپلوماتیک و رو در رو با لیونید برژنف، باساس همان احساسات ناسیونالیستی و تند مزاجی های همیشه گی اش نتوانست فشار آنهمه ملاحظات و نگرانی ها را تحمل نماید. این رویداد را اظهارات آقای صمد غوث معیین سیاسی وزارت امورخارجه در جمهوری داوود خان روشنتر میسازد، وقتی درصفحات (۱۸۱- ۱۸۰) کتاب خویش بنام " سقوط افغانستان"، یادداشت خودش را از میز مذاکره ی دو جانبهٔ سال ۱۹۷۷ م (میان داوود خان و لیونید برژنف) در ماسکو چنین مینگارد:

" **... در این هنگام برژنف مستقیماً بطرف محمد داوودخان مینگریست و چیزی گفت که ترجمان گاوریلوف بسیار نارام شد، اما پس از مدتی با تردد این عبارت او را ترجمه کرد که غیر منتظره بود. برژنف شکایت کرد که در افغانستان فعالیتهای دوجانبه متخصصین کشورهای عضو نا تو بسیار زیاد شده است . درگذشته حکومت افغانستان از متخصصین کشور های عضو نا تو حد اقل در مناطق شمالی آن کشوردعوت نمیکرد اما اکنون به آن دساتیر عمل نمیشود ... اتحاد شوروی به این انکشافات با نظر بد مینگرد و ازحکومت افغانستان تقاضا میکند تا خود را از تسلط آنها رهایی بخشد ...** "

آقای صمد غوث می افزاید که: "**... داوود با آواز بلند و احساسات جواب داد: آنچه شما گفتید افغانها آنرا توقع نداشتند وآنرا مداخله در امور افغانستان میدانند، چنانکه قبلاً گفته شد،**

افغانستان روابط خویش را با اتحاد شوروی با ارزش میداند ... ما هیچ وقت به شما اجازه نخواهیم داد که به ما حکم کنید چگونه کشورخود را اداره کنیم، چه کسی را در افغانستان استخدام کنیم، چگونه و در کجا متخصصین را توظیف نماییم. این صرف مربوط به ادارهٔ دولت افغانستان است، اگر ضرورت باشد افغانستان غریب باقی خواهد ماند اما در فیصله های خود آزاد خواهد بود. "

هرچند این اظهارات جرأتمندانه ی داوود خان بحیث رییس جمهور افغانستان در برابر رهبریک کشور پرقدرت و بخاطر رعایت منافع ملی مردمش قابل ستایش است، اما باآنهم، از آنجاییکه نا رسایی هایی دربخش فن دپلوماسی داشت و تغافلی که قبل از آن ازخود بروز داده بود، نتوانست کشور را از ورطهٔ خطر واشغال بیگانه نجات دهد.

آری! با آغاز و انجام کودتای خونین ثور، بار دیگر ثابت شد که سردار محمد داوود باخود خواهی های افراطی و تعیین عناصر نالایق و بدنام در کابینه اش، بی اطلاعی از عمق جامعه و ضعف دستگاه استخباراتی دولت، یکجانبه نگری در محاسبات فکری – سیاسی، قهر و خشم بی جا و گوش ندادن به سخن و مشورهٔ شخصیت های دلسوز بخود و وطن و بالاخره، کین ورزی با روشنفکران مبارز و عدم اتکا به نیروی مردم، همان سان که در هنگامه سازیهای " پشتونستان" در برابر پاکستان بازنده بود، در بازی با روس و پیروان آن نیز بازنده شد، با این تفاوت که در بازی اخیر، سر خود و اعضای خانواده اش رانیز باخت.

کودتای نظامی علیه سردارمحمد داوود

ساعت ۹ قبل از ظهر روز پنجشنبه هفتم ماه ثور(۲۸ ماه اپریل سال۱۹۷۸ میلادی) بود که تانکهای غول پیکرنظامی ازمقراصلی شان در محل " پُلچرخی" واقع در حومهٔ شمالشرقی شهر کابل به حرکت در آمده و مستقیماً به صوب ارگ جمهوری و وزارت دفا ع در قلب شهر شتافتند. عمارت وزارت دفا ع که درصد متری مقابل ارگ جمهوری قراردارد، نخستین شلیک گلولهٔ تانک کودتا چیان را استقبال کرد. به زودی عملیات مسلحانه و خونین میان نیرو های گارد جمهوری و افراد کودتاچی آغاز گردید. هنگامیکه کودتاچیان، دفا ع و مقاومت شدید نیرو های گارد جمهوری را مشاهده کردند، طیارات جنگی را غرض بمباران ارگ از میدان هوایی بگرام واقع در پنجاه کیلومتری شمال کابل به کمک طلبیدند. تا آنزمان، تعداد زیادی ازمشاورین روسی به شمول

کارمندان (کی جی بی) و (جی آر یو) درمیدان هوای بگرام مستقربودند. عملیات هردو جانب تقریباً یک شبانه روز دوام داشت که شرح کامل آن از حوصلهٔ این اثر خارج است. درپایان این مدت، دیگررژیم جمهوری داوود خان سقوط نموده خودش با تعدادی از وزرا و اعضای خانواده اش به قتل رسیده بودند.

جناب فرهاد (لبیب) سابق استاد در دانشگاه حربی افغانستان که شاهد جریان کودتا بوده است، چگونه گی قتل سردار محمد داوود را چنین شرح میدهد: "**تورن امام الدین لوگری درحالیکه هردو شانه و بازوی او در (پلاستر) است، به بسترلمیده و چند نفر دورش نشسته، چگونگی قتل داوود را از او میپرسند. اوچنین تعریف کرد: " زرهپوش من مقابل دروازهٔ شرقی ارگ بحالت آماده گی آتش ایستاده بود، صبح هشتم ثور زمانیکه قطعات گارد یکی بعد دیگری با {بلند کردن} بیرق های سفید تسلیمی خود را اعلان داشتند، برایم امر گردید که داوود را دستگیر کنم. قبلا داود با ما در تماس شده و خواسته بود که با رهبران کودتا صحبت نماید و کمیته مرکزی حزب نیز پذیرفته و تصمیم داشتند که قادر و اسلم را برای ملاقات داوود بفرستند. همزمان برایم امر گردید که داخل ارگ شده و داوود را دستگیرنمایم. دیدم کسی از جملهٔ درایوران زرهپوش و صاحب منصبان حاضر نیستند داخل ارگ شوند، خلاصه، درایوری را که میشناختم حاضر گردید که زرهپوش مرا بداخل ارگ هدایت نماید و مزید بر آن چهار نفر نظامی دیگر نیز با من همراه گردید. وقتی داخل ارگ شدیم هنوز صدای تک تک آتش مرمی بگوش میرسید. در داخل ارگ اولین کسی که ما را ملاقات کرد (آقا محمد) بود. من مطلع بودم که موصوف ار جملهٔ نفرهای ماست. آقا محمد ما را به اتاقی که داوود خان در آنجا بود، رهنمایی کرد. من وقتی با افراد معیتی خود به رهنمایی آقا محمد داخل قصر گلخانه شدم، دیدم داوود با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش (بدون خانم ها) مسلح منتظر اند، باخود گفتم که زنده ماندنم محال است، در این اثنا آقا محمد به داوود خان رسم تعظیم بجا آورده و گفت: " افراد کودتا میخواهند شما را ملاقات کنند." داوود خان از همه مقدم تر ایستاده بود، من هم بعد از رسم تعظیم به آواز بلند گفتم: " نظر به امرکمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، شما سلاح را به زمین گذاشته وخود را تسلیم کنید." هنوز آخرین کلمه از زبانم خارج نشده بود که یکی از پسران داوود به طرف درِ عقبی به سرعت در حرکت شد، تا من به او اخطار کردم تا از جایش حرکت نکند، داوود خان در حالیکه این جمله را ادا**

میکرد " برای روس و مزدوران او تسلیم نمیشوم "، بالایم آتش نمود و درحال، سه مرمی، یکی به نزدیکی قلب و دو آن به بازو و شانه ام اصابت کرد، من با یک آتش جناحی همه را مورد ضربه قرار داده و بعد از آن ا ز هوش رفتم، وقتی چشم باز کردم، درشفاخانه بودم ... " (۱۱)

گزارشات بعدی که از سوی منابع مؤثق بیرون داده شد، تعداد مجموعی اعضای فامیل داوود خان به شمول شخص خودش که توسط کودتا چیان بقتل رسیدند، بالغ برهفده نفر میشدند و ازین قرار: سردارمحمد داوود، سردار محمد نعیم، شاهدخت زینب همسرمحمد داوود، شاهدخت بلقیس همسرتیمورشاه آصفی. محمد عمر، ویس و خالد فرزند ان محمد داوود، شینکی و زرلشت دختران محمد داوود، شیما عروس، هیلی، غزال، حارث، وایگل نواسه های محمد داوود. زرمینه دخترمحمد نعیم خان (برادرزاده ی داوود)، صفورا دخترعبدالعظیم خان، عایشه خواهر محمد دواوود، نظام الدین فرزند شاه محمود خان، سید عبدالاالله معاون رییس جمهور ووزیرمالیه، عبدالقدیرنورستانی وزیرداخله و صاحب جانخان قوماندان گارد ریاست جمهوری. همچنان، حدود پانزده تن اقارب محمد داوود خان زخمی شدند.

بدین گونه، کودتای ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی به پیروزی رسید و فصل خونبار دیگری را در سینهٔ پُرخون تاریخ سر زمین مان گشود که بعداً شرحش خواهد آمد.

رادیو افغانستان که تا آنزمان یگانه دستگاه پخش کننده رادیویی در سراسر کشور بود، از قبل از ظهر روز پنجشنبه هفتم ماه ثور، مطلبی جز پخش نغمهٔ " اتن ملی " نداشت، ولی درپایان روز، با قطع سلسلهٔ نغمه ها، صدای دو تن از کودتا چیان بنام های " اسلم وطنجار" و " عبدالقادر" را به نشر رسانید که آنها این اعلامیه را به زبانهای دری و پشتو قرائت کردند: **"اعلامیهٔ شورای نظامی قوای مسلح افغانستان: سردار محمد داوود آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان این عوامفریب بی نظیر تاریخ وخاین به ارادهٔ خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد، دفا ع از دست آورد های انقلاب و از بین بردن هوا خواهان این سردار ستمگر، وظیفهٔ فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است . "**

روسها که در مسیر تقریباً سه دهه قبل از کودتای ثور کلیه اعمال و کردار داوود را زیر نظر دشتند،

با طرح پلان کودتا و قتل داوود، بار دیگر موفق شدند از فرار صید بدام افتیدهٔ شان (افغانستان) جلو گیری نمایند. کودتاچیان و رهبران حزبی آنها همینکه حاکم بر سرنوشت مردم و مملکت شدند، یا باساس خوی وسرشت عقده مندانهٔ خود شان و یا در اثر تحریک و تلقین روسها که با آنها آمیزش خاص و عمیق داشتند، کاملاً بر خلاف متن اعلامیهٔ بالا و با بدترین و وحشیانه ترین وجهی حکومت کردند. هرچند در اینجا قصد تحلیل و تشریح چگونه گی همه نوع اعمال و گفتار مسوولین و منسوبین رژیم کودتای ثور در افغانستا ن را ندارم، اما به منظور آنکه دریچه یی به سوی شناخت علت و معلوم و رعایت تسلسل منطقی موضوع مورد بحث ما وجود داشته باشد، چند نمونه از اعمال و افکار وحشت بار آنها را ذکر میکنیم:

- تبخترخالی مغزانهٔ ناشی از " انقلاب " کردن و قدرت گرفتن
- خویشتن را فراز همه کس و همه چیز انگاشتن و از همه کس اطاعت محض را انتظار داشتن
- در خصوصی ترین بخشهای زنده گی فردی و خانواده گی مردم دخالت کردن
- در برابر افکار، عقاید و مقدسات عوام بی حرمتی نمودن
- تعرض به ناموس، جان و مال مردم بصورت بیباکانه
- دستگیری بی باکانهٔ روشنفکران، علما، وطنپرستان و حتا افراد و عناصر بیطرف توأم با تعذیب، کشتار، زندانی کردن و شکنجه دادن های وحشیانه
- دشمنی با افراد و اشخاصی که حزبی نبودند و یا از آن ها اطاعت صد در صد نمیکردند
- دشمنی و امحای فزیکی دگر اندیشان جامعه
- قلُدری، زور گویی، سؤ استفاده از قدرت سیاسی حتا در قلمرو شخصی و خصوصی وفخر فروشی بر دیگران
- وابسته گی عمیق و غلیظ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک به بیگانه (روسها)
- دامن زدن به کیش شخصیت و تفتیش عقاید، منازل، دفاتر و سایر اماکن
- انحصار قدرت سیاسی در دست اعضای حزب حاکم و محروم نگهداشتن دیگران از حق آزادی، کار، تفکر و پُست های دولتی
- ایجاد فضای مختنق سیاسی، عدم مصوونیت فردی، رُعب و ترس و بی اطمینانی کامل درسراسر کشور
- فعالیت های شدید و شباروزی استخباراتی و بگیر و ببند بی وقفه و کشتار بدون پرسان و

محاکمه. برای اینکه خواننده به عمق این اختناق سیاسی و کشتار گسترده و بی باکانهٔ رژیم کودتای ثور در افغانستان پی ببرد، باید گفت که تنها از ماه می تا اخیر سال ۱۹۷۸ م، یعنی کمتر از یکسال اول پیروزی کودتا، رژیم به تعداد دوازده هزار نفر را باساس لیست و اعلان رسمی دولت، بنام " ضد انقلاب" به قتل رسانید. (درحالیکه تعداد مقتولین و ناپدید شده گان به مراتب بیش ازاین بوده است)

اختلاف درون " حزب دموکراتیک خلق " و پیامد های آن

یکی از روشهای خاص سیاسی – تاکتیکی روسها این بود که احزابی راکه درکشورهای مورد نظر به وجود می آوردند، آنرا درعین زمان به دو یاچند جناح ظاهراً مخالف تقسیم نموده در مواقع ضرورت، به گونهٔ های متفاوت از آن ها استفاده میکردند. در افغانستان نیز از همین شیوه بهره جُستند. " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " راکه در ماه جنوری سال ۱۹٦۵ میلادی به رهبری نورمحمد تره کی در کابل تأسیس و تمویل نمودند نیز به دو جناح " خلق " و " پرچم " منقسم ساختند. این انقسام و انشعاب حزبی، هیچ مایه و دلیل ایدئولوژیک و منطق سیاسی نداشت و نمیتوانست داشته باشد، زیرا کادر ها و رهبران هر دو جناح در نزدیک شدن بیشتر به مقامات حزبی، دولتی و استخباراتی ماسکو رقابت عجیبی را به راه انداخته بودند و در وفاداری به آرمان های آن تلاش خسته گی ناپذیر بخرچ میدادند. چنانکه " واسلی متروخین " افسر بلند پایه ی (کی. جی . بی)، طی رساله یی تحت عنوان " کی جی بی در افغانستان"،ضمن افشأ برخی از فعالیتهای سازمان مذکور درافغانستان، (کُد) ها ی استخباراتی یا اسامی مستعار رهبران حزب مذکور در آرشیف این سازمان را بیرون داده و ترجمهٔ فارسی دری آن در نشریهٔ انترنتی (گفتمان) و (پورتال افغانستان آزاد) سال ۲۰۰۹ میلادی به نشر رسیده است . متیروخین افشا میکند که (کُد) های استخباراتی سران حزب دموکراتیک خلق از طرف کی جی بی چنین تعیین شده بود:

نورمحمد تره کی = دیدوف

ببرک کارمل = مارید

داکتر نجیب الله = پوتوموک

جنرال عبدالقادر = عثمان

جنرال محمد رفیع = نیروز

سید محمد گلابزوی= مامد (متروخین وی را ازجملهٔ مهمترین اجنت های کی جی بی میداند)
عبدالصمدازهر = فتح
محمود بریالی = شیر
حفیظ الله امین = کاظم
شاه محمد دوست = پیرس
جیلانی باختری = رکاس
دستگیر پنجشیری = ریچارد

میتروخین، این کارمند برجستهٔ کی جی بی همچنان می افزاید که " **دونفراز رهبران درجه اول حزب دموکراتیک خلق (تره کی و ببرک کارمل) پیش از تأسیس حزب (از دههٔ ۵۰ میلادی) به عضویت کی جی بی در می آیند وازهمان دوران معاش ماهیانهٔ خود را یکصد و هشتاد روبل معادل چهار هزار افغانی بدست می آوردند"**

وی اضافه میکند که " کی جی بی هرچند گاه به تره کی به شکل بسیار مخفی آن که حتی دوستان نزدیک تره کی هم نمیتوانسته اندآگاه شوند، پول میپرداخته است . از سال ۱۹۵۱ تا وقوع کودتای خلق و پرچم، هرچند بار در یکسال، مبلغ پنجاه هزار افغانی در داخل یک موتر که معمولاًملاقات های تره کی با کی جی بی صورت میگرفته، به تره کی پرداخته شده است . "



نورمحمد تره کی (دیدوف)

میتروخین می افزاید: " **تره کی در جریان فعالیت هایش در کی جی بی با آقایان ساگادیف، کوزلوف، فیدوسیف، سپییریدونف، کوسترومین و پیتروف در ارتباط بوده است . تره کی در**

جریان فعالیتش توانسته است چندین اجنت تازهٔ " افغانی " را به کی جی بی معرفی کند. "

"ستیوکول" خبرنگار" واشنگتن پُست " مینویسد: **"... کی جی بی، امین و تره کی هردو را استخدام نموده و آنها را جدا جدا در پارک موترها در کابل ملاقات میکرد و برای شان هدایت صادر مینمود و پول میپرداخت . " (۱۲)**

پس، منطقاً انشعاب آنها نیز باید در اثر لزوم دید خاص روسها صورت پذیرفته باشد.

منظور روسها از اینکار این بود که اگر یک جناح، احیاناً از طرف دولت وقت ضربه بخورد، جناح دیگر مصوون بماند و یا هرگاه یک جناح، بنا به دلایلی علیه ماسکو تمرد نماید، جناح دیگر را در دست داشته باشند. همچنان، روسها پنداشته بودند که هرگاه یک جناح حزب، بعد ازغصب قدرت سیاسی در کشور، به رسوایی و شکست مواجه میشود، آنها بتوانند جناح دیگر آنرا با ترفند های فریبنده به قدرت برسانند. این پندار ها، چنانکه ملاحظه هم شد، در قبل و بعد از کودتای ثور عملاً پیاده گردید که شرح مفصل آن در خورکار اختصاصی این اثر نیست .

میتروخین این موضوع را نیز در رسالهٔ خویش، به حیث شیوهٔ کاری کی جی بی در کشور های مختلف نیز افشا نموده است . چنانکه در صفحهٔ (۱۳) شماره (۱۱۸) " افغان رساله" منتشرهٔ تورنتو از قول متیروخین میخوانیم:

" ... کی جی بی همانند سایر سازمان های استخباراتی کشور های قدرتمند دنیا از دو شیوهٔ فعالیت استخباراتی در افغانستان استفاده کرده است: اول اینکه تقریباً تمامی فعالیت هایش را از یک مرکز استخباراتی که در داخل سفارت شوروی سابق در کابل موجود بوده و " اقامتگاه " نامیده میشده است، انسجام و تحقق داده است . ثانیاً از نمایند ه های کی جی بی چه داخلی و چه هم شهروندان شوروی سابق که زیر نام مشاور تقریباً درهمه ارگان های مهم دولتی موجود بوده و در بسا موارد مستقیم با مسکو در ارتباط بوده اند، میباشد. بدون شک که اجنت های داخلی کی جی بی {و "جی. آر. یو " سازمان استخبارات نظامی شوروی} نقش مهم و اساسی را در افغانستان بازی کرده اند ..."

" ... کی جی بی ذیرکانه اختلافات بین کارمل و تره کی و دیگر اجنت های هوا دار شان را دامن زده و با تمامی اجنت هایی که به خلق و یا پرچم وابسته بوده اند، ماهرانه و جداگانه

تماس هایش را حفظ کرده است . طبعاً یکی از شگرد های سازمان های استخباراتی بزرگ دنیا، ایجاد تفرقه و معاملهٔ جداگانه با اجنت های بومی شان میباشد که امروز هم از سیا تا میت (سازمان استخبارتی ترکیه) همه از این روش معمول در افغانستان پیروی میکنند. "

این نکته نیزقابل تذکر است که درعین حال روسها در افغانستان، از دوبخش یا ازطریق دو تشکیلات مخفی استخباراتی شان داخل فعالیت بودند: (کی. جی. بی) که غالباً به امور جمع آوری اطلاعات از سراسرجهان و بخشهای سیاسی- تبلیغاتی- دپلوماتیک برای آن کشورتلاش داشت و (جی.آر. یو) که عمدتاً و بگونهٔ خاص در امور نظامی یا امور عسکری کشورهای مورد نظر و از جمله، افغانستان فعال بود. بهمین اساس، رهبران " حزب دموکراتیک افغانستان" درچهارچوب شبکهٔ (کی.جی.بی) و افسران نظامی (کودتاچی) درحلقهٔ مربوط به (جی.آر. یو) یا سازمان استخبارات نظامی شوروی دیروزتنظیم شده بودند. حوادث و رویداد های سیاسی – نظامی افغانستان ثابت نمود که سازمان (جی .آر. یو) درافغانستان بگونهٔ قوی تر و باصلاحیت ترنسبت به (کی.جی.بی) عمل میکرده است . بهمین ملحوظ، روسها یکتعداد افراد و عناصرکاملاً مخفی اطلاعاتی و قابل اعتماد شان را در چهارچوب ارتش افغانستان بوجود آوردند تا ازیکطرف ناظرحرکات سایر اجنت ها باشند و از سوی دیگر، الترنتیفی باشند در نبود کادرها و رهبران حزبی پس از رویداد های خطیراحتمالی.

روسها درافغانستان، عمدتاً دو بارازتاکتیک (ایجاد انشعاب واستفاده از دو جناح حزب) کار گرفتند: نخست، درسال۱۹۷۷ م، آنگاه که تصمیم گرفتند سردارمحمد داوود را از اریکهٔ قدرت به زیر کَشَند و بار دوم، در دسامبر سال ۱۹۷۹ م وقتی که خواستند افغانستان را اشغال نظامی نمایند. هرچند در مورد اقدام نخست، یکی از اعضای نظامی جناح پرچم در کتاب "اردو وسیاست در سه دههٔ اخیر افغانستان " مینویسد: " **از شروع سال ۱۹۷٦ م کوششهایی برای وحدت بین جناح های خلق و پرچم چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی آغاز یافت. در سطح ملی، فعالین هردو حزب، خاصتاً جناح پرچم طرفدار وحدت بودند و میخواستند وحدت سازمانی بین هر دو جناح به وجود آید، درسطح بین المللی، اتحاد شوروی در طول ده سال انشعاب، بی علاقگی خود را ابرازکرد و لی هردو حزب توانستند در احزاب کمونیستی بعضی از کشورها حامیان و طرفدارانی را برای خود دست و پاکنند، از اثر کوشش های احزاب کمونیستی هند، عراق و آسترالیا و نشرات حزبی آنها که تقاضا داشتند اختلافات**

خویش را کنار زده و باهم وحدت کنند، فعالین هردو حزب زمینهٔ ملاقات دو رهبر حزب را فراهم کرده و موجبات آشتی دو بارهٔ حزب را به وجود آورده و اتحاد دو بارهٔ دو حزب در ماه جولای سال ۱۹۷۷ تحقق یافت. "(۱۳)

در اینجا، دیده میشود که نویسنده، نقش تعیین کنندهٔ رهبران کرملین، سفرا و بخش استخباراتی سفارت شوروی، بویژه فعالیتهای اطلاعاتی افسرکی جی بی (ابلوف) درسفارت مذکور مبنی بر یکجا سازی دو بارهٔ هردو جناح حزب غرض انجام دادن کودتا علیه داوود خان را عمداً کتمان میکند. وی سعی میکند روسها را درقبال انشعاب ده سالهٔ حزب خود " بی علاقه " نشان داده طوری وانمود کند که در پروسهٔ وحدتِ دو بارهٔ دو جناح حزب، روسها گویا دخالتی نداشته و توطئه یی علیه رژیم محمد داوود نیز درمیان نبوده است . نبی عظیمی که توانسته بود قبل از کودتای ثور، خودش را به رییس جمهور (داوود خان) بسیار نزدیک سازد و پس از کودتا هم پُست های مهم نظامی را در دولت حزبی خویش وحتا تا سقوط آخرین رهبرحزب (دکترنجیب الله) به عهده داشته باشد، درکتاب خویش سعی بخرچ میدهد تا وحدت دو بارهٔ جناح های منشعب حزب را حاصل تنها کوشش های " احزاب کمونیستی " آنهم احزاب " هند و عراق و آسترالیا " وانمود سازد تا پای رهبران کرملین و منابع استخباراتی آنها در توطئهٔ خونین ضد رژیم جمهوری محمد داوود دخیل دانسته نشود. اما، واقعیت چنین نبوده است . رهبران هردو جناح حزب که در رابطهٔ تنگاتنگ با سفارت روسیه درکابل قرار داشته و همیشه از آن ها مشوره میگرفتند و ازهمان طرف تمویل هم میشدند، هرگز نمیتوانستند بدون اشاره، صوابدید و همکاری آنها هیچ کاری را انجام دهند، چه رسد به انجام عمل بزرگ وخونین نظامی علیه رژیم بر سر اقتدار جمهوری داوود خان .

درکتاب "سقوط افغانستان " چنین میخوانیم:

" ... آن حوادث این گمان را به وجود آورد که چیزبا اهمیتی در دیگ کمونیسم میجوشد. راپورهای استخبارات مخفی چنین میرسانید که فعالیت اجیران کمیتهٔ امنیت شوروی (کی.جی.بی) درکابل بیشتر شده است. بدون درنظر داشت احتیاط وحفظ کردن شدید را، نووکریشنیکوف یک کارمند مهم کی جی بی ومعاون سفارت اتحاد شوروی در کابل، خود درخانه های خلقیها وپرچمیها میرفت. دریکی از مواقع دریک جلسه که او در آن حضور

داشت، یکتعداد خلقیها و پرچمیهای بلند رتبه، یکجا شده بودند. بنابر راپورهای استخبارات، بزرگترین بخش فعالیت او را یکجا ساختن گروه های رقیب حزب دموکراتیک خلق تشکیل میکرد ... " (١٤)

درکتاب " دههٔ قانون اساسی ... " در این رابطه چنین آمده است:

" ... نزد افغانهایی که انکشافات سیاسی را تعقیب میکردند، این موضوع دیگر در جملهٔ اسرار نبود که سفارت مسکو در کابل از حزب دموکراتیک خلق افغانستان به طور فعالی حمایت میکرد. " (١٥)

وی همچنان از قول " پولاداد " امریکایی مینویسد: " یک وزیر سابق داخلهٔ افغانستان بطور واضح گفته است که او دوسیه های مفصلی را مطالعه کرده است که در اثر نظارت فعالیتهای چپی های افغانستان از طرف پولیس مخفی کشور ترتیب گردیده بود. این اسناد بدون شک به اثبات میرسانید که رهبران کمونیست افغانستان { رهبران حزب دموکراتیک ... } از طرف عناصر کی جی بی سفارت شوروی در کابل مستقیماً اداره، تمویل و هدایت میشدند. " (١٦)

صباح الدین کُشککی در جای دیگر این کتا ب مینگارد: **" دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان باساس هدایت مسکو و با کوششهای احزاب کمونیستی کشور های همجوار افغانستان که غالباً در تحت هدایت مسکو صورت میگرفت، در سال ١٩٧٦ باهم یکبار دیگر یکجا شدند. نزده ماه بعد از کودتای ١٩٧٣ م بود که محمد داوود نگرانی خود را در مورد ارتباطات پرچم با مسکو علناً ابراز میکرد ... " (١٧)**

همین وحدت دو بارهٔ جناح های " خلق" و " پرچم " بود که چند ماه بعد از آن کودتای نظامی علیه داوود خان صورت گرفت . وقتی رژیم داوود سقوط کرد وحزب مذکوربقدرت سیاسی رسید، اختلافات رهبران آن مجدداً علنی شد و این بار، راندن رهبران جناح پرچم ازکابینه به خارج (به سفارتخانه ها) و پیگرد و دستگیری کادر های مهم آن از طرف جناح " خلق " را در پی داشت. همینجاست که روسها از این انشعاب و راندن یک جناح توسط جناح دیگر، بازهم بهره می جویند و بخاطر بدست آوردن اهداف اصلی که عبارت از اشغا ل افغانستان باشد، جناح پرچم در این زمینه بکار گرفته میشود.

تصور میرود روسها رهبران جناح " خلق " را به سخت گیری، انقلابیگری، کشتار " عناصر ضد انقلاب " و مختنق سازی هوا و فضای زنده گی سیاسی – اجتماعی مردم افغانستان ترغیب و تلقین کرده باشند تا زمینهٔ فکری و منطقی اشغال افغانستان، ظاهراً در پناه برگشت جناح " نجات بخش " حزب میسر شده باشد. توضیح فشردهٔ این موضوع برای آن بود تا تسلسل اصل مطلب که عبارت از دست داشتن پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان و بالاخره، اشغال افغانستان از طرف ملیشه های پاکستانی است، رعایت شده باشد.



حفیظ الله امین (کاظم)



عکس اول، نورمحمد تره کی و رفقای کودتاچی او را درحال مذاکرات رسمی در کاخ کرملین

نشان میدهد. عکس دوم (پایینی)، ببرک کارمل حین ملاقات با برژنیف

پس از اشغال نظامی افغانستان دیده میشود.



یادداشتهای فصل چهارم

(۱) مادهٔ ٢٤ قانون اساسی سال ١٩٦٣ میلادی افغانستان چنین بیان میکرد: پسرو دختر و برادر وخواهرپادشاه وازدواج و زوجات وابنا وبنات شان و عم و ابنای عم پادشاه خانوادهٔ شاهی را تشکیل میدهند. اعضای خانوادهٔ شاهی دراحزاب سیاسی شمولیت نمی ورزند و وظایف آتی را اجرا نمیکنند: صدارت یا وزارت، عظویت شورا و عضویت ستره محکمه.

(۲) (نوشتهٔ غلام حضرت کوشان- شمارهٔ۳۲٤ هفته نامهٔ امید- چاپ امریکا)

(۳) سوکارنو در آن زمان رییس جمهوراندونزیا و از زمرهٔ بنیان گزاران جنبش عدم انسلاک بود

(٤) خاطرات سید قاسم رشتیا- صفحه

(۵) تنها سردارمحمد ولی پسرعم خود و داماد شاه مخلوع را مدت مختصری درزندان نگهداشت، مگربسیارزود، پدر(شاه ولیخان) و پسر(سردارمحمد ولی) را احترامکارانه به ایتالیا نزد محمد ظاهر شاه فرستاد.

(٦) بعد ها افشا شدکه عده یی از اعضای جناح پرچم که دربخش های امنیتی وزارت داخله توظیف شده بودند، بویژه، شخصی بنام " صمد ازهر" درگرفتاری، شکنجه و مرگ شاد روان محمد هاشم میوند وال نقش داشته است .

(۷) " مزد بگیران اخوانی " – نوشتهٔ درفش امید

(۸) وبسایت " کابل پرس"

(۹) کیهان بین المللی – هجدهم سپتامبر سال ۱۹۷۷- تهران

(۱۰) گفته شده که غلام حیدرخان رسولی وزیر دفاع محمد داوود، محمد رفیع (بعداً جنرال محمد رفیع پرچمی) را پسر خوانده بود.

(۱۱) مقالهٔ تحلیلی " کودتای ثور" منتشرهٔ ماهنامهٔ " پگاه " – شمارهٔ دهم – سال ۱۹۹۷م چاپ کانادا – به قلم فرهاد لبیب

(۱۲) جنگ اشباح - صفحهٔ (٤٦) – به قلم ستیول کول

(۱۳) اردو وسیاست در سه دههٔ اخیر- صفحهٔ ۱۲۱- به قلم ن. عظیمی

(١٤) سقوط افغانستان – صفحهٔ ۲۹۹ به قلم عبدالصمد غوث

(۱۵) دههٔ قانون اساسی – به قلم صباح الدین کشککی
(۱٦) همان کتاب
(۱۷) همان کتاب

فصل پنجم

اشغال نظامی افغانستان توسط روسها
و سؤ استفادۀ پاکستان از آن

دقیقاً شب بیست و ششم ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی و عید کرسمس جهان غرب بود که نیرو های یکصد و بیست هزار نفری شوروی ازطریق زمین و آسمان به کابل و و لایات افغانستان پیاده شده و به سرعت میدان های بزرگ هوایی (بگرام) درشمال کابل، شیندند (سبزوار) در غرب و قندهاردرجنوبغرب کشور را به تصرف خویش در آوردند. و دستگاه های مهم دولتی از قبیل کاخ تپۀ تاج بیگ، کاخ دارالامان که حفیظ الله امین رهبر جناح خلق در آن بسر میبرد، رادیو افغانستان، میدان هوایی خواجه رواش، وزارت دفاع، مخابرات، داخله، فرقه های عسکری و مناطق ستراتژیک در سراسر افغانستان را در اختیار خویش گرفتند.



نیرو های ارتش روسی بداخل قلمرو افغانستان می شتابند

نیرو های مسلح روسی با کشتن حفیظ الله امین رییس دولت، درهمان شب بیست و ششم ماه دسامبرسال ۱۹۷۹ میلادی که دیگر به وی نیازی نداشتند، " ببرک کارمل " رهبر جناح پرچم را با خود از تاشکند بکابل آورده و به اریکۀ قدرت نشانیدند. مردم افغانستان، به ویژه اهالی شهرکابل که در یک فضای شدیداً اختناق آور ناشی از استبداد لجام گسیختۀ " خلقی " ها بسر میبردند، در مدت چهل و هشت سا عت، صدای هولناک طیارات غول پیکر روسی را می شنیدند که بلاوقفه بین تاشکند و افغانستان پُل ارتباط هوایی را تشکیل داده و پیوسته در نشست و برخاست بودند، ولی کسی را یارای استجواب نبود. صبح روز بعد، وقتی مردم از خا نه های شان بیرون آمدند، با تانکها و نیرو های مسلح روسی در خیابانها و چهار راه های شهر مواجه شده و دانستند که میهن شان اشغال نظامی شده است .

" واسلی متروخین " یکی از کارمندان بلند برتبۀ سازمان جاسوسی شوروی (کی . جی . بی)، پس از حصول پناهنده گی به انگلستان طی یادداشتهای خویش درمورد قتل حفیظ الله امین چنین مینگارد:

" ک . ج. ب در بیست و هفتم دسمبر به عملیات (عقیق) آغاز نمود که مشتمل بود بر یورش بر اقامتگاه حفیظ الله امین رییس جمهور جمهوری دموکراتیک افغانستان و منشی عمومی کمیتۀ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ از بین بردن نامبرده و افراد نزدیک به او و بالاخره دستگیری همراهان و اعضای بلند پایه دولت او. برای سهم گرفتن در عملیات (عقیق) بیشتر از هفتصد تن از اعضای ک. جی . بی از مرکز و حومۀ آن به شهر کابل گرد آورده شده بودند. اینها همه یونیفورم نظامی افغانی به تن داشتند. رمز آغاز عملیات، انفجاری بود که باید در زیر یک درخت در یک چهار راهی در مرکز کابل صورت میگرفت . برای انجام اینکار از قبل مواد منفجره در آنجا جا سازی شده بود. تعداد اعضای کی. جی . بی که در جریان این عملیات به قتل رسیدند ازمرز صد تن گذشته بود. تصاویر افرادی که در جریان اجرای وظیفۀ انترناسیونالیستی شان { نابودی حفیظ الله امین } به قتل رسیده بودند در دهلیز ها و اتاقهای کی . جی . بی نصب گردید. اندروپف وادار گردید تا نصب این همه تصاویر را مورد غور و بررسی قرار دهد، زیرا نصب اینها موجب جلب توجه بیش از حد میگردید. " (۱)

تذکر این نکته نیز جالب خواهد بودکه حفیظ الله امین فقط مدتی قبل ازاین رویداد خونین،

محل کارش را از " خانۀ خلق" یا ارگ جمهوری که در نفس شهرکابل موقعیت دارد، به کاخ تپۀ تاج بیگ واقع دارالامان درحومۀ جنوب غرب شهر انتقال داد. تحلیل گران آگاه میگویند که مشاورین روسی، بخصوص قرارگاه متنفذ کی جی بی درکابل، این تصمیم را ظاهراً به بهانۀ تاًمین بیشتر امنیت جانی، بالای "امین" تحمیل نموده بودند؛ زیرا برنامۀ محرمانۀ قتل او را در پیش داشتند و به نظر آنها، تطبیق این برنامه درداخل شهر، خطرات زیادی را در قبال داشت.

بخت به یاری "جوانان مسلمان" می شتابد

گفتیم که عده یی از رهبران (اخوان) وعده یی از پیروان آنها قبلاً در دوران جمهوری سردار محمد داوود رهسپار پاکستان شده از طرف ذولفقارعلی بوتو صدراعظم و سازمان جاسوسی مُلکی و نظامی آن کشور، علیه رژیم محمد داوود مورد استعمال قرارگرفتند. بعد ها که روابط دو کشور رو به عادی شدن رفت، رهبران (اخوان) برای مدتی در خاک پاکستان بلا تکلیف مانده و حتا جیره ی ماهیانۀ آنها ازطرف دستگاه اطلاعاتی آن کشور قطع گردیده بود. آنها تا اوایل قدرت گیری جنرال ضیا الحق همچنان به این بلا تکلیفی ادامه میدادند. لهذا، حامیان پاکستانی شان در صدد وساطت و زمینه سازی غرض برگرداندن (اخوانی) ها به افغانستان گردیده بودند تا این باراضافی را ازشانه های خویش دور افگنند. اما، وقوع کودتای هفتم ثور و دهشت ناشی ازان، تعداد زیادی از مردم خساره مند و هراسیدۀ کابل و ولایات را که شامل مامورین دولتی، عساکر، روشنفکران، شاگردان، استادان و سایرافرادکشوربودند، مجبور به ترک سرزمین آبایی و پناه بردن به خاک های ایران و پاکستان نمود. متعاقب آن، تجاوز مسلحانۀ قوای روس در ماه دسامبر۱۹۷۹ میلادی (ماه جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی) که ازیکطرف موجب سقوط رژیم جناح " خلق" و حاکمیت جناح "پرچم" گردید و سوی دیگر، جریان خونریزی و بمباران و دستگیری و شکنجه و جنایت را گسترش داد، نه تنها شور مقاومت سراسری را بار آورد، بلکه باعث شد هزاران نفر دیگر اعم از مرد و زن و کودک در هر شب و روز، مرز های شرقی و غربی مملکت را عبور نموده خود را به ایران یا پاکستان برسانند.

روسها و رژیم دست نشاندۀ آنها تلاش زیادی بخرچ دادند تا با تبلیغات دامنه داردپلوماتیک و مطبوعاتی چنین وانمود کنندکه "قطعات محدود" ارتش شوروی " به دعوت دولت قانونی

افغانستان " وارد این کشور شده و هر زمانیکه دولت افغانستان بخواهد، کشور را ترک خواهند گفت. به سلسلۀ همین تلاشها و تبلیغات بود که رژیم ببرک کارمل برخی از زندانیان دورۀ حاکمیت خونبار(تره کی – امین) را رها کرد، بخاطرشهادت هزاران انسان بیگناه وطن که توسط رژیم قبلی صورت گرفته بود، عزای ملی اعلان نمود، ببرک درمراسم فاتحه خوانی شهدا اشتراک نمود، تنی چند ازوزرای کابینۀ خلقی ها را به نام " امینست ها" به جوقۀ اعدام سپرد، " جبهۀ پدروطن " را ایجاد نمود تا تعدادی از " روشنفکران"، مامورین سابقه دار دولتی (تکنوکراتها) و افراد سرشناس را به دور آن جمع نموده بدین وسیله از شدت مخالفتها در برابر رژیم بکاهد. علاوتاً وی بعضی از بیروکراتها را در پُست های غیر کلیدی و غیرمهم حکومت مانند مشاوریت وزارتخانه ها گماشت. ولی از آنجا که مردم افغانستان دیگر به اصل و ماهیت رژیم پی برده و ارتش بیگانه را عملاً در سر زمین مادری و پدری شان می دیدند، بنابران، به هیچ صورت فریب چنین تبلیغات و اقدامات را نخورده به اشکال و شیوه های مختلف به مخالفت و مقاومت علیه روسها و رژیم دست نشاندۀ آنها پرداختند. شدت مقاومت مردم و سرکوب خونین و بیرحمانۀ آن از طرف ارتش روسی و رژیم جناح پرچم طبعاً گراف تلفات جانی و مالی هردو جانب را بلند برده موجب مهاجرت سیل آسای مردم افغانستان بخارج و بخصوص به خاک پاکستان گردید.

دقیقاً سال ۱۹۸۰ میلادی بود که کشور های غربی و ممالک مسلمان عرب، متوجه سنگینی تجاوز نظامی روسها به افغانستان و مقاومت جانبازانۀ مردم آن شدند. پاکستان نخستین کشوری بودکه از یورش عساکر روسی به سوی جنوب ورسیدن آنها دربُنِ گوشش به وحشت افتاد. پاکستانی ها با ترس فراوان میگفتند که بعد از افغانستان، نوبت اشغال پاکستان خواهد بود تا درکام امپراتوری شوروی فرو رود. بنابران، رهبران (اخوان) یا " جوانان مسلمان" و نیز، مقام های عسکری و استخباراتی پاکستان، باساس یک برنامۀ دقیق، شروع کردند به " تنظیم " سازی و سر باز گیری از میان انبوه افغانهای مهاجر وغلیان احساسات آزادیخواهانۀ آنها به نفع سیاسی – ایدئولوژیک خود شان. ستراتژیست های سیاسی – نظامی پاکستان در یک تمهید و تبانی خاص با ایالات متحدۀ امریکا، بریتانیا، اسراییل، عربستان سعودی و سایرین، خواستند از یکطرف سدِ عبور نا پذیری ازگوشت و خون و استخوان انسان افغانی دربرابر هجوم قشون اشغالگرروسی ایجاد نمایند تا یورشگران قادر نشوند پا را ازافغانستان فرا ترگذارند و از سوی دیگر، خاک افغانستان را بمثابۀ میدان جنگ گرم و تاکتیک های غدارانه ونیز، آزمونگاه زور

آزمایی نظامی در برابر حریف جهانی شان مبدل سازند. قبل ازهمه، جنرال ضیا الحق رییس جمهوری پاکستان با در نظر داشت دلگرمی امریکا و وعده های بلیون دالری به رژیمش، برای جنرال اختر عبدالرحمن رییس سازمان جاسوسی آن کشور(آی . اس . آی) دستورداد تا نتیجهٔ مطالعات و نظریاتش پیرامون اوضا ع جدید افغانستان، موقعیت های سیاسی– نظامی و چگونه گی استفاده ازچنین فرصت را هرچه زود تر به او تقدیم نماید. آنچه در سالهای بعدی ازسوی حکومت پاکستان علیه هستی ملی ما انجام داده شد، عمدتاً بازتاب همان مطالعات، نظریات و پیشنهادات جنرال اختر و همکاران نزدیک داخلی و خارجی او بود. جمی کارتر رییس جمهور وقت ایالات متحده به تاریخ ۲۸ ماه دسامبر۱۹۷۹ م (سه روزپس از تجاوز نظامی روسها به افغانستان)، طی یک سخنرانی، خطاب به مردم ایالات متحده گفت: " **این، یک اشتباه بزرگی است که در جهت صلح و امنیت جهانی صورت گرفته است** " و باز، بتاریخ هشتم ماه جنوری سال ۱۹۸۰م گفت: " این حادثه، بعد از جنگ جهانی دوم، بزرگترین خطربرای صلح جهانی است. " سپس ادارهٔ جمی کارتر تعزیراتی علیه شوروی وضع نمود، تصویب معاهدهٔ سلاح های ستراتژیک (سالت ۲) را که در آستانهٔ توافق بودند، ملتوی نگهداشت، صدور تقریباً هفتاد ملیون تن گندم و تکنالوژی پیشرفته به آن کشور را معطل قرارداد، شرکت در مسابقات جهانی اولمپیک سال ۱۹۸۰ را که قرار بود در ماسکو دایر شود، تحریم نمود، علیه جریان بازرگانی شوروی با امریکا قیود وضع کرد، از ورود کشتی های ماهیگیری شوروی در آبهای متعلق به امریکا جلو گیری بعمل آورد و مبادلات اقتصادی و فرهنگی فی مابین دو کشور را به تعلیق در آورد.

جمی کارتربه روز بیست وسوم ماه جنوری همین سال، آسیای جنوب غربی را سومین منطقهٔ ستراتژیک برای امنیت غرب خواند و اشغال افغانستان توسط سربازان شوروی را " **جدی ترین تهدید برای صلح از زمان جنگ جهانی دوم" معرفی نمود. وی اضافه نمود که " هرگونه کوشش توسط نیرو های خارجی برای به دست آوردن کنترول منطقهٔ خلیج فارس، تجاوز به منافع حیاتی ایالات متحده است و با تمام وسایل لازم از جمله نیرو های نظامی به چنین تجاوزی پاسخ داده خواهد شد.** " وی همچنان به مجلس سنای امریکا پیشنهاد نمود تا روند قرار داد " سالت ۳" با شوروی معطل قرار داده شود.

انگلستان، جلسه ی فوری شورای امنیت سازمان ملل را مطالبه نمود که بالاخره به روز چهاردهم ماه جنوری سال ۱۹۸۰ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل جلسهٔ عمومی تشکیل داده پس از

بحث روی تجاوزنظامی شوروی بالای افغانستان، با یکصد و چهار رای موافق در مقابل هجده رای مخالف و هجده رای ممتنع، این تجاوز را محکوم نموده خواهان عقب نشینی فوری سربازان شوروی از خاک افغانستان شد و طی جلسات متعدد، در جریان سالهای بعد نیز، حین محکوم کردن تجاوزنظامی بالای افغانستان، تقاضای عقب نشینی نیرو های شوروی ازخاک آن کشور را مکرراً به تصویب رسانید. متعاقباً کشور های یوگوسلاویا، رومانیا، چین و کشور های اسلامی، عمل تجاوزی شوروی را صریحاً تقبیح نمودند.

وزیر امورخارجه ی انگلستان به سفر های عاجل و اضطراری به کشور های مختلف و از آن جمله به ترکیه، اردن، عربستان سعودی، هند و پاکستان پرداخت و ازکمپ های مهاجرین افغان در لندی کوتل دیدن نمود .

همچنان سازمان کنفرانس اسلامی، کمسیون حقوق بشر سازمان ملل، جامعهٔ اقتصادی اروپا، اتحادیه های مختلف منطقه و جهان مانند کشورهای غیر متعهد، اتحادیه های کشورهای جنوب شرق آسیا، کشور های عضو پیمان اتلانتیک شمالی(ناتو)، چین توده یی، سازمان های آزادیبخش جهان سوم و سایر نهاد ها و موسسات بین المللی با یکصدا تجاوزنظامی وعریان شوروی را محکوم کردند.

بعد از این بود که سازمان جاسوسی امریکا (سی.آی . ای) تحریکات عجیبی را در منطقه و جهان علیه شوروی آن وقت آغاز نمود. زیرا کاخ سفید متعاقب پیشروی شوروی به سوی جنوب و اشغال افغانستان، تازه متوجه نکات آتی شده بود:

- حریف جهانی ایالات متحده، بدون آنکه موضوع را با کاخ سفید در میان بگذارد و در اطراف تقسیم منافع مشوره و مذاکره نماید، گام بزرگی به سوی جنوب یا بصوب خلیج فارس و بحر هند برداشته بود.

- منافع جهانی ایالات متحده با این پیشروی شورویها در بحر هند، شرق میانه و جنوب شرق آسیا ضربه پذیرشده بود.

- هژمونی ایالات متحده در جهان و بخصوص در میان کشور های تابع و از جمله، پاکستان لطمه برداشته بود.

– افغانستان با موقعیت خاص جغرافیایی یا جیوپولیتک و مردم دلیر و از خودگذرش میتوانست به گورستان یا ویتنام ثانی برای حریف جهان اش (روسها) مبدل شود، بدون آنکه حتا یک نفر امریکایی جان خود را از دست بدهد.

– موقع آن فراهم شده بود تا با استفاده از ترس زعمای پاکستان، در راه ایجاد استحکام پایگاه های نظامی در آن کشور و حضور گسترده در منطقه سود برده شود.

– زمینه برای آزمایش سلاح های کُشنده در خاک افغانستان مساعد شده بود و ...

پس، تماسگیری ها، برنامه ریزی ها، نقل و انتقالات، مسافرت های مخفی، مشوره گیری ها و مشوره دهی های خاص، تعهدات مالی و سیاسی و ... میان امریکا، پاکستان و سایر شرکا به جریان افتید.

درکتاب "افغانستان و مداخلات خارجی" چنین میخوانیم: " ... **در نهم ژانویه ۱۹۸۰ در واشنگتن در اتاق اس- چهارصد وهفت، درقسمت سنای ساختمان کنگره (که بیش از اندازه دستگاههای الکترونیکی حفاظتی در داخل و نیرو های مسلح در خارج آن جهت جلوگیری از درزاحتمالی اطلاعات وجود دارد) طی تعطیلات کریسمس کنگره، گروهی از سناتورها حاضر شدند، سناتورها عبارت بودند از بیرچ بایه از ایالت ایندیانا رییس کمیتهٔ منتخب اطلاعات، باری گلدواتر از آریزونا معاون ریاست سنا، جوزف آربیدن از دلاویر و مدیران ادارات مانند ویلیام جی میلر و ارل دی. آیزنهاور نماینده گان سیا. در این جلسه معاون رییس سیا فرانک سی کارلوسی معاونت عملیات جان مک ماهون بعضی مردان شماره یک عملیات مخفی بودند. فقط یک موضوع در دستور کار این جلسه وجود داشت که عبارت بود ازمطرح ساختن برنامه هایی برای انجام عملیات شبه نظامی مخفی سیا در افغانستان . ازسوی سناتورها هیچگونه مخالفت اساسی صورت نگرفت. روز بعد کارلوچی طی گزارشی نتیجهٔ اجلاس را به کاخ سفید تسلیم نمود و رییس جمهور کارتر، دستوری مبنی بر شروع عملیات براندازی در افغانستان را صادرنمود."**

" ... بعد ازکودتای مارکسیست ها درافغانستان، رییس جمهور کارتر همزمان، عملیات ضد افغانستان را صادر میکند که زبیگنیو برژنسکی معاون امنیت ملی رییس جمهور، به عنوان طراح قضیه و استنسفیلد ترنر رییس وقت سیا به عنوان مجری عملیات تعیین شدند. "

" درحقیقت اولین کار در دسته های تروریستی توسط امریکا در پایگاه پاکستانی اش با دلالی (آی.اس.آی) در منطقه شکل می گیردکه از نمونه های عینی آن میتوان گروه سپاه صحابه، انصار المجاهدین، گروه طالبان، تیم های تحت رهبری اسامه بن لادن ... را نام برد ... بعنوان نمونه در ژوئن ۱۹۸٤ ، " تایم" با افتخار گزارش دادکه صد ها تن از نیرو های بومی در پایگاه های سازمان سیا در گوشه و کنار امریکا دوره های آموزش خود را با موفقیت به اتمام رسانید، اکنون جهت کسب تجارب بیشتر نظامی مشغول درگیری با روسها می باشند ... مجلهٔ خاورمیانه نیز در تاریخ ۱۹۸٤/۹/۱به نقل از منابع سیا اعلام کرد: مزدوران بومی تعلیم دیده توسط کارشناس سیا در پاکستان و افغانستان به عنوان جوخه های ضربتی مخفی ایالات متحدهٔ امریکا علیه آنهایی که با سیاست های ما در خاور میانه مخالفند، استفاده خواهد شد، با این حربه خنثی خواهد گردید. " (۲)

"برژنسکی " مشاورامنیت ملی " کارتر" در سالهای بعدی، طی انجام مصاحبه ها اظهار داشت که وقتی روسها داخل افغانستان شدند، وی توسط نامه یی عنوانی رییس جمهورگفت که اینک، بهترین فرصت میسرشده تا روسها را در افغانستان مصروف نگهداریم و ...

رژیم جنرال ضیأ در این هنگام چه وضعی داشت ؟

ضیأ که ازیکطرف درمیان مردم پاکستان مایه وریشهٔ مستحکم نداشت و از طرف دیگر، ازطریق کودتای نظامی (طریق غیر قانونی) قدرت را غصب نموده بود و نیز بنا بر سایر عوامل، دچار اشکالات آتی بود:

از ناحیهٔ کسر بودجهٔ (پنجصد ملیون دالری) رنج می بُرد

– نا رضایتی مردم پاکستان از رژیم کودتا و شرایط " مارشالا" کاملاً مشهود بود

– مخالفتهای جدی سیاسی احزاب مختلف و به ویژه، حزب مردم پاکستان علیه رژیم ضیأ پُرطنین بود.

– رابطهٔ سرد امریکا با پاکستان مبنی بر آتش زدن سفارت و مرکز فرهنگی ایالات متحده در اسلام آباد و راولپندی که یکماه قبل از تجاوز روسها به افغانستان، ظاهراً از سوی احزاب مذهبی (ولی به اشارهٔ رژیم) صورت گرفته بود، ادامه داشت.

– موجودیت مرکز سازمان " الذولفقار" به رهبری مرتضی بوتو پسر ارشد ذولفقار علی بوتو در کابل که مبارزهٔ مرگ و زنده گی را با استفاده از تروریسم علیه رژیم ضیا الحق آغاز کرده بود، تهدیدی برای ضیا بود.

– وحشتی که رژیم ضیا الحق از ناحیهٔ تعقیب ها، گرفتاریها و کشتار های گستردهٔ مخالفین سیاسی در میان مردم پاکستان ایجاد نموده بود، مورد انتقاد کشور های غربی و به ویژه واشنگتن قرار گرفته بود.

قبل از تجاوز روسها به افغانستان، رژیم ضیا الحق چند بار دست بدامان ایالات متحده برده و تقاضای کمکهای مالی را بعمل آورده بود و ایالات متحده آنهمه تقاضا های رسمی و مکرر را رد نموده بود. با آنهمه نا گواریها که رژیم ضیا الحق بدان ها دست و گریبان بود، اشغال افغانستان توسط عساکر روسی، برخلاف پندار های ترسناکی که پاکستانی ها در اول از آن داشتند، دفعتاً روزنهٔ سود جویی های فراوانی را پیش روی آنها گشود، یعنی تجاوز نیرو های بیگانه، اگرچه برای مردم دردمند افغانستان امر بدی بود، برای پاکستانی ها به امر مفیدی تمام شد. همچنان برای (اخوانی) هایی که بار اضافی بر دوش سازمان جاسوسی پاکستان شده و قرار بود به افغانستان برگردانده شوند، این تجاوزنظامی و این مصیبت عظیم ملی درافغانستان، غنیمتی بود.

دیپلوماسی جنرال اختر و سایر جنرالان پاکستانی در این شب و روز، چنان قرین پیروزی گردید که جانب امریکا تقریباً کلیه شرایط جانب پاکستان درقبال افغانستان را بخاطرشکست دادن حریف جهانی اش پذیرفت. مثلاً، امریکا پذیرفت که تسلیمی، نگهداری و توزیع سیل سلاح و وسایط نظامی که بخاک پاکستان و بنام مجاهدین افغان سرازیرخواهد شد، کاملاً در اختیار سازمان آی اس آی باشد، تمرینات نظامی مجاهدین، تنها توسط افسران آی اس آی پاکستان و درنواحی مرز میان دوکشورافغانستان – پاکستان انجام داده شود، کارمندان و کارشناسان سی آی ای امریکا حتا حق نخواهند داشت در بخش تعلیم و تمرین مجاهدین مداخله نمایند، (یعنی این امتیاز نیز باید کاملاً متعلق به افسران پاکستانی باشد)، هرسلاح جدید و پیشرفته که قرار باشد در اختیار مجاهدین افغان گذاشته شود، سی آی ای حق ندارد، آموزش مربوط به استعمال آنرا مستقیماً به مجاهدین بیآ موزانند، بلکه این آموزشها بایستی صرفاً به افسران و منسوبین آی اس آی پاکستان صورت بگیرد.

علاوه ازان، جنرالان پاکستانی بالای امریکایی ها قبولاندند که پول، مواد خوراکی، خیمه، البسه و مجموع مواد و مساعدتهای مربوط به جهاد مردم افغانستان که از سراسر جهان ارسال خواهد شد، باید مستقیماً به ادارهٔ آی اس آی سپرده شود و تنها و تنها همین اداره صلاحیت آنرا خواهد داشت که به کی، چه مقداربدهد (یا ندهد) . حتا حکومت مداران پاکستانی با استفاده از التهاب سیاسی امریکایی ها، این شرط را نیز بالای آنها تحمیل کردند که امریکایی ها حق نخواهند داشت مستقیماً با قوماندان های جهادی داخل افغانستان درتماس شوند، بلکه این تماسها باید ازکانال استخبارات نظامی پاکستان عبور داده شود. شرطی که در سالهای بعد، تا حدودی از میان برداشته شد .

پس از آن بودکه اردوگاه های مخصوص نظامی در نقاط مختلف خاک پاکستان مانند چترال، کوهات، چیرات، کویته، نوشهره، میرامشاه و غیره غرض تمرین و آموزش جنگی و تخریبی علیه افغانستان ایجاد گردیدند، ساخت و ساز تونلهای مارپیچی در سینهٔ کوه های " توره بوره"، واقع در شرق جلال آباد، با درنظر داشت کلیه امکانات فنی و نظامی تحت نظر" اسامه بن لادن" وسرمایه گزاری شبکه ی سی.آی .ای روی دست گرفته شد. ساختمان های مستحکم دیگرنیز درجاجی و کوه های اطراف خوست به منظور جابجایی سلاح و مواد جنگی و سنگر های ضد عساکر روسی با مخارج ملیون ها دالر اعمارگردید. درکتاب " جنگ اشباح " که بقلم " ستیوکول" یکی از مدیران " واشنگتن پُست " نگاشته شده و توسط هموطنی بنام " مهندس محمد اسحاق"، از زبان انگلیسی به زبان فارسی دری ترجمه شده است، میخوانیم: " **... افسران و افراد آی.اس.آی از ارتش پاکستان گرفته شده بودند. بخش افغانستان آی.اس.آی که توسط چندین دگروال اداره میشد، مسوول کار های روزمره ی کمک رسانی به مجاهدین بود. تاسال ۱۹۸۳ ، این بخش، ٦٠ افسر برحال و ۳۰۰ افسر متقاعد را استخدام نموده بود. افراد استخدام شده غالباً جگرن و تورن از میان پشتونها بودند. این افراد با لباس غیر نظامی با آزادی در مناطق قبایل در مرز دو کشور و د ر داخل خاک افغانستان گشت و گذار مینمودند..." (۳)**

گوشه یی از سؤ استفاده های پاکستان از جهاد مردم افغانستان

الفـ) دربخش نظامی

"برژنسکی" مشاور امور امنیت ملی دوران ریاست جمهوری جمی کارتر در اوایل سال ۱۹۸۰ میلادی، یعنی پس از تجاوز نظامی روسها به افغانستان، به صورت عاجل رهسپاراسلام آباد پایتخت پاکستان گردیده همراه با مسوول (سی .آی. ای) در آن کشور، مذاکراتی را با جنرال اختر عبدالرحمن رییس سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) انجام داده و ضمناً به وی اطمینان داد که: **مساعدتهای مالی – نظامی ایالات متحده به پاکستان از سر گرفته خواهد شد، مشروط بر آنکه حکومت ضیا الحق سلاح هایی راکه جهان برای مجاهدین افغان میدهد، به آنها برساند.** "

طوریکه موضوع در آن سالها به بیرون درز کرده بود، ایالات متحده آماده گی خود را غرض اعطای وجه پنجصد ملیون دالر مساعدت مالی به جانب پاکستان (که مقامات پاکستانی قبلاً اعطای آنرا تقاضا داشتند، ولی برایشان میسر نمیشد)، نشان داد، ولی جنرال اختر که زرنگی های دپلوماتیک را نیز ازاربابان انگلیسی خویش آموخته بود، درک کرد که گنجی که حتا در تصور شان هم نمی گنجید، بخاطرمصایب افغانستان و از برکت خون ملت آن کشور با پای خودش نزد آنها آمده است، لهذا، با ژست خاص دپلوماتیک به هیأت امریکایی میگوید که: "**این مقدار مساعدت، ارزش یکدانه بادام را هم برای پاکستان ندارد**"، همان بود که درمراحل بعدی، ضمن ادامۀ مذاکرات و چانه زدنهای زرنگانۀ جنرال اختر، آغاشاهی وزیر امورخارجۀ وقت وشخص جنرال ضیا و غیره، جانب امریکا حاضر شد سه اعشاریه دو بلیون دالر کمکهای نقد و جنس به پاکستان سرازیرنماید.

علاوه ازان، اخترعبدالرحمن ضمن تماسها و ملاقاتهای بعدی با مقامات امریکایی، شرایط آتی را نیز بالای جانب امریکا تحمیل نمود:

– هیچ امریکایی، افراد سی آی ای و یا ارگانهای دیگر، حق نخواهند داشت از خاک پاکستان وارد افغانستان شوند.

– توزیع و انتقال سلاح تنها توسط افسران آی اس آی صورت گیرد.

- تعلیمات نظامی برای مجاهدین در کمپ های آی اس آی و توسط افسران آن سازمان در امتداد مرز با افغانستان صورت خواهد گرفت.

- مامورین سی آی ای اجازهٔ تعلیم به مجاهدین را { بصورت مستقیم} ندارند.

-درصورت معرفی سیستم سلاح های جدید، مامورین سازمان مذکور، معلمین آی اس آی را تعلیم خواهند داد.

احزاب مخالف پاکستان در آن زمان، رژیم ضیا الحق را متهم نمودند که در مقابل این کمکها، حاضر شده برای امریکایی ها در شهر های کویته، کراچی و پشاور پایگاه ها و امتیازات نظامی بدهد و ضیأ برای آنکه از زیر چنین فشار های سنگین رهایی یابد، " آغاشاهی " وزیرامورخارجه اش را مجبور ساخت ازطریق رادیو تلویزیون پاکستان، مسوولیت آنهمه معاملهٔ بزرگ را بر دوش خود گیرد.

" ادمیرال ستنافورد" رییس (سی . آی. آی) در دوران " جمی کارتر" اظهار کرده بود که: **"ما دراوایل، یک ناراحتی وجدانی احساس میکردیم مبنی بر اینکه آیا ایالات متحده به مردمی سلاح بدهد که کشته شوند تا روسها توازن را از دست بدهند؟ ولی با آنهم چون یک عمل مفید به منافع امریکا بود، من در سال ۱۹۷۹م موافقت نمودم ... "**

" **تم وینر** " درکتاب خود بنام " چک سفید " مینویسد که: " ... **با این معامله، ضیأ حاضر شد که این شبکه { ورود سلاح به پاکستان و انتقال آن به افغانستان} را تأمین نماید. ولی به یک شرط که بعد ازحصول محمولهٔ کمکی به خاک پاکستان، تمام امور دیگر را حکومت پاکستان انجام دهد که البته عملیات تحت نظر (آی. اس. آی) انجام خواهد یافت و بدین صورت (سی .آی. ای) به این شرطِ ضیا هم موافقه نمود تا اسلحه را به مخبرین ضیا بدهند ...** " (٤)

"سناتورهمفری" یکی ازحامیان جهادضد روس گفته است که: " **در طول سالهای اکمالاتِ ما، اول جنرال اختر عبدالرحمن و بعداً جنرال حمید گل بلا وقفه با مسوول سی آی ای در مورد اکمالات و فعالیتهای تاکتیکی مشوره مینمودند، مگرکنترول نهایی مسایل نزد آی اس آی پاکستان بود. آنها بودند که اسلحهٔ بدست آمده را به لیدران سیاسی توزیع مینمودند وآنها تصمیم**

میگرفتند که به کی چقدر اسلحه بدهند، برای این کار، در میان گوریلا ها هفت لیدر سیاسی ساخته شد که آنها هر کدام بصورت علیحده با استخبارات پاکستان ارتباط داشتند ... "

سناتورمذکور باز هم میگوید: " **گفته میتوانم که آی اس آی به احزاب افراطی توجه بیشتر داشت . از آنجمله، مرد ریشداری بنام گلبدین حکمتیار است . حکمتیار به ارزش در حدود نیم بلیون دالر اسلحۀ سی آی ای را بدست آورده است .** سناتور " جورج براون جونیر" که در سالهای ۱۹۸۵–۱۹۸۷ میلادی در کمیتۀ استخبارات سنای امریکا انجام وظیفه میکرد، در یکی از صحبت هایش گفته بود که: **پاکستانی ها یک مقدار قابل ملاحظه از کمکها را به منافع خود جدا میکنند، پاکستان دزدی این مواد را در حقیقت کمیشن همکاری خود در قضیه میداند."**

"ویلهیم دتیل " که مدتهای طولانی در منطقه (افغانستان – ایران و پاکستان) سفر ها نموده و گزارشاتی برای روزنامه های معتبرآلمانی تهیه کرده است، در کتاب خویش بنام " گذرگاه افغانستان" چنین مینگارد:

"من از منابع مؤثق دیگری مطلع شدم که کراچی مهم ترین مرکز دریافت اسلحۀ مبارزان افغانی میباشد. از طرف دیگر ارتش پاکستان وظیفۀ حمل و نقل سلاح های مذکور را به کویته و پشاور بر عهده دارد. دراین بین حدود چهل فیصد از محمولات مزبور در زاغه (ذخیره خانه) های ارتش پاکستان جای می گیرد. البته زاغه های مورد نظر فقط برای بهترین انواع اسلحه جا دارد، اسلحۀ مورد نظر بیشتر در جا های سّرِی و دور افتاده انبار میشود. (۵)

" ستیو کول " نویسندۀ کتاب " جنگ اشباح" از قول "هارت " رییس بخش سی آی ای درسفارت امریکا در اسلام آباد مینویسد که "**هارت میدانست که پاکستان از سلاح و مهمات فرستاده شده قسمتی را می دزدد، اما فکر میکرد دزدی در یک سطح قابل قبول قرار داشت ... هارت فکر میکرد به خاطر بر آورده شدن هدف بزرگ، بعضی چیز ها را باید نادیده گرفت. "**

قرار گزارشات مؤثق، تنها در ماه جون سال ۱۹۷۹ میلادی یک کشتی بزرگ پاکستانی مقدار دوهزارتُن سلاح و تجهیزات نظامی را از امریکا به بندر کراچی انتقال داد. یک کشتی بزرگ دیگر پاکستانی در عین زمان، مقدار هشت هزار تُن سلاح و مهمات جنگی را از چین به پاکستان

رسا نید. این تنها نبود. " هارولد براون " وزیر دفاع ایالات متحده، سفر خصوصی به چین و جنرال"پیاو" وزیردفاع چین درسال ۱۹۸۰ میلادی به واشنگتن مسافرت نموده موافقت نامه یی را به امضا رسانید

که به تأسی ازان، ارسال محموله های وسایط جنگی از " سین کیانگ " شروع شده از طریق شاهراه " قرا قُرُم " مستقیماً به ذخیره خانه های نظا می پاکستان در اسلام آباد و پشاور ختم میشد.

این درحالی بود که درماه اپریل سال ۱۹۷۹ م فرمانده ی نیروی هوایی چین وارد پاکستان شد تا ضمن دیدار های خصوصی با مقام های پاکستانی، راه ها و زمینه های کُمک رسانی برای تنظیم های جهادی – اسلامی درخاک پاکستان را مساعد سازد.

همچنان عربستان سعودی، در نتیجهٔ تماسهای (سی آی ای) موافقت کرد که کمکهای مالی و تسلیحاتی آن کشور را مستقیماً برای مقام های نظامی پاکستان بفرستد. مقام های سعودی تعهد سپردند تا در برابرهردالری که امریکا برای مبارزه علیه شوروی درافغانستان بمصرف میرساند، آنها {سعودیها} عین مقدارپول را در این جهت بپردازند.

چنانکه بعداً افشا گردید، جریان سرازیر شدن سلاح های مدرن از امریکا تا ایران و اسراییل و اقصا نقاط جهان به سوی ذخیره خانه های اردوی پاکستان از آغاز سال ۱۹۸۰ میلادی تا سقوط آخرین مُهرهٔ روسی (دکترنجیب الله) درسال ۱۹۹۲م پیوسته و بی وقفه ادامه داشت.

رژیم عربستان سعودی، علاوه ازآنکه ملیونها دالر و دینار از ذخایرمالی دولتی روانهٔ پاکستان نمود، برای مساجد، مؤسسات اسلامی، نهاد های خیریه، تاجران و سایر منابع داخلی... اجازه داد تا مساعدتهای مالی را جمع آوری نموده ظاهراً برای مجاهدین افغان به خاک پاکستان بفرستند. چنانکه امیرسلمان بن عبدالعزیز امیرشهر ریاض کمیتهٔ مخصوص را بهمین منظور تأسیس نمود." شیخ عبدالعزیزبازکه " مفتی اعظم آن کشورنیزفتوا صادرکرده پرداخت ذکات برای مجاهدین افغانی شرعاً رواست. بنابران، جمع آوری پول از طریق شعبات بانکی، مساجد، " مکتب الخدمه"، " لجنه الاغاثه "، " مکتب التنسیق"، " هیأت الاغاثه العالمیه "، " رابطه العالم الاسلامیه " و صدها منبع دیگرآغاز شد که همهٔ آن پولها به کیسهٔ مقام های نظامی و حکومتی پاکستان سرازیرگردید.

قرار اظهار دگروال یوسف پاکستانی درکتاب " تلک خرس" یا (فاجعۀ قرن)، مقدارسلاح های وارده به پاکستان، تنها درسال ۱۹۸۷م بالغ بر شصت و پنجهزار تن میگردید.(٦)

جنرال کمال الدین آمر مرکز استراتژی پاکستان، با بی باکی گفته بود: " ... **این اشتباه امریکاست اگر فکر کند آنچه آنها ارسال میدارند به مرسول آن برسد، زیرا این یک حقیقت است که در بین این دو مرجع (امریکا و پاکستان) اجنت های زیادی است که میتوانند از آن استفاده مادی کنند و در میان اسلحه که به جانیان فروخته میشود و اسلحه که برای روز های مشکل ذخیره میگردد، کسانیکه آنرا از یک دست بدست دیگر میدهند، حتماً از آن استفادۀ سؤ مینمایند.(۷)**

فکرنه میکنم رساتر وگویا تر از این اعتراف مبنی بر سود جویی و سؤ استفاده های لجام گسیختۀ مقام های پاکستانی از حال زار یک ملت خونین تن و همسایۀ مسلما نش سراغ شده بتواند. در دنیای امروز و در تحت حاکمیت قهار سیاست و سرمایه، هیچ گروه، حزب یا ملتی نباید از بیگانه گان توقع همکاری و مساعدت بی شائبه و بی قید و شرط را داشته باشد. اگر ایالات متحدۀ امریکا ظرف بیشتر از ده سال مبلغ سه بلیون دالر بنام جهاد ضد روسی مردم افغانستان به مصرف رسا نید، منظور آن غمشریکی با مردم افغانستان، رهایی آنها از چنگ اسارت و آباد سازی این کشور نبود، بلکه به قول " چارلی ویلسن" یکی از سناتوران امریکایی که گفته بود "**ما در حدود پنجاه و هشت هزار عسکر در ویتنام از دست دادیم و روسها بیست و پنجهزار نفر در افغانستان از دست دادند، بدین صورت، سی و سه هزار دیگر هنوز قرضدار هستند."**، هدفی جز گرفتن انتقام خونین از حریف خود شان و بدست آوردن منافع جهانی امریکا نداشت . همین " چارلی ویلسن" از حزب دموکرات امریکا بود که بقول " جورج کرایل" روزنامه نگار امریکایی، جنرال ضیا الحق را طی یک ضیافت به گوشه یی میکشانَد و آهسته بگوشش میگوید: **" آیا حاضر است با اسراییل معامله نماید؟ اگر او(ویلسن)، سی آی ای را وادارد تا سلاح های روسی را از اسراییل خریداری نماید، آیا ضیا مشکلی در رساندن سلاح های مذکور به افغانان خواهد داشت؟... اسراییل میتواند تانکهای چینی (تی- ٥٥) را به پاکستان، پیشرفته بسازد و ...** " همچنان، "چارلی ویلسن" بود که زن بسیار زیبایی بنام " جوئن هرینگ" اهل تکزاس را برای ضیا الحق معرفی میکند تا " عضو رابط " باشد.

تأکید من بالای سود جویی های ننگین و سؤ استفاده های نا جوانمردانۀ پاکستان از اوضاع و احوال سرزمین خونبارم افغانستان است . آنچه را اینها نمی گویند و یا نمی خواهند بگویند اینست که دولتمداران پاکستانی درپوشش همین " حمایت" ها و " پشتیبانی " های مالی، نظامی، اطلاعاتی، دپلوماتیک و فریبنده بود که با شلیک یک تیر چند فاخته را شکارنمودند. یعنی هم کمبود های عمیق مالی و نظامی جانب خود شان را از سهم ملت مظلوم افغانستان پُرکردند و هم با ویران سازی جانب افغانی، بهم اندازی احزاب و تنظیم های جهادی، کشتار جوانان، روشنفکران و وطنپرستان و نابودی شرایین اقتصادی و نظامی افغانستان، انتقام هولناک سیاسی و تاریخی ازاین همسایۀ ضربت خورده، فقیر و اشغال شدۀ خویش کشیدند.

من معتقدم که این اثر، هرگز نمیتواند مجموع سؤاستفاده ها ی خاینانه، جنایات ضد بشری، تخریبات تکان دهنده و دشمنی های ویرانگرانۀ حکومت مداران پاکستانی علیه ملت و مملکت ما را بیان نماید. این موضوع ایجاب شرح و تحقیق بیشتر و گسترده تر و همچنان، تقاضای نگارش کتب متعدد را مینماید که امید واریم فرزندان دقیق سنج و فداکار کشور عزیز ما، امروز یا فردا چنین کار مهم را انجام دهند.

حکومت پاکستان که تا قبل از سال ۱۹۸۰ میلادی درآتش آرزو های مدرنیزه کردن اردو و تجهیز آن با سلاح های پیشرفتۀ جنگی می سوخت تا در برابرحریف زورمند وپیروزمند خویش (هندوستان) آماده گی های لازم داشته باشد، بعد از سال ۱۹۸۰م با ورود صد ها نوع سلاح عصری و هزاران تُن محمولۀ قیمتدار جنگی از سرتاسر جهان بنام مجاهدین افغان به ذخیره خانه های اردوی آن کشور، این آرزوی دیرینه اش برآورده شد.

سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) علاوه از تجهیز اردوی آن کشور از استحقاق سلاح های جهاد ملت افغانستان، یکنوع سؤاستفادۀ دیگر نیز از آن همه وسایط نظامی بعمل آورد و آن اینکه از همان آوان، مقدارمعتنابهی از سلاح های مؤثر و مدرن و از جمله، موشکهای زمین به زمین و راکت انداز های پیشرفته را ظاهراً زیر نام " ذخایر سلاح حزب اسلامی گلبدین " درکوهستانهای نوار مرزی مانند " زوار"، " پشین " درمناطق ولایت پکتیا و نیز در نواحی چمن (درجوارولایت قندهار) وجا های دیگر مخفی نمود. نقاطی که به این منظور انتخاب شده بودند ازنظر مصوونیت در برابر بمباران هوایی، ستر و اخفای لازم، شرایط خاص نگهداری مانند

حرارت معین، جلوگیری از رطوبت، لغزش زمین و نیز دسترسی فوری و انتقالات سریع سلاح های مذکور به نقاط مورد نظر از قبیل ولایات کنُر، غزنی، لوگر، جلال آباد و کابل و امثال آن، قبلاً مورد توجه و مطالعهٔ متخصصین ارتش و سازمان های جاسوسی (آی. اس. آی) و (سی . آی . ای) قرارگرفته بودند. (هدف و چگونه گی استفادهٔ عملی از سلاح های ذخیره شدهٔ مزبور بعداً در جایش توضیح داده خواهد شد .)

گفته میشود که مقام های پاکستانی، از جملهٔ نهصد عدد موشک پیشرفتهٔ ضد طیاره بنام "ستنگر" که ایالات متحدهٔ امریکا در سال ۱۹۸٦م برای مجاهدین و غرض سرنگون کردن هوا پیما های روسی درخاک افغانستان اختصاص داده بود، تعداد زیاد آنرا برای اردوی پاکستان ذخیره کرده اند.

نصری حقشناس درپاورقی صفحهٔ ٤٦ جلد دوم "تحولات سیاسی جهاد..."چنین مینویسد: **"کرنیل یوسف مامور آی ایس آی در کتاب(تلک خرس) ص ۱۸۹ می نویسد: درجریان دو ماه از فیر اول ستینگر تا آگست ۱۹۸۷ (سنبله) تعداد ۱۸۷ ستنگراستعمال گردیده بود که تقریباً ۷۵فیصد اصابت داشت و تا این وقت تمام ولایات به استثنای سه ولایت، ستنگر داشتند." بعداً نصری چنین می افزاید: " این ادعا و احصائیه کاملاً نادرست و بی اساس است، زیرا در آغاز امر جز تعدادکمی و آنهم تنها به حزب اسلامی حکمتیار، مولوی خالص و سیاف داده شد و به دیگران نی. بعداً به اثر افشا گری نامه نگاران غربی و تحت فشار قرار گرفتن آی. ایس. آی، هشت میل ستنگر به شورای نظار اختصاص دادند و به سایر جبهات مؤثر مثل هرات یکی هم توزیع نگردید... از طرف دیگر اگر این حرف کرنیل یوسف را بپذیریم که در ظرف دو ماه ۷۵ فیصد موشک های ستنگر اصابت داشته است، لابد باید ۷۵ طیارهٔ روسی به اثر آن سقوط کرده باشد ... از اینجا بخوبی معلوم میگردد که سایر حرفها و آمار های ایشان نیز اغوا کننده و غیر واقعی میباشد و موشک های ستنگر را نیز مانند سایر سلاح های پیشرفته و متعلق به مجاهدین حیف و میل کرده بودند. "**

خلاصه، آقای " تم وینر" گزارشگر معروف میگو یدکه " ستانسفیلد ترنر" مسوول (سی آی ای) که از آغازکار در عملیات اسلحه رسانی به پاکستان سهیم بوده است، در برابر سوالی اظهار داشت: **" حتماً اسلحه بدست اشخاص نادرست میرسید و بصورت یقین پاکستان ازان، حق خود را**

میگرفت و بقیه، حقوق تنظیم های افغانی بود که از اصل اگر بیست فیصد را بدست جنگنده های داخل میدان میرسا نیدیم، من خوشحال می بودم . "

"تم وینر" همچنان می افزاید: " ... **سی آی آی مجبور گردید که به مبلغ پنجاه ملیون دالر از حساب بانکی سویس کشیدند تا چهل ضرب توپ ضد هوایی (اورلیکان) از سویدن بخرند. ولی این اسلحه خیلی سنگین و بی فایده در جریان جنگهای افغانستان بود. جای تعجب اینست که از جملهٔ تمام این سلاح ها صرف یازده ضرب آن به میدان جنگ رسید و بیست و نه ضرب دیگر که سی وشش اعشاریه بیست و پنج ملیون دالر ارزش داشت در جریان جنگ مفقود گردید. "**

این اظهارات میرساند که مامورین نظامی (آی . اس. آی) پاکستان به تعداد بیست و نه ضرب توپ " اورلیکان " سویدنی استحقاق جهاد مردم افغانستان را برای اردوی خویش پنهان کرده اند. در غیر آن وقتی چنین سلاحی برای مجاهد افغان بسیار سنگین و " بی فایده " باشد، طبعاً به درد هیچ گروه یا دستهٔ تروریستی دیگر هم نمیخورد. پس جز نظامیان پاکستان چه کسی میتواند چنین سلاح های سنگین را پنهان و نگهداری کند ؟ !

ب) دربخش مالی

پاکستان، نه تنها در نتیجهٔ تجاوز قشون روس در افغانستان، جنگ مقاومت و سیل مهاجرت افغانها به شهر پشاور و کویته تا توانست از رهگذر سلاح و وسایط مدرن جنگی مجاهدین افغان سؤ استفاده نمود، بلکه از ناحیهٔ مالی واقتصادی نیز سودبزرگی برداشت . شعبات مختلف سازمان ملل، مؤسسات خیریهٔ جهان، تقریباً کلیه کشور های ثروتمند غربی، سرمایه داران عرب و مردمان خیر اندیش دنیا حاضر شدند به کُمک پناهنده گان افغان در خاک پاکستان بشتابند. این کمکها شامل هزاران باب خیمه، هزاران تخته کمپل، هزاران تُن مواد غذایی، البسه، ادویه، ماشین آلات، صدها عراده موتر، پول نقد و غیره میشد. تنها کُمکهای نقد و جنس ایالات متحده از سال ۱۹۸۰م به بعد بالغ بر سه بلیون دالر میگردید. انحصار، ذخیره و توزیع اینهمه مواد کمکی جهان نیز بدست پاکستان قرار گرفت. آنها ظاهراً اداره یی را بنام " افغان کمشنری " در شهر پشاور گشودند تا به توزیع این کمکها بپردازد، ولی دیری نگذشت که مامورین و مؤظفین ادارهٔ مذکور که همه پاکستانی وغالباً منسوبین سازمان استخباراتی آن کشور بودند، به ملیونر های

متکبری مبدل شدند. این رسوایی تا بدانجا رسید که صلاحیت داران حکومتی، علاوه از آنکه وقتاً فوقت غرض اخذ رشوه و " کمیشن " معین، دست به تغییر و تبدیل مؤظفین آن اداره میزدند، به منظور ظاهر داری و فریب اذهان، گهگاهی هیأت های تفتیش و نظارت را نیز به آنجا میفرستادند تا به اصطلاح از جریان حیف و میل مواد کمکی جلوگیری نمایند. البته این دستبُردها، به هیچوجه استفاده جویی های عمدهٔ شبکهٔ (آی اس آی) را که قبل از رسیدن مواد به کمشنری، " حق " حکومت پاکستان را جدا میکرد، در بر نمی گیرد. زیرا نه تنها " نامحرمان " از آن واقف نمیشدند، بلکه احدی را یارای اعتراض هم بدان نبود. جریان سود جویی های مالی پاکستان از اوایل سال ۱۹۷۹ میلادی آغاز شد و تا سال ۱۹۹۲ میلادی (جمعاً سیزده سال) بی وقفه ادامه یافت.

کُمکهای کشورثروتمندعربستان سعودی در رابطه با جهاد افغانستان به تنهایی کافی خواهد بود تا وسعت کُمکهای مالی برای پاکستان را حدس برنیم. جمع آوری کُمکهای پولی از طریق منابع مختلف داخلی و سایرتشکلات مذهبی آن کشورنیز آغازگردید. جمع آوری چنین کُمکها از طرق چنین منابع و مؤسسات و پرداخت آن برای مقام های پاکستانی، مستثنأ ازملیونها دالر نقد وجنسی بود که مستقیماً از سوی شبکهٔ استخبارات و دولت سعودی، پیوسته و بلا وقفه بحساب های مقام های مذکور و بخصوص د ر وجه آی.اس. آی پاکستانی ارسال میگردید.

این نکته نیز قابل توجه است که هزاران تن خارجی یی که از سرتاسر جهان در رابطه به امور مهاجرین و جریان جنگ بزرگ افغان – شوروی همه روزه وارد خاک پاکستان شده و مدتها در آنجا اقامت مینمودند، ظرف سیزده سال به ارزش ملیونها دالر اسعار خارجی را وارد خاک پاکستان کرده اند. علاوتاً، کشورها و موسسات مختلف و متعددی که منفعت شان را درارسال کمکها و یا سهمگیری های گونه گون در روند جهاد مردم افغانستان ازطریق خاک پاکستان می دیدند، دست به اعمار و ایجاد اماکن، دفاتر، دیپو ها، سرکها، ایستگاه ها، مدارس، شفاخانه ها وکلینک های صحی ونیز حفر چاه های آب آشامیدنی وسایر عمرانات بخصوص درشهر های کویته، کراچی و پشاورمی زدند که به همین اساس، شهرهای پاکستان درطول سالهای جهاد مردم افغانستان و اقامت مهاجرین افغان در آن کشور، آبادی های زیادی را نصیب گردیدند.

یکی از سودجویی های بزرگ دیگری که مقامات پاکستانی در بخش مالی بعمل آوردند، این

بود که از آغاز تجاوز نظامی قشون روس و جریان مهاجرتهای دسته جمعی افغانها به پاکستان، جنرال ضیأالحق حاکم نظامی آن کشور صندوق جمع آوری اعانه بنام President Charity Fund For Afghan Refugees را تأسیس نمود که روزانه هزاران روپیهٔ پاکستانی در آن واریز میشد، چنانکه اسم اعانه دهنده و مقدار پول اعانه داده شده همیشه روی صفحات جراید پاکستان به نشر میرسید. این اعانه ها عموماً ازطرف کمپنی های بزرگ، سرمایه داران داخلی، ثروتمندان و مؤسسات مختلف صورت میگرفت. اما تا امروز، هیچ کس نفهمید که ملیونها روپیهٔ جمع آوری شده در این صندوق که در واقع، استحقاق مهاجران افغان بود، به کی تعلق گرفت ؟

تذکر یک نکتهٔ دیگر که در واقع بیانگر استعداد خاص دولتمردان پاکستانی مبنی بر سود جویی های آنهاست، شاید برای خواننده دلچسب باشد و آن اینکه در میان سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ میلادی، سالم الصباح امیر کویت سفری به اسلام آباد نمود. چون هوا گرم بود، مقامات پاکستانی او را در یکی از هوتلهای مدرن تابستانی " مری " واقع در بلندی های کشمیر در جنوب اسلام آباد انتقال دادند. مهماندار امیربا درک و شناختی که از ذوق و خصوصیات روانی وی داشت، فلم ویدیویی ساخت پاکستان را که " بابُره شریف " رقاصهٔ حسین و مشهورآن کشور در آن کار کرده بود، برایش به نمایش میگذارد و همینکه متوجه میشود امیر به رقاصهٔ فلم علاقمند است، فوراً با صلاحیتداران تماس گرفته و در نتیجه، " بابره شریف " را به سرعت و توسط هلیکوپتر به اقامتگاه امیرموصوف حاضر میکنند. فردای آن، وقتی امیر کویت با هیأت پاکستانی بالای میز مذاکره می نشیند، با خوشرویی زیادی به تقاضا های مالی جانب پاکستان لبیک میگوید .

درجایی ازکتاب " اشتباهات آگاهانهٔ ائتلاف" چنین میخوانیم: **"کارترکمک های اقتصادی و نظامی به رژیم ضیا الحق را از سرگرفت و پاکستان بعد از اسراییل و مصر، به سومین کشور دریافت کننده ی کمک های امریکا مبدل شد. با شروع ریاست جمهوری رونالد ریگن، همکاری بین سازمان اطلاعاتی امریکا و سازمان اطلاعاتی پاکستان به نحو بی سابقه ای گسترش یافت و این دو سازمان اطلاعاتی دو هدف مشترک نظامی و سیاسی زیر را در ارتباط با افغانسان تعیین کردند: حد اکثر افزایش درتوان نظامی مجاهدین و جلب اکثر اسلام گرایان برای مقابله با نیرو های شوروی در افغانستان. در پی اجرای این سیاست، سیل ورود همه نوع تسلیحات نظامی و افراطی ترین اسلام گرایان به منطقه سرازیر شد."**

"درآن سالها، شیخ اعظم {شیخ عبدالله عزام} یکی از دارایی های سیا و نماد و تبلور جهادگران، مورد علاقه ی امریکا بود. پیام عزام روشن بود: شرکت در جهاد، نه فقط یک وظیفه سیاسی بلکه یک وظیفه مذهبی است. هدف از جهاد تنها کشتن دشمن (در آن زمان روسها) نبوده، بلکه دعوت به " شهادت" نیز هست. فرمول شیخ اعظم برای جهاد ساده بود: فقط جهاد و تفنگ، نه مذاکره، نه کنفرانس و نه گفت و گو. واین همان هدفی بود که دولت ریگن و سازمان های اطلاعاتی امریکا و پاکستان در ارتباط با حضورنیرو های شوروی در افغانستان درنظر داشتند."

درچنین موقع، سیاست های سیا، آی اس آی وبنیادگرا های اسلامی (منطقه و جهان) در یک همسویی وهمگامی خاصی قرار گرفت .

"ستیوکول" درصفحه ی ٨٤ " جنگ اشباح " چنین مینویسد: **" کیسی توانسته بود وفاداری استخبارات سعودی را نسبت به خود جلب کند و آن اداره به اجازهٔ ملک فهد حاضر گردیده بود در عملیات تحریک آمیز علیه شوروی در آسیای میانه شریک شود. بیش تر از هر امریکایی دیگر، کیسی درایجاد اتحاد میان سی.آی.ای، استخبارات سعودی و اردوی پاکستان نقش بازی کرد. مانند همکاران مسلمانش در عربستان و پاکستان، کیسی جنگ افغانستان را مبارزه میان کمونیست های ملحد و آنهایی میدانست که به دیانت ایمان داشتند..."**

بلی ! " ولیام کیسی" که در سالهای ریاست جمهوری رونالد ریگان بحیث رییس سازمان سیا کار میکرد و یکی از شخصیت های مذهبی و شدیداً مخالف اندیشه های کمونیستی بود، برنامه های کار تخریبی درجنگ افغانستان را چنین تدوین کرد:

* تحویلدهی پیشرفته ترین سلاح ضد هوایی (ستنگر) برای مجاهدین افغان

* قایم کردن ارتباط تنگاتنگ، مؤثر و " برادرانه" میان سازمان سیا و سازمان آی اس آی پاکستان

* بسیج تند روان اسلامی از سراسر جهان درخاک پاکستان و قاچاق آنها پس از آموزش های نظامی و تجهیزات جنگی و تخریبی به خاک افغانستان

* نفوذ تا درون خاک شوروی به وسیله ی تنظیم های جهادی افغانستان و تند روان اسلامی

عرب و عجم و تخریبکاری علیه رژیم شوروی

* منحرف ساختن اندیشه و عمل آزادیخواهانه، مترقی و ضد تجاوزی مردم افغانستان به سوی " جنگ دینی و مذهبی" تحت شعار " جنگ صلیبی "

* جلب همکاری و همیاری سازمان های جاسوسی چند ملیتی مانند (مصر، عربستان سعودی، فلسطین، اسراییل، چین، بریتانیا، پاکستان و ...) در راه برآورده شدن اهداف ذکر شده ی فوق.

چنانکه مجله ی "خاورمیانه «درماه سپتمبرسال ۱۹۸٤ میلادی به نقل از منابع شبکه ی اطلاعاتی سی .آی. ای چنین نوشته: **"مزدوران بومی تعلیم دیده توسط کارشناسان سیا در پاکستان و افغانستان، بعنوان جوخه های ضربتی مخفی ایالات متحده ی امریکا علیه آنهایی که باسیاست های ما در خاورمیانه مخالف اند، استفاده خواهد شد.»**

آنچه در بالا گفته آمد، تنها در حد حرف و سخن باقی نماند، بلکه عملاً و با تمام قوت از سوی سی.آی.ای، شبکهٔ جاسوسی عربستان سعودی، آی. اس. آی و تنظیم های جهادی افغانی ساخت پاکستان ومزدوران تفنگ بدست عربی وغیرعربی درخاک افغانستان به راه انداخته شد و خون هزار ها شخصیت ملی، مترقی، روشنفکر، آزادیخواه، میهندوست، دانا و آگاه کشور را به زمین ریختند. " میکویلیم " تنظیم کنندهٔ امور در سفارت امریکا واقع در اسلام آباد، هرچند مجری جدی سیاست ها وبرنامه های واشنگتن درافغانستان بود، با آنهم، " ستیوکول" دربارهٔ او مینویسد که " **برای او درد آور بود که ببیند در آخر جنگ، ملیونها دالر پول مردم امریکا توسط (آی. اس. آی) و حزب اسلامی طوری به کار برده میشد تا حکومت مورد نظر خویش را بر مردم افغانستان تحمیل نمایند .** "

همین " ویلیام کیسی" بود که با همسویی با عربستان سعودی و پاکستان درسال ۱۹۸٤ میلادی، برنامهٔ ستراتژیک خرابکارانه در درون قلمروهای اتحاد شوروی آنروز را ترتیب داد. باساس این برنامهٔ خرابکارانه، فعالیتهای چریکی و حملات موشکی در امتداد دریای آمو و جمهوری های مسلمان نشین آن کشورآغاز گردید و موجب نگرانی عمیق مقامات کرملین را فراهم آورد. دگروال یوسف، آمر بخش افغانستان در شبکه ی آی. اس. آی پاکستان درکتاب " تلک خرس" خویش مینگارد: " **مردم دوسوی مرز، ازبک، تاجیک و ترکمن بودند، آنها هویت قومی مشترک داشتند و با وجود سرکوب فعالیتهای مذهبی به وسیله ی کمونیست ها، اسلام**

مذهب مشترک این مردمان بود...کیسی گفته است ؛ این نقطه ی ضعف اتحاد شوروی است ... کیسی نخستین فردی بود که بطور جدی مدافع عملیات ضد شوروی در داخل مرز های این کشور بود...او براین باور بود که تحریکات و مشکل آفرینی در این منطقه، بی گمان خرس روس را به دل درد می اندازد..."

همین دگروال پاکستانی مینگارد: " **گسترش دامنه ی جنگ در برنامه ی ایالات متحده بود، جنگی که در سه سال آینده بصورت تجاوزات و ماموریت های خرابکارانه ی بیشمار در نقاط مرزی و شمال آمو دریا رخ نمود. در این دوره، ماموریت ما آموزش و تربیت صد ها تن از مجاهدان و فرستادن آنها تا بیست و پنج کیلو متری عمق خاک اتحاد شوروی بود، این اقدامات، سری ترین و حساس ترین عملیات در جنگ افغانستان بودند..."**

" ستیوکول" درکتاب " جنگ اشباح" مینویسد: " ... **افغانها که با هاوان ها، کشتی ها و نقشه های نظامی و قرآن های مجید با ترجمه ازبیکی مجهز بودند، با گذشتن از دریای آمو به عملیات تخریبی و تبلیغی در داخل قلمرو اتحاد شوروی دست زدند. ... جنرال یوسف که یکی از ستایشگران کیسی بود، عملیاتی را درخاک شوروی برنامه نمود. درماه اپریل ۱۹۸۷ سه گروه از مجاهدین که با وسایل تهیه شده از سوی آی.اس.آی مجهز بودند، از دریای آموگذشتند. گروه اول یک فرودگاه را در نزدیکی ترمز هدف راکت قرار داد. یک گروه بیست نفری از سوی آی.اس.آی هدایت یافته بود تا بالای یک جاده در طول مرز کمین اجرا کنند. چندین وسیله ی نقلیه ی شوروی در اثر حمله ی آنها از میان رفت. گروه سومی سی فیرراکت ۱۰۷ ملی متری را بر یک فابریکه در شانزده کیلو متری در داخل شوروی شلیک نمود." (۸)**

پاکستان، با استفاده ازمساعدتهای مالی، تخنیکی، سیاسی و اطلاعاتی سر شاری که بدینگونه به آن کشور سرازیرشد، پروژۀ اتومی اش را که در جنوب شرق اسلام آباد موقعیت داشته و درزمان ذولفقار علی بوتو پایه گزاری شده بود، نیز تقویت نمود. چنانکه نخستین آزمایش بمب اتومی اش را بجواب آزمایشات حریف دیرینه اش (هندوستان) بتاریخ ۲۸ ماه می ۱۹۹۸ میلادی بصورت علنی در بیست کیلومتری ولایت هلمند افغانستان انجام داد. هرچند این پروژه در سالهای زعامت ذولفقار علی بوتو و در رقابت با توانایی ذروی هند روی دست گرفته شد، مگر "بوتو" نتوانست آنرا نسبت به محدودیت های مالی و مشکلات سیاسی به سر برساند. باساس

اظهارات علمی جیالوژستهای هندی، آلمانی، فرانسوی و ایتالوی، وقوع زلزلۀ شدید و تباهکن تاریخی ۳۰ماه می ۱۹۹۸م در شهر " رُستاق " واقع درشمال افغانستان که بیشتر از پنجهزار نفر تلفات جانی و چندین ملیارد افغانی تلفات مالی داشت، بالاثر همین آزمایشات زیرزمینی اتومی پاکستان بوده است. منابع امریکایی، مصارف این آزمایش اتومی پاکستان را چهل ملیون دالر تخمین نمودند. فقط بعد از وقوع زلزلۀ دوم در " شهر بزرگ " ولایت بدخشان افغانستان بود که روزنامۀ پُرتیراژ ایتالوی زبان بنام " میلان کوریردیلاسیرالMilan Corriere De LLaseral Staffan De Misturak مدیر دفتر ملل متحد در روم تحت عنوان آزمایشات هسته یی و بعد زلزله در افغانستان" نوشت: " **آیا این صرف یک تصادف بود؟ ... گذشته ها بر ارتباط دقیق بین انفجار های هسته ای زیر زمینی و حرکات زمین اشاره میکند. بویژه درمناطق زلزله خیز چون آن ساحۀ (مرتعش)که بین پاکستان و افغانستان واقع است. عین حادثه در وسط دهۀ هفتاد در چین رخ داد. چین یک بمب اتمی را آزمایش کرد و به دنبال آن زلزله رخ داد .** "

درعین زمان، پاکستان شبکۀ جهنمی آی. اس . آی یا سازمان استخبارات نظامی اش را باز هم از پول جهاد مردم افغانستان و با همکاری های علمی و تخنیکی (سی.آی. ای)، (انتجلنت سرویس بریتانیا) و (موساد) اسراییل بصورت بی سابقه یی تکمیل وتجهیز نمود که همین اکنون، بعد از " ساواک" زمان شاه ایران، خون آشام ترین و فتنه انگیز ترین شبکۀ جاسوسی در منطقه میباشد. چنانکه "ستیوکول " درصفحه ی٦٧ کتاب " جنگ اشباح" مینویسد: " **ترکی {ترکی الفیصل رییس سازمان استخبارات سعودی درسالهای جهاد } به استخبارات پاکستان پول زیاد می پرداخت و این کمکها سبب شد تا آی.اس.آی بعنوان یک سازمان بسیار نیرومند عرض وجود نماید...**"

درسال ۱۹۸۰م سازمان ملل متحد به تعداد سه صد عراده ترک (انترنشنل) ساخت ایالات متحده را به منظور نقل و انتقال مواد امدادی جهان درکمپ ها و مناطق مهاجرنشین در شهر پشاورو اطراف آن به مقامات پاکستانی تحویل داد. این تحویلدهی موترها باعث آن شد که مقامات پاکستانی، معاش یا حقوق سه صد نفر راننده و سه صد نفر کلینر یا کمک کنندۀ راننده را نیزکه مجموعاً ششصد نفر میشد در هر ماه از آن موسسه دریافت نمایند. ولی در طول همان سال و سالهای آینده، بیشتر از ده عراده تَرَک مذکور درراه اصل مقصود بکارگرفته نشد. مسافرینی که از شاهراه میان (اَتَک . پشاور) عبور میکردند، عراده های مذکور را می دیدند که در سمت

راست جاده در میدان وسیعی پارک شده بودند. اینکه سرنوشت اینهمه تَرَکهای کمکی چه شد، کس نمیداند؟

همچنان، درطول سالهای۱۹۸۰-۱۹۸۱ میلادی به تعداد صد ها عراده موترنوع تیوتای لندکروزر و موترسایکل های نوع هُندا از طرف حکومت جاپان به مقصد استفاده در امور مهاجرین افغان در پاکستان، به مقامات آن کشورتحویل داد شد، لیکن به وضاحت مشاهده میشد که جز چند عرادۀ آن که آنهم در اختیارسران " تنظیم " های اسلامی طرفدار پاکستان گذاشته شده بود، بقیه قسماً نا پدید شد و قسماً مورد استفادۀ منسوبین ارتش، پولیس و اشخاص متنفذ پاکستانی قرارگرفتند.

بخشی از گُدام (ذخیره خانه) های غلۀ پاکستان در مسیر جادۀ راولپندی – کراچی واقع گردیده بود که نسبت عدم امکانات لازم و بیروکراسی منحط اداری، مثلاً گندم ذخیره شده به مرور زمان پوسیده شده و طعم تلخ یافته بود. وقتی کشورهای جهان مانند امریکا، کانادا، آسترالیا و امثالهم، مقدار زیاد گندم را غرض کمک به مهاجرین افغان به پاکستان فرستادند، مقامات پاکستانی از فرصت سؤ استفاده نموده گندم تلخ و پوسیده را از ذخیره خانه های ارتش بیرون کشیده برای توزیع به اختیار " افغان کمشنری " گذاشته و گندم جدید امدادی را که بالغ بر هزاران تُن میگردید، بجای گندم کهنه شده در گُدام های مربوط جابجا نمودند. برعلاوۀ آنکه حتا ذخیره خانه های مذکور را از پول های استحقاق مهاجرین افغان مجهز با وسایل حفاظتی و امکانات جدید نمودند.

مواد خوراکه از قبیل روغن، پنیر، قوطی های کنسرو شدۀ حبوبات، گوشت ماهی و نیز مواد و اشیای پوشاکی مانند بوت، بالاپوش، جوراب، کمپل و امثال آن که بازهم استحقاق مهاجرین ومجاهدین افغان بود، متاسفانه بازار های داخلی پاکستان را مشبوع نموده و عملاً از طرف دکانداران پاکستانی بفروش رسا نیده میشد. همچنان، صدها قلم ادویۀ مورد نیاز مجاهدین و مهاجرین افغان که بایستی برای بیماران نیازمند درکمپ ها، برای مجاهدین در سنگر هاو برای مردم مستمند ی که در داخل افغانستان و در تحت حاکمیت " تنظیم" های جهادی می زیستند، توزیع میگردید، همه ی آنها ازسوی مقامات مسوول در مغازه ها و دوا فروشی های پاکستان در معرض فروش قرار میگرفت. این، در حالی بودکه روزانه ده ها کودک مهاجر درکمپ ها و صدها

مجاهد در داخل خاک افغانستان از بی دوایی جان میدادند. جنرالان و منسوبین آی.اس. آی، علاوه از فروش مواد غذایی مورد نیاز مهاجرین و مجاهدین افغان در بازار های آن کشور، حتا مقدارزیادی از سلاح های وارد شده به خاک پاکستان را نیز بفروش رسا نیده و پول آنرا به جیب میزدند. چنانکه " ستیوکول" در صفحه ی ٦٢ " جنگ اشباح " مینویسد: " **در سال ۱۹۸۳، ماموران آی اس آی با یکعده مجاهدین سازش نمودند و تعدادی {از} این سلاح ها را در کویته فروختند... همچنین آی اس آی سلاح کهنه و مهمات را به سی آی ای فروخته بود...**"

یکی از هموطنان ما که در سالهای ۱۹۸۰–۱۹۸۱م در کنار یکتعداد داکتران داوطلب افغان در " اسستانت کمیته " واقع در شهر پشاورکار میکرد، برای نگارنده چنین حکایت کرد: " اطلاع یافتیم که مقدار زیادی واکسن برای اطفال مهاجرین افغان از خارج وارد پشاور گردیده و در ذخیره خانه های " افغان کمشنری" جابجا شده است . داکتران کمیتۀ مزبور فیصله نمودند که حاضر اند بصورت افتخاری به کمپ ها رفته و اطفال مهاجرین را واکسن نمایند تا در برابر انواع بیماری ها معافیت یابند، ولی برای حصول واکسن باید درخواستی به " افغان کمشنری" سپرده میشد که هرگاه پاکستانی یی که در رأس امور " کمشنری" مذکور قرار داشت و غالباً یکی از افسران آی. اس. آی بود، امر حصول آنرا صادر میکرد که نکرد، بلکه افسر مذکور بر خورد نادرست و دور از اخلاق را نیز در برابرمتقاضیان انجام داد. "

حکایت دیگری که این هموطن داشت چنین بود: " تعداد زیادی از مجاهدین به منظور گرفتن سلاح وارد پشاور شده و در زیر خیمه هایی که فاقد هرگونه وسایل رهایش بود، درحال انتظار بسر می بردند. چون در سینۀ دشتی که خیمه ها بر پا شده بودند، از طرف روز شدت گرما بیداد میکرد و از طرف شب هوا به سردی می گرایید و گروپ های مجاهد حتا لحاف و کمپل برای استراحت شبانۀ خویش نداشتند، به اثر شکایت پی در پی به صبغت الله مجددی امیر تنظیم " جبهۀ نجات ملی "، بالاخره وی وعده داد که شخصاً به این قسمت از کمپها رفته وضع مجاهدین را از نزدیک مشاهده میکند. وی عصر یکروز به سواری موتر به خیمه ها آمده و حدود سه صد تن مجاهد و مهاجر از او استقبال کرده نیازها و شکایات خود را ابراز نمودند،به امید اینکه از آن همه مساعدتهایی که از سراسر جهان بنام آنها واردخاک پاکستان میشود، لااقل ضرورت اولیۀ زنده گی شان در زیر خیمه ها فراهم خواهد گردید. جالب این بود که آقای مجددی بعد از استماع آنهمه سخن ها و شکایات و متعاقب ادای نماز شام، خطاب به نیازمندان گفت:

" به نمازی که چند دقیقه پیش خواندم سوگند میخورم که من هم درخانهٔ خود لحاف ندارم . " که به تمسخرو نا باوری حاضرین بدرقه شد.

بلی ! آنچه در مورد آقای مجددی، سوگند و سخنانش قابل درک و فهم است اینست که وی چون قدرت اظهار حقایق و افشای اصل و منشأ حیف و میل و بی توجهی و سؤاستفاده هارا که در وجود مقامات پاکستانی، بویژه، شبکهٔ استخبارات آن کشور نهفته بود، نداشت، بنابران، خودش را گویا مجبور دانسته تا بحضور هموطنان مستمندش دروغ بگوید و خویشتن را مسخره کند. درحالیکه دگروال یوسف، مسوول بخش افغانستان در سازمان استخبارات نظامی پاکستان میگوید: " **مجموعهٔ این پولها به چندصد ملیون دالر در سال میرسید که سی آی ای بحساب مخصوص حکومت پاکستان تحت ادارهٔ آی. اس . آی انتقال میداد.** "

هموطنی بنام " نصری حقشناس" که خود یکی از اعضای جمعیت اسلامی ربانی وخوشبین به "برادران" تنظیمی بوده و در عین حال، از رهبران حکومت پاکستان با قدردانی خاصی یاد کرده است، در صفحهٔ ٣٨٤ کتاب خویش تحت عنوان " تحولات سیاسی جهاد افغانستان" چنین مینگارد:

" **... دیگری که فرصت و بخت یاری اش کرده بود و میتوانست از منابع پولی استفاده کند، به هیچکار و هیچ چیزی فکر نمیکرد. دنیای خودش بود و اندیشهٔ سود جویی اش. در اینجا و درچشم و نگاه همچو افراد، جهاد طرف متاعی بود، در خور سوداگری وسرمایه اندوزی که حتی الامکان می کوشیدند از فرصت استفاده کنند جاه و مالی برای خود ذخیره نمایند. و بدین ترتیب یکی از مرمی و سلاح می زد و دیگری از غذا و دوا و هرکدام به نوبهٔ خود سری بودند و صلاحیتی داشتند و هرنوع تحول و تجدید نظر را در اندرون تنظیمها منافی با منافع خود می انگاشتند و به آن مخالفت میکردند. اما جز مقام رهبری که حتی بر شکوه های مردم در این زمینه نیز اعتنایی نمی نمودند، مرجع دیگری وجود نداشت که از آن همه دستبرد ها و خود سری ها جلو گیری میکرد.** "

و در مورد احساس و سرنوشت مجاهد درخاک پاکستان چنین می نویسد: " **... او که دیگر فکر میکرد که ملیونها دالر از اینجا و آنجابنام او و برادران همسنگرش جمع آوری میشود و در جیب این و آن فرو می ریزد ولی مستحقین واقعی اش از آن نصیبه ای ندارند. او بخوبی**

درک میکرد که حتی بعضی از دزدان و قاچاق بران رسوا و معلوم الحال که هیچ پیوند و رابطه ای با جهاد افغانستان نداشتند، تحت این نام و بعنوان کمک به مجاهدین، دستبرد ها داشتند و آنچه از این کشور و این در و آن در بدست می آوردند همه را صرف تجارت و عیاشی و قاچاق بری مینمودند، ولی از آنهمه اندوخته ها و سرمایه ها مرهمی تهیه نمیشد تا بر جراحات سنگرداران اسلام، التیام بخشد. " (۸)

حقشناس، با آنکه در اندرون جریانهای فساد برانگیز تنظیم های اسلامی- جهادی قرار داشت، ولی متأسفانه بسا حقایق تلخی را که باید حقشناسانه روی کاغذ می ریخت تا مفسدان و خاینان نزد ملت افغانستان بیشتر افشأ میشدند، نریخته و گوشه های مختلفی از حقایق را پنهان نگهداشته است، با آنهم جور و جنایت مقام های آی اس آی پاکستان و امیران تنظیم های اسلامی بحدی بوده که بعضاً مجبور میشود، گوشه هایی از آن را باز گوید: " ... **بعضی کمک های دارویی و خوراکی و مالی صورت گرفت که همه از طریق پاکستان وارد و در انبان و انبار های این کشور سرازیر گردید و مجاهد و مهاجر افغانستان با اصلاً از آن بهره یی نداشتند و یا از خرمن به دانه یی اکتفا میشد و نام از ایشان بود و کام از دیگران ... "**

" ... پاکستان ظرف ده سال پیکار و جهاد مردم افغانستان و از برکت همت و ایثارو استحقاق ایشان، آنقدر پول وسلاح بدست آورده بود که ظرفش گنجایش آنرا نداشت و باید لبریز می شد و فرو می ریخت. کشورنو خاسته و نوپایی که پیش از شروع جهاد افغانستان مثل و نمونۀ اعلای فقر و بد بختی ونکبت بود و به یک گردش چرخ نیلوفری از ثروت و شهرت ورم کرد و پُر آوازه گردید، خود را به یکبارگی گُم کرد و در فکر و فطرتش جز فتنه و شر، خیر و فضیلتی نقش نه بست. " (۹)

طوریکه بعداً افشا گردید، منسوبین و مؤظفین (آی. اس. آی) قبلاً لیستی مرتب نموده و در آن مثلاً به تعداد سه صد قلم سلاح مدرن و متنوع را درج مینمودند و آنگاه مثلاً چهل یا پنجاه قلم سلاح کهنه و از رده خارج شدۀ دیپو های ارتش پاکستان را به ذخیره خانه های " تنظیم " های اسلامی – جهادی تحویل میدادند و در پای لیست، امضای امیر " تنظیم " مربوطه را حاصل کرده بحیث سند مصرف نگهمیداشتند تا آنرا از نظر مسوولین (سی .آی. ای) و سایر مساعدت کننده گان بین المللی بگذرانند.

صبغت الله مجددی امیر تنظیم " جبهۀ نجات ملی " و رییس دولت مؤقت مجاهدین در پاکستان، بعداً در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۰ میلادی، ضمن مصاحبه یی با جریدۀ " مجاهد " در ماه جولای ۱۹۹۰م چنین گفت: " **مشکلات اینست که اکثر امورمجاهدین بدست پاکستانیهاست و همه مساعدت ها از طریق پاکستانیها صورت میگیرد. "**

او طی همین مصاحبه افزود: " **وی بحیث رییس دولت مؤقت مجاهدین، صلاحیت ندارد یک میل کلاشنکوف و پنجاه روپیه را به یک قوماندان مساعدت نماید ... تازمانیکه پاکستانی ها فیصله نه کنند، وزارت دفاع حکومت مؤقت کاری را انجام داده نمیتواند ... "**

او اضافه نمود: " ... تا آنجا که اطلاع در دست است، دیپو ها از اموال امدادی مملو میباشد، اما به مجاهدین داده نمیشود ... "

یکی دیگر از فریبکاریهای مقام های پاکستان در برابر کشورهای کمک کننده، بویژه ایالات متحدۀ امریکا که منبع عمدۀ تهیه کنندۀ کمک ها به مجاهدین افغانستان بود، اینست که سلاح های قدیمی و از مود افتادۀ ارتش پاکستان را بصورت غیر مستقیم و با دلالی " اجنت " های شبکۀ آی .آس. آی ظاهراً بنام تاجر اسلحه به ارزش ملیونها دالر بالای (سی . آی . ای) بفروش میرسانیدند. یعنی با سؤاستفاده از فرصت مساعدی که جهاد مردم افغانستان برایشان مهیا کرده بود؛ کلاهبرداری های جالبی میکردند. بهتر آنست تا جریان را از قلم مسوول بخش افغانستان در (آی. اس . آی) پاکستان بخوانیم:

"در اواسط سال ۱۹۸٤م در حدود یکصد هزار قبضه تفنگ ۳۰۳ بور برای ما در کراچی رسید و زمانیکه ما شکایت نمودیم که ما این عدد را مطالبه نکرده ایم ... آنها { اجنت های مؤظف سی آی ای} اشاره نمودند که استحقاق سال ۸۵ شما را بطور پیشکی تهیه و ارسال نمودیم ... در جریان مهمات این سلاح یک تاجر اسلحه پاکستانی یک معاملۀ مهم را با طرف خریدار سی آی ای انجام داده بود. او پیشنهاد نموده بود که سی آی ای در حدود سی ملیون دانه مرمی ۳۰۳ بور از او بوسیلۀ دفترش در خارج ازکشور بخرد به شرطی که آنها فروشنده را افشا نکنند و این مرمیات به قیمت پنجاه سنت فی مرمی خریداری میشد. بدین محاسبه، فروشنده مرد سعادتمندی می بود، ولی این برای سی آی ای معلوم نبود که مهمات از دیپوی قوای پاکستان که از این اسلحه دیگر استفاده نمیکند، تهیه میشد و به آنها بفروش میرسید.

تحت قرار داد یک محموله از این مهمات سوار کشتی از بند رکراچی خارج و چند روز بعد همان محموله دو باره بر گشت و سی آی ای بما اطلاع داد که مواد فرمایشی مواصلت نموده ... " (۱۰)

درصفحه ی ٦٢ کتاب " جنگ اشباح " نیز در همین ارتباط میخوانیم: " ... **یک کشتی که در سنگاپور ثبت شده بود، صد هزار تفنگ را از بندر کراچی بار زده پس از گذشت چند روز، باز به بندر آورده بود تا نشان دهد که سلاح را از بیرون آورده است ؛ اما مرمی ها مارک پاکستان را در خود داشت . این چیزی بود که پاکستان آنرا نمیخواست . آی اس آی مجبور شد تا مارک مرمی ها را به پول خود پاک کند..."**

پاکستانی ها، درفریبکاری و دغلبازی حتا در برابر رؤسای سی. آی. ای نیزمهارت داشتند. چنانکه درکتاب " جنگ اشباح" میخوانیم: " **کیسی {رییس سی آی ای } در اوایل ۱۹۸٤ خواهان دیدار از یک کمپ آموزش نظامی مجاهدین در مرز با افغانستان شد. پاکستانی ها از این تقاضا ناراحت شدند؛ زیرا آنها این کار را خطر بجان کیسی میدانستند ؛ ولی در اثر اصرار کیسی، پاکستانی ها در مشوره با مسوولان سی آی ای در اسلام آباد، او را در یک جیپ سوار نمودند و برای چندین ساعت حرکت داده و در یک محل در نزدیکی اسلام آباد او را به یک کمپ بردند که به همین منظور بر پا شده بود. مجاهدین موجود در کمپ، ده شکه و زیو شلیک میکردند و سر و صدای زیادی بالا کرده بودند. با دیدن آن منظره، اشک خوشی از چشمان کیسی جاری گردید. " (۱۱)**

حال، خواننده ی عزیز میتواند به اوج شیطنت ها و فریبکاریهای مقامات پاکستانی بیشتر از پیش آشنایی حاصل نماید. هم " کمپ مجاهدین " را بگونه ی مصنوعی، آنهم نه در مرزمیان دو کشور، بلکه درشهر اسلام آباد پایتخت پاکستان آرایش میدهند، هم رییس هشیارو فعال بزرگترین سازمان جاسوسی جهان را بگونه ی فریبکارانه، ساعت ها به راه و بیراهه می چرخانند و هم با براه اندازی شلیکها ی " ده شکه " ... و سر وصدا های ساخته گی و نمایشی، " اشک شادی" ازچشمه سار چشم سردسته ی جاسوسان جهان بیرون می آورند.

درعین زمان، واشنگتن پُست بتاریخ هشتم ماه می سال ۱۹۸۷ م چنین نوشت: " **بما معلوم گردیده که خطوط اکمالاتی سلاح های سی آی ای به مجاهدین معمایی با امکانات وسیع**

اختلاس و سؤاستفاده بوده است . بازندۀ اصلی مجاهدین افغان اند که در مقابله با روسها اکمالات ناقص میشدند. همچنان ملت امریکا و سنای آن توسط سی آی ای فریب داده شده بود ... "

این نکته نیز گفتنی است که جنرالان نظامی پاکستان، بخصوص جنرالان مربوط به شبکۀ جاسوسی و مامورین ارشد پاکستان در پرتو اجازهِ توافق و آگاهی مقام های امریکایی، سهولت ها و امکانات لازم غرض پراسس هیرویین و تهیۀ مواد مخدر را در نواحی مرزی میان دو کشور، یعنی آن مناطقی که نیرو های روسی و دولتی افغانستان در آن جا ها دسترسی نداشتندموازی با تأسیس پایگاه های تروریستی، فراهم نموده و در عملیۀ انتقال آن بخارج نیز فعال مایشأ بودند.

ج) در بخش سیاسی

سودجویی های حکومت پاکستان از قضیۀ خونبار افغانستان در همین جا به پایا ن نمی رسد. با سرازیرشدن هزاران هزار پناهندۀ افغان به شهر های پشاور و کویته، اگراز یکطرف (سی آی ای) امریکا، انتلجنت سرویس انگلستان، المخابرات العامۀ سعودی و دیگران بالای آنها سرمایه گذاری سیاسی – نظامی و ایدئولوژیک نمودند، (آی اس آی) پاکستان نیز با استفاده از فرصت مساعد، دست به سرمایه گذاری های خطرناکتری بالای افغان و افغانستان یازید.

وقتی قشون روس که پای شان در لجنزار جنگهای خونین افغانستان سخت گیرمانده و قضیه برای شان به " زخم خونچکان " (۱۲) مبدل شده بود، پس از ده سال وحشیگری و قتال، درماه فبروری سال ۱۹۸۹م از افغانستان خارج شدند. روسها با خروج شان از افغانستان، رژیم دست نشاندۀ شان را تقریباً تنها رها نمودند، ولی قبل از آن " گرباچِف " آخرین زعیم حزبی اتحاد شوروی که سنگینی کمرشکن جنگ وتجاوز در افغانستان را درک کرده بود، برای خروج " آبرومندانه " از این کشور و آنهم دریک پوشش مذاکره و دپلوماسی چند جانبه تلاش بخرچ داد. این تلاشهای دپلوماتیک مدتها از دو طریق و به دو گونه ادامه یافت: مذاکرات خصوصی میان کرملین و کاخ سفید از یکطرف و میان رژیم کابل به رهبر ی دکترنجیب الله و حکومت پاکستان به قیادت جنرال ضیا الحق از سوی دیگر.

" گرباچُف " با " رونالد ریگان " رییس جمهور ایالات متحده در مورد خروج قشون روسی از

افغانستان و امتیاز دهی و امتیازگیری مربوط بدان به توافق سرّ ی رسیده صرفاً این گوشهٔ توافق حاصله را افشا کردند که بعد از خروج روسها از افغانستان، هردو جانب (روس و امریکا) به کمکها و تسلحیات شان به احزاب دست پروردهٔ خویش در کابل و پشاور ادامه میدهند، ولی نتیجهٔ مذاکرات رژیم کابل با حکومت پاکستان در ژنو عقد قرار داد نسبتاً مفصلی بود که پس ازچند دوره نشست و برخاست رسمی، بالاخره بتاریخ ١٤ ماه اپریل ١٩٨٨ میلادی صورت پذیرفت. اینک نقل آن غرض آگاهی بیشتر خوانندهٔ گرامی در اینجا درج میگردد:

" پس از مقدمه .

مادهٔ اول) روابط میان هردو جانب قرار داد به رعایت جدی و مستحکم اصل عدم مداخله و دست نزدن در امور کشور ها استوار میباشد.

مادهٔ دوم) به منظور تحقق بخشیدن اصل عدم مداخله و دست نزدن در امور داخلی یکدیگر، هر دو جانب امضا کنندهٔ قرار داد مسوولیت ها و مکلفیت های ذیل را به عهده میگیرند:

الف- به موجب این قرارداد به حاکمیت، استقلال سیاسی، یکپارچگی ملی، امنیتی، غیرمنسلک بودن جوانب عالیهٔ قرار داد احترام گذاشته میشود. همچنان هردو جانب عالیه مشخصات ملی، میراث های فرهنگی یکدیگر را محترم می شمارند.

ب - به تأسی از احترام به حاکمیت و حق مسلم کشورها، هردو جانب عالیهٔ قرار داد بخاطر تعیین آزاد نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انکشاف روابط بین المللی هردوکشور احترام می گذارند. هکذا با تأیید و توافق ارادهٔ مردم خود بدون مداخلهٔ خارجی و دست زدن از خارج، خرابکاری، اعمال جبر و فشار و تهدید هر شکل و نوعی را که داشته باشد، پیوسته برمنافع ملی شان اعمال حاکمیت مینمایند.

پ - خود داری از هرنوع تهدید، توسل به قهر و زور به هر نوع و شکلی که باشد، بطور مثال، جریحه دار ساختن سرحدات یکدیگر، اخلال کردن نظم سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی جانب دیگر قرار داد، سر نگونی و یا تغییر نظام سیاسی یکدیگر جوانب امضا کنندهٔ قرار داد و یا حکومت هایشان و یا بر انگیختن شبهه میان هردو جانب عالیهٔ قرار داد.

ج - طرفین قرار داد تضمین میکنند که به هیچوجه سر زمین شان، حاکمیت، استقلال

سیاسی، تمامیت ارضی، وحدت ملی، ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکدیگر را اخلال نکنند.

چ – هر دو جانب متعهد قرار داد وعده میدهند که از مداخلهٔ نظامی، اعمال خرابکارانه، اشغال نظامی و یا هرنوع مداخلهٔ دیگر و دست زدن در امور یکدیگر چه علنی باشد یا نهانی که بر ضد هر دو جانب دیگر قرارداد باشد خود داری نمایند. علاوتاً هردو جانب تعهد مینمایند که از دست زدن به هرنوع اقدام نظامی، سیاسی، اقتصادی در امور جانب دیگر عالیه قرار داد به شمول اقدامات انتقامجویانه و مجازاتی با توسل به قهر خود داری بورزند.

ح – امضا کننده گان قرار داد از هر عمل و یا هر نوع کوشش و تلاشی به هر نحو و شکلی که باشد و تحت هر بهانهٔ که صورت گیرد، خود داری مینمایند تا به ثبات و استحکام جانب دیگرعالیهٔ قرار داد و یا به بقا و ثبات یکی از نهاد ها و تشکل های جانب دیگر زیان نرسد.

خ– امضا کننده گان قرار داد وعده میدهند که در قلمرو خود آموزش و تعلیم، تسلیح، تأمین مالی و سر بازگیری عساکر مزدور را که اصولاً بطور قطع به منظور عملیات خصمانه برضد جانب دیگر عالیهٔ قرار داد باشد جلوگیری نمایند و ازگسیل داشتن این نوع عساکر مزدور در قلمرو جانب دیگر عالیهٔ قرار داد و از اعطای امکانات به شمول امکانات مالی، آموزش تعلیمی و یا تسلیحاتی و عبور و مرور عساکر مزدور خود داری مینمایند.

د– امضا کننده گان قرار داد از هرگونه قرارداد، توافق و قرار با دولت های دیگر که هدف از آن مداخله و دست زدن در امور داخلی و خارجی جانب عالیهٔ قرار داد باشد دوری میجویند.

ذ– طرفین تعهد مینمایند که به تبلیغات خصمانه، تحقیر و توهین آمیز و یا ابهام آور که به منظور دست زدن و یا مداخله در امور دیگری صورت گیرد دست نزنند.

ر– هردو طرف امضا کنندهٔ قرار داد متعهد میشوند که از هرگونه پشتیبانی، استفاده و یا تحمیل گروه های دهشت افگن، خرابکاران، عوامل و جاسوسانیکه برای خرابکاری در قلمروجانب دیگر عالی قرار دادگماشته میشوند، ممانعت بعمل آورند.

ز– به هیچ عمل دیگری که بمثابهٔ دست زدن و یا مداخله کردن باشد نبایستی دست زده شود.

مادهٔ سوم: این قرار داد بتاریخ ۱۵ ماه می سال ۱۹۸۸ نافذ میگردد.

مادهٔ چهارم: در صورتیکه ضرورتهایی جهت تأمین مادهٔ دوم این قرار داد ایجاد شود، هردو جانب عالی قرار داد تعهد مینمایند که این ضرورت ها را تا تاریخ انفاذ این قرار داد رفع نمایند.

مادهٔ پنجم: این قرار داد به زبانهای انگلیسی، پشتو و اردو نگاشته و تنظیم شده، در ضمن متون همهٔ آن بطور مساوی معتبر میباشد. اگر چنانکه در تفسیر و تأویل متن قرار داد اشتباه پیش آید متن انگلیسی از اعتبار بر خوردار است . این قرار داد در ژنو در پنج نسخه تدوین گردیده بتاریخ ١٤ اپریل ١٩٨٨ امضا شد. امضا کننده‌گان افغانستان و پاکستان میباشند . "

تضمین بین المللی ضمیمهٔ آ این قرار داد:

"حکومت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و حکومت ایالات متحدهٔ امریکا پشتیبانی خود را از بابت انعقاد قرار داد سیاسی بین جمهوریت افغانستان و جمهوریت اسلامی پاکستان اعلام میدارند. به موجب این قرار داد میبایستی نیل بدین هدف میسر گردد که روابط میان هر دو کشور عادی گردیده، حسن همجواری بین هر دو کشور بمیان آید. هکذا صلح بین المللی تأمین و امنیت منطقه تقویت گردد. بتأ سی از خواست هردو جانب و سهمگیری در نیل به اهدافی که جمهوریت افغانستان و جمهوریت اسلامی پاکستان خود در برابر خود قرار داده اند و با توجه به احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم انسلاک، خود را متعهد و مکلف میدانند که از هر نوع مداخله و دست زدن در امور داخلی جمهوریت افغانستان و جمهوریت اسلامی پاکستان خود داری نمایند. دردو جانب به تعهدات و مکلفیت هایی که در قرار داد دو جانبه میان جمهوریت افغانستان و جمهوریت اسلامی پاکستان در بارهٔ اصول و موازین روابط هر دو جانب بخصوص در بارهٔ عدم مداخله و دست نزدن در امور داخلی یکدیگر به عهده گرفته اند، احترام میگذارند، از کلیه کشور ها تقاضا میشود که به همین سان رفتار نمایند. قرار داد موجود میبایستی به تاریخ ١٥ ماه می سال ١٩٨٨ نافذ گردد. این سند در ین روز چهاردهم اپریل سال ١٩٨٨ در پنج نسخه اصلی به زبانهای انگلیسی و روسی که متن هر دو زبان بطور مساوی معتبر میباشد در ژنو تهیه و به اتمام رسیده است . امضا کننده‌گان:

اتحا دجماهیرشوروی سوسیالیستی و ایالات متحدهٔ امریکا "

چنانکه ملاحظه میشود، این قرار داد که حاصل تماسها و مذاکرات " غیر مستقیم" چندین سالۀ دو رژیم افغانستان و پاکستان میباشد، به هیچصورت ارادۀ واقعی مردم افغانستان را که یک جانب اصلی قضیه را تشکیل داده و عملاً دربرابر قشون روس و رژیم دست نشاندۀ آن میرزمیدند و قربانی میدادند، تمثیل نمیکند. زیرا هیچ نماینده یی از جانب مردم افغانستان و حتا از طرف " تنظیم " های جهاد رسمی در مذاکرات مذکورسهم نداشت.عقد این قرار داد نه تنها عمق توطئۀ قدرتهای استعماری علیه سر نوشت مردم خونین تن افغانستان را به نمایش میگذارد، بلکه مفاد قرار داد هیچگاه از سوی مقام های پاکستانی رعایت نیز نگردید. مزید برآن، عقد قرارداد متذکره، دست حکومت پاکستان را در امور افغانستان بعد از اخراج تجاوزگران روسی از این کشور، آزاد تر و دراز ترنیز ساخت.

علی رغم آنکه قرار داد ژنو، نقش و قیمومیت پاکستان را بعد از خروج روسها در مسایل افغانستان به نحوی می پذیرفت و در واقع، بخش بزرگی از مقاصد سیاسی حکومت پاکستان را بر آورده میساخت، اما با آنهم جنرال ضیا الحق و شبکۀ استخباراتی (اطلاعاتی) آن کشور که جنرال حمید گل در رأس آن قرار داشت، آنرا کافی ندانسته میگفت: " قرار داد ژنو را نباید امضا کنیم، زیرا روسها حتمأ افغانستان را ترک میگویند، آنگاه ما حکومت کابل را به زور بیرون میکنیم و بعداً یک حکومت خالص اسلامی و پیرو اسلام آباد را در آن کشور رویکار می آوریم . " ولی "جانجوا " صدراعظم انتخابی و یعقوب خان وزیر امورخارجه، طرفدار امضای قرار داد مذکور بوده میدانستند که پاکستان در این معامله، بحد کافی به "حق" رسیده است و آن اینکه ماسکو حاضر شده بجای ملت افغانستان، با حکومت پاکستان مذاکره کند. ازجانبی، مقام های وزارت امورخارجۀ پاکستان مطمئن بودند که آن کشور تا آنجا درامورسرنوشت جهاد وهستی مردم افغانستان از طریق " تنظیم " های جهادی و سازمان اطلاعاتی ونظامی اش پیش رفته که عقد چنین قرار داد ها، دیگر هرگز نمیتواند از آن جلو گیری بعمل آورد.

عاقبت، بعد از کشمکش های طولانی میان رییس جمهور و صدراعظم، به اثر فشار های چند جانبۀ خارجی و داخلی و هراس از اینکه مبادا روسها مجبور شوند بیشتر در افغانستان بمانند، قرار داد را امضا نمودند. این، در حالی بود که مقام های پاکستانی هرگز تصمیم نداشتند مفاد این قرار داد را در آینده رعایت نمایند که نکردند. ایالات متحدۀ امریکا نیز که در واقع تضمین کنندۀ این قراربود، هیچگونه توجهی درجهت رعایت مفاد و محتوای آن مبذول نداشت .

احزاب اسلامی- جهادی مقیم پشاور، طی یک اعلامیهٔ شش ماده یی، امضأ قرار داد ژنو را رد کرده طی مادهٔ دوم آن چنین گفته شد: **" برای ملت ما جز حکومت اسلامی مجاهدین،حکومت دیگری قابل قبول نبوده و امکان اینکه ملت ما حکومتی را بپذیرد که در آن نیرو های غیر اسلامی سهیم باشند، بطور همیش از بین رفته و ... "**

حکومت پاکستان، بعد از عقد همین قرار داد و متعاقب اخراج آخرین سر باز روسی در روز چهاردهم ماه فبروری سال ۱۹۸۹ میلادی از افغانستان، تجاوزات مکرر نظامی و تخریبات همه جانبهٔ روحی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی علیه افغا ن و افغانستان را بصورت عریان تر و بی باکانه تر از پیش به راه انداخت که حملات سنگین نظامی به شهر جلال آباد، اشغال نظامی و رسوا آمیز خوست و کشتار هزاران تن افراد مُلکی و نظامی کشور ما از همان جمله بود. (تفصیل این حملات و تخریبات و سایر ویرانگری های حکومت پاکستان علیه افغانستان درصفحات آینده خواهد آمد)

قبلاً گفتیم که عده یی از (اخوانی) های افغانستان در اختیار شبکهٔ استخبارات (اطلاعات) نظامی پاکستان قرار داشته و از زمانیکه ذولفقار علی بوتو صدراعظم و نصیر الله بابر گورنر صوبهٔ سرحد بود؛ نظامیان پاکستانی آنها را آموزش جنگی داده و برضد داوود خان و بعداً علیه رژیم کودتای ثور بکار گرفته بودند. اکنون نیز که گُلِ اقبال شان شگفته بود، کلیه رتق و فتق امور جهاد را تحت ادارهٔ مستقیم خویش درآورده و با انواع اقدامات ظالمانه و تطبیق پلان های غدارانه به تخریب افغانستان آغازکردند.

دگروال یوسف پاکستانی که مدت چهار سال آمر بخش افغانستان در چهارچوب سازمان استخبارات نظامی آن کشوربوده و یقیناً راز های سر به مُهر بیشماری در رابطه با کشورمان نزد خویش دارد، بعد از تقاعدش، کتابی بصورت مشترک با جگرن " مارک ادکن " انگلیسی بنام " تلک خرس " (این اثر، درچاپ های آینده اش، **فاجعهٔ قرن** نام گرفت) نوشته و طی آن، برخی از راز های سازمان اطلاعاتی آی. اس. آی در مورد افغانستان را افشا نموده است . چنانکه در صفحهٔ هجدهم این کتاب که توسط هموطنی بنام عبدالحکیم رشید ترجمه شده است، مؤلف چنین مینویسد: **" در دسامبر۱۹۷۹ که روسها افغانستان را اشغال نمودند، جنرال ضیا فوراً جنرال اختر مسئول دفتر آی . اس . آی را جهت بدست آوردن یک معلومات درمورد**

تأثیرات آن بالای پاکستان اعزام نمود { غالباً بداخل افغانستان } و موصوف جواب کلیدی از این مسافرت میخواست ... جنرال اختر یک تحلیل وضعیت نمود که آن بعداً ستراتژی ملی پاکستان در آن مرحله شد ... " و باز ادامه میدهد: " جنرال اختر پیشنهادخود را به ضیا تقدیم و در آن پشتیبانی حکومت پاکستان از افغانها پیشهاد شده بود و در آن اشاره بعمل آمده بود که این مساعدت نه تنها اسلام را کمک میکند، بلکه پاکستان را نیز دفاع میکند و بدین صورت، حمایت آنها، مقاومت سنگر های دفاعی پاکستان در برابر حملات احتمالی شوروی میگردد. واگرگذاشته شوند که افغانستان را به سادگی اشغال کنند بدین صورت قدم کوتاهی به پاکستان باقی می ماند و با احتمال قوی این حرکت از بلوچستان آغاز خواهد شد ...

بلی، جنرال اختر عبدالرحمن که ازگروپ کودتاچیان مربوط به حلقهٔ خاص جنرال ضیا الحق و در واقع، مرد شماره دوم پاکستان بود، راپور خود پیرامون مصیبت افغانستان را همانند اسلاف خود به مشورهٔ اجنت های کار کُشتهٔ (سی .آی. ای)، انتلجنت سرویس انگلستان، موساد اسراییل و شاید سایرین، ترتیب نموده بالای میز کار رییس جمهور گذاشت که بعداً ستراتژی ملی پاکستان را تشکیل داد . آنچه در این تحلیل و نظر جنرال اخترعنوانی رییس جمهور بکلی متبارز است، ترس از حملات احتمالی قشون روس علیه پاکستان (بعد از یکطرفه کردن کار افغانستان) آنهم از طریق بلوچستان خواهد بود. پس، پیشنهادش به رییس جمهور، " دفاع از پاکستان و حمایت از سنگر های دفاعی پاکستان " است که باید در پناه مجاهدین افغان و ظاهراً بنام " حمایت از جهاد مردم افغانستان " عملی میشد.

گوشهٔ مهم و خطرناک این تحلیل و پیشنهاد جنرال اختر را که دگروال یوسف یا از آن اطلاع نداشته و یا نخواسته آنرا در این جا افشا نماید، عبارت از ویران سازی عمدی افغانستان، این کشور کهنسال وظاهراً تهدید کنندهٔ پاکستان بعد از نجات آن کشور از خطر حملهٔ روسها‌بود. اما بعداً خواهیم دید که مافی الضمیر جنرال اختر و مشوره دهنده گان خارجی وی چطور بر ملا میگردد و چسان عملاً و دقیقاً درهمین خط منحط حرکت مینمایند؟

نخستین کاری را که جنرالان (آی. اس. آی) پاکستان علیه افغانستان بعد از کودتای ثور انجام دادند، عبارت از این بود که با تعجیلی هرچه تمامتر و با بکارگیری مجدد (اخوانی) های مقیم پاکستان، درصدد ساختن احزاب و تشکیلات متعدد اسلامی و افراطی وهمچنان، تجهیز و

تسلیح آنها برآمدند تا از یکطرف جلو خیزشهای مستقل توده یی، خودجوش و ترقی خواهانه را که قبلاً در نقاط مختلف کشور مانند نورستان، درهٔ صوف، اطراف شهر هرات، تاکستانهای پروان و غیره علیه زورگویی های رژیم کودتای ثور و متعاقباً برضد تجاوزگران روسی آغاز شده بود، بگیرند و از سوی دیگر، دست به نابودی و راندن آنعده از عناصر روشنفکر، وطنپرست وضد استعماری داخل خاک افغانستان یازند که بصورت دلیرانه و آگاهانه در کنار مردم خویش بپا خاسته و میرفتند تا خیزشهای خود جوش آزادی خواهی را بسوی یک جنبش انقلابی مستقل و واقعاً رهایی جویانه سوق دهند. این، همان چیزی بود که هرگاه متحقق میشد، منافع استعمار شرق و غرب را یکسان ضربه میزد.

جنرال اختر عبدالرحمن که درس بهم اندازی اقوام و تخریب همسایه گان را از اربابان انگلیسی خویش خوب آموخته و در دو جنگ خونین سالهای ۱۹٦۵ و ۱۹۷۱ میلادی علیه هند سهم گرفته بود و علاوتاً درعمل کودتای ضد " بوتو" اشتراک فعال داشت، میدانست که با در دست داشتن احزاب اسلامی و رهبران آنها، چه اقداماتی به منفعت پاکستان و به زیان افغانستان انجام دهد؟ همان نوع اقداماتیکه سلف وی، بخش کوچک آنرا علیه سر دارمحمد داوود از سالهای ۱۹۷٤تا ۱۹۷۷ میلادی انجام داده بود. پس از همان قدم نخست، نبض روحی، مالی، نظامی و سیاسی احزاب اسلامی را چون شعبده باز ماهری بکف گرفته خشت و پیچ ماشین جهاد ضد روسی مردم افغانستان را در تبانی با سایرمنابع جاسوسی و استعماری جهان در دست گرفت و حتا کارگذاران و سیاست مداران امپراتوری امریکا را با سر انگشت خودش چرخانید ...

دگروال یوسف در جای دیگراین کتاب مینویسد: " **بعد از آنکه با عده یی از آنها {با مجاهدین مربوط به تنظیم های اسلامی } در جریان تمرینات آشنا شدم و یا در جریان فعالیت های محاربوی با آنها تماس حاصل نمودم و با مشکلات داخلی شان آشنا شدم و حتی بمراکز شان بداخل افغانستان سفر کردم، اطمینان دو جانبه بین ما پیدا شد و عده یی از آنها قانع شدند که مشوره هایی که ما برای شان میدهیم با نظر و اصول جنگی شان مطابق است ...** "

بلی، هم میهن عزیز ! یکی از " مشوره " های مهم و خطرناک جنرالان آی. اس . آی برای " امیران و قوماندانان " مربوطهٔ آنها عبارت از نا بود سازی هر آنکسی بود که بعوض اسلام،

(وطن)، بجای **امت (ملت)، در ازأ بنده گی (آزاده گی) و بعوض پاکستان (افغانستان) میگفت . این البته همان** سیاست ویرانگرانهٔ استعماری بود بگونهٔ بسیار دقیق، حساب شده و دورنگرانه یی توسط رهبران تنظیم های جهادی درخاک افغانستان بکارگرفته شد. همچنان، از دیگر "مشوره" های این جنرالان، عبارت از دشمنی کردن با اهالی شهرکابل بعنوان " ساکنان دارالکفر" (، با زنان مظلوم افغان بنام "زنان فساد پذیر"، با آبادی و تمدن و پیشرفت وطن شان تحت اصطلاح "مراکز و اماکن کافران " و یا " شیوهٔ زنده گی غربی "بود و حتا تزریق این مفکوره درذهن و ضمیر تفنگداران تنظیم ها که " هرکسی که با نظافت بوده و لباس پاک و منزه به تن داشته باشد، کافر و کمونیست است " . بهمین اساس بود که صد ها جوان و نو جوان کشور ما که بخاطر رهایی از دام و دانهٔ رژیم کودتا و اشغالگران روسی، از آغوش گرم خانواده می برُید ند و راه فرار در پیش میگرفتند، بادریغ که در طول راه مهاجرت، با بلا های جاهل پرور و اجنت های بیگانه مواجه شده و صرفاً بخاطرآنکه مو ی سرشان پاک ولباس شان پاکیز ه است و یا آیت وحدیثی را از یاد خوانده نمیتوانند، جان های شیرین **شان را مظلومانه از کف دادند. (درصفحات آینده، تفصیل بییشتری دراین زمینه ها خواهیم داشت.)**

"ستیوکول" در صفحه ی ۱۸۱ " جنگ اشباح" مینویسد که " حمید گل {سابق رییس آی.اس. آی} میگفت؛ **آتش بس درجهاد علیه پیروان مارکسیست وجود ندارد... جنگ تا آن وقت باید ادامه یابد که دارالحرب {شهرباستانی کابل} به داراسلام تبدیل شود.."**، چنانکه عبدالرب رسول سیاف رهبر تنظیم " اتحاد اسلامی" عین افکارو نیات جنرال حمید گل را آنگاه که حکومت اسلامی شان را در کابل ایجاد کردند، طی یک سخنرانی تلویزیونی، بصورت عریان چنین بیان داشت: " **چون شهر کابل ناپاک شده، پس باید زمین آن از دو تا سه مترکنَده شده خاکش به بیرون ریخته شود..."**

دگروال یوسف می افزاید که: " **جنرال اختر با مصروفیت هایی که داشت، صرف پنجاه فیصد وقت خود را در این راه مصرف کرده میتوانست ... زیرا امور سیاسی را خود جنرال اختر با ایشان { با رهبران تنظیم های جهادی واسلامی } طرح میکرد. "**

(نصری حقشناس) که درسالهای جهاد و درشهرپشاور پاکستان، قرب و منزلتی نزد امیرتنظیم جمعیت اسلامی داشته است، درصفحهٔ ۳۷۵ کتابش(تحولات سیاسی جهاد...)، در اثرتعصبات

ایدئولوژیک خودش و تبلیغات و تخریبات مقام های آی اس آی پاکستان، چنین مینگارد:

" درماههای اول جهاد که امکان شناخت افراد و تصفیه جبهات کار دشواری بود، گروه دیگری ازکمونیست ها همانند ستمی ها و شیفتگان "مائو" نیز که تا آنروز فعالیت های زیر زمینی داشتند، واردعمل شدند و با فریفتن بعضی از جوانان خوش باور و خوش قلب روستایی آنان را وسیله تبارز و هنگامه جویی قرار دادند ... ولی دیری نگذشت که پرده ازکارشان بر افتاد و مردمان ده و روستا{بخوان اخوانی های مسلح و استخدام شده از طرف آی اس آی پاکستان } آنان را تشخیص کردند وکار پاک سازی شان آغاز گردید. "

بلی! این دقیقاً همان "پاک سازی" های خونین " تنظیمی"، ضد ملی و ضد عناصر مترقی بود که درمناطق مختلف افغانستان، از دوطرف (روسها و رژیم دست نشانده آن از یکسو، جهان غرب و نوکران تنظیمی آنها ازسوی دیگر) در مناطق مختلف افغانستان به راه انداختند و بهترین شخصیت های آگاه، انقلابی، وطنپرست، مبارز و مردمی را سر به نیست نمودند.

در صفحهٔ (۱۷۰) کتاب " جنگ اشباح " میخوانیم: " **حکمتیار و آی اس آی با بکار گیری یک برنامهٔ مخفی درپی آن بودند تا مخالفان او را از صحنه کنار بزنند و حزب اسلامی را به عنوان یک نیروی ملی سرتاسری در افغانستان تبارز دهند** " و باز در صفحهٔ (۱٦۳) همان اثر چنین میخوانیم: " **حمیدگل {جنرال حمیدگل رییس وقت آی اس آی} به احزابی سلاح میداد که می جنگیدند و تصمیم او تا حدود زیاد بر منطق نظامی استوار بود. اما او به افغانهای روشنفکر که در {داخل افغانستان } و پایتخت کشور های دیگر زند ه گی میکردند چندان خوشبین نبود. این موضعگیری حمید گل را سی آی ای نیز تأیید میکرد..."**

این، تنها اشاره یی است بقول "حقشناس" دربارهٔ " **تصفیهٔ جبهات ازکمونیستها مانند ستمی ها و شیفتگان "مائو"** و غیره توسط " تنظیم " های جهادی ساخت ایران و پاکستان.

هرگاه خواننده به تابلوی کار نظامی – سیاسی این دستگاه جهنمی (آی. اس . آی) که دگروال یوسف درکتابش ترسیم کرده است، توجه فرماید، نقش عمده، مستقیم و خرابکارانهٔ این دستگاه در میان " تنظیم " های اسلامی و مجاهدین افغان و از آن طریق در میان کشور عزیز ما افغانستان را کاملاً درک میکند. پس، ملاحظه میشود که نظامیان پاکستان در تفاهم کامل با سازمان اطلاعات امریکا (سی. آی . ای)، جنبش والای مقاومت ملی مردم افغانستان را چطور

خرپنچه کرده و آنرا بر وفق خواست و منافع استعماری خویش سمت و سو دادند.

نخستین پلان خصمانه و حساب شدهٔ نظامیان پاکستان این بود که نخواستند رزمنده گان افغان بر محور یک یا دو حزب سیاسی – نظامی و مرکزیت واحد به اشتراک افراد و گروه های ملی و وطنپرست جمع شوند. بنابران، هفت " تنظیم " اسلامی افراطی و میانه رو با رهبران مطیع و فرمانبردار " قابل اعتماد" را ایجاد کرده و صرفاً همان ها را به رسمیت شناختند و به سایر افغانها از قبیل تکنوکراتهای سابق، سیاستمداران ورزیده، نظامیان با تجربه، افراد و گروه های سیاسی مبارزکه سخت آرزومند کار و تلاش در جهت رهایی کشور شان از چنگ استعارگران و خواهان آبادانی و ترقی کشورخویش پس از حصول آزادی بودند، نه تنها اجازه و مجال فعالیت ندادند، بلکه تک تک آنها را نشانی نموده یا از خاک پاکستان راندند، یا بنام های مختلف به زندانها افگندند و یا هم به ترور فزیکی آنان پرداختند که این، ننگین ترین بخش پلان و پروژهٔ جنرالا ن پاکستان، رهبران " تنظیم " ها ی جهادی و منابع استعمار جهانی را تشکیل میداد.

روی همین مقاصد شوم سیاسی بود که مثلاً به حزب اسلامی گلبدین، سیاف و دیگران اجازه دادند تا زندان های خوفناک و خونینی درشهر پشاور و حومه بنا نمایند و شخصیت های ملی و وطنپرست افغانستان را که پای شان درخاک پاکستان میرسید، علاوه از ترور های علنی که همه روزه به راه می انداختند، در زندان های خصوصی بیفگنند، شکنجه کنند و به قتل برسانند . مانند، زندان های شمشتو، ورسک، میچینی (درشمال پشاور)، باگزی، کورام، شمشتوی نمبر۲ (ازمولوی خالص) وچندین زندان مخفی دیگر از حزب اسلامی، اتحاد اسلامی و غیره درخاک پاکستان.

علاوتاً، تنظیم های جهادی، زندان های دیگری هم در هم درقلمرو افغانستان داشتند که برخی ازآنها شناسایی شده اند مانند " محمد گارد" (درکنر)، خوند بکلور، کورام، لجده (درتخار)، "چاه آهو " (درپنجشیر)، " دره ی فرخار" و سایر زندان هایی که تا کنون افشأ نشده اند.

نمونه یی از سیستم ادارهٔ نظامی وسیاسی مجاهدین از سالهای۱۹۸٤ تا۱۹۸۷ میلادی که بدست حکومت پاکستان ساخته شده بود .

۱– کمیتهٔ ارتباط سیاسی و ستراتژیک

۲- کمیتهٔ ارتباط نظامی، تاکتیکی، تربیتی و امور اکمالاتی

چنانکه خواننده ی گرامی در بالا ملاحظه میفرمایند، مقامات آی . اس. آی پاکستان در آن کشور، ازمیان هزاران شخصیت جهادی جانب افغانی، تنها هفت نفر و از زمرهٔ ده ها حزب و سازمان جهادی و مبارزاتی، تنها هفت حزب افراطی و " میانه " را برگزید و به رسمیت شناخت و چنین:

۱)حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین (حکمتیار)
۲)جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین (ربانی)
۳)حزب اسلامی ... به رهبری مولوی محمد یونس (خالص)
٤)حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول (سیاف)
٥)جبههٔ نجات ملی به رهبری صبغت الله (مجددی)
٦)محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد (گیلانی)
۷)حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی (محمدی)

از جملهٔ هفت " تنظیم " اسلامی- جهادی فوق الذکر، چهارتای اول آن بنام احزاب راست افراطی و سه تای آخرآن بنام احزاب مذهبی میانه رو شناخته شدند. باساس مقاصد خاص و خصمانهٔ سیاسی بود که جنرالان شبکهٔ استخباراتی و مقام های حکومتی پاکستان سعی بسیار کردند تا موازی با سؤ استفاده های عظیم مالی و نظامی و سیاسی از اوضا ع واحوال متشنج فکری و اجتماعی افغانستان نیز طوری استفاده نمایندکه رهبران تنظیم ها و قوماندان های آنها جز به اشارهٔ سرانگشت منسوبین دستگاه جاسوسی شان (آی . اس . آی) حرکتی نکنند و هدفی جز برآورده ساختن خواستهای جانب پاکستان نداشته باشندکه بالاخره چنین هم شد و چنان هم کردند.

گلبدین "حکمتیار" نخستین کسی بود که بقول " درفش امید "، توسط شخصی بنام (مولوی خطیب هُدا) به دستگاه جاسوسی پاکستان معرفی شد و تلقینات این دستگاه از همان اوایل بالایش مؤثر افتاد و خط و برنامهٔ حرکی اش را مطابق به آرزو های این شبکهٔ جاسوسی عیار نمود. وی با بر خورداری کامل از قدرت نا محدود شبکهٔ مذکور، حزب اسلامی اش را در خاک پاکستان ساخت و نیزبا برخورداری از همکاریها و خوشبینی های (سی. آی . ای) امریکا، احزاب ارتجاعی پاکستان، شیوخ عرب واخوانیسم بین المللی و همچنان با استفاده از شصت

تا هفتاد فیصد مجموع نقد و جنس کُمکی جهان، (۱۵) چنان وحشت در داخل و خارج افغانستان به راه انداخت که نظیرش درگذشته های تاریخ معاصرکشور مان کمتر دیده شده است.

دگروال یوسف، نویسندهٔ کتاب " تلک خرس "، علی رغم آنکه سعی کرده است تعریف بسیار محتاطانه وترمیم کننده یی از شخصیت گلبدین بیرون دهد، با آنهم میگوید: " **کرکتر دعوا کننده و بی پروا و غیر قابل انعطاف دارد" و در جای دیگر مینویسد: " مشهور ترین لیدر افراطیون گلبدین حکمتیار بود که موصوف در سال ١٩٤٦ میلادی متولد و جوان ترین لیدر جهادی درمیان هفت لیدر دیگر بود . "**

(تم وینر) نویسندهٔ کتاب " چک سفید " میگوید: " او مرد هولناک، ظالم، بی روی و خیلی دیکتاتوراست."

"باروسلاف تروفیموف" مطلبی دارد درمورد گلبدین که درماه حمل سال ۱۳۸۹ خورشیدی در " وال استریت ژورنال" به نشر رسید و روزنامهٔ " ۸صبح" کابل آنرا به فارسی دری برگردانیده است . " تروفیموف" چنین مینویسد: " **گلبدین یک جنگسالار شریر، بی رحم و نیرنگ بازاست .. . کمپ پهناور شمشتو در حومهٔ شهر پشاور همیشه یکی از منظم ترین و سازمان یافته ترین کمپ های پناهنده‌گان افغان در پاکستان بوده است. تنهاقانون حاکم در محدودهٔ مرز های این کمپ، قانون حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جنگسالار بی رحم است و در دههٔ ۱۹۸۰ زمانیکه این کمپ پایگاه حکمتیار در جنگ علیه ارتش اتحاد جماهیر شوروی بود، مردم در پشاور و بعضی مواقع شاهد شناور بودن اجساد درکانالی بودند که ازکنار این کمپ می گذشت. آنها می دانستند که معنای آن، چه بود؟ یکی دیگر از دشمنان داخلی حکمتیار از سر راه بر داشته شده است ... طی سه دههٔ گذشته حکمتیار پیام های خشن را به هرکسی که خواسته سر راهش قرار بگیرد، فرستاده است . به نظرمی رسد که در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ جنگجویان او بیشتر تمایل به حمله بر دیگر گروه های مجاهدین داشتند تا جنگیدن با نیرو های روسی . بعد از سقوط رژیم مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی، حکمتیارتلاش های نا موفق را برای بیرون کشیدن قدرت از چنگ دیگر رهبران مجاهدین رقیب خود به کار بست. با سلاح ها و راکت ها، بخش عمدهٔ شهرکابل را ویران کرد و تعداد بیشماری از غیر نظامیان را به خاک و خون کشاند. او. . "**

درهمینجا باید گفت که همه " تنظیم " های اسلامی – جهادی، بخصوص " حزب اسلامی" به رهبری گلبدین و " جمعیت اسلامی " به رهبر ی برهان الدین ربانی، علاوه از سایر حرکات و اقداماتی که همه به زیان منافع ملی مان انجامیده است، تعداد زیادی از فرزندان علمی، سیاسی،هنری، نظامی و مبارزان راه آزادی و سر بلندی کشور مان را چه در داخل جبهات ضد روسی و چه در خارج ازکشور مانند (ایران و پاکستان) بصورت بیرحمانه یی نا بودکرده اندکه با تأسف فهرست همه شهدا در داخل و خارج افغانستان به دسترس ما نرسیده است، اما فهرست عده یی از این شهدا که تنها در شهر پشاور توسط منسوبین حزب اسلامی و به همکاری نزدیک شعبهٔ ترور (آی. اس. آی) پاکستان صورت گرفته در اختیار ما قرار دارد که اینک آنرا در اینجا درج میکنیم. این نکته را نیز باید متذکر شد که شهدایی که اسمای شان در ذیل درج میشود، از جملهٔ شخصیت های شناخته شدهٔ ملی، رهبران و اعضای سازمان های سیاسی- مبارزاتی ضد استعمار روس بودند. در غیرآن، با اطمینان میتوان گفت که صد ها و هزار ها نفر دیگرنیز درشهر های مختلف پاکستان، در مسیررفت و آمد مجاهدین و مهاجرین میان افغانستان و پاکستان و بین افغانستان و ایران، شهرها و مناطق مختلف کشور اخیر الذکر و همچنان در قرا، قصبات، مکانها وکوچه باغهای داخل کشور توسط احزاب جهادی افراطی به نام ها و بهانه های مثلاً "معلم " بودن، "کمونیست" بودن، " شعله یی" بودن و به اتهام " کافر و ملحد" بودن و ... و ... سنگدلانه و غالباً بی سر وصدا به قتل رسا نیده شده اند. البته این بخش از شهدای گمنام راه آزادی، بغیر از صدها هزار شهیدی میباشند که توسط منسوبین " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و قشون متجاوز روس در شهر ها و دهات و کوه ها و کوهپایه های میهن مان ویا درکشتارگاه های مختلف و متنوع صورت گرفته است، چنانکه مردم ما همه روزه به کشف گور های دسته جمعی در شهر ها و ولایات کشور نایل میگردند که جهان نیز از آن اطلاع دارد:

پروفیسور عبدالقیوم (رهبر) رهبرسازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در۲۷ماه جنوری ۱۹۹۰م

دکتر سعادت (شکیوال) عضو حزب ملت در ۲۷ ماه مارچ سال ۱۹۹۰م
ملانسیم (آخند زاده) فرمانده حرکت انقلاب اسلامی با پنج تن محافظا نش در ماه ... سال ۱۹۹۱م
نسیم (لودین) عضو حزب ملت در روز هفتم ماه جنوری سال ۱۹۹۱م

عزیز احمد (عثمانی) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان درماه ... سال ۱۹۹۱م
حاجی حسین فرمانده جبههٔ نجات ملی در روز سیزدهم ماه سپتامبر سال ۱۹۸۹م
پروفیسور بهاالدین (مجروح) نویسنده و ژورنالیست افغان در روز یازدهم ماه فبروری ۱۹۸۹م
انجنیر فتاح (ودود) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز سوم ماه سپتامبرسال۱۹۸۹م
ناصر (زمانی) عضو حزب افغان ملت در ماه مارچ سال ۱۹۹۰ م
عصمت (قندهاری) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در ماه ... سال ۱۹۸۹ م
عبدالعزیز عضو حزب افغان ملت در ماه مارچ سال ۱۹۹۰م
دکتر زکریا (بدخشانی) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در ماه آگست سال۱۹۸۹م
صفی الله (افضلی) فرماندهان جبههٔ هرات در روز پنجم ماه جولای سال ۱۹۸۷ م
سلطان احمد یکی از اعضای رهبری سازمان پیکار در ماه جنوری سال ۱۹۸۹ م
عبدالرحمن عضو سازمان رهایی افغانستان در روز ۲۵ ماه می سال ۱۹۸۲م
دکتر صمد (درانی) عضو جبههٔ مبارزین مجاهد در روز۲۵ ماه می سال ۱۹۸۲م
پسرلی عضو سازمان رهایی افغانستان در ماه می سال ۱۹۸۳ م
دکتر اسد عضو سازمان رهایی افغانستان در ماه می سال ۱۹۸۳م
عزیزالرحمن (الفت) نویسنده و ژورنالیست افغان در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۳ م
دکتر فیض احمد رهبر سازمان رهایی افغانستان در روز ۱۲ نوامبر سال ۱۹۸٦ م
مولوی محمد اشرف عضو سازمان رهایی افغانستان در ماه نوامبر سال ۱۹۸٦م
گل محمد (خورشیدی) عضو جنبش دفاع از آزادی در ماه ... سال ۱۹۹۳م
فاروق (عزیزی) عضو اداری کلنیک دندان برای مهاجرین در روز۲۰ماه جون سال۱۹۹٤م
میرویس جاوید یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸٦ م
محمود یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸٦ م
زمری یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸٦ م
عبدالشکور یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال۱۹۸٦ نم
محمد سرور یکی ازمبارزین راه آزادی افغانستان در روزپنجم ماه نوابر سال ۱۹۸٦ م
انجنیرحمید فرمانده حرکت انقلاب اسلامی به روز هفتم ماه فبروری سال ۱۹۸۳ م

سلطان میر فرمانده حرکت انقلاب اسلامی به روز ... ماه ... . سال   ... .
سخی گُل یکی از مجاهدین افغان به روز ... ماه ... . سال   ...
مامور برات یکی از مجاهد ین افغانی به روز ... ماه ... سال ...
روح الله   معلم به روز چهارم ماه مارچ سال ۱۹۸۳م
عزت بخش یکی از فرماندها ن مجاهدین به روز ... ماه ...   سال ۱۹۸۳ م
سلیمان شاه یکی از فرماندهان مجاهدین به روز ... ماه ... سال ۱۹۸۳ م
ولیخان (کروخیل) عضو شورای تفاهم ووحدت ملی به روز ... ماه ...سال۱۹۹۳ م
عبدالحی (شبگیر) شاعر افغان و مخالف حزب اسلامی گلبدین درماه دسامبرسال ۱۹۹٤م
انجنیر دلاور عضو سازمان رهایی افغانستان به روز ... ماه جون سال ۱۹۹۱ م
بریالی عضو سازمان رهایی افغانستان به روز ... ماه می سال ۱۹۹۰ م
گلبدین یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان به روز ... ماه جون سال ۱۹۸۹م
عبدالرحیم (چنزایی) ژورنالیست افغان به روز ... ماه ... سال ...
عبدالحکیم (کتوازی) رییس شورای تفاهم و وحدت ملی به روز ... ماه . .. سال ...
محمد همایون عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز پنجم ماه نوامبر سال۱۹۸٦م
شکرالله   عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸٦ م
شیر آغا عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸٦ م
دکترصادق هوشمند
عبداللطیف
مولوی داوود رهبر " جبههٔ مبارزین مجاهد افغانستان " به اریخ دوازدهم ماه نوامبر۱۹۸٦ م
جنت خان غروال
زمری
سراج احمد فرزند عبدالعزیز ارولایت فراه
داوود بصیر
عبدالواحد پسرلی
پوپل
اشرف

عبدالکریم فراهی

سلطان احمد سهراب

شکور

ماما حکیم

استاد حبیب الله

لعل محمد

عبدالجبار

انجنیراقبال فهیم

انجنیرقدرت

محمد همایون مبارز راه آزادی

ملالی نرس

رضا پسر شانزده ساله

محمد ظاهر خطیب

فریده آموزگار زبان انگلیسی

نورالسراج صافی

هدایت الله احمدی کارمند سازمان ملل

لیاقت علی کارمند مؤسسهٔ (آی. آر. سی)

عبدالحکیم برادر لیاقت علی

محمد آصف برادر لیاقت علی

محمد علی کارمند مؤسسهٔ (آی.آر. سی)

انجنیرعطاالله سابق کارمند وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان

محمد ذاکر کارمند کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ

نوت: چنانکه قبلاً تذکر داده شد، همهٔ این شخصیت های افغانی تنها در شهر پشاور و کویتهٔ پاکستان، آنهم در عالم غربت، پناهنده گی و بیوطنی، ترور و اختطاف شده اند. مقام های اطلاعاتی و امنیتی پاکستان حتا در یک مورد این ترور های سیاسی هم بازخواست نکرده است، همانطور که هیچ منبع امریکایی، عربی، اسلامی، حقوق بشر و یا مؤسسات بین المللی در

این زمینه صدا و اعتراض در نیاورد. منابع افغانی و اطلاعات درون جهاد میگویند که سازمان جاسوسی ارتش پاکستان بنام آی. اس. آی شعبهٔ مخصوص عملیات تروریستی بنام (J.S.I.B) دارد که در همکاری تنگاتنگ با حزب اسلامی گلبدین و درتحت حمایت مخفیانهٔ سازمان (سیا)، بمنظور نا بودی شخصیت های ملی و وطنپرست افغانستان در هجرت و بخاطر ایجاد رُعب وترس میان روشنفکران و ملی گرایانی که در خاک پاکستان پناهنده شده بودند، بگونهٔ دقیق و حساب شده پی دست به این ترور ها میزده است.

ادارهٔ حقوق بشر سازمان ملل طی نشر راپور مفصل مبنی بر قتلها، خشونتها، شکنجه و بد رفتاریهای جناح های مختلف تنظیم های جهادی درخارج و داخل افغانستان، اسناد و مدارک مؤثقی را به اختیارمردم افغانستان و جهان قرار داده است . درجایی از این راپور مینویسد: **"یکتعداد گروپهای مجاهدین هم مرتکب جنایات شدند. اکثریت آنها که در پاکستان مستقر بودند و حمایت نظامی و استخباراتی پاکستان را با خود داشتند، با آرامی و معافیت عمل میکردند و کنترول قابل ملاحظه بالای مهاجرین افغانی داشتند. یکی از باقدرت ترین اینها حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیاربود. حزب اسلامی مورد توجه سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی)، استخباراتی که مسوول بعضی کار ها از جمله، هدایت سی آی ای که برای گروه های مجاهدین اسلحه فراهم میکرد، بود. این مجاهدین، توقیفگاه های مخفی در پاکستان داشتند. اشخاصی که در توقیف به سر می بردند شامل مهاجرین بودند که مخالف رهبران مجاهدین بوده و یا آنهایی که با مؤسسات غیر دولتی خارجی کار میکردند، بودند..."**

باز، درهمین راپورمیخوانیم: **" قوتهای مجاهدین درداخل افغانستان نیز زندان ها و توقیفگاه هایی داشتند که در آنجا از شکنجه به طور سیستماتیک استفاده میشد. .. از توقیف گاه های مجاهدین در شمالشرق افغانستان که تحت کنترول شورای نظار بود، استناد کرده ایم... اکثریت قوماندان های مجاهدین زندان داشتند... مهاجرین افغان مظنون که مخالف سیاست گروه های مستقر در پاکستان بودند، نگهداری، شکنجه و در بعضی حالات اعدام میشدند... حزب اسلامی حکمتیار و حزب اسلامی خالص هردو دارای زندان هایی در نزدیک پشاور بودند. یکی از این زندان های شناخته شده و مشهور، شمشتو بود که در آن، حکمتیار زن و مرد را توقیف میکرد و طبق سازمان دیده بان حقوق بشر، شکنجه به شمول لت و کوب شدید و استفاده از شوک برقی طور منظم صورت میگرفت ... سازمان استخبارای پاکستان (آی**

اس آی) مهاجرین افغان که در بعضی موارد تهدید برای امنیت ملاحظه میشدند به خاطری که یکی از گروه های مجاهدین به رسمیت شناخته شدۀ پاکستان را حمایت نمیکردند، تحقیق و مورد شکنجه قرار میداد. در بعضی موارد، توقیف شده‌گان از سازمان استخباراتی پاکستان به حکمتیار تسلیم داده میشد. دیگر مراکز توقیف حزب اسلامی حکمتیار به شمول ورسک می سنی در شمال پشاور، محمد گارد در ولایت کنر افغانستان که همچنان توسط سیاف استفاده میشد و باگزی و خوند بکلور در نماینده‌گی کُرم پاکستان و شمشتو شماره دو در پاکستان که توسط حزب اسلامی خالص استفاده میشد..."

همچنان در بخشی از راپور ادارۀ حقوق بشرمیخوانیم: " **طبق گفتۀ شاهدانی که با پروژۀ عدالت افغانستان مصاحبه کرده اند، بعد از اینکه نتایج سروی {مربوط به محبوبیت ظاهرخان، پادشاه سابق در میان مهاجرین} به نشر رسید، گلبدین حکمتیار رهبرحزب اسلامی با یک تعداد از قوماندان هایش به شمول بچۀ کاکایش(دوست محمد خان)، رحمت الله ظاهر اهل پکتیا، میجر (میجریک مقام جناح استخباراتی حزب بود که مشخصاً قتل ها را به عهده داشت) و غلام نبی خان از پکتیا، جلسه ای را تشکیل داد. یکی از قوماندانها مؤظف شد که مجروح و کارش را مطالعه کند وحکمتیار کار قتل مجروح را به میجر واگذارنمود. میجر یک تویو تای لندکروزر داشت و از مقامات پاکستانی برای حمل سلاح ها به شمول کلاشینکوف اجازه داشت. نمبر پلیت این لندکروزربرای پولیس پشاور معلوم بود و به آنها امر داده شده بود که آن را متوقف نسازند..."**

" ایشیا واچ " مربوط کمسیون مستقل حقوق بشر سازمان ملل نیز به این نتیجه رسیده است که درهمۀ جنایتهای انجام شده، دست منسوبین استخبارات نظامی پاکستان (آی . اس . آی) دخیل بوده است . چنانکه در بخشی ازگزارش رسمی خویش چنین می گوید: " **... اکثریت تخطی ها و تجاوزاتی که در بالا از آن نام بردیم، درخاک پاکستان، جایی که قانون آن کشور حکم میراند، صورت پذیرفته اند. درحالیکه اسناد و شواهدی در دست است که گروپ ها یا عوامل تجاوز ها را نشان میدهد، ولی هیچ تلاشی از طرف مقامات پاکستانی غرض تحقیقات در این موارد صورت نمیگیرد و نیز، هیچ پشتیبان خارجی گروپهای متجاوز برای جلو گیری از این رویداد ها اقدام نمی نمایند. صد ها مهاجر افغان قربانی تخطی های سیاسی در پاکستان اند. یک افسرپولیس پاکستان بصورت خصوصی به ایشیا واچ گفت که لیست کسانی را که از**

طرف حزب اسلامی کشته شده اند، با خود دارد و از زندان شمشتو نیز دیدن کرده است . "

" ایشیا واچ " در همین گزارش خویش علاوه میکندکه: " در بسا موارد، بویژه، قبل از سال ۱۹۸۸م پرسونل ادارهٔ امنیت پاکستان، در تحویلدهی مهاجرین مورد نظر به تنظیم ها غرض توقیف کردن، صلاحیت مؤثر داشتند. افغانها در پشاور نمیتوانستند علیه اعضای تنظیم هایی که مرتکب اعمال تجاوز کارانه میشوند، شکایت نمایند، حتا اگر اسناد مؤثق هم دردست میداشتند. مقامات پاکستانی برای تنظیم ها (احزاب جهادی) اجازه داده اند تا خلاف قانون عمل نمایند . "

"چریل بنارد" کارشناس اسلام سیاسی درمؤسسهٔ " رند" امریکا که گفته شده همسر " زلمی خلیلزاد" میباشد، با " ایشیا تایمز درهجدهم سال ۲۰۱۰م گفت: **" آنچه باید میکردیم این بود که دیوانه ترین آدمها را بجان آنها {روسها} بیندازیم. ما دقیقاً میدانستیم که آنها {مجاهدین} چگونه آدمهایی هستند و سازمانهایشان به چه می ماند. اما برای مان مهم نبود. پس ازان، به آنها اجازه دادیم که با کشتن میانه روها{ افراد وعناصرملی و روشنفکر افغانستان}، از شر آنها رهایی یابند. بهمین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارند؛ زیرا به آن دیوانه گان اجازه دادیم همه ی آنها را نا بود کنند، آنها چپ ها را کشتند، میانه روها را نیز. اینان { عناصر ملی، روشنفکر و میانه روها } در میانه ی دهه ی ۱۹۸۰ و پس از آن از میان برداشته شدند."**

سازمان عفو بین الملل نیز در ماه نوامبر ۱۹۹۹ نوشت: " پشاور پایگاه قدرت گروه های مسلح مجاهدین بود. این گروه ها، پول، اسلحه و تمرینات را از کشور های غربی و منطقوی توسط ارتش پاکستان به دست می آوردند. در این زمان، روشنفکران درپاکستان تحت فشار شدید قرار داشتند تا فعالیتهای شان را در چوکات سیاست های گرو ه های مسلح سیاسی {تحت امرآی. اس. آی }عیارسازند. روشنفکرانی که به این خواستها جواب رد میدادند، احساس امن نمیکردند و در خطر حملات احزاب افغانی قرار میگرفتند. کسانیکه علیه سیاستهای احزاب مجاهدین صدای شان را بلند میکردند، مورد هدف قرار میگرفتند. "

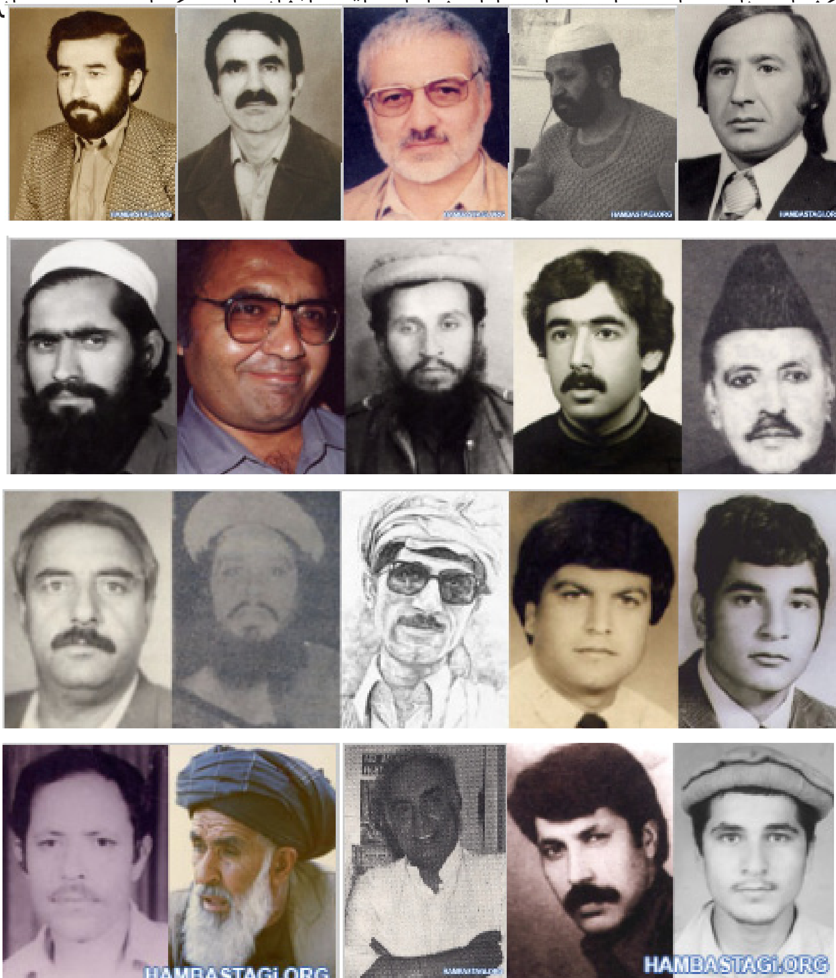
"روشنفکران افغان که در ایران زنده گی میکردند، تحت فشار شدید قرار داشتند تا از حزب وحدت (که توسط دولت ایران حمایت میشد، پشتیبانی کنند. کسانیکه به این خواست نه

میگفتند، تحت محدودیت سخت قرار میگرفتند و نمیتوانستند در فعالیتهای سیاسی و فرهنگی دیگر سهیم گردند. "

بازیها، جفاکاریها و غبن و خیانت قدرتهای خارجی درحق مردم افغانستان، هم گونه گون بود و هم بسیار پیچیده و شرم آور. برخی منابع آگاه گفته اند که درهمان شب و روز جنگ و جهاد ضد اشغالگران روسی، نه تنها پاکستان با حمایت تنگاتنگ جهان غرب، تنظیم های اسلامی – جهادی افغان را تسلیح و تقویت میکردند، بلکه حتا گاهگاهی، جنرالان روسی و رژیم دست نشاندهٔ آنها در افغانستان نیز بعضی از جبهات مربوط به احزاب اسلامی – جهادی و بویژه، حزب اسلامی یا جمعیت اسلامی را از راه زمین یا هوا تسلیح و تقویت مینمودند. چنانکه یکی از جنرالان رژیم کودتا بنام " جنرال سید عبدالقدوس سید " در صفحهٔ ۱۰۴ کتاب خویش تحت عنوان " جنگهای کابل "، از قول جنرال ولی شاه خان قوماندان قطعهٔ دافع هوای کابل چنین مینگارد: " **... او شخصاً شاهد بوده است که در برابر چشمان او، شوروی ها ذریعهٔ چرخ بال ها، طی پرواز شبانه به فرماندهان چریکی مجاهدین در گوشه و کنار لوگر اسلحه و مهمات میفرستادند...**"

نویسندهٔ اثرمذکور علاوه میکند که: " **مستند به گزارش یک شاهد عینی به نگارنده در یکی ا ز جلسات قرارگاه، وزرای دفاع، داخله و امنیت دولتی مشترکاً گزارش میدهند { گزارش دادند} که باساس راپور های ارگانهای کشفی و استخباراتی، گلب الدین حکمتیار امیرحزب اسلامی به شمول نماینده گان ارشد آی. اس. آی و سر گروه های تند روان عربی، عبدالله عزام و اسامه به ولایت لوگر داخل گردیده فعلاً در قرار گاهی در منطقه از لوگر بسر میبرند. ما تصمیم داریم قرارگاه مذکو را با راکت های " سکاد" مورد حمله قرار دهیم، دو فیر راکت سکاد بر کوردینات دقیقاً سنجش شده ای هدف در سکوی های پرتاب و فیر آماده گردیده، اجازهٔ انداخت میخواهیم، اعضای قرارگاه که قناعت شان از دقت و صحت راپور های کشفی و استخباراتی فراهم آمده بود، حرفی نزدند، اما مشاور شوروی، جنرال محمود قاری یف به دلایل و بهانه های مختلف به انداخت راکت ها جداً مخالفت کرد. پا فشاری وزرا نتیجه نداد. بالاخره دوکتور نجیب الله با نگاه های کش دار و تند به سوی مشاور{ نگریسته} میگوید " فکر میکنم روزی نشان لینن را روی سینهٔحکمتیار نیز آویزان خواهید کرد". مشاور در پاسخ به آرامی میگوید " چنین چیزی از امکان به دور نیست.** " با مطالعهٔ این شرح، چنین

استنباط میشود که هردو ابرقدرت زمان (شوروی و امریکا) با عین هدف، ولی با دو شیوه و برنامهٔ مختلف، بصورت موازی، دست به پرورش عناصر و نهاد های مسلح آدمکش زده ود [illegible] ند.



نمونهٔ کوچکی از قافلهٔ شهدای دست تنظیم های اسلامی – جهادی، بخصوص حزب اسلامی گلبدین

درهمینجا، بمورد خواهد بود بُریده یی از یک مقالهٔ تحلیلی منتشر شده در وبسایت انترنتی " شورش" ماه اپریل سال ۲۰۱۲م را برگزینیم که بقلم هم میهنی بنام " الینگار" نگاشته

شده و مطالعهٔ آن، ما را به عمق اهداف پنهانی دشمن متوجه میسازد: " ... **امپریالیستها از تجارب خود در ویتنام میدانستند که اتحاد شوروی برای مدت طولانی ای قادربه ادامه جنگ درافغانستان نیست و این کشور سر انجام به اسارت آنها در خواهد آمد، به این لحاظ بهتراست که از شرایط مساعد جنگی و در اختیار داشتن دسته های آدمکشی که گلبدین در اختیار آنها قرار میداد، استفاده و نیرو های چپ انقلابی افغانستان را تار و مار کنند. زیرا فقط با نا بودی این عناصر انقلابی میشد امیدوار بود که میتوان بر افغانستان مسلط شد . وقتی این عناصر وجود نداشته باشند و یا ضعیف و ناتوان باشند، به راحتی افغانستانی مطیع، برده خو و چاپلوس را تربیه و مانند بیمقدار ترین وسیله بازی مورد استفاده قرار داد. حزب اسلامی حکمتیارکه نسبت به دیگر احزاب جهادی از درجه بالاتر سازمان دهی برخوردار بود، نقش " جوخه آتش ام.آی- ٦ و سی. آی . ای " را بر عهده داشت. این حزب بودجه خاصی را برای تمرینات قاتلها " اساسینها " و تهیه سلاح و مهمات، وسایط جعل تذکره، پاسپورت و کارت هویت دریافت میکرد. اطلاعات سری بواسطه خبر چین های متعدد امپریالیست ها و ارتجاع منطقه مستقیماً به این حزب انتقال می یافت ... شبکه وسیع تعقیب، شناسایی، به دام انداختن، استنطاق، اخذ معلومات لازمه را در داخل و خارج افغانستان سازمان داده و آنرا در سکتور های مختلف تولیدی، فرهنگی، و داخل احزاب سیاسی ایجاد کرده بودند. این بخش از فعالیت ام. آی-٦ و سی. آی . ای درمورد نیرو های چپ انقلابی افغانستان بر مبنای گزارشات دستگاه های اطلاعاتی شوروی سابق و اروپای شرقی پروژه Seek and Destroy(جُست و جو و نابودسازی) نام داشت که در سالهای نیمه اول دهه ٨٠ حزب اسلامی حکمتیار مسئول آن بود. مصارف این پروژه را (برطبق مصاحبه جنرال وروتسین مسئول ضد اطلاعات دستگاه اطلاعات شوروی سابق کا. جی . بی در افغانستان) عربستان سعودی و امارات متحده عرب بر عهده داشتند. "**

درمقاله، همچنین آمد ه است که: " یک بخش از شبکه اطلاعاتی پروژه (جُست و جو و نابود سازی) پروژه تکسی های ریکشا در شهرهای عمده پاکستان و به ویژه شهر پشاوربود. ده ها عراده تکسی ریکشا در ایستگا ه های عمده قطار که در ملکیت این پروژه قرار داشت، بواسطه اعضای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار اداره میشد. این افراد وظیفه داشتند که مسافرین افغانستانی را در پاکستان تعقیب کنند. وقتی یکنفر افغانستانی و بخصوص اگر هزاره یا

ازبک و یا ترکمن میبود که میشد از چهره اش فهمید که پشتون یا تاجک نیست، در ایستگاه " صدر" پشاور یا ایستگاه " کابلی بازار" از ترین {قطار} پیاده میشد، چندین تن از آنها با محبت و پیشانی گشاده ی فریب دهنده یی به او نزدیک میشدند و آغوش شان را باز میکردند و میگفتند " خوش آمدی برادرعزیز! بفرما هرکجا میروی ما در خدمت هستیم ! " مسافر بیچاره اگر سیاسی نمی بود به آسانی فریب میخورد و سوار ریکشای آنها میشد. آنها او را یکراست به یکی از صد ها خانه ای که اجاره یا کرایه کرده بودند، میبردند. مسافر یکروز بعد به " اعظم ورسک " انتقال می یافت و در آنجا تحت استنطاق و شکنجه عوامل این حزب زیر نظارت پولیس مخفی پاکستان و عوامل " سیا " قرار میگرفت. فردی که یکبار به " اعظم ورسک " برده میشد(چه چپ انقلاب و چه راست) به قتل میرسید..." (۱۸)

پوشیده نیست که سیاست افغانی کاخ سفید و متحدان جهانی آن درسالهای جهاد عبارت از ایجاد، پرورش، تقویت، تمویل، تجهیزو بکارگیری افراطی ترین افراد و تشکلات دینی – مذهبی نه تنها علیه " شوروی کافر"، بلکه علیه هستی و موجودیت افراد و تشکلات ملی، مترقی و واقعاً آزادیخواه افغان نیز بود. چنانکه قبلاً هم گفتیم، ویلیام کیسی که رییس سازمان (سیا) و بمثابهٔ عنصرظاهراً مذهبی (کاتولیک) و ماکیا ولیست تمام عیارشناخته شده بود، در ردیف اول اعضای ضد سکولاریسم و ملیگرایی درتیم کاری کاخ سفید، در امورافغانستان بحساب میرفت. یا بعبارهٔ دیگر، ویلیام کیسی وهمکاران نزدیکش، طرفدارجدی احیا و گسترش اسلام سیاسی و افراطیت ناشی از آن در افغانستان و منطقه بودند.

این، تنها نبود. در شب و روزیکه قشون خونخوار روس و نیرو های حکومت دست نشاندهٔ آن، جبهات مقاومت ملی مردم افغانستان را بیرحمانه و بلا وقفه از زمین و هوا میکوبیدند، گلبدین امیر حزب اسلامی، با الهام از سیاست های ادارهٔ کاخ سفید و به دستور دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) دستورکتبی آتی را عنوانی فرماندهان جبهات مربوط فرستاد:



حزب اسلامی افغانستان

کمیته (نظامی)

بسم الله الرحمن الرحیم

Date [illegible]

دستور نامه در مورد مناسبات با چریکهای احزاب سیاسی در سرزمین افغانستان

ـ مجاهدین حزب اسلامی افغانستان در جریان جهاد اسلامی که در تماس با گروههای دیگر صورت میگیرد باید مقصد
ن حزب اسلامی را در نظر داشته سعی وکوشش نمایند که تمام امتیازات را به نفع حزب خود بدست اورند .
برای اینکه تلفات برادران مجاهد حزب اسلامی هرچه کمتر باشد برای هرگروهای احزاب دیگر باید فرصت بدهند مـ
اد تا تلفات از مجاهدین حزب اسلامی به دشمن موجه گردد .
ـ مجاهدین حزب اسلامی افغانستان باید سعی وکوشش نمایند که سلاحها ـ مهمات جنگی وغنایم جنگی را هرچه
تر به نفع کمیته های حزبی خود بدست آورند .
برادران مجاهد حزب اسلامی افغانستان باید پی در پی در جستجوی انبارهای سلاح ـ لباس و خوار بار گروهای
سی دیگر باشند وآنرا در موقع و فرصت مناسب به تصرف خویش درآورند وازان بنفع جهاد اسلامی استفاده کنند .
انند علاوه برانبارها از طریق راه های عبور ومرور سلاحها و مواد غذائی عملیات تنظیم و انرا تصرف نمایند .
ـ خوار بار از جمله مهمترین هزینه جنگی بوده که برای حزب ما درتمام جبهات جهاد ضروری استکه باید نسبت
احزاب دیگر درذمه قوماندانهای حزب ما جمع آوری شود و درصورتیکه به مقاومت و یا عکس العمل احزاب دیگر
ه گردیده ـ گروهایشانرا بزور اسلحه از بین برده ویا بیرون نمایند و هزینه شانرا به نفع خود بکار برند .
درصورتیکه چریکهای احزاب دیگر به مناطق تحت کنترول وتصرف حزب اسلامی افغانستان وارد شوند باید ـــ
هدین حزب اسلامی ـ آنهارا بزور اسلحه بیرون نمایند واگر ضعف جنگی درین منطقه مانع اقدامات فوق شود ـــ
ندان میتوانند محل اقامتگاه چریکهای بیگانه را به اطلاع اشغالگران روس ویا به وابستگان ان برسانند .

مناطقیکه در اثر جهاد شجاعانه ودلیرانه برادران مجاهد اسلامی ما از اشغالگران روس و وابستگان آن آزاد
ه باید برادران مجاهد حزب اسلامی با تاثیرات احزاب دیگر راباتمام امکانات خنثی سازد ـ برتری وحیثیت مالی
ـ ما نسبت به گروهای دیگر ثابت شود و برای عملی کردن این هدف بایست فعالیت عملی وتبلیغی همه جانبه ـ
ت گسترش یابد .
ـ پخش وسیع نشانها وعکسهای رهبران حزب اسلامی افغانستان میان برادران مسلمان کشور ما از مهمترین وظایف
مجاهد میباشد . نشانها ـ عکسها ومدارک تبلیغاتی که به نفع بالا بردن حیثیت و تاثیرات احزاب دیگر میباشد
ید لغو و از بین برده شود .
ـ قوماندانان دسته جات مجاهدین حزب اسلامی افغانستان موظف هستند خبرهای مفصلی که حاکی از ـــ
یتهای نا شایسته و مخالف تران مظهم الشان که از طرف گروها و احزاب دیگر انجام میگیرد بدست آورده ـــ
ع قوماندان عمومی حزب اسلامی برسانند .
[illegible] جمع آوری شود که از فعالیت خونین و وحشیانه شهدنان

شرع یعنی ارتش روس در کشور ما حاکم باشد

این دستور نامه برای مبارزات همه روزه مجاهدین حزب اسلامی افغانستان سند اساسی محسوب و منضم

از نمایندگان حزب دیگر و اعضای عادی حزب ما [illegible] و مخفی باشد .

(با امید پیروزیهای همیشگی تان)

این سند را بعد از مطالعه پاره کنید . سال ۱۳۶۰

(حکمتیار)

امیر حزب اسلامی افغانستان

چون کاپی نامه که در بالا درج گردید، بصورت کافی خوانا نمیباشد، پس بخاطر آنکه خواننده بتواند متن نامۀ مذکور را با سهولت مرور نماید، اینک، مطالب آنرا در اینجا، بگونۀ روشنتر دو باره نویسی میکنیم:

" بسم الله الرحمن الرحیم

دستورنامه در مورد مناسبات با چریکهای احزاب سیاسی در سرزمین افغانستان

۱-مجاهدین حزب اسلامی افغانستان درجریان جهاد اسلامی که در تماس با گروه های دیگرصورت میگیرد باید مقصد مقدس حزب اسلامی را در نظر داشته سعی وکوشش نمایند که تمام امتیازات را به نفع حزب خود بدست آورند.

۲- برای اینکه تلفات برادران مجاهد حزب اسلامی هرچه کمتر باشد برای هرگروه های {هرگروه } احزاب دیگر باید فرصت پیشقدمی را داد تاقبل از مجاهدین حزب اسلامی به دشمن موجه {مواجه }گردد.

۳- مجاهدین حزب اسلامی افغانستان باید سعی وکوشش نمایندکه سلاحها- مهمات جنگی و غنایم جنگی را هرچه بیشتر به نفع کمیته های حزبی خود بدست آورند.

٤- برادران مجاهد حزب اسلامی افغانستان باید پی در پی در جستجوی انبار های سلاح-

لباس و خوار بار گرو {گروه } های سیاسی دیگرباشند و آنرا در موقع و فرصت مناسب به تصرف خویش در آورند و از آن به نفع جهاد اسلامی استفاده کنند. میتوانند علاوه بر انبارها از طریق راه های عبور و مرور سلاحها و مواد غذایی عملیات تنظیم و آنرا تصرف نمایند.

٥- خوار بار از جمله مهمترین هزینهٔ جنگی بوده که برای حزب ما در تمام جبهات جهاد ضروری است که باید نسبت به احزاب دیگردر همه قوماندانیهای حزب ما جمع آوری شود و درصورتیکه به مقاومت و یا عکس العمل احزاب دیگر موجه {مواجه} گردیدید – گرو{ گروه } های شانرا به زور اسلاحه { اسلحه } از بین برده ویا بیرون نمائید و هزینهٔ شان را به نفع خود بکار برید.

٦- درصورتیکه چریکهای احزاب دیگر به مناطق تحت کنترول و تصرف حزب اسلامیم افغانستان وارد شوند باید مجاهدین حزب اسلامی – آنها را به زور اسلحه بیرون نمایند – اگرضعف جنگی درین منطقه مانع اقدامات فوق شد- قوماندان میتواند محل اقامتگاه چریکهای بیگانه را به اطلاع اشغالگران روس و یا به وابستگان آن برساند.

٧- مناطقی که در اثر جهاد شجاعانه و دلیرانهٔ برادران مجاهد اسلامی ما از اشغالگران روس ووابستگان آن آزادشده باید برادران مجاهد حزب اسلامی با تأثیرات احزاب دیگر را با تمام امکانات خنثی سازد تا برتری و حیثیت عالی حزب ما نسبت به گرو {گروه } های دیگرثابت شود و برای عملی کردن این هدف بایست فعالیت عملی و تبلیغی همه جانبه صورت گیرد.

٨- پخش وسیع نشانها و عکسهای رهبران حزب اسلامی افغانستان میان برادران مسلمان کشور ما از مهمترین وظایف هرمجاهد میباشد. نشانها – عکسها و مدارک تبلیغاتی که به نفع بالابردن حیثیت و تأثیرات احزاب دیگر میباشد بایدلغو و از بین برده شود.

٩- قوماندانان دسته جات مجاهدین حزب اسلامی افغانستان مؤظف هستند خبر های مفصلی که حاکی از فعالیتهای نا شایسته و مخالف قرآن عظیم الشان که از طرف گرو { گروه } ها واحزاب دیگرانجام میگیرد بدست آورده و به اطلاع قوماندان عمومی حزب اسلامی برساند.

١٠- باید هرچه بیشتر این نوع اسناد و عکسها جمع آوری شود که از فعالیت خونین و وحشیانهٔ شیطان سرخ یعنی ارتش روس درکشور ما حاکی (؟) باشید.

این دستورنامه برای مبارزات همه روزۀ مجاهدین حزب اسلامی افغانستان سند اساسی محسوب و مضمونش از نمایندگان حزب دیگر و اعضای عادی حزب ما سوی { سوا } و مخفی باشد.

به امید پیروزیهای همیشگی تان

این سند را بعد از مطالعه پاره کنید . سال ۱۳۶۰

حکمتیار

امیرحزب اسلامی افغانستان "

هدف اساسی این " دستور نامه " یا فرمان چیزی نبود مگر تطبیق همان مشوره و نظر ضیا الحق ها؛ اختر عبدالرحمن ها، دگروال یوسف ها، جنرال حمید گل ها، بابُرها، قاضی حسین احمدها، پرویزمشرف ها و امثالهم که به منظور شکستاندن وحدت ملی افغانها، از میان بردن اعتماد متقابله میان رزمنده گان آزادیخواه، تهی سازی افغانستان از مغزها و شخصیت های مستقل، وطنپرست و به درد بخور و همچنان، محتاج سازی مادی و معنوی مردم ما و بالاخره، اشغال افغانستان از طرف پاکستان و یا الحاق آن به اسلام آباد که اینک، بعد ازگذشت چندین سال، نتایج مصیبت بار آنرا به چشم سر دیدیم و هنوز هم می بینیم .

تقاضای ما اینست که آنعده از هموطنان گرامی که معلومات موثق از حوادث و رویداد های سیاسی – نظامی ناشی از این " دستورنامه " یا فرمان امیرحزب اسلامی در داخل جبهات نبرد را در سالهای اشغال بخاطر داشته باشند، آنرا به پاس احترام به مام میهن وخونهای ریخته شده، مفصلتربنویسند و به سینۀ تاریخ میهن مان بسپارند.

شمه یی از اعمال و حرکات نیرو های طرفدارگلبدین یا فرماندهان و اعضای حزب وی، علیه مجاهدین مربوط به احزاب و تنظیم های دیگر، از اینقرار بوده است:

– به فرمان گلبدین، نیرو های مسلح حزب مذکور در سال ۱۹۸۰ میلادی، منطقۀ (میدان شهر) را طوری محاصره کردند که راه کمک رسانی به مجاهدین مناطق شمال مسدود گردید و این

محاصره، مدتها به نفع اشغالگران روس دوام کرد.

- افراد مسلح حزب مذکور در سال ۱۹۸٤ میلادی جبهات مجاهدین پنجشیررا به محاصره کشیدند و متعاقب آن، قوای روسی حملات شدیدی را بالای پنجشیر انجام داده و صد ها نفر را کشتند.

- " نیازی " یکی از قوماندان های حزب اسلامی در پایان حملات روسها، جنگهای شدید دیگری را در برابرجبهۀ پنجشیر به راه انداخت و مدتها راه اکمالاتی خوار و بار به جبهۀ مذکور قطع شده بود. میگویند در این موقع، کمبود خوار و بار در پنجشیر تا آن حد رسید که در جیره بندیها، یکدانه کچالو به یکنفر میرسید و بس.

- در سال ۱۹۸۹ م به تعداد پنج لاری (تَرَک) سلاح از محل " گرم چشمه " به سوی قرار گاه جمعیت اسلامی روان بود که بدست افراد حزب اسلامی منفجر گردیده ده کشته و صدها زخمی بجا گذاشت .

حاجی عبداللطیف قوماندان محاذ ملی در قندهار، در سال ۱۹۸۹ م توسط دو تن از افراد حزب اسلامی مسموم شد.

- قرار بود ولایت قندهار دراثر مذاکرات مخفی در سال ۱۹۸۹م به جبهۀ مربوط به محاذ ملی (به رهبری پیرسیداحمد گیلانی) تسلیم و آزاد شود، ولی سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی ای آی) با فرستادن یکهزار و پنجصد نفرنیروی مختلط (مجاهدان حزب اسلامی، ملیشه ها و عساکرپاکستانی)، نه تنها از آزادی قندهار جلوگیری بعمل آورد، بلکه " عصمت مسلم" و افراد او را که تا آنزمان علیه قشون روسی می جنگیدند، چنان تحت فشار و خطر نابودی قرار دادند که وی بالاخره مجبور شد به روسها تسلیم شود.

- درسال ۱۹۸۹میلادی به تعداد سی نفر قوماندان های " شورای نظار" به رهبری احمد شاه مسعود، از طرف افراد حزب اسلامی و به فرماندهی شخصی بنام سید جمال در" تنگی فرخار" دستگیر و اعدام شدند. گفته میشود که بعضی از دستگیر شده گان را با فجیع ترین شکلی مانند کشیدن چشم و بُریدن گوش و بینی و غیره به قتل رسا نیده بودند.

- گلبدین رهبرحزب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی با جناح " خلق" به رهبری حفیظ الله امین

در تماس بوده قرار بر آن شده بود تا گلبدین در قدرت سیاسی با " خلقی " ها شریک شود. این موضوع را منابع رژیم کودتا افشأ نموده اظهار داشتند که رویداد ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی و قتل حفیظ الله امین این معاملهٔ سیاسی را برهم زد.

- گلبدین همچنان پس از سالهای ۱۹۹۰م از طریق مذاکرات مخفی میان نماینده گان حزب اسلامی و رژیم دکتر نجیب الله در بغداد، تماس سیاسی بر قرار شده بود که یاسرعرفات رهبرفلسطین میان هردو جانب، نقش میانجی داشته است . این موضوع را دکتر نجیب الله وقتی افشأ نمود که گلبدین گفت "هرگاه رهبران تنظیم های اسلامی با رژیم کودتا تماس برقرار نمایند، در حکم خیانت خواهد بود . "
- همچنان گلبدین درسال ۱۹۹۰ م، باساس برنامهٔ آی. اس. آی و پس از یک توافق سرّ ِی با جناح " خلق " به رهبری شهنواز(تنی) وزیر دفا ع رژیم دست نشانده، کودتای نا کامی را علیه دکترنجیب الله به راه انداخت . (تنی) با تعداد بیست تن از جنرالان خلقی کودتاچی اش پس از ناکامی کودتا، توسط هلیکوپترهای نظامی به پشاورپاکستان فرار نموده و از طرف سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی. اس . آی) پذیرایی شدند. (جریان سرازیرشدن جنرالان خلقی به پشاور، نام های شان، برگزاری ضیافت برای آنها از طرف آی. اس . آی و مقداری پولی که برای آنان پرداخته شد، درج جلد دوم این اثر گردیده است)
- گلبدین، قبل از سال ۱۹۹۲ میلادی و پیش از سقوط رژیم نجیب الله، با جنرال عبدالرشید (دوستم) نه تنها در تماس بود، بلکه پسانها، در یک اتحاد سیاسی – نظامی خونین نیز بنام " شورای همآهنگی" علیه حکومت اسلامی برهان الدین ربانی سهیم گردید.
- ترور میرویس جلیل خبرنگاربیست و پنجساله ی افغان درمنطقه ی چهلستون کابل توسط افراد نقاب پوش مربوط به حزب اسلامی که فقط متعاقب انجام مصاحبه اش با گلبدین صورت گرفت.

آرزومندیم سایر هم میهنان عزیز ما، کارنامه های " جمعیت اسلامی" و رقیب " حزب اسلامی" را نیز فهرست نموده به اختیارخواننده ها قرار دهند.

علاوتاً، صدها نفرروشنفکر، معلم، کارمند دولتی، اعضای سازمانهای مبارز، مهاجران بی کس و

بی پناه، افسران و سربازان فراری و امثالهم، در زندانهای حزب اسلامی مورد شکنجه، تعذیب، لت و کوب و بالاخره قتل بیرحمانه قرار گرفتند. یکی از هم میهنان بنام عبدالحمید فرزند غلام فاروق که اتفاقاً از زندان حزب گلبدین نجات یافته، به عفوبین الملل چنین حکایت میکند: " من که در جبههٔ قومی درهٔ نور{ولایت کنر} بر ضد نوکران روس می جنگیدم و جبههٔ ما به هیچ کشوری وابسته نبود و امکانات محدود مالی و تسلیحاتی داشتیم، درمنطقه خار چشم احزاب بنیادگرابودیم. همین بود که آنان، بودن ما را در منطقه تحمل نمی توانستند. چون سلاح و مهمات نداشتیم و درتلاش بودیم تا کسی برای ما مقدار کمک کند. چندی بعد احوال آمد که در پاکستان افرادی پیدا شده که به مجاهدین کمک میکنند وقبل از کمک، به مجاهدین آموزش هم میدهند. ماهم پنجاه نفر جهت آموزش راهی پاکستان شدیم. در آنجا به دو گروپ بیست و پنج نفری تقسیم و درموتر های نظامی سوارشدیم. بعد ازچند دقیقه سفر به یک قلعه رسیدیم که قبل از ورود به آنجا ما را تلاشی { تفتیش بدنی } کردند و زمانیکه داخل شدیم ما را به زنجیر ها بستند و داخل اتاق ها انداختند. پس ازتفتیش، فهمیدیم که افراد گلبدین...اند. به شکل بسیار بیرحمانه لت و کوب شدیم. افرادی با لباس های ملیشه ای داخل میشدند و ما را با بوتهای عسکری می زدند. پس از چهل و دو روز شکنجه که فهمیدند ما افراد بیسواد و مزدورکار و دهقان هستیم، تعدادی از افراد ما را رها کردند و یک تعداد دوستان برجستهٔ ما که در رهبری جبهه قرار داشتند تا امروز نا پدید شدند که از مرده و زندهٔ شان خبر نداریم..."

"حزب همبستگی افغانستان " از قول " مدافعان حقوق بشر" نوشت که: " ...از ۱۹۹۸ الی ۱۹۹۹، بیش از دوصد تن توسط حزب گلبدین و دیگراحزاب بنیادگرا درداخل افغانستان ربوده و کشته شدند..."

درصفحهٔ ۳۷۷ کتاب " تحولات سیاسی جهاد" چنین میخوانیم: "**عده یی ازمجاهدین پنجشیر(حدود چهل نفر) هنگام عزیمت بسوی پشاور، درقسمتی از غوربند به دست افرادی منسوب به حزب اسلامی گرفتارمیشوند و از آن میانه چند نفر قوماندان ها بشمول " حیات الله خان معلم" را به دستور شخصی بنام سارنوال " رووف" زنده زنده پوست میکنند و جز یک نفر قاضی از برادران قندهاری ما که همراه با مجاهدین " آزاد بیگ " به پشاور رسید، از بقیه نیز خبری نبود.**"

رهبران سایر تنظیم های جهادی اگر ظاهراً آنچنان هولناک نبودند، مگر در برابر سازمان های جاسوسی (سی آی ای)، (آی اس آی) و سازمان جاسوسی عربستان سعودی (المخابرات العامه) به رهبری ترکی الفیصل وسازمان اطلاعات ایران، بلی گوی محض بوده و هیچگاهی سر از فرمان آنها بر نمی تافتند.

دگروال یوسف، مسوول آی. اس. آی در بخش افغانستان مینگارد: " **در اواخر سال ۱۹۸٤ جنرال اختر توانست یک اتحاد رسمی را بین احزاب بوجود آورد ... که بدین اساس ما کوشش نمودیم تا فعالیتهای داخل افغانستان را از این طریق اداره کنیم ... از شهزاده ترکی رییس استخبارات عربستان سعودی نیز دعوت نمود تا به پاکستان آمده در این مذاکرات اشتراک نماید.** "

این همان اتحادی بود که در سال ۱۳٦۲ هجری شمسی بنام " اتحاد هفتگانه " مسما گردید و به اثر فشار های رژیم ها و سازمان های استخباراتی امریکا، پاکستان، عربستان سعودی، کویت و سایر شیخ نشین های خلیج فارس صورت گرفت و شامل این " تنظیم "ها میشد:

جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی

حزب اسلامی به رهبری گلبدین

حزب اسلامی افغانستان به رهبری مولوی یونس خالص

حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف

حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی

محاذ ملی به رهبری پیرسید احمد گیلانی

جبهۀ نجات ملی به رهبری صبغت الله مجددی .

این اتحاد هفتگانه، اگرچه شکل ظاهری و ماهیت غیر ملی داشت و هر " تنظیم " در فرود و فراز نا هنجار و شک بر انگیز آن عملاً بکار و جدال خود مصروف بود، با آنهم، همین چهار چوب ظاهری به ریاست صبغت الله مجددی حفظ شد تا بعد از سقوط رژیم دست نشانده در سال ۱۹۹۲ میلادی (سال ۱۳۷۱ هجری شمسی) رییس آن بحیث اولین رییس جمهورحکومت اسلامی مجاهدین وارد کابل شد و قدرت دولتی را از منسوبین رژیم کودتا تسلیم گردید.

این حقایق با وضاحت میرساند که شبکۀ استخبارات نظامی پاکستان بمثابۀ عنصر اصلی و

مرکزی درمیان سازمان استخبارات ایالات متحده (سی. آی . ای) و هفت تنظیم اسلامی چه نقش خطرناکی را در تعیین مسیرآیندۀ جهاد و پیشبرد اهداف شوم استعماری واستخباراتی کشور های فوق الذکر، بخصوص در راستای منافع استعماری پاکستان بازی میکرده است؟

برای حکومت پاکستان که دیگرسیل خروشانی از سلاح و دالر بدون وقفه به سوی شان سرازیر شده و از اختیارات گستردۀ اجرایی، حمایت بیدریغ ابر قدرت امریکا، انگلیس، جهان عرب و چین توده یی و نیزازاعتبارسیاسی بین المللی برخوردارشده بود وهمچنان، نیروی انسانی بالقوه (افراد تنظیم های اسلامی – جهادی افغانستان) را نیز دردست داشت، پلان های خرابکارانه علیه افغانستان را رویدست گرفته و آنرا حتا با فرستادن افراد و افسران اردو وعناصراطلاعاتی خویش به داخل افغانستان، با مصوونیت کامل و ظاهراً بنام حمایت ازجهاد ضد روسی مردم این کشور، قدم به قدم تطبیق نمود. افراداستخباراتی و متخصصین نظامی پاکستان تحت پوشش " تنظیم های اسلامی – جهادی " تا هرگوشه یی از افغانستان که میخواستند، غرض شناسایی، نفوذ فکری – سیاسی، جمع آوری اطلاعات نظامی و نقشه برداری وتجسس رفتند، جوانان بیدار و با استعداد مارا بنام های " ملحد" و " کمونیست " و " دهری" و ... تا توانستند کشتند، عساکراسیر شده را تیر باران کردند، پُلها، شاهراه ها، مراکز صحی، تعلیمی و عمرانی کشور ما را ویران یا منفجر نمودند. درداخل جبهات نبرد ضد تجاوز، آتش نفاق و خصومت بر افروختند، تعصب کور قومی و زبانی و نژادی و ... را دامن زدند و افغان کُشی را مروج ساختند وبه اوجش رسانیدند.

"ستیوکول " نویسندۀ کتاب " جنگ اشباح " مینویسد: " **کیسی {رییس سازمان سیا در آن سالها} به کمک این افراد {افراد افراطی ضد کمونیسم دربخش اجرایی دولت امریکا}، یک برنامۀ جدید را برای کمک به مجاهدین تدوین نمود. این برنامه بنام (ان. اس . دی . دی – ١٦٦) نامیده شد که اساس حقوقی را برای کار های سی آی ای در افغانستان که از آغاز سال ۱۹۸۵م به بعد بسیار وسیع شده بود، فراهم مینمود. .. این برنامۀ سی آی ای، علاوه بر پیامد های دیگر، مجاهدین و استخبارات پاکستان را به ساحۀ جنجال برانگیز تروریسم و قتل های سیاسی نزدیک میکرد."**

"کول " در جای دیگراز کتابش مینویسد: " **وقتی یک عضو کنگره از فضای افغانستان**

میگذشت و پُلی را می دید، فریاد میکشید که چرا این هدف زده نمیشود؟ بعداً نقشهٔ آن ترتیب و برای عملیات ارسال میشد. .. سی آی ای چندین تُن مواد انفجاری نوع (سی-٤) را به پاکستان ارسال کرد. ام. آی -٦ انگلیس نیز بمب های مخصوص مقناطیسی را برای تخریب پُل حیرتان که بر سر رود آمو قرار دارد، فرستاد. بعد از سال ١٩٨٥ سی آی ای بمب هایی را در اختیار مجاهدین قرار داد که از راه دور منفجر میشد و یا در آن سوچی قرار داده میشد که پس از یک مدت آنرا منفجر میکرد. این سوچ تایم پنسل خوانده میشد .. . یک مامور سی آی ای گفت: سی آی ای آنقدر (سی – ٤) به پاکستان ارسال نموده است که برای تخریب نیمی از نیویارک کافی است ... "

دگروال یوسف در جایی از کتابش چنین مینویسد: " **... من بحیث رییس شعبه ی افغانی در آی اس آی نه تنها مسئولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را بعهده داشتم، بلکه عملیات ایشان را در داخل افغانستان نیز پی ریزی مینمودم. هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام شورویها در آورم. افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید..."**

" یقیناً میدانم که ما از آی اس آی پرسونل نظامی پاکستانی را از ١٩٨١ – ١٩٨٦ همواره داخل افغانستان اعزام کرده ایم. آری! کاملاً میدانم، چون این یکی از وظایف من بود که اشخاص زبده را برگزیده و آنها را در مورد امور محولهٔ شان متوجه میساختیم. .. {آنها} با شعبهٔ افغانی در آی اس آی همکاری نزدیک داشتند. هدف از توظیف آنها، پیوستن به مجاهدین ضمن برخی عملیات ویژه بود. همچنان آنها بحیث مشاورین عمل نموده و قوماندان را حین اجرای وظایف شان همکاری مینمودند... تمام این پاکستانیها از پرسونل من در آی اس آی بودند. افسران و کارمندانی از بخشهای گوناگون اردوی پاکستان در آی اس آی گماشته شده اند. "

سازمان جاسوسی (آی. اس. آی) پاکستان و بعداً سازمان جاسوسی امریکا (سی. آی . ای) علاوه از امیران تنظیم های اسلامی- جهادی، در بدام اندازی و استخدام تعداد زیادی از " قوماندان" های " تنظیم " های مذکوردر داخل افغانستان و برقراری ارتباط مستقیم با آنان، تلاش و مغز شویی تا سرحد خرید و فروش ننگین آنها بعمل آورد. استخبارات نظامی پاکستان و ارباب امریکایی آن، با انجام دادن این اقدامات ناروا، نه تنها ارتباط ارگانیک سیاسی- فکری- مالی و نظامی با جبهات داخل افغانستان حاصل نمودند، بلکه با اعطای امتیازات به

" قوماندان" های مورد نظر و بر قراری تماس های بی سیم میان اسلام آباد و مراکزفرماندهی آنها، اختیارات امر ونهی عملیاتی علیه نیروهای دولتی، ارزشهای علمی و مدنی و تاریخی در شهر ها و مناطق مختلف افغانستان را نیز بدست گرفت. البته موازی به این اقدامات استخباراتی مقامات پاکستانی، دستگاه های جاسوسی امریکا، انگلیس، عربستان سعودی، ایران، فرانسه، آلمان و دیگران نیز با سؤاستفاده از اوضاع و شرایط سالهای جهاد، جالهای اطلاعاتی شان را در میان احزاب و تنظیم های اسلامی و " قوماندان " های جهادی در بخشها و مناطق مختلف افغانستان گسترانیده تا عمق قلمروکشور و تار و پود هستی ملی ما رخنه کردند.

" ستیوکول " مینگارد: " **مقدار کمکهای داده شده به هر قوماندان، بین ده هزار تا یکصد هزار دالر در ماه میرسید. بعضی از قوماندان ها از این پول بخاطر استفادۀ شخصی کار میگرفتند... قوماندان عبدالحق در فهرست کسانی بود که از طرف سی آی ای مستقیماً به او کمک میشد. به احمد شاه مسعود نیز از سال ۱۹۸٤ به بعد، کمک نقدی و تسلیحاتی میشد...** "

وی در جای دیگر می افزاید: " **بیردن رییس ستیشن سی آی آی در اسلام آباد موافقت کرد که گروه سی آی ای کابل تحت سر پرستی شرون کار ارتباط با قوماندانان مجاهدین را به پیش ببرد. تعداد قوماندانانی که با سی آی ای در اوایل ۱۹۸۹ به تماس بودند به چهل نفر میرسید. قوماندانان خورد پنجهزار دالر درماه کمک میشدند و یک تعداد، ماهانه پنجاه هزار دالر کمک دریافت مینمودند. چندین تن از این قوماندانان، مربوط به حزب اسلامی حکمتیار بودند... قوماندانان وسایل مخابراتی یی به دست آورده بودند. آنها پیام های خود را به صورت مصئون مستقیماً به سفارت امریکا ارسال میکردند. ملاقات های مستقیم بین قوماندانان و ماموران سی آی ای در پشاور و کویته صورت میگرفت...** " (۱۹)

سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ میلادی بود که این داستان غم انگیز میان افغانها در پاکستان افشا گردید: " یک گروپ ازمجاهدین مسلح مربوط به یکی ازتنظیم های اسلامی – جهادی از پاکستان رهسپارجبهات جنگ درداخل افغانستان می شوند. یکی از افسران شبکۀ آی. اس. آی نیز با ریش و البسۀ افغانی در میان این گروپ جا بجا میشود که در حقیقت آمر گروپ بوده است . حوالی شام در محلی واقع درخاک افغانستان میرسند و چون وقت ادای نماز است، میخواهند نماز را ادا نمایند. وقتی اذان گفته میشود، حدود شش یا هفت تن از عساکرافغانی

نیز با شنیدن اذان، سلاح های شان را گذاشته از محل وظیفه که در بلندیهای آن جا واقع شده، فرود می آیند تا با " برادران مسلمان" خویش یکجا ادای نماز کنند. گروپ عساکر میخواهند درختم نماز و دعا، مجدداً رهسپار محل وظیفۀ شان شوند، ولی در همین اثنا، افسرپاکستانی که به زبان پشتو صحبت میکند، به سرتیم افغانی مجاهدین اشاره میکند تا آنها را نگذاشته و همه را تیر باران نمایند. پس چند لحظه، صدای شلیک گلوله های آتشین در آن شامگهان، فضا را پُرمیکند و جوانان افغان بخاک و خون می غلتند. "

از این نوع حوادث و اقدامات سنگدلانه و خاینانه در طول سالهای جهاد و در هر گوشه و کنار خاک افغانستان وخارج از آن به دست منسوبین استخبارات پاکستان یا به دست منسوبین " تنظیم " های جهادی و اشارۀ این کانون مرگ و توطئه آنقدر فراوان صورت گرفته است که شرح و بست همۀ آنها ایجاب نگارش کتاب جداگانه یی را مینماید که امید است چنین کتاب یا کتابها در آینده نگاشته آیند .

دگروال یوسف در فصل هفتم کتاب خویش بنام " تلک خرس " یا (فاجعه ی قرن) زیر عنوان " تاکتیک و تمرینات " چنین مینگارد: " ... **لازم میدانم واضح سازم که اشخاصی را که ما به افغانستان اعزام مینمودیم، جاسوس نه، بلکه عساکرپاکستانی بودند که در شعبات مربوط آی. اس. آی مؤظف بودند ووظایف آنها مشوره به مجاهدین در فعالیتهای خصوصی که وارد نبودند بود. مثلاً، تخریب لین های اکمالاتی، حملات راکتی بر میدان های هوایی و یا پلان گذاری حملا ت باصقین بود . .** "

همو بازهم مینویسد: " **تیم ها اکثراً مرکب از یک صاحب منصب(اکثراً به رتبۀ جگرن)، یک صاحب منصب پایین رتبه (J.C.O) و یک خورد ضابط (N.C.O) بود. در این تیم یکی از آنها باید لسان پشتو را تکلم کرده میتوانست .**" وی به همین سلسله، اقرار میکند که: " ... **تیم هایی که به فعالیت استخدام میشدند فرصت کافی برای شناخت با مجاهدین هم تیم خود داشتند. بدین صورت که زمانی یک وظیفه تعیین میگردید و قوماندانان برای اجرای آن انتخاب میشدند، مجاهدین الی روز حرکت نمیدانستند که کدام معلم با ایشان در وظیفۀ آینده خواهد بود تا ختم تمرینات، معلم ریش بلندی میداشت و مانند مجاهدین لباس می پوشید تا وی از دیگر مجاهدین هیچ فرقی نداشته باشد. "(۲۰)**

پس، سند و صراحتی بیشتراز این سراغ شده نمیتواند که حکومت پاکستان از طریق شبکۀ استخبارات نظامی، رهبران احزاب و تنظیم دست پرورده اش، با آگاهی و حمایت بیدریغ قدرت های بزرگ و سؤاستفادۀ خاینانه از شور جهاد و امکانات مربوط بدان،تا کدام درجه در عمق مسایل سیاسی – نظامی- روحی و روانی جهاد وسرنوشت مردم پاک طینت ما رخنه کرده بوده است ؟

I.S.I با این رخنه کردن های موذیانۀ هدفمند به عمق مسایل حیاتی کشورما، روابط دایمی اش را با "قوماندان " های احزاب اسلامی در داخل جبهات جنگ تأمین نمود تا مستقیماً از مرکز پاکستان (راولپندی و اسلام آباد) در هر نقطه یی که بخواهد دستور صادر نماید. چنانکه دگروال یوسف موصوف در این باره چنین مینویسد: " ... **از آن جمله، گروپ گلبدین در پروان بود که این گروپ، رادیوی خود را با مرکز ما تماس داد و تا به سه سال با وقفه ها روزانه با ما در تماس بود ... با آنکه برای آنها مبلغ یکهزار و پنجصد روپیه ماهانه جهت اشتراک و فعال ساختن واسطه میدادیم، ولی ما موفق به تعقیب نشدیم. تنها حزب اسلامی این رابطه را حفظ کرد. " (۲۱)**

درصفحه ی ۱٦۳ کتاب " جنگ اشباح " آمده است که: " **ضیأ {رییس جمهوروقت پاکستان} گفت که اردو و استخبارات پاکستان تلاش میکنند تا یک حکومت " دوست " پاکستان را در کابل به قدرت برسانند. این حکومت باید از منافع پاکستان در رقابت با هند پاسداری نماید و جلو نا آرامی های پشتونهای نشنلست در مرز های آن کشور را بگیرد... ضیأ فکر میکرد چنین چیزی حق پاکستان است ."**

ضیأ میگفت " ما این حق را داریم تا حکومتی را در افغانستان بر سر قدرت برسانیم که با پاکستان روابط بسیار دوستانه داشته باشد و اجازه نخواهد داد که اوضاع قبل از جنگ که شوروی ها و هندی ها در افغانستان نفوذ زیادی داشتند، بار دیگر در آن کشور حاکم شود ..."

از راه همین ارتباطات غدارانۀ استخباراتی، رادیویی، مشورتی و تلقینی بود که هزاران مجاهد دلیر وطن که امر ونهی بیگانه گان را نپذیرفته و دستور گرفتن از آی .اس . آی پاکستان را ننگ بزرگ ملی، افغانی و انسانی می انگاشتند، یا در داخل جبهات نبرد و یا در شهر و بازار پشاور و کویته و کراچی و ... از طرف شعبۀ تروریسم شبکۀ مذکور و با همکاری نزدیک رهبران و قوماندانان

" قابل اعتماد " احزاب و تنظیم های اسلامی – جهادی، یا بصورت کاملاً مخفی و بی سر وصدا و یا بگونهٔ علنی به شهادت رسا نیده شدند. مثلاً، در اوایل ماه جوزای سال ۱۳٦۲ هجری شمسی، به تعداد بیست و شش تن از مجاهدین " سامایی" در جبههٔ کوه صافی، واقع در چند ده کیلو متری جنوب شرق میدان هوایی بگرام که عملاً علیه قشون متجاوز روسی می جنگیدند، درنتیجهٔ توطئهٔ آی . اس . آی، توسط قوماندان های حزب جمعیت اسلامی ربانی و حزب اسلامی گلبدین بنام های (مولوی عارف ازجمعیت اسلامی) و (تورن فیض ازحزب اسلامی گلبدین) به قتل رسانیده شدند. این کشتار بیرحمانه و بیباکانه زمانی صورت گرفت که مولوی شفیع الله قوماندان حرکت انقلاب اسلامی و دو قوماندان دیگر که در بالا از آن ها نام برده شد، با اخذ دستورات جدید از آی . اس . آی از سفر پاکستان به منطقه بر گشته بودند. قوماندانهای مذکور غرض تطبیق پلان استخبارات پاکستان، دریکی از روز های ماه جوزا به مسوولین جبههٔ "ساما " اطلاع میدهند که چون عملیات بزرگتر ضد روسی را در نظر دارند، بنابران، به مشوره و همکاری آنها نیز ضرورت است و مسوولین آن جبهه هم این دعوت را بخوشی می پذیرند و با تفنگهای دست داشتهٔ شان، بدون تعلل به سوی پیام دهنده گان می شتابند. مگر وقتی آنجا میرسند، برخلاف تصور و مغایر عهد و پیمان قبلی، از طرف مسلمانان " میزبان " دستگیر و خلع سلاح میشوند. علاوتاً، قوماندان های احزاب اسلامی متذکره به حملات غافلگیرانه بالای مواضع " سامایی " ها اقدام نموده به تعداد بیست و شش نفرمجاهدین سازمان مذکور را دستگیر، تیرباران و با دستهای بسته بکام امواج متلاطم دریای پنجشیرمی سپارند.

اسمای یکعده از این شهدای " سامایی" را که بدست آمده از اینقرار اند:

فتاح (موج) معلم

انجنیر فرید

قوماندان زلمی

انجنیر محمود

عبدالرسول

عطامحمد (لالاکو)

جگرن نظر محمد

خیرمحمد

شاه محمود

روستایی

جان محمد مشهور به (جانی)

صوفی غلام محمد

هادی از میربچه کوت شمالی

جان محمد (جانی)

سید محمد ازکلکان شمالی

مختار ولد میر قیام الدین ازکلکان

قوماندان هارون استاد حربی پوهنتون

شاه محمد ولد خیر محمد ازکلکان

خان آقا ولد ملا نور احمد ازکلکان

عبدالستار ولد عبدالقادر   ازکلکان

قوماندان " ازی" ولد حمید خان ازکلکان

عبدالقدوس (مسکین) ولد حاجی قیوم ازکلکان

توریالی ولد میرزا محمد

محمد عالم ولد گل عام

روحانی ولد باشی امین از قره با غ

سید احمد ولد حاجی علی سعید ازکلکان

عبدالحمید (خیرمحمد) از میر بچه کوت

حال که خوانندهٔ عزیز چگونه گی این جریان را مطالعه نمود، می پردازیم به نقل از نوشتهٔ دگروال یوسف، آمربخش افغانستان درسازمان جاسوسی پاکستان که ثابت کنندهٔ علت این قتل عام شده میتواند:

" کنفرانس عملیاتی فیصله نمود که بگرام باید تحت فشار قرار بگیرد. پس برای این عملیات باید قوماندانی انتخاب میگردید. درمیان چندین حزب، من به مولوی محمد نبی که قوایش درجنوب شرق میدان هوایی بگرام در منطقهٔ کوه صافی موقعیت داشت، وظیفه دادم که قوماندان خود را برای انجام وظیفه مطالبه کند ... من صاحب منصبی را برای اخذ معلومات

ابتدایی نزد شان ارسال نمودم ... بعد از آن قوماندان عکاسی شد و بدین صورت ارتباط او با حزب تأسیس گردید و هم در جریان معلومات، قرارگاه دقیق او معلوم شد ... و تدقیق بعمل آمد که قومانداناني که به مسافهٔ پنجاه کیلومتری او واقع اند کی ها هستند؟ ... باید خاطر نشان سازم که در مدت یکسال دوسیه های بزرگی از معلومات در مورد قوماندانان و افراد تهیه گردیده و بعداً درمورد حزب شان معلومات بعمل آمد ... به قوماندان موصوف هدایت داده شده بود که سی نفر از افراد خود را با خود بیاورد، ولی وی برای خشنود ساختن ما دوچند این عدد را با خود آورده بود ... (۲۲)

وقتی افغان وطنپرست، آزاده و با غرور، کتاب این افسر عالی رتبهٔ پاکستان و یکی از مُهره های اصلی ماشین تباهکن (آی. اس. آی) را مرور میکند، عرق شرم بر جبینش می نشیند و در عین حال، خون انتقامجویی در رگهای جانش بجوش می آید. زیرا ملاحظه مینماید که عنصر دشمن، چسان با سؤاستفاده از شور جهاد مردم افغانستان،غلیان احساسات مجاهدین وکم فهمی و بیسوادی آنها، سرزمینش را موذیانه و کین توزانه تخریب کرده، افغان را توسط افغان به قتل میرساند و ضمناً از اعمال و افکار تخریبی خویش با افتخار و حتا منت گزارانه نیز یاد مینماید. مثلاً، این پاکستانی استخباراتی با تبختر در جای دیگرکتاب خویش مینویسد: " **... ما به مجاهدین آموختیم که با پرتاب سنگهای وزین، موانع منفجر ساخته شده میتواند که با این اصول ساده، آنها موفق شدند که هفت پایه را در یک عملیات شبانه از بین ببرند و انتقال برق کابل را قطع نمایند تا کابل در تاریکی قرار گیرد. این جریان توسط خبرنگاران امریکایی عکاسی شد و تحت عنوان عملیات Blackout به نمایش گذاشته شد ... " (۲۳)**

آری! در نتیجهٔ همین عملیات " بلک اوت" و آموختاندن های تخریبی پاکستانی ها بود که پایه های انتقال برق از بند سروبی تا شهر کابل منفجرگردیدند و مردم مستمند، بی وسیله و فقر زدهٔ شهر کابل تا بیشتر از ده سال تمام از این ناحیه سختی ها کشیدند، رنجها دیدند، سردی های طاقت سوزی را با کودکان معصوم خویش زانو در بغل گرفته خفتند و ... ولی روسهای اشغالگر و رژیم دست نشاندهٔ آنها با نصب ماشین های " جنریتور" و استفاده از آن ها، خود شان را از آن همه درد و رنج تحمیلی بر مردم فارغ می یافتند. بهمین دلیل بود که هیچ اقدامی غرض نصب مجدد پایه ها و انتقال نیروی برق از سروبی به کابل انجا م ندادند. علاوتاً، با منفجرکردن این پایه های اساسی انتقال برق به کابل، چیزی ازحضورنظامی آنها در شهر وحاکمیت اسارتگرانهٔ

شان کاسته نشد. به جز آموزش تخریبی آی. اس. آی برای مجاهدین، عملیات منفعت جویانهٔ یک حکومت بیگانه ونهایتاً، " فلم پُری" منابع اطلاعاتی و تبلیغاتی امریکا به قیمت دنیایی از درد و رنج و مشقت بی وسیله گان و محاصره شده گان شهر ماتمزدهٔ کابل تا افکار عامه رامتوجه " پیروزی های درخشان" شان علیه حریف جهانی (شوروی) بسازند و ...

یا بعبارهٔ دیگر، آی. اس. آی از یکطرف با تخریب برخی از یک پروژهٔ عام المنفعهٔ مردم افغانستان از جانب افغانی انتقام دشمنانه کشید و از طرف دیگر، از ارباب امریکایی اش که آرزو داشت همچو عملیات را از نزدیک تماشاه نموده عکس و فلم و سند علیه رقیب جهانی اش تهیه کند، کریدت بیشتر و جیرهٔ اضافه ترکمایی کرد. در این میان، بازندهٔ اصلی متأسفانه مردم دردمند افغانستان بود که از هردو طرف ضربت خورده و تا همین حالا نیزضربت پذیر باقی مانده است .

یکی از داستانهای غم انگیز دیگرکه مربوط به تخریبات بیرحمانهٔ (آی. اس. آی) پاکستان در دوران سالهای جهاد مردم افغانستان بوده و آن را دریکی ازگزارش های مربوط به جهاد خوانده بودم، اینست که اجنت های سازمان جاسوسی پاکستان که درمیان گروپهای مجاهدین مربوط به حزب اسلامی یونس خالص اند، به " قوماندان " یکی از گروپها " هدایت " میدهند که بند برق نغلو را تخریب نمایند. قوماندان که اسمش را نمیدانم، میپرسد که این تصمیم از کی است ؟ اجنت یا اجنت ها میگویند این تصمیم در بالا ها اتخاذ شده و " امیر صاحب" به انجام دادن آن موافق است. " قوماندان" که مرد زرنگ است، در اطراف خطرات بزرگ و مصیبت عظیمی که بعد ازانفجار دادن بند مذکور رخ خواهد داد می اندیشد. بالاخره، به این نتیجه میرسد که موضوع را توسط مخابره از " امیرصاحب " بپرسد و سرانجام " امیر " از این تصمیم اظهار بی اطلاعی میکند. وقتی هم که توطئه افشا شده و اجنت استخبارات پاکستان روی این عمل نا روا پا میفشارد، موجب زد و خورد مسلحانه نیز میشود که بدین گونه، تخریب بند صورت نمی گیرد. روی همین ملحوظ است که دگروال مذکور با صراحت مینویسد که:

" ... الی اواسط سال ۱۹۸۵ من تجربهٔ کافی در انتخاب قوماندان خوب حاصل نموده بودم و حتی در ملاقاتهای اول معلوم میشد که اشخاص هشیار و پر گپ کمتر قابل اعتماد بودند ... " (٢٤)

حکومت پاکستان علاوه از مسایل و مقاصد خصمانهٔ سیاسی – تاریخی درقبال افغانستان که

قبلاً از آن ها تذکردادیم، اهداف و طرح های خطرناکتر دیگری را نیز با مساعد شدن شرایط عینی برایش، علیه افغانستان تعیین نمود. برای آنکه خواننده بتواند به چگونه گی طرح های دشمنانهٔ پاکستان و عمق اهداف سیاسی- نظامی آن کشور در برابر افغانستان بازهم بیشتر از پیش پی بَرَد، اینک سند سّری و محرمانه یی را که جنرال حمیدگُل رییس آی. اس. آی پاکستان بعد از جنرال اختر، عنوانی رییس جمهور آن کشور فرستاده است، در اینجا نقل میکنیم:

" دورنمای توقعات ما در افغانستان: درنتیجهٔ خارج شدن عساکر اتحاد شوروی ازکابل، در منطقه خالیگاهی به وجود می آیدکه ما باید آنرا پُرکنیم، ما نباید بگذاریم که این امکان تاریخی از دست برود، ما به چنان ابتکارات شجیعانه احتیاج داریم که هیچگاه قبلاً چنین موقعیتی فراهم نگردیده است ... ما باید فتح مکمل مجاهدین را کمک و تشویق نماییم، پاکستان باید هرنوع معاونت های ممکنهٔ نظامی وسیاسی به اتحادیهٔ هفتگانه و بالاتر از همه به گروپ حکمتیار بدهد که مخصوصا قابل اعتماد، قوی و متحد ما میباشد ... هدف اساسی درحال حاضر تأمین تضمین محکمیست جهت حکومت اسلامی آینده برای افغانستان آزادکه طرفدار پاکستان باید باشد و به صورت داوطلبانه و خوش به رضا از تشکیل چنان یک اتحادیه هم پیمان {کنفدریشن} پاکستان و افغانستان حمایت کندکه در آن پاکستان نقش اول را به عهده خواهد داشت ... در داخل چوکات این کنفدریشن سرحدات باید ازبین برود و یک تشکل مشترک اقتصادی به وجود بیاید. این دستیابی به میدانهای یورانیم افغانستان را مجاز خواهد ساخت و پروگرام ذروی ما از تهیه کننده گان خارجی معناً و عملاً بی نیاز خواهد گردید، ملاحظات سیاسی وادار می سازد که ابتکار تشکیل چنین کنفدریشن باید توسط حکومت اسلامی افغانستان ارائه گردد. این کنفدریشن پاکستان- افغانستان، مطمئناً تأیید ایران و ترکیه را حاصل میکند مشروط بر اینکه ما فشار لازم را در این مورد بکارببریم ... پاکستان هرنوع حق دارد که تشکیل یک کندفریشن را با افغانستان جست و جونماید. در طول این سالها پاکستان خود را معروض خطرات جدی گردانیده و به افغانستان اجازه داده نمیتواند که در موقف قبل از سال ۱۹۷۸ و بعد ازکودتای ماه اپریل باقی بماند. در چنین اوقات بود که افغانستان پیروی خود را از راهنمایی های اتحاد شوروی و هند آغاز نمود ... " (۲۵)

رییس شبکهٔ آی. اس. آی، در بخشی از نامهٔ محرمانه اش پیرامون ادغام افغانستان به پاکستان و یا تشکیل کنفدریشن دو کشور، عنوانی رییس جمهورپاکستان چنین می افزاید:

"... تمام پیشرفت ها برای ادامهٔ این نظریه در رأس است و رهبران اتحاد احزاب هفتگانه کاملاً به ما بستگی دارند، برخی از آنها با ما کار نموده و می نماید و پشتیبانی راسخ خویش را وعده داده اند. ما باید تا پیروزی کامل، مجاهدین را تقویه نماییم، پاکستان باید تمام کمک های ممکن نظامی وسیاسی را به اتحاد احزاب هفتگانه و مخصوصاً به گروه اساسی "حکمتیار" که خیلی پُرنفوذ و قدرتمند و مطمئن است، مبذول بدارد ... هدف عمده در حال حاضر این است که تنظیم های پایدار برای حکومت آیندهٔ اسلامی در یک افغانستان آزاد بوجود آید که طرفدارپاکستان باشد و بطور داوطلبانه به ایجاد یک کنفدراسیون "پاکستان – افغانستان "که پاکستان در آن نقش عمده را ایفا خواهد کرد موافقه نماید ... پاکستان کاملاً حق دارد درجهت ایجاد کنفدراسیون با افغانستان تلاش نماید و پاکستان در طول تمام این سالها شاهد خطرات جدی بوده و به افغانستان اجازه نمیدهد تا در حالتی باقی بماند که قبل از سال ۱۹۷۸ م و بعد از کودتای ماه اپریل، زمانی که دنباله رو شوروی و هند بود، باشد. " (۲٦)

این نامهٔ محرمانهٔ رییس استخبارات پاکستان که در واقع، همان تحلیل سیاسی – نظامی وستراتژی ملی پاکستان در بارهٔ افغانستان است که دراوایل توسط جنرال اخترعبدالرحمن تدوین گردید و بلا وقفه مورد تأیید و تطبیق مقامات حاکمهٔ آن کشور قرار گرفته تا کنون ازمجرای (آی. اس. آی) یا بقول " اوکلی " سفیر وقت امریکا در اسلام آباد، توسط " پیل سرکش " به پیش برده شده و میشود. این نکته نیزدر اینجا گفتنی است که د ر طرح و تدوین " ستراتژی" جنرال اختر، سوختن یا سوختاندن شهرباستانی کابل بعنوان مغزکشور و گرهگاه وحدت ملی افغانستان نیز گنجانیده شده بود که آن نیز پس از " پیروزی انقلاب اسلامی مجاهدین" با بیرحمانه ترین وجهی بالای شهر مصیبت دیدهٔ کابل و مردم مظلوم آن تطبیق گردید.

این تنها نبود. شبکهٔ استخبارات نظامی پاکستان، در رأس آن جنرال حمید گل، درتبانی و همکاری تنگاتنگ با "سی آی ای" (امریکا)، " موساد" (اسراییل)، "انتجلنت سرویس" (بریتانیا)، "المخابرات العامه " (عربستان سعودی)، "اخوان المسلمین " (مصر) و تشکلات مذهبی " وهابی" و " دیوبندی" پاکستان و سایرنهاد های جاسوسی غرب، روی طرحی کارکردند که نه تنها در آن سالها مؤثریت ابزاری علیه روسها داشت، بلکه درسالهای بعد، مایهٔ جنگها و جنایتهای دامنه داری در افغانستان، منطقه و جهان گردید. طرح مذکور از اینقرار بود که بمنظور به تله انداختن و کوبیدن بیشتر و مؤثر تر نیرو های روسی در افغانستان، ده ها هزارعرب

مسلمان و اما، تندرو،عقب گرا و بی رحم را از سراسرکشورهای عربی و دها هزارعنصرعقده مند ماجراجوی غیرعربی را از سایر کشورهای جهان، با صدورویزه و با دادن امتیازهای مادی بخاک پاکستان کشانیدند. این نیروی تشنه بخون را در پایگاه های مخفی مختلف تمرین نظامی و بیرحمی و آدمکشی داده پس از تجهیزو تسلیح، پیوسته به سوی افغانستان فرستادند تا باساس دستور مقام های امریکایی و پاکستانی و ... دست به خونریزی و سبوتاژ و تخریب و تهدید دایمی یازند. تعداد عمدهٔ این جنونزده های خارجی درتحت چترحزب اسلامی گلبدین جا داده شدند که اعمال و کارنامه های آنان درافغانستان، مو در بدن راست میسازد. مقام های وزارت امور خارجهٔ پاکستان به تمام سفارتخانه های آن کشور در سراسر جهان دستور صادر نمود تا برای هرفردی که متقاضی سفر به پاکستان بوده و بخواهد درکنار مجاهدین افغان علیه روسها بجنگد، بی هیچ پرس و جویی ویزه صادرنمایند.

گفته شده که مزدوران اسلامی که از کشورهای مختلف جهان در خاک پاکستان تجمع کرده و گروه گروه بسوی افغانستان گسیل میشدند، هرکدام آنها، مزد ماهانه مبلغ یکهزار و پنجصد دالر داشتند. همچنان گفته شده که این مزدوران، از طرف دستگاه های جاسوسی به دوبخش (آموزش جهادگران) و (آموزش مربیان جهادگران) تقسیم شده بودند که مدارس مذهبی پاکستان، مراکزاصلی آموزش جهادگران را تشکیل میدادند و جنرال ضیا الحق رییس جمهورپاکستان، حمایتگرقوی آنان بحساب میرفت. و مراکز (آموزش مربیان) بصورت عمده، در خاک ایالات متحده موقعیت داشت. مثلاً، کمپ آموزشی " فورت برگ" درکارولینای شمالی، " کمپ پری" در ویلیامزبرگ واقع در ویرجینا، کمپ " هاروی پوینت" درکارولینای شمالی، " فورت هیل" و " پیکت " در ایالت ویرجینیا ی امریکا.

پروفسیور مایکل چوسودوفسکی، طی یک مقالهٔ تحقیقی که ازطریق "گلوبال ریسرچ " درسالهای پس از ۲۰۰۱ م به نشر رسید، چنین نوشت: " **منظور از فعالیتهای تشجیع کنندهٔ سی . آی . ای و آی . اس . آی این بود که جهاد افغانستان علیه قشون روسی را جهانشمول سازند ... از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲م به تعداد سی و پنجهزار مسلمان تند رو را از چهل کشور جهان گرد آوردند و ده ها هزار تن (حدود یکصد هزار) تند رو مذهبی دیگر از مدارس مذهبی پاکستان دراین جهاد سهم گرفتند. جهاد اسلامی نه تنها توسط امریکا و عربستان سعودی حمایت مالی میشد، بلکه از طریق مثلث طلایی مواد مخدر نیزتمویل میگردید. " (۲۷)**

درهمین مقاله همچنان آمده است که " کارشناسان سی. آی .ای و پنتاگون پیوسته بصورت مخفی به پاکستان سفر نموده و دردفتر مرکزی آی . اس . آی در راولپندی با افسران آن سازمان راجع به پیشبرد امورجهاد به گفت و گو و همکاری می پرداختند... آی. اس . آی به تعداد یکصد و پنجاه هزار کارمند نظامی و اطلاعاتی را بصورت مخفی در این زمینه بکار گرفته بود " (۲۸)

حکومت پاکستان، آنچه تا امروز از نظر سیاسی – نظامی – اقتصادی – فرهنگی و نیز تبلیغاتی علیه افغانستان انجام داده و آنرا به غمخانۀ بی نظیر عصرحاضر مبدل کرده است، اکتفا نمیکند. از اوضاع چنین بر می آید که این رشته هنوز سرِ دراز دارد. از متن نامۀ سّری و محرمانۀ آی. اس . آی استنباط میشود که پاکستان در نظر داشته و دارد که علاوه از محو ادعای ارضی مردم افغانستان وتحلیل خط مصنوعی " دیورند"، افغانستان را بمثابۀ کشور تابع با داشتن یک حکومت دست نشاندۀ ضعیف و محتاج درچهار چوب یک " کنفدریشن" به رهبری اسلام آباد در بیاورد و هرگاه شرایط و اوضاع طوری سیر نماید که این هدف بر آورده نه شود، میخواهد بخشهای شرقی و جنوبی افغانستا ن را زیر شعار فریبندۀ " ایالت پختونخواه " (سرزمین پشتونها) بخاک پاکستان مدغم نموده به زعم خودش، پشتونهای هردو طرف خط " دیورند " را در یک ایالت جداگانه تحت فرمان مستقیم حکومت مرکزی پاکستان گرد آورد تا از یکطرف معضلۀ خط تحمیلی " دیورند" را برای همیشه مرفوع سازد و از جانب دیگر، طرح استراتژیک نظامی اش مبنی برحصول " عمق استراتژی" در برابرحریف زورمند (هندوستان) و برخوردارشدن ازخط مواصلاتی مستقیم با کشور های آسیای میانه را به کرسی نشاند. بهمین دلیل است که عده یی از جنرالان آی. اس. آی، بعضی از وزرای کابینۀ حکومت پاکستان و صوبه داران بصورت تعمدی و هدفمندانه از میان پشتونهای پاکستانی انتخاب و گماشته شده و یا میشوند. این به اصطلاح پشتونها که به پاکستانی بودن شان افتخار میکنند، روی ستراتژی مشخص و تعیین شده به " پشتون دوستی" و " پشتون پروری " تظاهر میکنند، از " اکثریت" بودن پشتونها سخن بمیان می آورند و حتا بیشرمانه بخود حق میدهند بگویند که " دولت آیندۀ افغانستان را باید" فلان یا بهمان قوم و قبیله تشکیل دهد و فلان یا بهمان قوم و قبیله باید افغانستان را ترک بگوید که نمونه های گفتار و کردار ننگین، خصمانه و افتراق برانگیزآنها در جایش خواهد آمد.

دریک بخش از "تحولات سیاسی جهاد..." تحت عنوان " پیشنهاد ادغام افغانستان به پاکستان"،

پیرامون سخنرانی گلبدین دریک جلسهٔ مطبوعاتی در اسلام آباد چنین آمده است:

" عصارهٔ آن صحبت ها و پیشنهادات عبارت بودند از:

۱) اگر موافقت نامهٔ ژنیو با سه شرط مطرح شده ازطرف پاکستان امضا شود کدام اختلاف عمده برای مجاهدین باقی نخواهد ماند.

۲) ... .

۳) حکومت اسلامی در افغانستان تمام قیودات ویزه و پاسپورت را برای پاکستانی ها رفع خواهد کرد. سرحدی بین پاکستان و افغانستان وجود نخواهد داشت . ما میخواهیم پاکستان و افغانستان را یک مملکت واحد بسازیم و اگر در این راه موانع موجود باشد می خواهیم کنفدریشن بین دو مملکت بوجود آید. " و باز، بخشی از مصاحبهٔ گلبدین با خبرنگار روزنامهٔ "دان" پاکستان را در صفحهٔ ۱۱۸ اثرمذکورچنین نقل میکند: "... اگرمرکز حکومت مجاهدین بداخل افغانستان منتقل گردد، اولین کاری را که این حکومت انجام دهد کوششی خواهد بود برای ادغام افغانستان و پاکستان تا کشور واحدی گردند. اگر اینکار صورت نگیرد سعی بعمل خواهد آمد تا خواه مخواه کنفدریشنی بین این دو کشور به میان آید . "(۲۹)

روی همین استراتژی تعیین شدهٔ حکومت پاکستان در قبال افغانستان بوده است که آی .اس. آی نگذاشت هیچ سازمان یا حزب مستقل و آزادیخواه افغانی درخاک پاکستان عرض وجود نماید. اگر گهگاهی فرد یا جمعی از افغانها خواستند مستقلانه و بدون امر و نهی استخبارات آن کشوردست بکار شوند، یا بناحق به زندانهای پاکستان افگنده شدند و یا مجبور به ترک آن کشور گردیدند و آنانیکه از نظر استخبارات پاکستان " نا مطلوب "، " خطرناک" و رام نشدنی تشخیص داده میشدند، به همکاری تنگاتنگ " تنظیم " های اسلامی- جهادی، بخصوص حزب اسلامی گلبدین درهمانجا ترورشدند که ما لیست عده یی از شخصیت های ترور شدهٔ افغانی را قبلاً ارائه نمودیم. بخش دیگرتلاشهای سازمان استخبارات پاکستان در طول سالهای جهاد این بود که هرگز نمی خواست شخصیت های ملی، دموکرات، آگاه به رموز دپلوماسی وسیاست و برخورد دار از تجارب اداری و حکومت داری افغانستان دربستر جهاد ضد اشغالگران روسی، بویژه، در خاک پاکستان تبارز کنند . بنابران، پیگیرانه سعی بعمل آوردند تا آنها را چه از مجرای " تنظیم " های دست پروردهٔ خود ش و چه بوسیلهٔ تهدید و تحقیر و ایجاد اختناق و نا امنی و

... دلسرد، گوشه گیر یا فراری بسازد. روی همین دلیل عمده بود که تعداد زیادی از تکنوکراتها، دیپلوماتها، نظریه پردازان، متخصصین اموراداری و اقتصادی، دانشمندان شایسته و مؤثر کشور به گوشه های دوردست جهان پناهنده شده از متن مسایل مربوط به جهاد و مبارزه و روشنگری و سمت دهی مبارزات مردم و تعیین سرنوشت ملی جدا افتادند. البته این پروسهٔ خطرناک از دو سوی بالای افراد و احزاب ملی و مستقل با بیرحمانه ترین شکل آن تطبیق گردید: استعمار روس با دستیاری سر سپرده گان داخلی اش از یکسو و استعمار غرب با همیاری نوکرمنشانهٔ رژیم پاکستان و دستگاه جهنمی آی. اس .آی از سوی دیگر. به این حساب، نیرو های مستقل، وطنپرست، آزادیخواه و سر بلند افغانستان که نمیخواستند به قدرتهای بیگانه و استعمارگر متکی باشند و آرزو نداشتند شرف، حیثیت و استقلال ملی مردم افغانستان را در گروغولان استعمارشرق وغرب قرار دهند، از هردو طرف چه در داخل و چه در خارج از افغانستان تحت فشار، پیگرد، شکنجه، حبس، کشتار و ترور شخصیتی قرار گرفتند. چنانکه این ترور های شخصیتی تا هنوز نیز علیه افراد زنده ماندهٔ روشندل و روشنفکر در اینجا و آنجا ادامه دارد. عمده ترین " تاپه" و نشانی که بسیار بی خردانه و اما هدفمندانه برجبین این شخصیت های ملی و وطنپرست افغانستان میزدند، عبارت از" کافر" و " ملحد" و " کمونیست " بود. با آنهم یکتعداد سازمانها و تشکلات سیاسی – نظامی یا (سیاسی – فرهنگی- مبارزاتی) بگونهٔ مخفی یا نیمه مخفی در داخل و خارج افغانستان ایجاد گردیده و بدون وابسته گی به کشورهای همسایه و یا کشور های بزرگ دنیاعلیه قشون متجاوز روس و رژیم دست نشاندهٔ آن مبارزه و جهاد میکردند. گرچه پرداختنِ مفصل پیرامون همچو تشکلات ملی و مبارزاتی دوران جهاد، کار دامنه دار تری بوده و در محدودهٔ این اثر نمی گنجد، با آنهم در اینجا از یکتعداد آنان که اسامی شان در دسترس ما قرارگرفته، عجالتاً نام می بریم:

*سازمان ولسی ملت
*سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
*سازمان رهایی افغانستان
*جبههٔ جهاد اسلامی نورستان
* دافغانستان د آزادی مسلمان سر تیرو سازمان
* سازمان پیکاربرای نجات افغانستان

*سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)
*سازمان رهایی بخش خلقهای افغانستان(سرخا)
*سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی(ساوو)
*فرقهٔ عیاران
*دستهٔ پیشرو
*فازا با نشریهٔ (سوم عقرب)
*جبههٔ نمیروز به رهبری گل محمد(رحیمی)
*جبههٔ متحد ملی افغانستان
* حزب جفاکشان
*گروه اخگر
*نهضت وطنپرستان افغانستان (نوا)
*چریکهای شهری حق پرست
*هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان(هجاما)
* سازمان فداییان
* جمعیت انقلابی زنان افغانستان
*جبههٔ مصلح چریکهای جانباز
*شورای اتفاق اسلامی افغانستان
*گروه جوانان مبارز افغانستان (جاما)
*محاذمشترک ملی
*دستهٔ پیشرو کارگران افغانستان (دیکا)
* اتحاد م- ل افغانستان (املا)
* گروه آرمان کارگر یا گروه جا وید
* گروه شاهین خراسان

گفتنی است که تشکلات متذکره،غالباً دارای ارگان های نشراتی خویش هم بودند. همانسان که به شیوه های مختلف در راه حصول آزادی افغانستان از چنگال اسارتگران روسی مبارزه مسلحانه انجام میدادند، درجبههٔ فرهنگی و تبلیغاتی نیز به کارو پیکار می پرداختند. باساس رویدادها و

گزارشهایی که در موقعش صورت میگرفت، تعداد زیادی از رهبران و افراد صفوف تشکلات مذکور در داخل افغانستان، توسط (خاد)، کی جی بی و تنظیم های جهادی شناسایی، دستگیر، زندانی و شهید شدند. بنابران، بخش اعظم این تشکلات از هم پاشیدند و برخی دیگر هنوز هم در امریکا و اروپا و یا قسماً درداخل افغانستان نَفَس میکشَند و به نحوی به مبارزه ادامه میدهند.

قبل از آنکه قشون روسی افغانستان را ترک گویند، گورباچُف رییس جمهور شوروی، داکترنجیب الله را بصورت خاص ازکابل به ماسکو احضارکرد و ضمن یک دیدارکاملاً محرمانه به او اظهار نمود که قوای شوروی ازخاک افغانستان عقب می نشینند و آنها (روسها) دیگر نمیتوانند از او و رژیمش حمایت همه جانبه بعمل آورند. پس باید در مورد آیندهٔ خود و حزبش چاره یی بسنجد.

همان بود که " داکترنجیب الله" آخرین رییس دولت دست نشانده درکابل، قدم به قدم درصدد دلجویی ازمردم و نرم سازی روشها و سیاست های حاکم در افغانستان برآمد. آنگاه که قشون روس افغانستان را ترک گفتند، وی " مصالحهٔ ملی " را اعلام نموده و تبلیغات دامنه داری را در این باره به راه انداخت، نام " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به " حزب وطن" مبدل نمود، از شدت تعقیب ها و دستگیری ها و کشتار ها تاحد ی کاست، از محمد ظاهر شاه که در ایتالیا میزیست دعوت بعمل آورد تا به افغانستان بر گردد و نقش خودش را در راستای تأمین صلح وسلم ایفا نماید، تعدادی از زندانیان سیاسی را باساس یکنوع تفاهم خاص سیاسی از زندان پلچرخی رها نمود، کنفرانسهای مطبوعاتی و تبلیغاتی را در داخل و خارج کشور به راه انداخت، غرض ادای نماز به مساجد رفت و در صورت سقوط رژیم کودتا و بقدرت رسیدن مجاهدین، هشدار ها و اخطار ها داد. وی همچنان، قانون احزاب سیاسی را نافذ ساخته و چند حزب فرمایشی را اجازه ی فعالیت داد.برای آنکه احزاب و تشکلات مستقل ملی از احزاب و تشکلات فرمایشی رژیم "دکترنجیب الله " تفکیک شده بتواند، اینک اسامی تشکلاتی را که از سال۱۳٦۹ تا ماه ثور سال ۱۳۷۱ هجری شمسی درکابل و تحت نظر رژیم کودتا فعالیت داشتند، درج میکنیم:

* سازمان انقلابی زخمتکشان افغانستان (سازا) به رهبری محبوب الله (کوشانی)
* سازمان کارگران جوان افغانستان (کجا) به رهبری عبدالعزیز (تره خیل)
* نهضت همبستگی مردم افغانستان (مذابیان) به رهبری سرور (نورستانی)

* حزب عدالت دهقان افغانستان به رهبری عبدالحکیم (توانا)
* حزب اسلامی افغانستان به رهبری عبدالستار (سیرت)
* سازمان زحمتکشان افغان (سزا) به رهبری حمیدالله (گران)
* اتحادیۀ انصارالله به رهبری صفرمحمد (خادم)
* جمعیت رستگار ملی افغانستان به رهبری پوهاند محمد اصفر

جفا های پاکستان در همینجا پایان نیافت، بلکه دربخش دیگری نیزدست به تخریب و جلوگیری زد و آن اینکه به افراد و افسران مجرب و وطنپرست اردوی افغانستان که خود شان را از زیر یوغ استعمار روس و رژیم دست نشاندۀ آن رهانیده و با تحمل هزاران مشقت بخاک پاکستان پناهنده میشدند تا در پروسۀ جهاد و مبارزۀ مسلحانه علیه اشغالگران سهم بگیرند، نه تنها اجازۀ فعالیت سیاسی – نظامی نمی داد، بلکه آنها را پس از شناسایی، دستگیرنموده تحت تحقیق، فشار، تعذیب و شکنجه قرار میداد . آنعده از افسران اردوی افغانستان را که به هیچصورت حاضر نمیشدند به سوالهای استخباراتی مقامات پاکستانی پاسخ " مطلوب " دهند و یا مطمئن میشدند که آنها حاضر نیستند راز های نظامی کشورشان را افشا نمایند، بداخل زندان میفرستادند. لهذا، تعداد زیادی از این افسران وطنپرست افغانستان، به زندان های راولپندی، پشاور، اتک، دیرۀ اسماعیل خان و سایر محابس پاکستان افگنده شدند . این زندانیان افغان، امید شان از هر طرف منقطع میگردید؛ زیراهیچ منبع و مرجع را سراغ نداشتند تا در اطراف زنده گی و سرنوشت شان بیندیشد.

یکی از افسران ورزیدۀ اردوی افغانستان که باساس خواهش خودش، از تذکر اسم وی در اینجا منصرف میشوم، به نگارنده حکایت کردکه: " دریکی از قطعات اطراف شهر کابل خدمت میکرد و از اشغال وطن توسط قشون روس سخت غمگین بود و آماده گی داشت همه نیرو و استعدادش را در راه طرد اشغالگران بکار گیرد، مشروط برآنکه زمینۀ مساعد فراهم شود. بعد از تفکر و اندیشۀ زیاد چنین فیصله کردم که نخست باید کار رسمی و امتیازات متعلق بدان را منیحث اعتراض علیه موجودیت قشون روس در مملکت خود ترک داده رهسپار کشور مسلمان و همسایۀ خویش(پاکستان) شوم و از آنجا به اثر تماس و همکاری با احزاب اسلامی مستقر در خاک پاکستان، دست به مبارزه و جهاد بزنم . یکی از روز های سردخزانی بود که سفرم را به سوی پاکستان آغاز کردم. راه هرچند پرخطر و پر مشقت بود، لیک من امید بزرگی به دل داشتم

و با خود می گفتم وقتی به منزل برسم، آنچه در ید اختیاردارم، با همکاری در راه وطن عزیزم دریغ نخواهم کرد. اما افسوس که آنهمه شور و امید مرا در پاکستان کشتند و هرگز به منزل مقصود نرسیدم. هنوز دو سه روز بیشتر را در یکی از مهمانخانه های اجاره یی شهر پشاور سپری نکرده بودم که دو نفر از پشتونهای پاکستانی با لباس های افغانی به داخل مهمانخانه آمده به لهجۀ پشتوی پاکستانی گفتند شما را کار داریم. در همین اثنا، دو نفر از کارکنان مهمانخانه با قیافه های ناشی از ترس و استفهام درعقب این دو، ولی دورتر ایستاده و بمن نگاه میکردند. همین منظره موجب شد تا درک کنم که این دو نفر، اعضای استخبارات پاکستان هستند. به آنها گفتم با من چه کار دارید؟ یکی از آنان بازهم به پشتو و لهجۀ خاص خودش گفت: "برادر ! چند دقیقه همرایت گپ می زنیم، برخیز که بریم"، در قیافه های شان یکنوع جدیت ودر درون شان یک خشونت فرو خفته را خواندم و فهمیدم که اگر بیشتر تعلل کنم آنها مرا به زور با خود خواهند برد. بنابران، از جا برخاسته و با ایشان حرکت کردم، همینکه پا به خارج از محوطۀ مهانخانه گذاشتم، دیدم دو نفر دیگرنیز با یکعراده موتر شخصی منتظر هستند و تا چیزی بگویم، به سرعت مرا به داخل موتر انداخته چشمانم را بستند. رنجها و مصیبت های اساسی من از همین روز که ماه های اکتوبر یا نوامبر سال ۱۹۸۱ بود، آغازشد. این همان آی. اس. آی بودکه مدتهای طولانی مرا مورد استنطاق و تعذیب و تهدید قرار داد. کسی از سرنوشت من اطلاعی نداشت. همسر و فرزندانم به این دل خوش بودند که اگر ترک وظیفه و خانواده نموده ام، باز با انرژی تازه برای خدمت مادر وطن بر خواهم گشت. آنها نمی دانستند که شبکۀ استخبارات پاکستان بلایی است که انرژی، امید و ارادۀ افغان های آزاده و وطنپرست را زایل میکند. مدت دو ماه تحت مراقبت شدید و سوال و جواب صاحب منصبان آی اس آی قرار داشتم . آدمهایی با لباس های مُلکی با رنگ های نسبتاً تیره و بروت های کوتاه یا نوک تیز و ظاهراً پشتو زبان و با حرکات نسبتاً مضحک و گاه جدی و مؤقر می آمدند و می رفتند. وقتی مرا مورد سوال قرار میدادند، چنان انتظار داشتند که گویا من داستانهای بی سر انجامی از امور نظامی افغانستان دارم که باید برایشان تعریف کنم. مثلاً، آنها می پرسیدند " توکه صاحب منصب افغان هستی و بدون پاسپورت و ویزه داخل خاک پاکستان شدی، باید مجازات شوی، اما اگرثابت بسازی که خیر خواه پاکستان هستی، ازمجازات تو صرف نظر خواهد شد". وقتی از آنها می پرسیدم که مقصد تان از این سوالها چیست؟ میگفتند " باید برای ما بگویی که دقیقاً درکدام قطعۀ اردوی

افغانستان کار میکردی؟ چند سال در آن قطعه کار کردی؟رتبه ی اصلی ات چیست ؟ چه نوع سلاح و مهمات جنگی در اختیار داشتید؟ چه تعداد صاحب منصب در آن قطعه کار میکردند؟ اسامی و رتبه های آنها چه بود ؟ چه تدریس میکردید و چه پلان داشتید و ... و ... آنگاه که عصبانی شده می گفتم این سوالها چه ربطی به شما دارد؟ و باز، من قبلاً سوگند یاد کرده ام که اسرار عسکری وطنم را به هیچ کس نگویم، من اینجا آمده ام تا دوش به دوش هموطنان دیگر خویش جهادکنم و ... میگفتند " پس معلوم میشود که خیر خواه پاکستان نیستی. یا ترا دو باره به مؤظفین سرحدی افغانستان تسلیم میدهیم و یا باید در زندان بمانی. چونکه جاسوس میباشی ... " مختصر اینکه مدت سه سال را بدون کوچکترین تقصیر و گناه، بابد ترین وضعیتی در زندان دیرهٔ اسماعیل خان ماندم و درختم سه سال (اواخرسال ۱۹۸٤ میلادی) بصورت بسیار نا جوانمردانه مرا به دست مسوولین سرحدی حکومت کابل سپردند که بعد از آن داستان درد انگیز دیگری دارم . بلی !گناه من نزد آی. آس. آی پاکستان آن بود که اسرار نظامی وطنم را فاش نکرده و تطمیع نشدم . باید این نکته را نیز یاد آوری کنم که در طول مدت سه سال حبس، صدها افغان بیگناه مانند خودم را دیدم که رنج تحقیر و زندان پاکستانی ها را می کشیدند. "

آری ! حکومت پاکستان، باساس همان ستراتژی تعیین شدهٔ قبلی اش، چهارچوب خاص و سنجیده شده یی برای جهاد و نتایج آن درست کرده بود. حکومت پاکستان آرزومند بود از هنگامهٔ جهاد ضد روسی مردم افغانستان، بزرگترین سود مالی و سیاسی را بر دارد و نیز آرزو داشت قشون روس در افغانستان، آنهم در پناه زر و زور جهان غرب بشکند و حکومت دست نشاندهٔ آن سقوط نماید. اما، به هیچ صورت آرزو نداشت پیروزی جهاد منجر به آزادی و آبادی افغانستان گردد و یک دولت مستقل ملی درکابل روی کار آید. بهمین دلیل، صاحب منصبان و افراد نظامی افغانستان را که دارای نظم نسبی، روحیهٔ ملی و استعداد سوق و ادارهٔ نیرو های جنگی بودند، هم زیر فشار روحی وسیاسی قرار میداد و هم مانع اشتراک شان در جهاد میگردید، همانطوریکه سایر افراد و عناصر فهیم، ملی و وطندوست را به اشکال ظالمانه یی تهدید و ترور مینمود.

عبدالرحمن (پژواک)، یکی از شخصیت های ملی، ادبی و سیاسی شناخته شده در حلقات دیپلوماتیک جهان بود که حاضر نشد با رژیم دست نشاندهٔ روسها در افغانستان همکاری نماید. وی ترجیح داد به پاکستان مهاجرت نموده صدای مردم دردمند افغانستان را از طریق فعالیتهای سیاسی- تبلیغاتی بگوش مردم دنیا برساند، ولی همین که در سال ۱۹۸۲ م وارد پشاور شد،

منسوبین آی. اس. سی او را بمثابهٔ " شخص نا مطلوب" اعلام نموده و زیر نظارت وفشارقرار دادند. (پژواک) مدت چهل روز فشار های روحی ناشی از اقدامات پولیسی و استخباراتی آن کشور را تحمل کرد، ولی تسلیم خواست آن دستگاه دشمن کیش نشد تا آنکه روی مجبوریت، رهسپار ایالات متحدهٔ امریکا گردید.

درسال ۱۹۹۵ میلادی، (آی. اس. آی) طرح قتل قوماندانان مربوط به (شورای نظار) را میریزد و از طریق حزب اسلامی آنرا عملی میکند. انگیزهٔ طرح و اقدام چنین بود که وقتی تصمیم روسها مبنی بر ترک افغانستان علنی تر میگردد، احمد شاه (مسعود) اتحاد جبهات و قوماندانهای سمت شمال کشور را زیر نام " شورای نظار" به وجود آورد تا الترنتیفی شود بعد از خروج قشون روس و سقوط رژیم دست نشاندهٔ آن در کابل . این همان چیزی بود که حکومت پاکستان را سخت نا راحت میساخت. چون با طرح و پلان اصلی و اساسی آی. اس . آی مطابقت نداشت و یا لااقل دستور مستقیم از دستگاه مذکور حاصل نشده بود، بنابران، بعد از اخذ راپور مبنی بر تدویر کنفرانس قوماندان های " شورای نظار" در فرخار مربوط ولایت تخار، گروپهای مسلح حزب اسلامی گلبدین به قوماندانی شخصی بنام " سید جمال" در اطراف " تنگی فرخار" کمین میکنند. زمانیکه کنفرانس پایان می یابد و قوماندانها رهسپار مناطق مربوطهٔ خویش میشوند، به تعداد سی تن آنان در همان " تنگی " بدام افتاده قتل عام میشوند. این اقدام، علنی ترین اقدام قاتلانهٔ " جوانان مسلمان " علیه یکدیگر و کین توزانه ترین عمل شبکهٔ استخبارات پاکستان علیه هرنوع اتحاد در داخل افغانستان بوده است .

درسالهای بعد ازسقوط رژیم دست نشاندهٔ روسها که زد و خورد خونین میان احزاب جهادی، بخصوص میان دو رقیب تا به دندان مسلح (حزب اسلامی و جمعیت اسلامی) در داخل شهر کابل و راکت باران حزب اسلامی گلبدین ازچهارآسیاب بالای ساکنان این شهرباستانی به شدت ادامه داشت. گزارشاتی انتشار یافت مبنی بر اینکه پاکستان به اندازهٔ چندین کیلو متر سرحد را بداخل خاک افغانستان کشانیده است و متعاقب آن نشریهٔ " پاکستان پُست" تحت عنوان " چهار منطقهٔ سرحدی به پاکستان ملحق گردید"، چنین نوشت: **"چهارمنطقهٔ سرحدی بنام های لعل پوره، کامه، براوره و منزری چینه در نواحی مهمند اجنسی بخاک پاکستان ملحق شد که مردم میتوانند از آنجا و از شاهراه عمومی به جلال آباد بروند. حاجی عبدالرحمن در تشویق مردم برای الحاق به پاکستان نقش اساسی داشته است . وی با استفاده از پول**

حکومتی در آن مناطق به احداف سرک و تأمین آب آشامیدنی اقدام نمود و به اثر همین کارها، مردم آن مناطق ترجیح دادند بعوض افغانستان، متعلق به پاکستان باشند. درآنجا پول افغانی رایج بود، ولی اکنون پول پاکستان در چلند است ... بعد از اعلام وفاداری مردم به پاکستان، موقعیت دفاعی پاکستان در آنجا بسیار مستحکم گردیده است . " (۳۰)

حملهٔ پاکستان به جلال آباد

همچنان، حکومت پاکستان درماه مارچ سال ۱۹۸۹ م (ماه حوت ۱۳٦۷ هجری شمسی) از کانال (آی. اس. آی) همکاری و موافقت سی آی ای طرح اشغال جلال آباد را ریخت. جنرال حمید گل رییس استخبارات عسکری پاکستان که درعملیات تخریبی افغانستان در دهۀ ۸۰–۱۹۹۰م نقش عمده داشته است . برای مسوولین سی آی ای در پشاور و اسلام آباد و همچنان برای مقامات ذیصلاح دولتی پاکستان طرح خود را چنین ارائه نموده بود که: در این موقعیکه حکومت کابل بعد از خروج قشون روس، ضعیف و بی روحیه شده است، هرگاه جلال آباد اشغال نظامی شود، ازیکطرف کابل مستقیماً مورد تهدید قرار می گیرد و از جانبی احزاب افراطی اسلامی زیرنام حکومت مجاهدین دارای یک پایگاه داخلی گردیده و کشورهای جهان آنرا به رسمیت می شناسند و بعد ازان، سایر کارها بر وفق مراد پیش خواهد رفت.

همان بود که در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ میلادی، یعنی یک ماه پس از خروج روسها از افغانستان، حملات شدید " مجاهدین " بالای شهر جلال آباد آغاز شد و کُلاً مدت دوماه دوام کرد و عاقبت، حمله آوران با تحمل حدود هشت هزار نفر کشته و زخمی، هزیمت کرده به پشاور بر گشتند و بهمان پیمانه خرابی و مصیبت به جانب افغانستان نیز بار آورد. باساس برخی اسناد افشا شده، در طرح حمله بالای شهر جلال آباد، علاوه ازجنرال حمید گل رییس آی اس آی، بی نظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان، کرنیل امام افسر برجستۀ (آی. اس . آی) و رابرت اوکلی Robert B.Oakley سفیرایالات متحدۀ امریکا در اسلام آباد (و شاید سفرا و مقامات دیگری از سایر کشور ها ی ذیدخل از قضیه) نیز نقش داشتند.

باساس گزارشهای مؤثق پس ازجنگ جلال آباد، جنرال حمید گل رییس آی.اس.آی پاکستان و طراح اصلی این جنگ خونین، هنگامی که در یک ضیافت سفارت ایالات متحده در اسلام آباد اشتراک نموده بود، دربرابر پرسش یکی از خبرنگاران امریکایی، چنین اظهاربعمل آورد: " **موضوع**

حمله بر جلال آباد در حضور رییس جمهور اسحق خان، بینظیر بوتو صدراعظم، اسلم بیگ فرمانده کل قوای پاکستان و سفیر امریکا طرح و تصویب شد و به اساس آن اقدام بعمل آمد. " چنانکه رادیو بی بی سی نیز عین گزارش را در موقعش (ماه ثور سال ۱۳٦۸ خورشید) به نشر سپرد:

«حمید گل چنان پُرشور و با اعتماد صحبت میکرد که او فکر میکرد ممکن جلال آباد درظرف ۲٤ ساعت سقوط کند ... سی آی ای در عملی کردن این برنامه وارد عمل شد. ماموران سی آی ای و آی . اس . آی برای عملی کردن برنامه، ملاقاتهای زیادی ترتیب دادند. سی آی ای برنامهٔ مخفی یی را افشا کرد که هدف آن قطع راه میان کابل و جلال آبادبود. تنها یک جاده میان این دو شهر وجود داشت که از منطقهٔ سروبی میگذ شت . جاده از درهٔ تنگ عبورمیکرد و در مسیر خود، پُل های متعددی داشت . سی آی ای ماین های مخصوص را وارد نموده بود که شکل مخروطی داشت و انفجار آن در جاده حفره های عمیق به وجود می آورد.»

اما درصفحهٔ (۱۸۱) " جنگ اشباح " چنین میخوانیم: " **... آی. اس. آی پنج تا هفتهزار تن را در اطراف جلال آباد آماده کرده و خواهان راه اندازی حملات وسیع برای تصرف آن شهربود. آنها برای یک جنگ رو در رو آماده گی گرفته بودند که با جنگهای سابق مجاهدین که غالباً در آنها از تکتیک بزن و بگریز استفاده میشد، به کلی متفاوت بود. حمید گل به بوتو وعده داد که جلال آباد در ظرف یک هفته سقوط خواهد کرد. آی . اس . آی تعدادی از قوماندانان منطقهٔ سروبی را جهت ملاقات در پشاور جمع نمود. افسران سی آی ای نقشه های ماهواره یی را بر روی اتاق هموار نمودند و یکجا با افسران آی. اس. آی نشان میدادند که بم ها در کجا منفجر ساخته شوند و ماشیندار ها برای حمله بر کاروان های نجیب در کجا نصب شوند ... سی آی ای چندین صد از این نوع موتر های جاپانی {دوسیتهٔ تویوتا} را خریداری نمود تا به عملیات جلال آباد کمک نماید.... افسران آی. اس. آی در حمله شرکت داشتند، اما در حفظ وحدت مجاهدین ناکام گردیدند. یک هفته گذشت، اما جلال آباد سقوط نکرد. { نیروهای مسلح } جلال آباد برای دوهفته و سه هفته ایستاد گی نمود، اما حمید گل از سقوط جلال آباد به حکومت بوتو اطمینان میداد. تلفات مجاهدین زیاد گردید، تعداد زخمی ها و کشته های مجاهدین به هزاران نفر رسید، اما جلال آباد و فرودگاه آن در دست نیرو های نجیب باقی ماند... "**

گزارش مسوول نظامی رژیم کابل در جلال آباد عنوانی مرکز که در بر گیرندهٔ حقایق تلخ است،

خواندنی میباشد. البته این گزارش توسط افسران رژیم دست نشانده که از شهر جلال آباد دفاع میکردند، ترتیب گردیده است:

" محل قومانده: میدان هوایی جلال آباد – خریطه ۱۵۰۰۰۰ جلال آباد.

ساعت: ۸صبح ۱۷ حوت ۱۳٦۷

گزارش دهنده: تورن جنرال آصف دلاور

دیروز بیشتر از ده هزار نفر مخالفین همراه با ملیشه های پاکستانی و داوطلبان کشورهای عربی، درحالیکه ریسمانها، راکت اندازها،ماشیندارها را بدست گرفته بودند، بعد از انداخت های مکرر و تکاثف توپچی به نحو برق آسایی از سه استقامت بالای خطوط اول دفاعی شهر جلال آباد حمله ور شده، هرگونه مقاومت را درهم کوبیده، قرارگاه فرقه یازده را متصرف و افراد اسیر آن را سر بُریده الله اکبر گویان به طرف میدان هوایی بحال دویدن هجوم و پیشروی کردند ... (۳۱)

تردیدی نیست که خروج قشون روسی از افغانستان درماه فبروری سال ۱۹۸۹ میلادی، روحیهٔ شکستهٔ رژیم دست نشانده درکابل را بیشتر شکستانده بود و عساکر دولتی هم هیچنوع دلگرمی به رژیم و ارا ده به جنگ نداشتند، ولی دو عامل آتی موجب شد که عساکر در دفاع از شهر جلال آباد مجدانه بجنگند و پلان جنگی و تجاوزی سازمان آی. اس .آی را به شکست و رسوایی مواجه سازند:

الف) عساکر و مردم جلال آباد درک کردند که ناف حمله آوران به ناف استخبارات امریکا و سعودی و پاکستان و ... گره خورده طرح و پلان جنگ بدست اجنبی است .

ب) به تعداد چند صد تن از عساکری که در پوسته های خط اول جبهه، تسلیم حمله آوران شده بودند، همهٔ آنها به دستور مولوی "خالص" و منسوبین استخباراتی پاکستان قتل عام و قطعه قطعه شدند که رژیم کابل از این جنایت هولناک، استفادهٔ تبلیغاتی وسیع بخاطر بلند بردن روحیهٔ سربازان در جبههٔ مقاومت نمود. این شکست بزرگ نه تنها شبکهٔ استخبارات پاکستان و " تنظیم " های دست پروردهٔ آنرا در سطح داخلی و بین المللی شرمسار نمود، بلکه روحیهٔ ازدست رفتهٔ رژیم کابل را احیا و اعتبارسقوط کردهٔ سیاسی آنرا نزد جهانیان تا حدودی اعاده نمود.

پس از شکست حملهٔ پاکستان به جلال آباد، افشا گردید که طراح عمدهٔ این جنگ شدید و خونین، جنرال حمید گل رییس وقت آی. اس. آی پاکستان بود. شخص مذکورجوانب مختلف

ذیدخل در امور افغانستان، بخصوص امریکا، سعودی و انگلستان را متقاعد ساخته بود که نه تنها نقشه و پلان جنگی وی غرض اشغال شهر جلال آباد مهم وضروریست، بلکه این شهر، پس از اشغال میتواند هم پایگاه داخلی " مجاهدین " نزدکشور های جهان باشد و هم تخته خیز مساعد به منظور اشغال پایتخت افغانستان خواهد بود.

راپور هایی که در آن زمان از طرف مسوولین نظامی رژیم کابل در جلال آباد عنوانی مرکز مخابره شده قسما چنین است:

" ... از ساعت۱۹ الی ۲۲ روز گذشته چهارهزارملیشه پاکستانی با گروپ های مجاهدین همراه شده و این حمله را سازمان بخشیده اند ... "

" ... توپچی پاکستان مستقیماً مجاهدین را کُمک میکند و شهر جلال آباد را میکوبد. همچنان تعداد زیاد افراد عربی طور داوطلبانه درصفوف مجاهدین پیوسته و نیز اردوی پاکستان مسایل لوژستیکی آنها را بدوش گرفته است ... "

دگروال یوسف نیز درکتاب خویش بنام " تلک خرس" مینویسد: " **من معتقدم که جنرال حمید گل بدین باور شده بودکه این اقدام از نگاه عسکری پیشنهاد خوبی خصوصاً از طرف پرسونل عملیاتی جوان او، از طرف رهبران تنظیمها و همچنان در اثر فشار دولت پاکستان بود که میکوشید کلیه سیاسیون و پیروان بیشمار آنها بدینگونه از پشاور به افغانستان منتقل شوند "**

راپور سالیانهٔ اجنسی انترنشنل یا عفو بین المللی درسال۱۹۹۰ چنین راپور میدهد: " **تنظیم سیاف تعداد زیاد عساکر رژیم و بیست نفر افراد غیر مسلح و همچنان زن و اطفال دهاتی را در ولسوالی " شیوه " ولایت ننگرهار قتل عام کرده است ... "**

" ژورنالیستان راپور دادند که در ماه مارچ و اپریل سال جاری ۱۹۹۰ مجاهدین حین حمله برشهر جلال آباد، عساکرتسلیم شده رژیم و هم مُلکی ها را اعدام نموده اند. "

" یکدسته هفتا د و چهار نفری سر بازان و افسران رژیم در هفتهٔ اول نوامبر ۱۹۹۰ هنگام سقوط شاهراه سمرخیل- تورخم به مقامات سرحدی پاکستان تسلیم شدند. مقامات پاکستانی آنها را به قوماندان " محمود" مربوط حزب اسلامی یونس خالص سپرد، سربازان و افسران همه اعدام شده اجساد شان در خریطه های پلاستیکی جا بجا شده در نزدیکی های مرز زیر

خاک شدند و هنگامیکه بعداً رژیم کابل مجدداً بر آن نواحی مسلط گشتند، اجساد را کشیده و از طریق تلویزیون به نمایش گذاشت ... "(۳۲)



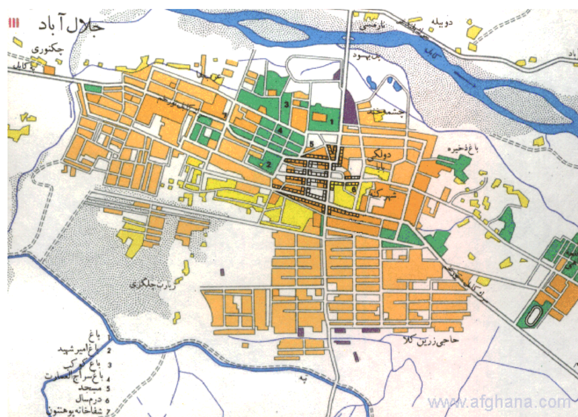
نمایی از هلیکوپترهای دولتی افغانستان در میدان هوایی جلال آباد

مرد دردمندی از ولایت " کنُر" برای نگارنده حکایت کرد که: " **ماه های سرطان یا اسدسالهای۱۳۷۰ هجری شمسی بود، من با استفاده از یکعراده بایسکل، درمسیری غرض انجام کار ضروری روان بودم، درعین وقت و در عین مسیر یک عراده موتر تیوتای جاپانی هم در حرکت بود. ما در یک وقت به سه راهی یی رسیدیم که آنطرف تر آن ساختمان کهنه یی با بیرق حزب " سیاف " به نظر میخورد، از لابلای گِرد و خاک سرک خامه متوجه شدم که دو، سه نفر مجاهد کلاشنکوف بدست، درحال انتقال دادن یک گروپ هشت تا ده نفری سر بازان دولتی بسوی همان ساختمان کهنه هستند. درهمین اثنا دیدم که موتر تیوتا متوقف شده از میان آن سه نفر با پیراهن های سفید درا ز به تن و چلتار و دستمال به سر بیرون آمده به زبان عربی و صدای بلند چیزی گفتند. من معنی گپ آنها را نفهمیدم، اما متوجه شدم که یکی از تفنگ بدستان بحال دویدن بسوی موتر داران می آید. من هم متوقف شده خواستم ببینم چه میگذرد؟ سفید پوشان به زبان عربی از آن مجاهد چیزی پرسیدند و بعد از چند لحظه، دو مجاهد دیگر با سر بازان اسیر بطرف موتر آمدند. با تعجب فراوان دیدم که هرسه مرد عرب به کلاشنکوف های سه مجاهد دست انداخته در حالیکه با نعره های بلند (الله اکبر) میگفتند،**

بصورت دسته جمعی بالای سربازان اسیر که همه جوان بودند، بی وقفه شلیک کردند و قیامتی برپاشد. وقتی اسیران جوان همه بخاک افتیدند، آن سه مرد عرب شادمانی کرده در حالیکه کلاشنکوف های شان را بلند کرده در هوا تکان میدادند، طوری وانمود میکردند که گویا " غازی "شده اند. من که از این رویداد تلخ و خونین مات و مبهوت مانده و سخت می لرزیدم، توان حرکت از من سلب شده بود، وقتی عربها سوار موتر شده حرکت کردند، خودم را بالای اجساد بخون آغشتهٔ سربازان جوان رسا نیده از دیدن آنها غمم مضاعف شد، زیرا همهٔ آنها نوجوانان هجده تا بیست ساله بودند. وقتی از آن مجاهدین کلاشنکوف بدست پرسیدم آنها کی بودند و چرا این جوانان را کشتند؟ یکی از آنها در حالیکه مصروف جابجا کردن مرمی بداخل سلاح خود بود، گفت: " آنها عربهایی هستندکه با امیرصاحب شناخت دارند"

درسالهای جهاد افشأ گردید که بعضی از شیخ های خلیچ فارس و عربهای وهابی متعصب، بمنظور " غازی " شدن وارد شهر پشاور شده از طریق " تنظیم " های جهاد ی رهسپارمناطق آزاد شده در خاک افغانستان میشوند تا با کشتن اسرای جوان افغان در" جهاد اسلامی " سهم گرفته و بدین وسیله به درجهٔ " غازی" نایل آیند.

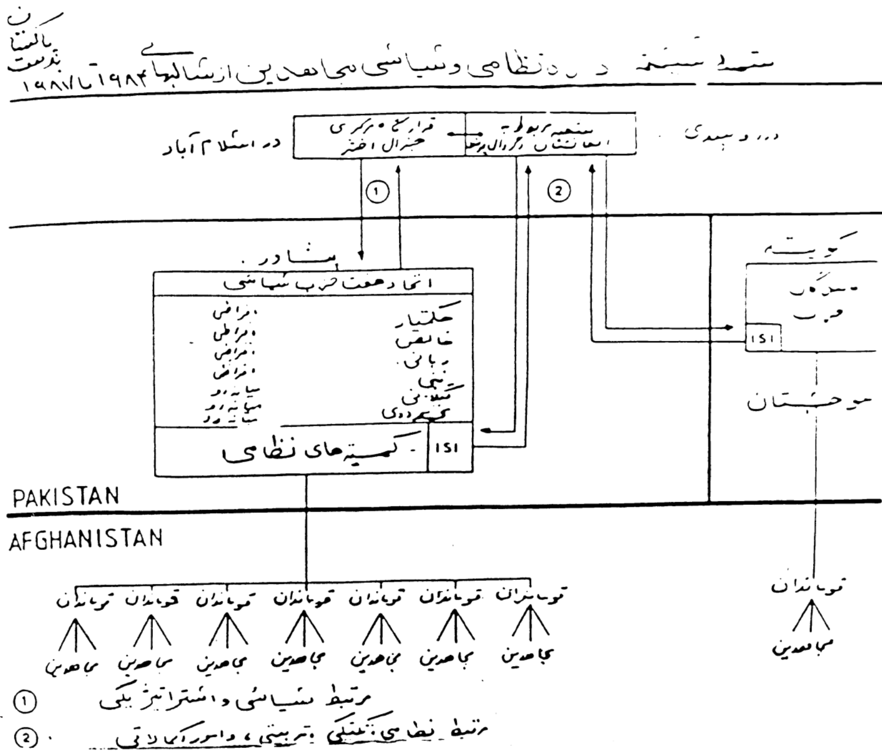
گزارشها حاکی از آن بود که وقتی " پوستهٔ" دولتی در محلی بنام " شگی" در ولایت ننگرهار به تصرف مجاهدین در آمد، یکتعداد عربهای مسلح که با آنها بودند، دو نفر افسر را در محضر عام ذبح کردند و نا روایی های دیگری نیز بالای بعضی از خانواده ها انجام دادند.



نقشهٔ شهر جلال آباد – افغانستان

اشغال خوست توسط ارتش پاکستان

درماه مارچ سال۱۹۹۱ میلادی، موقعی که هنوز " داکترنجیب الله "، آخرین مُهرهٔ طرفدار روس ها در ارگ کابل بود، (آی . اس. آی) پاکستان پلان اشغال خوست را که هم مرز پاکستان بوده از نظر نظامی و سوق الجیشی دارای اهمیت عظیمی است، طرح کرد. پایگاه بزرگ نظامی پاکستان بنام " میرامشاه " درآنسوی مرز و در چند ده کیلو متری خوست موقعیت دارد. دولتهای افغانستان قبل ازکودتای ثور نیز از نظر نظامی و حساسیت این شهر در برابر حکومت پاکستان، توجه خاصی بدان مبذول میداشتند. روسها ظرف ده سال دوران اشغال افغانستان، بهر قیمتی که برای شان تمام میشد، درحفظ و نگهداشت این شهر سعی میکردند.



مولوی"خالص" و ومحاذ ملی " پیرگیلانی" را وادار نمود تا به سوی خوست پیشروی نمایند و قوای منظم پاکستان بنام Second Panjab Battalionبا پیشرفته ترین سلاح های جنگی در عقب آنها حرکت نماید. وقتی این قوای مختلط به روز بیست و هفتم ماه مارچ سال ۱۹۹۱ م (مطابق ماه حوت سال ۱۳٦۹ هجری شمسی) داخل شهر خوست گردیدند، شرم آور ترین و کین توزانه ترین اعمال و کردار را علیه شهریان، دارایی عامه، وسایل و اسباب دولتی و سایر پدیده های مدنی و فرهنگی مرتکب گردیدند. تعداد زیادی از سر بازان و افسران اسیر افغانی را که مطابق مفکورۀ پوچ مهاجمین، متعلق به ملیت های " غیر" (غیرپشتون) بودند، به دستور جنرالان پاکستانی تیر باران کردند. بارکهای نظامی و هست و بود داخل شهر را تاراج نمودند، وسایل ثقیل جنگی را تا توانستند بعنوان " غنیمت جنگی " به پاکستان انتقال دادند و بقیه را پارچه پارچه کردند، اوراق و اسناد دوایر مُلکی و عسکری بدست (آی . اس . آی) قرار داده شد، پاکستانی ها این حادثه را پیروزی بزرگ پاکستان دربرابر افغانستان خواندند. چنانکه قاضی حسین احمد رهبر " جماعت اسلامی " پاکستان که خود از جملۀ منسوبین سازمان جاسوسی آن کشور بوده و با حزب اسلامی گلبدین رابطۀ تنگاتنگ دارد، ازشادمان در پیراهن نمی گنجید . وی طی بیانیۀ پرُ طمطراق در شهر ویرانه و اشغال شدۀ خوست گفت: " **این فتح و پیروزی در حقیقت فتح و پیروزی پاکستان در راه اسلام است، سرحدات تعیین شدۀ قبلی از بین رفت و ما باید سرحد جدید را تا دریای آمو عقب ببریم و ... "(۳۳)**

این بیانات قاضی حسین را روزنامه های پاکستانی با خط درشت چاپ کردند:

" ... ما لاشهای استعماری را از بین برده و یکی شدیم. سرحدات قبول شده از طرف انگلیس ختم شده و این سرحدات را تا دریای آمو نیز نمیگذاریم. در جنگ افغان نماینده گان اقوام مسلمان تمام دنیا اشتراک دارند و این جنگ جنگ عالم اسلام است ... " (۳٤)

"ستیوکول" دراثر خویش بنام " جنگ اشباح"، در مورد اشغال خوست چنین مینگارد: " ... **در زمستان همان سال، سی .آی. ای و آی. اس. آی استراتژی یی را انتخاب کردند که در گذشته ناکام شده بود. این استراتژی عبارت بو د از حملۀ همه جانبه بر یکی از شهر های مرزی با شرکت مخفی نیرو های مسلح پاکستان، ماموران بخش افغانستان در سی.آی. ای خواستند تا با استفاده از تانکها، زره پوشها و توپ های به دست آمده از نیرو های صدام در**

بهار سال ۱۹۹۰ در جنگ خلیج، استراتژی جدید را عملی سازند ... ماموران سی آی ای در ریاض یکجا با ماموران استخبارات سعودی به جمع آوری تانکهای (تی-٦٢) و (تی-۷۰) و توپهای عراق که در میدان جنگ باقی مانده بود، پرداخته و آنها را به بندر کویت رسانیدند تا به کراچی ارسال کنند. وسایل یاد شده از آنجا توسط آی.اس.آی به مرز افغانستان برده میشد و به مجاهدین تحویل داده میشد. ماموران آی اس آی در نظر داشتند تا از وسایل یاد شده در حمله بر گردیز استفاده کنند ... استخبارات سعودی از برنامۀ ارسال تانکهای عراقی به مجاهدین حمایت میکرد و خواهان آن بود تا آی. اس . آی تانکها را در اختیار جلال الدین حقانی قرار دهد. . در آخر مارچ ۱۹۹۱م خوست به دست مجاهدین افتاد ... "

برخی ازگزارشاتی که از میدان جنگ به کابل مخابره میشد، ازینقراربود:

" قوتهای مجاهدین بدون تردید از طرف اردوی پاکستان نه تنها تقویه میشدند، بلکه مسایل لوژستیکی و ارتباطی آن از طرف قوتهای منظم پاکستان تحت ادارۀ مستقیم آی. اس. آی انجام می یافت . نظر به شواهد و اسناد که بعد ها دولت افغانستان اعلان نمود، ملیشه های پاکستانی در ترتیب و تنظیم و اجرای محاربه و همچنان تحت تأثیر آتش گرفتن مدافعین خوست توسط توپچی و راکتهای دور منزل مستقیماً سهم گرفته بودند. تعداد قوتهای تعرض کننده در حدود پنجهزار نفر تخمین زده میشد. "(۳۵)

" مجاهدین سقوط خوست را جشن گرفتند، چنان جشنی که نظیر آنرا تاریخ بشریت کمتر بخاطر داشت، جشنی که چنگیز و هلاکو را انسان فراموش میکرد، جشنی که با فیر های شادیانه، هزاران تفنگ بدست آغاز یافت و با غارت کردن و چور و چپاول نمودن آخرین دستکها و لخکهای دروازۀ خوستیان خاتمه یافت. آنها همه چیز را بردند، تانکها را اره کردند، لاشه های طیارات نیمه سوخته را قطعه قطعه نمودند، توپ ها را، موترها را، اسلحه ها را، خول های خالی برنجی و مسی مرمیات توپچی، تانکها را، قراوانه ها، کاسه ها، دیگها، لوازم دفترها، سیف ها، کوچ و چوکی ها، قالین ها، پرده ها، دریشی ها، بوتها، مواد اعاشه، کلکین ها، دروازه ها، دستکها، خلاصه هرجسمی که جامد بود و نامی برآن گذاشته شده بود غارت گردید. بطوریکه هرکس که ریسمان داشت و خورجینی از این بازار مکاره نامراد و ناشاد نرفت. میخ به دیوار خوست باقی نماند و "حقانی" { یکی ازقوماندان های مجاهدین سمت

جنوبی افغانستان} در پاکستان به " کباری" (آهن پاره فروش) شهرت یافت.(۳٦)

مولوی جلال الدین " حقانی" که یکی از قوماندان های حزب اسلامی مولوی " خالص" و همکار نزدیک سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی . اس. آی) میباشد، در اشغال، غارت و خوست و نیز در کشتار عسکر و افسردولتی در پیشاپیش ملیشه های پاکستان نقش عمده یی داشت. چنانکه بعداً در سالهای ۱۹۹٦– ۱۹۹۷ میلادی بحیث قوماندان " طالبان" در قتل و غارت اهالی شمالی نیز سهم اساسی را بعهده گرفت. در اینجا، تذکر این نکته نیز جالب خواهد بود که بعد از آنکه اشغال خوست دراواسط ماه حمل ۱۳۷۰ هجری شمسی تکمیل گردید، عده یی از افسران و سربازان دولتی فرار کردند که تعدادی از آنها در طول راه دستگیر و تیر باران شدند، اما مثلاً، یکی از جنرالان نزدیک به " دکترنجیب الله " بنام " سوله مل" که وظیفۀ مهم جنگی را نیز در خوست بعهده داشت، وقتی حین فرار دستگیر میشود، نه تنها کسی او را مجازات نمیکند، بلکه بعداً بمثابۀ مشاور خاص مولوی " حقانی" در جنگهای " گردیز" هم تبارز مینماید.

مجلۀ " آیینۀ افغانستان" در شمارۀ ماه های اپریل و می سال ۱۹۹۱ میلادی خویش زیر عنوان " فتح خوست و مسایل مربوط به آن " نوشت: **"ما به مدعیات رژیم کابل که از سوقیات قوای پاکستان در شهر خوست و حاشیه سرحدات به مؤسسۀ ملل متحد، ممالک اسلامی و بیطرف شکایات سر داده احصاییه ها ارایه نمود، وقعی نمی گذاریم، ولی اخبار ومشاهدات مهاجرین خود ما را نا دیده گرفته نمیتوانیم که گفتند شاغلی حکمتیار حدود دو هزار عسکر پاکستانی را در تپۀ متون جابجا کرده و رییس جماعت اسلامی پاکستان را نیز برای تماشاه دعوت کرده بود. مردم میگویند و میپرسند موجودیت آنهمه پاکستانیها، خصوصاً در مواضع حزب اسلامی حکمتیار، جهاد و فتح خوست را لکه دار ساخته ... "**

مجلۀ مذکور همچنان نوشت: " نفاق و جنجال بالای قبض غنیمت درست یکهفته بعد از فتح خوست بتاریخ ٦ اپریل توسط رسانه های خبری جهانی پخش شد. نیویارک تایمز از قول " ریوتر" خبر داد که مناقاشاتی که بین حکمتیار و حقانی بالای قبض یا تقسیم غنایم جنگ پدید آمده مقامات استخبارات پاکستانی را به تشویش انداخته و یک هیأت عالی رتبه را برای دفع نزاع اعزام داشته اند. نیورک تایمز علاوه کرد که حقانی به روز ٤ و ٥ اپریل ... در یک برودکاست رادیویی به پیروان خود گفت: " دربارۀ تانکها تشویش نکنید، در بارۀ

هلیکوپتر ها تشویش نکنید، در بارهٔ تفنگ و اسلحه تشویش نکنید. من با حکمتیار در زمینه پیمانی امضا کرده ام و همه چیز به قرار شریعت اسلامی تقسیم خواهد شد. "(۳۷)

نیویورک تایمز همچنان نوشت که: " اجساد سربازان و ملیشه های رژیم بهر جایی که افتاده اند، تعفن ایجاد کرده کسی آنها را نمی بردارد. "

" پیترتامسن " در اثر خویش بنام " جنگ افغانستان" پیرامون اشغال خوست چنین مینویسد: **"حمله بالای خوست بتاریخ ۳۱ ماه مارچ سال ۱۹۹۱ م درحالی صورت گرفت که نه در آن فرماندهان شورای مجاهدین اشتراک داشتند و نه این حمله را سازمان داده بودند، بلکه حمله بالای خوست از ابتدا تا نهایت، کارآی. اس . آی بود. اگرچه آی. اس. آی افرادحاجی نعیم رهبرقبیلهٔ احمد زایی را مسلح ساخت، مگراختیارعملیات آنها را بدست جلال الدین حقانی و گلبدین حکمتیار داده بود. به تعداد سه هزارعسکرمسلح از خوست دفاع مینمودند و به همین اندازه مجاهد هم حمله کننده بودند. من قبل از حمله، نامه یی عنوانی شش حزب اسلامی نوشته و تذکر دادم که اگررعایت اسیران جنگی را نکرده و آنها را مانند حمله برجلال آباد قتل عام کنند، مردم افغانستان از آنها رو گردان خواهند شد. .. کماندو های متعلق به قوای مخصوص ارتش پاکستان بنام (اس. اس. جی) و متخصصین مربوط به نیرو ی توپخانه یی آن کشور، ضمیمهٔ گروپهای مجاهدین بوده رهبری، کنترول، فعالیت توپخانه یی و نظم مخابره و اطلاعات را در این حمله، همین نیرو ها بعهده داشتند "**

" تامسن " علاوه میکند که **" افراد مسلح قبیلهٔ احمد زایی جنگیده بسوی شهر می شتافتند و به زودی بیشتر از دوهزار و پنجصد سرباز رژیم در محاصره افتادند، صد ها تن دیگر بسوی گردیز واقع در چهل مایلی خوست فرار کردند، به تعداد پنجصد نفر از سربازان رژیم به قتل رسیدند و چهارصد نفرآنها زخمی شدند. این درحالی بود که از سوی دیگر، به تعداد ۱۶۰ نفرمجاهد کشته شد که یکصد و بیست ویک نفر آنها از قبیلهٔ احمدزایی بودند. معاون وزارت دفاع رژیم و دو تن از جنرالان دستگاه خاد در جملهٔ اسیر شده ها بودند... " (۳۸)**

دگروال یوسف دربخشی از کتاب " تلک خرس " چنین مینویسد: " **درسال ۱۹۸٤، سی آی ای توسط اجنت های خود تلاش داشت تا کدام پیلوت افغانی را پیدا کند که یکدانه از هلیکوپترهای M۱-۲٤ ضد مرمی را برایشان به پاکستان بیاورد ... تا بالاخره ما به اینکار**

اقدام نمودیم و بجای یک، دو دانه از آن هلیکوپتر ها را فرار داده توانستیم . جریان به ترتیبی بود که من به لیدران{ رهبران تنظیم های جهادی } گفتم که به داشتن این هلیکوپترها ضرورت است و آنها بکابل اطلاع دادند که به فرار کننده خوش آمدید خواهند گفت ... در یک بعد از ظهر اواسط سال ۱۹۸۵ بمن تلفون شد که دو هلیکوپتر M۱-۲٤ در میرامشاه به زمین نشست ... بعد از چند ساعت ما پیام های تبریکی از حصول وسایط از سفارتخانه ها بدست آوردیم ... ما به متخصصین از انگلستان، آلمان، فرانسه و چین این اجازه را دادیم تا تفتیش و از وسایط عکاسی نمایند و بعد از چند هفته آنها را به امریکا انتقال دادند که از جمله، چهار پیلوت آن با وسایط ضمیمه بودند ... "

آنچه را که جنرال یوسف نمیخواهد درج کتاب خویش نماید، مقدار و نوعیت مکافاتی بود که دربرابر چنین خوشخدمتی های خویش از سی آی ای بدست آوردند. روندی که با دغلبازی عجیبی در پیش گرفته بودند. ویا در بدل تحویلدهی یکتن از پیلوتان اسیرشدهٔ شوروی بنام " الکساندر روتسکوی" که به دام مجاهدین افغان افتاده بود، آی. اس . آی چندین عراده موتر پک اپ ساخت جاپان را از سی آی ای کمایی کرد و صد ها مورد دیگرکه حتماً در آینده افشا خواهند شد.

آری! بدین گونه، حکومت پاکستان راه خروج طیاره های نظامی افغانستان را مهیا نموده و تا سال ۱۹۹۰ میلادی، چهارده بال طیارهٔ مختلف النوع افغانستان توسط پیلوت های افغان به پاکستان انتقال داده شد که مقام های پاکستانی درقبال آنها ازایالات متحده و سایر کشورهای قدرتمند امتیازات مادی زیادی دریافت نمودند . آنچه جالب است اینست که مقام های پاکستانی تا کنون در زمینهٔ اعادهٔ این امانت های ملی جانب افغانی حرفی هم به لب نیاورده اند و با تأسف که حکومت های افغانستان پس ازسقوط رژیم کودتای ثورنیز در این مورد سکوت برده واراختیار نموده اند.همانسان که بخاطرپرداخت غرامت جنگ دربرابر روسیه، تاکنون خاموشی سوأل برانگیزی را برگزیده اند.

سؤ استفاده های مالی، نظامی و سیاسی مقام های پاکستانی از فرصت های ناشی ازجنگ وجهاد در افغانستان هم متنوع بود و هم عمیق و گسترده که لزوماً باید از سوی فرزندان میهندوست افغان فهرست کتبی شده و به اختیارنسل های امروز و فردای ما قرار دهند. من

البته، آنچه را درید توان و امکان دارم در اینجا درج میکنم.

بهمین سلسله باید افزود که " ستیوکول" درصفحه ی١٦٦ " جنگ اشباح" گزارشی را درج نموده است که ازان، شیوۀ بکارگیری تکتیک ها و سؤاستفاده های رنگارنگ نظامیان پاکستانی از آب و خاک افغانستان درسالهای جهاد کاملاً مشهود است . او مینگارد: " **درماه آگست یک افسر آی اس آی به بیردن {رییس مرکزسی آی ای دراسلام آباد } تلفون زد تا از سقوط یک طیاره ی سو-۲۵ روسی به او خبر دهد. او گفت: هواپیما در نزدیک تری منگل مورد اصابت دافع هوا قرارگرفته و سقوط نموده است . پیلوت توسط چتردرخاک افغانستان فرود آمده و هوا پیما درخاک پاکستان افتاده است؛ اما چندان خراب نشده است . به او اطمینان داده شد که قسمت بینی هوا پیما که اکثر وسایل راهنمای هوا پیما درآن قرار دارد و هم چنین سیستم سلاح آن خراب نشده است. آی اس آی در بدل چند موتر تویوتای دوسیته و راکت انداز بی ام-۱۲، طیاره ی یاد شده را به سی آی ای فروخت...**"

یعنی هواپیمای افغانی یا روسی توسط مجاهد افغان سقوط داده میشود، تلفات جانی و مالی ناشی از آن را بازهم افغانها متقبل میشوند، مگرملاحظه میشود که پاکستانی ها ازنیروی انسانی و لاشۀ هواپیمای سقوط داده شده، چگونه با مهارت کامل استفادۀ مالی و سیاسی بعمل می آورند؟

نوع دیگری از سؤ استفاده ی ماهرانۀ پاکستانی ها از آب و خاک افغانستان را بخوانید:

" **افغانستان محل خوبی برای شکار پرنده گان بود. مقامات پاکستانی از اواسط دهه ی ۹۰ به بعد سفرهای شکاری به افغانستان را برای عربها ترتیب میدادند. ..**" **(۳۹)**

اینک، تعداد، نوعیت، تاریخ و محل ورود این طیاره ها به خاک پاکستان و نیز اسامی پیلوتهای فراری که در شمارۀ شانزدهم سال دوم ماهنامۀ " پگاه" چاپ کانادا به نشر رسیده است، در اینجا درج میکنیم:

تاریخ فراردادن طیاره	نوع طیاره	اسم پیلوت فرار دهند ه	محل فرود آمدن طیاره
24/4/1981	M1-8	تورن جمال	سرمنگلی

مالبند ی	تورن محمد نبی	SU-17	20/11/1983
میرامشاه	دگرمن محمد فقیر	AN-26	22/11/1984
میرامشاه	تورن حسین	M1-24	12/7/1985
میرامشاه	تورن داوود	M1-24	16/7/1985
کوها ت	عبدالمنیر	M1G-21	23/10/1986
پاراچنار	تورن واسع	M1G-21	8/8/1988
میرامشاه	تورن سخی	M1G-24	3/7/1989
پشاو ر	تورن جان محمد	SU-22	1/7/1989
پشا ور	جلال الدین	M1G-21	29/9/1989
پشاو ر	دگروال گلبدین	AN-12	7/3/1990
پشاو ر	شهنواز (تنی)	MU-25	12/7/1986
پشا و ر	تورن حا مد	MU-17	17/3/1990
پشا ور	گلاب الدین	17- ام ترانسپورتی	17/12/1368

باید متذکر شد که این لیست، شامل تانکها و وسایط زرهی یی نمیشود که در جریان سالهای جهاد از افغانستان به پاکستان انتقال داده شده اند. امید که هموطنان مطلع ما، با درک مسوولیت ملی شان هم لیست بالا را تکمیل نمایند و هم لیست کامل سایر وسایل نظامی افغانستان را که ملکیت مردم ما بوده و طی سالهای جهاد به خاک پاکستان انتقال داده شده اند، ترتیب داده به نشر بسپارند تا روزی در نتیجهٔ اقدامات یک دولت ملی و مردمی به وطن بر گردانده شوند و یا قیمت آنها از حکومت پاکستان حاصل گردد.

یکی دیگر از سؤاستفاده های خطرناک (آی. اس. آی) در همنوایی و همکاری نزدیک با (سی .آی. ای) علیه سیستم اقتصادی افغانستان این بود که این دو شبکهٔ استخباراتی، به مقدار معتنابهی از بانکنوتهای جعلی افغانی چاپ و از طریق " تنظیم " های اسلامی- جهادی، گروپ

های مجاهد و اجنت های خود شان به داخل افغانستان پمپ میکردند، عین عمل نا روایی را که (کی. جی. بی) در ماسکوانجام داده و به وسیلهٔ رژیم کابل و اجنت های خویش به داخل کشور مان می گسترانیدند. این اقدام غیر قانونی وخلاف نظم و قانون اقتصادی، موجب شد که ارزش پول افغانی تا چندین صد فیصد تنزل نموده و (دفلاسیون) اقتصادی را درجامعه بار آورد که فشار سنگین و کمر شکن چندین سالهٔ آنرا مردم بی بضاعت و نا توان افغانستان متحمل شده و هنوز هم میشوند.

د. سود جویی پاکستان دربخش بین المللی

چنانکه گفته آمد اشغال نظامی افغانستان توسط قشون روسی و پیامد های آن درکشورهای منطقه و جهان موجب گردید تا ستارهٔ اقبال حکومت پاکستان بصورت غیر مترقبه و دور از تصور سر دمداران آن کشور طلوع نماید. جنرالانی که به وسیلهٔ کودتای نظامی، رژیم قانونی و انتخابی قبلی را سقوط داده و خود بدون رای و رضای مردم بر اریکهٔ قدرت نشسته بودند، با بکارگرفتن درایت های سیاسی انگلیسی مآبانهٔ خویش،نه تنها از اوضاع به خاطرمحکم کردن پایه های لرزان قدرت سیاسی شان سود جُستند، بلکه منفعت های بزرگ اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی درسطح داخلی و بین المللی را نیز فرا چنگ آوردند.

یکی از این منفعت برداریهای بین المللی پاکستان این بودکه توجه کلیه کشورهای غربی و بویژه ایالات متحدهٔ امریکا را به پاکستان، بمثابهٔ " پایگاه ضد کمونیسم " و " ضد شوروی" جلب نمودند. چنانکه در بخشهای قبلی این اثر توضیح گردید، به اثر همین سیاست ها و دیپلوماسی های مزورانه بود که پول گزاف ملیارد ها دالری، مواد و سلاح فراوان از سرتاسر جهان، وارد خاک پاکستان گردیده و در اختیارجنرالان مقتدرآن کشور قرارگرفت و دنیا بکام شان چرخید. جنرالان، وزرای کابینه، وکلای پارلمان، اشخاص سودجو و متنفذ، ملا، مفتی، عسکر، افسر و حتا دکاندار پاکستانی از خواب دیرین بیدار شده هر کدام آنها خواستند از این نمد کلاهی برای خود ببافند. بهمین سلسله، حکومت داران پاکستان در عین حال، درصدد آن شدند تا با استفادهٔ اعظمی از اوضاع "مساعد" که تن خونچکان افغانستان و سینه های بریان مردم آن برای شان فراهم آورده بود، دست به تجارت پُر درآمد مواد مخدر نیز بزنند. به منظورانجام موفقانهٔ اینکار، چهار عنصر مورد ضرورت، کاملاً برایشان مهیا شده بود: تنظیم های مسلح افغانی که جلو آنها محکم در

دست آی. اس.آی بود، مناطق و اراضی آزاد شدۀ ظاهراً بی صاحب که درحیطۀ " تنظیم " های اسلامی- جهادی در افغانستا ن درآمده بود، محافظ و دفا ع کنندۀ مسلح و بالاخره، خوشبینی، حمایت و مساعدت بین المللی در برابرعاملان و مجریان پاکستانی.

روی همین منظور، به رهبران " تنظیم" های تحت فرمان شان وظیفه دادند تا در اراضی " آزاد شده" بجای حبوبات، خشخاش بکارند و رهبران تنظیم ها هم برای دهقانان دستور دادند که غرض پرداخت " مالیات انقلاب اسلامی " باید تریاک بکارند. ضمناً برای منسوبین بخش انسداد مواد مخدر در سازمان ملل و واشنگتن چنین وانمود کردند که مجاهدین برای پیشبرد جنگ علیه روسها، چاره یی جز توسل به این عمل ندارند. موضوع تهیۀ هیرویین در نواحی سرحدات و انتقال آن توسط وسایط نظامی پاکستان به قاره های اروپا و امریکا وغالباً با همکاری منابع معتبرخارجی وقتاً افشا گردیده است که خواننده میتواند این حقیقت تلخ را در بخش های اخیر این کتاب و در مبحث طالبان مطالعه خواهید فرمود. باساس همین فعالیتهای " تجارتی" است که جنرالان عسکری و مامورین عالی رتبۀ مُلکی، متنفذین محلی و بخصوص منسوبین استخبارات عسکری پاکستان در واقع، ملیونر های عصر و زمان خویش شده اند. شبکه های جاسوسی کشورهای ذیدخل درامور افغانستان، حتا کارتجارت مواد مخدر را تا آنجا رسا نیدند که دستگاه های پراسس و پالایش هیرویین را در دو سوی خط " دیورند" تأسیس نمودند که مواد آماده شده توسط ادارۀ لوژستیک اردوی پاکستان به نقاط مختلف پاکستان و جهان انتقال داده میشد. گفته شده که جنرال فضل الحق صوبه دار، یکی از عناصر مهم نظارت کننده بر تولید مواد مخدر در زمان جنرال ضیاالحق بود. البته ترویج کشت تریاک در خاک افغانستان و بهره برداری ازان، چنانکه درسالهای پس از جهاد افشا گردید، بخشی ازسیاست های امریکا و انگلیس در منطقه نیزبود.

خوانندۀ عزیز میتواند بُریدۀ نشریۀ " واشنگتن پوست " تاریخی ۱۳ ماه می سال ۱۹۹۰ را که دقیقاً در همین زمینه گزارشی دارد، در اینجا مطالعه فرماید:

خبرنگار " اکسپرس انترناسیونال " پاریس، مورخ دوم ماه دسامبر۱۹۹۳ میلادی، گزارشی را از به قلم خبر نگار خویش تحت عنوان " زمانیکه سازمان استخبارات مرکزی امریکا اسلامیست ها را مسلح می ساخت " به نشر رسا نید که در بخشی ازگزارش مذکورچنین آمده است: **"سازمان**

استخبارات فرانسه برای سهمگیری در این عملیات اظهار آماد گی نمود." الکساندر دومارنیش Alexander de Marcnches که در آن زمان رییس اداره دولتی امنیت خارجی و استخبارات فرانسه بود به رونالد ریگان طرح عملیات نهانی دیگری را ارائه کرد و به رییس جمهور امریکا مشوره داد که سازمانهای استخباراتی غرب باید افغانستان را در مواد مخدر غرق سازند تا بدینوسیله صحت و روحیه عساکر اردوی سرخ ضایع و زایل گردد."
درگزارش کنجانیده شده است که رونالد ریگان، پس از شنیدن اظهارات " دومارنیش"، توسط تلفون به رییس سی آی ای دستور داد تا در این زمینه عمل کند.

U.S. Declines to Probe Afghan Drug Trade

Rebels, Pakistani Officers Implicated

A1 5/13/90

By James Rupert and Steve Coll
Washington Post Foreign Service

The U.S. government has for several years received, but declined to investigate, reports of heroin trafficking by some Afghan guerrillas and Pakistani military officers with whom it cooperates in the war against Soviet influence in Afghanistan, according to U.S. officials and Afghans.

While the lack of investigations has prevented the United States from pursuing legal action against any such drug suspects, the administration has tried to combat the trade in other ways. In one sensitive effort, senior U.S. Embassy officials in Pakistan met last autumn with a powerful mujaheddin commander, Nassim Akhundzada, and persuaded him to halt opium production in his part of Afghanistan in exchange for U.S. consideration of development aid for the area. The commander, who cut cultivation of opium poppies significantly, was assassinated in Pakistan last month.

Publicly, the Bush administration has conceded only that some Afghans, including *mujaheddin* guerrillas, have given U.S. officials firsthand accounts of heroin smuggling by commanders under Gulbuddin Hekmatyar, a guerrilla leader with close ties to the Pakistani military who until recently was the foreign minister of the guerrilla-declared, U.S.-backed Afghan Interim Government. Officers of Pakistan's military intelligence agency, Inter-Services Intelligence (ISI), protect and participate in the trafficking, according to the sources, who were interviewed in Pakistan and Washington.

صدور تروریسم

وقتی برای حکومت پاکستان افراد، سلاح، مکان و شرایط مساعد بعد ازکودتای ثور و تجاوز نظامی روسها در افغانستان میسر گردید، علاوه از سؤ استفاده هایی که از آن ها نام گرفته شد،

مقامات این کشور دست به تروریست پروری و صدور تروریسم درکشورهای منطقه و جهان به مثابهٔ تجارت سود آور سیاسی – نظامی نیز زدند. منشأ این شجره ی خبیثه ی خطرناک را بایستی نخست در تلاشهای بی تأمل و فاقد دور اندیشی های(سی .آی. ای) علیه قشون روسی در افغانستان جُست و جو نمود. این مشکل هنگامی آغاز یافت که قشون روسی در سال ۱۹۷۹ م افغانستان را اشغال نموده مقاومت ملی مسلحانهٔ مردم کشور در برابر آن عملاً به راه افتید. ایالات متحده که دریافت افغانها حاضر اند در راه نجات کشور شان از یوغ اسارت قشون روسی، جانهای شان را بیدریغانه فدا کنند، سر زخم کهنهٔ ناشی ازشکست بزرگ نظامی اش در ویتنام باز شد و بیاد انتقام کشی خونین از رقیب جهانی خویش افتید. (روس و چین دو کشوری بودند که ویتکانک های ویتنام را که در دههٔ شصت بر ضد عساکر امریکایی می جنگیدند، وسیعاً حمایت و مساعدت میکردند)، چنانکه شخصیت های سیاسی امریکا واز جمله، زبیگنیو برژنسکی، چالی ولسن و سایرین، درجریان سالهای جهاد به مراتب اظهار داشتند که " **امریکا در ویتنام شصت هزارنفر از دست داد، درحالیکه شوروی تا کنون در افغانستان پانزده هزارکشته داده است و به این حساب، شورویها هنوز چند هزار کشته قرضدارما میباشد**" . بنابران، ایالات متحده با تمام امکانات و ازکانال (سی.آی. ای) علیه رقیب دیرینه اش در افغانستان دست بکار شد. یکی از این اقدامات و تلاشها، تبلیغ وسیع ضد تجاوز روس درکشورهای مسلمان، تشویق و جمع آوری جنگجویان داوطلب و فرستادن آنها بصورت مسلحانه به داخل خاک افغانستان با سرازیرکردن ملیونها دالر و دینار علیه روسها بود. سی.آی. ای غرض برآورده شدن این مأمول، با کلیه ارگانها و تشکلات اسلامی افراطی از طرق و چینل های مختلف از آسیا تا افریقا و از شرق تا غرب در تماس بود. هر فرد یا جمعی که حاضر میشد رهسپار افغانستان شده و علیه روسها بجنگد، از آنها با دالر و دینار استقبال میکرد و هرگز به فکرعواقب آن نمیشد. همینجا بود که " عمر عبدالرحمن" ها، " گلبدین" ها، رشید غنوشی ها، حسن ترابی ها، " میر ایمل کانسی" ها، " یوسف رمزی " ها، " اسامه" ها، " ظواهری " ها، " ملا عمر" ها و هزاران تن عرب و عجم دیگر و صد ها تشکل افراطی و تروریستی درپاکستان، افغانستان، مصر، الجزایر، ترکیه، بنگله دیش، کشمیر، سودان، مراکش، اندونزیا، تاجکستان و غیره به وجود آمد و اثرات منفی آن خود ایالات متحده را نیز زیانمند گردانید.

" پیترتامسن " درصفحهٔ (٤٧٦) " جنگ افغانستان" مینویسد: " **مجاهدین افغان ازخوشبینی**

ها و حمایتهای عربستان سعودی، پاکستان، تند روان مربوط به " برادری بین المللی مسلمانان" که مقر آن درخاک سعودی قراردارد، ملیشه های عرب و سایر تند روان اسلامی مستفید بودند. آنها در کمپ های آی. اس . آی، گلبدین، سیاف و سایرتند روان عرب که در طول نوار مرزی میان افغانستان و پاکستان استقرار یافته بودند، آموزش نظامی می دیدند. خیابانهای شهر پشاور مملو از تندر روان مذهبی یی بود که از برما، ازبکستان وفلیپین آمده بودند. جنگجویان مصری که در ارتباط ایمن الظواهری و عبدالرحمن قرار داشتند، در کمپ های حکمتیار در پکتیا و ننگرهار و کمپ های سیاف در تورخم و جاجی، توسط ابو ایوب و یک کرُ دی عراقی تمرین می دیدند که تعداد شان به سه صد نفر بالغ میشد. این جنگجویان خارجی توسط آی. اس. آی در یک تشکیل {سیاسی – نظامی } بنام " لشکرطیبه " درنزدیکی های شرق ولایت کنر، مظفرآباد و شمال کشمیرگرد آورده شدند... "

چون "زبیگنیو برژنسکی" مشاور امنیت ملی دوران ریاست جمهوری جمی کارتر، بمثابۀ طراح و تئوریسن سر سخت ضد شوروی، درتبلیغ، ترویج و پیاده سازی برنامه های ضد شوروی، بخصوص در افغانستان نقش برجسته داشته است، بنابران، بی مورد نخواهد بود اگر اندکی پیرامون زنده گینامۀ وی بپردازیم:

برژنسکی کی بود؟

زبیگنیوبرژنسکی فرزند " تادوسزبرژنیسکی" اهل لهستان و متولد ماه مارچ سال ۱۹۲۸ میلادی است . وی با " امیلی بنیس" یکی از مجسمه سازان کشور چک ازدواج نمود و از او سه فرزند بنام های " مارک برژنسکی"، " میکا برژنسکی" و " ایان برژنسکی" دنیا آورد. زبیگنیو برژنسکی تحصیلات ابتدایی اش را در شهر مونتریال کانادا به اتمام رسانید و در سال ۱۹٤۵ میلادی شامل دانشگاه " مک گیل" گردید و سند لیسانس خویش را از همان دانشگاه بدست آورد. درسالهای بعد، شامل دانشگاه " هاروارد" شد و سند دکترا را در رشته ی مسایل مربوط به اتحاد شوروی حاصل نمود. وی در سال ۱۹۵۸ میلادی تابعیت امریکا را بدست آورد و در دانشگاه " کولمبیا " مشغول تدریس گردید. درهمین سالها بود که کتابی تحت عنوان " بلوک شوروی: اتحاد و منازعه " را نوشت . پس از آن بود که برژنسکی نردبان ارتقای موقعیت رسمی در ایالات متحده ی امریکا را پیمود و برای نخستین بار به عضویت مؤسسه ی معتبر "

شورای روابط خارجی " آن کشور در نیویارک در آمد. وی در سالهای ۱۹٦٦-۱۹٦۸ م در حالیکه عضو " شورای سیاست گزاری" امریکا بود، از جنگ در ویتنام حمایت بعمل آورد تا آنجا که " لیندن جانسن " رییس جمهور وقت امریکا در آن سالها تحت تأثیر اندیشه های وی قرار گرفت. برژنسکی در سال ۱۹۷۰ م کتاب دیگری بنام " مابین دو دوره ..." را نوشت و در آن توصیه هایی مبنی بر بکارگیری "سیاست همآهنگ" غرض جلوگیر ی از بی ثبات سازی جهانی برای رهبران امریکا ارائه داشت.

وی در سال ۱۹۷۵ میلادی سمت مشاوریت سیاست خارجی جمی کارتر را احراز نمود و گفته شده که در بخش ترتیب و تدوین نخستین سخنرانی " کارتر" بمناسبت آغازبکار ریاست جمهوری امریکا نقش داشت. این تئوریسن سیاسی، در برقرار سازی روابط سیاسی میان امریکا و چین و متقاعد ساختن رهبران هردو کشور غرض نزدیکی های دپلوماتیک، اقتصادی و فرهنگی مؤثر بود و در همین راستا، در سال ۱۹۷۸ م به جمهوری خلق چین مسافرت نمود.

ماموریت های علمی – دولتی وی بصورت اختصاراز اینقرار بوده است:

عضو مهم مرکز مطالعات ستراتژیک و بین الملل

عضو افتخاری مؤسسه ی تحصیلات بین الملل

عضو هیأت بین الملل در پروژه ی امریکا و خاور میانه

عضو هیأت مشاوران بین الملل

همکار با نشریه ی ژورنال دموکراسی

عضو افتخاری اکادمی علوم سیاسی امریکا

سرپرست بنیاد ملی دموکراسی

عضو مهم شورای اتلانتیک

عضو مهم هیأت رئیسه ی عفو بین الملل

عضو افتخاری شورای مشاورتی امریکا – ترکیه

مدیر کمیته ی مشاورتی امریکا – اوکراین

مدیر بنیاد لهستان – امریکا

مشاور امنیت ملی کاخ سفید

عضو کمسیون جنگ کمیاوی
مشاور لیندن جانسن رییس جمهور وقت امریکا
معاون جورج دبلیو بوش در گروه ویژه امنیت ملی
عضو ستاد مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری " هربرت همفری"
مدیر کمیسیون سه جانبه
عضو کمسیون طراحی ستراتژیک دراز مدت در وزارت دفاع وشورای امنیت ملی امریکا
عضو هیإت مشورتی اطلاعات خارجی در دولت ریگان (٤٠)



زبیگنیو برژنسکی

این مرد لهستانی امریکایی شده هرچند با طرح ها و اندیشه های سیاسی اش،خدمات زیادی را به سود سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا انجام داد، و اما نظرات، مشوره ها و طرح های سیاسی – تبلیغاتی اش درچهارچوب کاری دولتمردان این کشوردرقبال افغانستان، فوق العاده زیانبارتمام شد. از مجموع این زیانها، همین بس که وی اسلام سیاسی قهار و یا بنیاد گرایی متعصبانهٔ مذهبی را در خاک افغانستان، پاکستان و منطقه زنده ساخت و با اینکار، سراسر جهان را به خطرات خونینی مواجه گردانید. یا بعبارهٔ دیگر، خونین ترین حوادثی که در سالهای پسین توسط اسلام سیاسی درکشور های مختلف جهان رخ میدهد، عمد تاً حاصل کارنامه های تئوریک همین مرد بحساب میرود.

مطبوعات فرانسه در سال ١٩٨٦ میلادی از قول یوسف بودانسکی که در مرکز مطالعات در بارهٔ تروریسم و جنگهای پارتیزانی در کانگرس امریکا مشغول تحقیق بوده است، مینگارد که: "**در اوایل، حدود سه هزار تا سه هزار و پنجصد نفر بنیادگرای جنگجوی عرب در افغانستان بود،**

اما در نیمه های سالهای هشتاد، شانزده هزار عرب تنها با حکمتیار بود" نویسندۀ کتاب " جنگ اشباح "، تعداد آنها را تنها در ولایت پکتیا، چهار هزار نفر میخواند.

مرکز و پایگاه اصلی و اولی موج این تروریسم بین المللی همان شهرهای پشاور و کویتۀ پاکستان بود و هست. همین لانۀ مساعد و پُر از فساد و چتر حمایتی پاکستان بود و هست که قرار توضیحات قبلی، هزاران هزار عنصر عقده مند عربی وعجمی از سرتاسر جهان در آن جا فرود آمدند، پرورش یافتند، به انواع سلاح و شیوه های کشتار آشنا ساخته شدند و تخم کین و نفرت علیه انسان در سینه هایشان افشانده شد، افکار و اندیشۀ از خود بیگانه گی، خود ستیزی، تمدن زدایی و خشم و بربریت درمغزهای شان گنجانیده شد. آنان با بیرحمی و بیباکی تمام آمادۀ به راه انداختن وحشت و دهشت ساخته شده نخست به سر زمین غمبار افغانستان گسیل گردیدند تا دست به قتال به اصطلاح کمونیستان بزنند و چون آن کشور " دارالکفر" گشته است، آنرا به آتش کشند وخاکش بدست باد بسپارند.

شبکه های استخبارات امریکا، فرانسه، انگلستان، پاکستان، عربستان سعودی، ایران و اسراییل برای آنکه شبکۀ جهانی رقیب شان (کی. جی. بی) را زار و زبون سازند و از اوضاع دلخواهی که ایجاد شده بود، درعین حال بهره بر داری ایدئولوژیک نیز بعمل آرند، موازی با تأسیس صد ها و هزار ها مدرسۀ مذهبی نوع وهابی و دیوبندی با مخارج سرسام آور و آموزش های ایدئولوژیک، رجعت گرایانه، خشونت و افراطیت برای شاگردان مدارس مذکور، ازهمان اوایل، بعوض جنگ آزادیخواهی، شعار " جنگ کمونیسم با اسلام " را بلند کردند و جنگ مقاومت ملی – میهنی مردم افغانستان را به " جنگ کفرواسلام" مبدل نمودند تا راه را برای مداخله و اشغالگری خویش در آینده هموار سازند. لشکری که بنام ضد کفر و کمونیسم (نه ضد غلامی و ضد اسارت) در لانۀ پاکستان آماده ساخته میشد، فرمانش در دست استخبارات نظامی آن کشور قرار داشت تا بعد از افغانستان، از وجود آنها علیه " هندوی کافر" در کشمیربه نفع پاکستان، در عراق و چچن و جا های دیگر به سود امریکا و انگلیس استفاده نمایند. همانسان که دو ابرقدرت مذکور به سهم خویش در نظر داشتند از این نیروی متعصب مذهبی، در آینده ها نیز درجهت پیاده سازی برنامه های بزرگترستراتژیک شان بعنوان ابزاراستفاده بعمل آورند.

مقام های امریکایی بمنظور جذب، پرورش و ارسال مسلمانان افراطی به افغانستان، حتا

در خود ایالات متحده، گشایش نماینده گیهای مخصوص اسلامی را اجازه داد. مثلاً، درمنطقه بروکلین شهر نیویارک یک مرکز جلب و جذب افراطیون مسلمان بنام " الکفا" به وجود آمد که درسال ۱۹۸۲ توسط شخصی بنام مصطفی شالابی مصری، از دوستان نزدیک عبدالله عزام گشایش یافت. گفته میشود که به تعداد بیشتر از بیست مرکزاسلامی به عین منظور درسراسر امریکا تأسیس گردید که حتا میدان های نشان زنی و تمرینات نظامی بنام " های راک" در حومۀ کنتیکت دراختیار داشتند و همه آنها را مقامات امریکایی تمویل میکرد. چنانکه نشریه ی " تایم" در ماه جون سال ۱۹۸٤م نوشت که: " **صدها تن از نیرو های بومی در پایگاه های سازمان "سیا" درگوشه وکنار امریکا دوره های آموزش خود را با موفقیت به اتمام رسا نیده و اکنون جهت کسب تجارب بیشتر نظامی، مشغول درگیری با روسها می باشند.** "

حکومت پاکستان با اینکار، در واقع با یک تیر دو فاخته را شکار میکرد: از یکطرف از یک نیروی جنون زدۀ دست به ماشه علیه هندوستان سود می بُرد و از سوی دیگر، با کشته شدن آنها که حتماً بدست قوای محارب هندی نیز می افتادند، نه تنها تأسفی نمیداشته باشند، بلکه کین و نفرت جانب هند را به سوی افغانها، بنگله دیش، الجزایر و امثالهم کانال داده در برابر اعتراض حکومت هند میگوید که آنها همان مسلمانان متعهد اند که میخواهند برای آزادی کشمیر علیه " هندوستان کافر" دوش بدوش برادران مسلمان کشمیری شان بجنگند و بنابران، حکومت پاکستان در این مورد اختیار یا تقصیر ندارد. چنانکه عین " استدلال " ها را در قسمت افغانستان نیز کرده و میکنند. وقتی منابع بین المللی، پاکستان را درکار قاچاق مواد مخدر، حمایت از تروریسم و تداوم جنگهای خونین متهم میکنند، پاکستانی ها میگویند که " مواد مخدر اصلاً درخاک افغانستان تولید و آماده میشود "، " تروریست های فراری و مورد تعقیب به افغانستان پناه برده اند " و " جنگها را خود احزاب افغانی دامن میزنند و پاکستان در آن دخالتی ندارد" و ... مادامکه مثلاً کاخ سفید به سویش چشم میکَشَد و اعلام مینماید که " ایالات متحده، پاکستان را نیز شامل لیست سیاه بخاطرحمایت از تروریسم خواهد نمود "، دولتمردان آن کشور دست و پاچه شده فوراً عناصر تروریست مانند " یوسف رمزی" ها، " کانسی " ها، " محمد صدیق ادی " ها، " محمد مدنی " ها، "خالد شیخ" ها و امثال آنها را از قلمرو تحت فرمان خودشان گرفتار نموده تحت الحفظ روانۀ واشنگتن میسازند. چونکه دیگر استدلال چوبین شان کارگر نمی افتد.

روی همین مقصود است که (آی. اس. آی)، پایگاه های مستحکم تربیهٔ تروریست ها را در قرُب و جوار سرحد تأسیس نموده و از آنجا، افراد تربیه شده را غرض انجام مقاصد سیاسی – نظامی به نقاط مختلف جهان گسیل میدارد که مهم ترین این پایگاه ها قرار آتی اند: پایگاه عمده در " ژورکلی" واقع در حومهٔ خوست بوده و کمپ ها ی دیگری مانند "کمپ خالد بن ولید "، " کمپ البدر"، "کمپ مواوی"، "کمپ القاعده"، "کمپ الفاروق"، "کمپ سپاه صحابه" و " کمپ حرکت الانصار" و غیره بر محور آن فعال میباشند.

در این کمپ ها و پایگاه ها، گروپهای عربی، افغانی، بنگله دیشی، پاکستانی، چینایی، الجزایری، چچنی، ازبکی، اندنیزیایی و غیره تحت آموزش تروریستی قرار میگیرند. قابل تذکر است که این کمپ ها و پایگاه مدتها از انظار و افکار عامه پنهان نگهداشته شده بودند و زمانی افشا شدند و به سر زبانها افتیدند که نام " اسامه بن لادن " عنصر سعودی الاصل از طرف ایالات متحدهٔ امریکا به تعقیب انفجارات عظیم چند سفارت و پایگاه نظامی آن کشور در ممالک عربی و افریقایی عَلَم شد و در پی آن، ایالات متحده، پایگاه "ژورکلی" را بحیث عمده ترین پایگاه تروریستی مربوط به " بن لادن " در اواسط ماه آگست ۱۹۹۸ م با راکت های دور بُرد " کروز" بنام (تاماهاک) مورد شلیک قرار داد که به اثر آن سی تن از تروریست های پاکستانی و عناصر آی اس آی کشته و پنجاه نفر دیگر شان زخمی شدند.

موضوع از اینقرار بود که ایالات متحدهٔ امریکا در نتیجهٔ جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ میلادی نه تنها نیرو های عراقی را از کویت اخراج و صدام حسین را گوشمالی داد، بلکه از داشتن پایگاه های نظامی در کویت و عربستان سعودی نیز بر خوردار گردید و این همان خواست دیرینهٔ امریکا بود که بدون براه اندازی چنین یک جنگی، میسر شده نمیتوانست . دولت عربستان سعودی، در عین حالیکه متحد پر و پا قرص ایالات متحده است، درجابجا شدن نیرو های امریکایی درخاک آن کشور، عده یی از روحانیون و مسلمانان افراطی، زبان به اعتراض گشوده و موضع ضد امریکایی اتخاذ کردند. بهمین سلسله بود که انفجار عظیمی در یکی از پایگاه های نظامی امریکا در شهر سرحدی عربستان بنام " ظهران" به وقوع پیوست که تلفات بزرگ جانی و مالی به بار آورد و به تعقیب آن، سفارتخانه های آن در ماه آگست سال ۱۹۹۸ م در کشور های کینیا و تانزانیا مورد حمله قرار گرفت که تلفات سنگینی در قبال داشت. همینجا بود که نام " اسامه بن لادن " سرمایه دار سعودی و همکار سابقه دار (سی .آی. ای) از طرف امریکا بر سر زبانها افتید

و عامل این انفجارات معرفی گردید. " اسامه " سالها قبل از زادگاهش (عربستان سعودی) به عنوان نمایندۀ سازمان استخبارات آن کشور برای خدمتگزاری به (سی .آی . ای) در قبال جهاد ضد " کمونیسم" شوروی به شهر پشاور پاکستان رفت و در ارتباط مستقیم (آی. اس. آی) پاکستان در " خدمت جهاد " قرارگرفت. درسال ۱۹۹۰م، با برنامه هایی که درسر داشت، به عربستان باز گشت . درکشور سعودی، سازمانی را بنام "عرب – افغان "، ظاهراً بمنظور کارهای خیرخواهانه ایجادنمود که یکی از وظایف آن، مساعدت مالی برای بازمانده های آنعده از عربها یی بود که قبلاً در افغانستان و به ضد نیرو های شوروی رزمیده و کشته شده بودند. گفته شده که تنها درشهرهای مکه و مدینه به تعداد چهار هزارتن از " عرب – افغان " موجود بودند. وقتی صدام حسین بالای کویت حمله ی نظامی نمود، بن لادن از مقامات سعودی خواست تا از نیروی آماده ی " عرب – افغان " علیه عراق استفاده شود، ولی مقامات مذکور چنین پیشنهاد ی را نپذیرفتند و اسامه هم به سودان رفت و مدت چهارسال در آن کشور باقی ماند و از آنجا به پاکستان رفته و بعداً به جلال آباد افغانستان نزد " شورای جهادی " آن ولایت شتافت . وقتی گروه طالبان جلال آباد را تسخیرکردند، اسامه درکنار این گروه قرارگرفت و بر وفق مسموع، دخترش را برای ملاعمر رهبر طالبان به زنی داد.



شلیک موشک تاماهاک امریکایی از بحر هند بسوی افغانستان

"جک بلوم" رییس یکی ازکمیته های کانگرس امریکا برای کشف شبکه های تمویل تروریسم ومواد مخدر، وقتی نتایج زیانبارآنهمه تلاشها و مخارج هنگفت در جهت افراط گرایی اسلامی را مشاهده میکند، خودش را بحیث یک امریکایی مسوول، مجبور می داند بگو ید که: " **بعد از**

ده سال حضور فعال و فعالیت بی عاقبت در منطقه، ما به دو چیزنایل شدیم: یکی اینکه ما آن منطقه را یکی از مراکز بسیار عمده بین المللی قاچاق مواد مخدر ساختیم و دوم اینکه ما آنجا را به هستهٔ جهانی تروریسم مبدل کردیم . آیا این موفقیت است ؟ "

جالبتر اینکه وقتی امریکا تصمیم می گیرد پس از گزیده شدن توسط مارِتروریسم دست پروردهٔ خودش، پایگاه های تروریستی " ژورکلی" و " البدر" درخاک افغانستان را با موشکهای دور بُرد بکوبد، قبلاً با مقامات پاکستانی مشورهٔ خصوصی نموده و موافقت آنها را حاصل میدارد، زیرا امریکا میدانست که عامل اصلی و حمایت کنندهٔ واقعی این پایگاه ها حکومت پاکستان بوده اهداف موشکهای امریکایی نه تنها در جوار سرحد میان دو کشور (افغانستان و پاکستان) موقعیت دارند، بلکه موشکهای مذکور که قرار بود از عرشهٔ کشتی های نظامی در بحیرهٔ احمر پرتاب شوند، بایستی فضای پاکستان را نیز عبور مینمودند و " نوازشریف " صدراعظم وقت پاکستان در حالیکه بصورت مخفی به این امر موافقت میکند، در عین حال، برای " اسامه بن لادن " بصورت رمز اطلاع میدهد تا هرچه زود تر پایگاه را ترک گوید. به این گزارشات توجه فرمایید:
" ... در این زمینه شواهدی در دست است که گو یا حکومت پاکستان از این حملات امریکا اطلاع قبلی داشته و تشکر حکومت امریکا از پاکستان برای همکاری موسسات استخباراتی، فکر میکنم یک دلیل روشنی است... مشکل از اینجا آغاز شد که در حملات میزایل امریکا تلفات زیاد اتباع پاکستانی بود و همین خبر ها که به اسلام آباد رسید اصلاً ماموران دولتی و ماموران وزارت خارجهٔ پاکستان نمی دانستند که چطور این امر را توضیح بدهند که حملات در افغانستان شده و تلفات تعداد زیاد شان پاکستانی هستند ... " (٤١)

علاوه از آنکه در پایگاه های پرورش تروریسم و در وجود تروریست های عربی و عجمی اهداف و مقاصد سیاسی حکومت پاکستان نهفته است، منفعت های مادی نیز برای پاکستانی ها در آن مضمر است و آن عبارت از اینست که پاکستان ازطریق بعضی از احزاب اسلامی افراطی تحت فرمانش، افراد تربیه شده در پایگاه های تروریستی را وقتاً فوقت و در مقابل پول وافربنام جنگجویان مسلمان و یا " مجاهدین مسلمان داوطلب " برای گروه ها ی ضد دولتی مناطق مختلف جهان بفروش میرساند.

روزنامهٔ مشهور " الحیات " مطلبی را در سال ١٩٩٤ میلادی در همین زمینه بچاپ رسا نید که

هفته نامهٔ " امید"چاپ امریکا آنرا در شمارهٔ پنجاهم، سال چهارم خویش چنین نقل کرد: " **یک منبع عالی رتبهٔ وزارت امنیت و استخبارا ت میگوید یک توافق سّری در اوایل ماه جاری در استانبول که مفاد آن ارسال دو هزارمجاهد افغانی به چچنیا میباشد، به امضارسیده که ماهانه به هر نفر مبلغ یکصد و پنجاه دالر پرداخت میشود. منبع مذکور اظهار داشت: رهبر چچنیا (جوهر دودایف) فرستادهٔ شخصی حکمتیار را غرض ترتیب پلان کُلی توافقنامه اخیراً ملاقات کرده است ... یکی از کشورهای شرق میانه تمویل عملیات را بعهده گرفته و در رابطه با انتقال جنگجویان از طرف ایران و آذربایجان تفاهم صورت گرفته ... "**

همین هفته نامه در شمارهٔ چهل و یکم سال دوم خویش از قول منابع خبری نوشت که: **"حکومت آذربایجان حدود یکهزار جنگنده را از حزب اسلامی گلبدین خریده تا علیه ارمنستان استعمال کند . "**

خوانندهٔ عزیز میداند که وقتی حکومت پاکستان " تنظیم اسلامی " یی را با رهبرش ساخته و پروریده باشد و باز، آنرا در خاک خود نگهداشته و اختیاراتش را به کف گرفته باشد، " تنظیم " مذکور چسان میتواند چنین معاملهٔ حساسی را آنهم با کشوری که در درون روسیه علیه روسیه می جنگد، انجام دهد؟ آیا این دو هزار جنگجو از خاک پاکستان تا چچنیا بدون اجازه، موافقت و همکاری خاص (آی. اس. آی) که دولتی قوی در درون دولت پاکستان بوده و همه چیز را از فلتر خود عبور میدهد، امکان پذیر خواهد بود؟ آیا تعداد زیادی از همین نوع جنگجویان که پیوسته به کشمیر فرستاده میشوند تا علیه هندوستان بجنگند؛ ناشی از اراده و تصمیم یک یا چند " تنظیم " اسلامی " افغانی " است یا متکی به ارادهٔ بالاتر از آنها که جنگ کشمیر را با تمام ابعاد گسترده و خونین آن کنترول و رهبری میکند؟ البته در این نکته تردیدی نیست که احزاب و " تنظیم " های اسلامی افراطی پاکستان مانند " جماعت اسلامی پاکستان"، "سپاه صحابه"، " حرکت الانصار"، جمعیت العلمای پاکستان"، " جیش محمد" و امثالهم در همه تروریست پروریها و صدور آن به کشور های منطقه و جهان نقش بارز دارند، مگر جلو آنها نیز محکم بدست نظامیان حکومت پاکستان و به ویژه (آی. اس. آی) میباشد.

یادداشتهای فصل پنجم

(۱)نرروپف در آن زمان رییس سازمان اطلاعات (کی جی بی) بود.
(۲) کتاب " افغانستان و مداخلات خارجی"، صفحات ۱۱٤ و۱۳۲ مؤلف: میرآقا حقجو
(۳) کتاب " جنگ اشباح" به قلم ستیوکول، صفحه ی ٦۰ – چاپ کابل
(٤) چک سفید- اثر تم وینر، صفحه ی ۸،ترجمهٔ انجمن تساند و همبستگی افغانها درامریکا-
(۵) گذرگاه افغانستان – صفحهٔ ۳۰٤
(۵) دگروال یوسف، قراراظهارات خودش، ازکویته به دستور اخترعبدالرحمن به اسلام آباد آمده ودر سازمان استخبارات نظامی آنکشوردربخش امورافغانستان مقررشد. وی مدت چهارسال مصروف تقسیم سلاح به تنظیم های جهادی، کنترول رهبران جهاد رسمی وفعالیتهای جاسوسی و تخریبکاریهای نظامی علیه مردم افغانستان بود.
(٦) کتاب چک سفید – صفحهٔ ۱۲ اثر تم وینر
(۷) تلک خرس، صفحه ی۷۷ نویسنده: دگروال یوسف مسوول بخش افغانستان درشبکه ی استخبارات نظامی پاکستان
(۸) جنگ اشباح – نوشته ی ستیوکول – چاپ کابل – صفحات ۷۹ و ۱۵۰
(۹) تحولات سیاسی جهاد، صفحه ی ۳۸٤ نویسنده: نصری حقشناس
(۱۰) تحولات سیاسی جهاد، صفحه ی ٤۵۸ نویسنده: نصری حقشناس
(۱۱) تلک خرس، صفحه ی ۸٤ نویسنده: دگروال یوسف
(۱۲) گُرباچف رییس جمهور روسیه در دهۂ نود قرن بیستم، قضیهٔ افغانستان را برای کشورش "زخم خونچکان" خواند.
(۱۳) تلک خرس، صفحه ی ۱۸
(۱٤) تلک خرس، صفحه ی ۲٤
(۱۵) عبدالرسول سیاف امیر حزب " اتحاد اسلامی"، زمانیکه پس ازسقوط رژیم کودتا، با سایر تنظیم های جهادی بکابل برگشت، دریکی از صحبت های تلویزیونی اش صراحتاً اظهار داشت که " شهرکابل باید سه مترکنده شود {خاک برداری شود} تا پاک گردد.
(۱٦) بعضی منابع موثق گفته اند که مجموع کمکهایی که در سالهای جهاد برای گلبدین صورت گرفته، بالغ بر یکنیم ملیارد دالر میشود و برخی دیگر، عدد نیم ملیارد دالر را هم ذکر کرده اند
(۱۷) تلک خرس، صفحه ۳۲

(-۱۸-۱۹ -۲۰) تلک خرس، صفحات ۱۱۳،۱۱٤ و ۱۲۳
(۱۹) جنگ اشباح – بقلم ستیو کول – صفحهٔ ۱٤۲-ترجمهٔ مهندس محمد اسحاق – چاپ انتشارات میوند – کابل
(۲۰) تلک خرس یا فاجعهٔ قرن – به قلم دگروال یوسف
(۲۱) همان کتاب
(۲۲) درباره مانورهای سازش یک جنایتکار بزرگ ... مقاله ی منتشره دروبسایت "شورش" ماه اپریل سال ۲۰۱۲م بقلم الینگار.
(۲۱) تلک خرس یا فاجعه ی قرن- بقلم دگروال یوسف (پاکستانی) ...
(۲۲) همان کتاب
(۲۳- ۲٤ – ۲۵) تلک خرس، صفحات ۱۲٦- ۱۲۹ -۱۲۵
(۲٦) شماره ی ٤۸ سال ۱۳۷۲ هفته نامه ی " امید" چاپ امریکا
(۲۷) پروفیسور مایکل چوسودوفسکی- جون ۲۰۰۵ –گلوبال ریسرچ
(۲۸) همان منبع
(۲۹) تحولات سیاسی جهاد، صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸
(۳۰) " پاکستان پوست "، شماره ی (۱۱) سپتمبر ۱۹۹۵ میلادی
(۳۲) راپور عفو بین الملل- سال ۱۹۹۰ میلادی
(۳۳) سخنرانی قاضی حسین احمد پاکستانی – روزنامهٔ " جنگ " –شمارهٔ۲٦- اپریل ۱۹۹۱م
(۳٤) همان منبع
(۳۵) اردو وسیاست – بقلم جنرال نبی عظیمی
(۳٦) همان منبع
(۳۷) مجلهٔ " آیینهٔ افغانستا " چاپ امریکا – سال ۱۹۹۰ م
(۳۸) جنگ اشباح – بقلم ستیوکول – چاپ کابل – صفحهٔ ٤٦٤
(۳۹) همان منبع
(٤۰) نشریهٔ انترنتی " مشرق " مورخ ۱۸ مهر سال ۱۳۹۱ خورشیدی – برگرفته از منابع بین المللی
(٤۱) افراسیاب ختک، هفته نامه ی " امید"، شماره ۳۳۱ چاپ امریکا)

فصل ششم

حکومت تنظیم ها و اوج تخریبکاریهای پاکستان

رژیم کودتای ثور و آخرین مُهرهٔ فعال آن (نجیب الله) که از سالهای ١٣٤٦ هجری شمسی، یعنی دوران تظاهرات محصلین دانشگاه کابل درمیان مردم و بخصوص درحلقات روشنفکری به بنام "نجیب گاو" شهرت یافته بود، بعد از حاکمیت خونین چندین ساله و متعاقب فروپاشی امپراتوری اتحاد شوروی و فشار های سنگین داخلی وخارجی، درهشتم ماه اپریل سال ١٩٩٢ میلادی به نحو زبونانه یی سقوط کرد. این، زمانی بودکه مردم افغانستان درطول حاکمیت چهارده سالهٔ رژیم کودتای ثور و نیز، دوران ده سالهٔ اشغال نظامی سرزمین مادری شان توسط قوای روسی، یکنیم ملیون کشته داده بیشتر از پنج ملیون مهاجر در منطقه و جهان داشته، نظم اقتصادی- اجتماعی بر باد رفته و سر تاسر کشور آنها به ویرانهٔ حزن انگیزی مبدل گردیده بود. سطح تعلیم و سوا د نه تنها به نازلترین درجهٔ آن سقوط کرده بود، بلکه هزاران باب مکتب و مدرسه از طرف " تنظیم " های اسلامی – جهادی ساخت پشاور ظاهراً به این دلیل که گویا " درمکتب کمونیستها تربیه میشوند"، به آتش کشانیده شده بودند. هزاران هزار خانوادهٔ افغان در عزای مرگ عزیزان وفرزندان شان داغدار گردیده و در نتیجهٔ جنگهای خونین، بمباران سبعانه، گرفتاریها و شکنجه های طاقت سوز "خاد" (دستگاه جاسوسی رژیم کودتا) و بیدادِ بی انقطاع دو جانبه، به ناراحتی های شدید روحی و روانی مبتلا گردیده و در زیر بار سنگین فقر اقتصادی خورد و خمیر شده بودند. بنابران، ملیونها افغان چه در داخل و چه در خارج از افغانستان انتظار آنرا داشتند که سقوط رژیم کودتای ثوربمثابهٔ آخرین بقایای میراث استعمار روس، موجب رویکار آمدن یک رژیم ملی و مردمی و باعث رفع آلام دیرینهٔ مردم و باز سازی و پیشرفت افغانستان خواهد شد، همانطورکه مبارزات حق طلبانهٔ ضد استعماری شان موجب فرو ریزی دیوار برلین،

الحاق مجدد دو آلمان، رهایی مردمان اروپای شرقی از زیریوغ اسارت روسها، انحلال پیمان وارسا گردید. ولی این همهٔ آرزو ها و انتظارات انسانی آنها لگدمال غبن و خیانت دشمنان داخلی و خارجی و بخصوص، خرابکاریهای حکومت پاکستان و متحدین عربی و عجمی آن گردید. باید این نکته را نیز متذکر شوم که آنچه بعنوان انتظارات پس ازشکست قشون روسی در افغانستان گفته شد، تنها مجموع امید و انتظارعامهٔ مردم این کشور بود که درقبال احزاب اسلامی – جهادی و ادعا ها و شعار های آنها خوشبین بودند و یا میخواستند خوشبین باقی بمانند، درحالیکه بخشهای وسیعی از روشنفکران آگاه، مترقی، آزاده و وطنپرست افغانستان، با آنکه خود در جبهات ضد تجاوزخارجی غرض حصول آزادی و استقلال سیاسی سر زمین شان میرزمیدند، با درک و درایت خاص سیاسی خویش، از قبل به ماهیت و ماموریت اصلی احزاب و تشکلات مذکور پی برده و حتا اوضاع خونین و ننگینی را که پس از پیروزی به اصطلاح انقلاب اسلامی بوجود آمد، عالمانه پیشبینی میکردند. .

بهرحال، رژیم کابل به رهبری " نجیب الله "، علی رغم دستگیریها، شکنجه ها، کشتار ها، لفاظی ها و فریبکاریهای بی حد و حصری که بکار بُرد، عاقبت، در برابر ارادهٔ تزلزل نا پذیر مردم افغانستان به زانو درآمد و زوال پذیرفت. علاوه از نفرت و بیزاری مردم علیه رژیم و مبارزات دوامدارضد دولتی آنها، عوامل آتی نیز درسقوط رژیم نقش داشتند.

* وجوداختلافات درونی حزب بر سر اقتدار، بخصوص اختلاف شدید میان دو جناح " خلق" و " پرچم" از یکسو و میان اعضای هر جناحٍ از سوی دیگر که قدم به قدم از سطح به عمق رفته و تا مرحلهٔ علاج نا پذیرآن تکامل نمود. مثلاً، در میان جناح پرچم، گروپ بندی هایی به وجود آمده بود که بنام " گروپ نجیب"، " گروپ ببرک"، " گروپ کشتمند"، " گروپ مزدک" و " گروپ محمود بریالی "، "گروپ کاویانی"، " گروپ خلقی ها"، ... و ... یاد میشد و گروپ ها هر کدام در برابر یکدیگر، میانهٔ خوبی نداشتند و یا ظاهراً روی تاکتیک، به داشتن اختلاف میان خویش تمارض میکردند. بهرصورت، آنچه زوال رژیم نجیب الله را تسهیل نمود، علاوه ازوجود اختلافات ذات البینی کادر های حزب و جناح های منشعب آن، عوامل آتی بود:

* فرو ریزی قدرت امپراتوری شوروی و قطع کمکهای آن به رژیم کودتا.

* سقوط خوست، مزار و ارزگان یکی پی دیگر و نیز انسداد راه ها و محاصرهٔ اقتصادی شهر کابل

و راکت باران آن به تجویز آی. اس . آی پاکستان.

* کودتای ناکام شهنواز" تنی" وزیردفاع نجیب الله وعضو سرشناس جناح " خلق" در تبانی با حزب اسلامی گلبدین و با برنامهٔ مخفی آی .اس. آی پاکستان علیه رژیم نجیب الله که بتاریخ شانزدهم ماه حوت سال ۱۳٦۸هجری شمسی صورت گرفت و ضربهٔ محکم دیگری بود برپیکرنزار و نا توان رژیم مذکور.   **چرا " تنی" در آن اوضاع و احوال حساس دست به چنین عمل خطرناک زد؟**   این، سوال اساسی یی است که اگر پاسخ بجا دریابد، نکته های سر پوشیده و اسرار آمیز اوضاع نا بسامان کشور عزیز ما بعد از شکست قشون روسی بیشتر بر ملا خواهد گردید.

طی فصول گذشته سعی بعمل آمد ثابت ساخته شود که در کلیه اوضاع خونین و ویرانگری سرزمین ما دست مقامات پاکستانی و منسوبین شبکهٔ استخبارات نظامی آن کشورقویاً دخیل بوده است . بازهم به منظور آنکه بازیهای خطرناک آی. اس. آی مخصوصاً پس از خروج نیرو های روسی از افغانستان بیشتر افشا شده و رابطهٔ مستقیم آن با کودتای "تنی" بدست آمده باشد، اینک، سند دیگری ارایه میگردد. این سند سّری و محرمانه، نخستین بار در روزنامهٔ انیس درکابل بچاپ رسیده بود. بعداً در رساله یی که بنام " **گلبدین حکمتیار خاین ملیست یا جاسوس یا هردو**" از طرف سید محمد میوند درسال ۱۹۹۰ میلادی در دهلی بچاپ رسید، درج گردید و مجلهٔ " آیینهٔ افغانستان" نیز آنرا در شمارهٔ ششم سال اول خویش نشر کرده است:

متن دری نامهٔ فوق

مدیریت عمومی

استخبارات نظامی اسلام آباد

شماره: ٤١٢٠– جی آی ای–٦– ای۲۲ فبروری ۱۹۸۹ م

به اتشهٔ دفاعی سفارت پاکستان ...

موضوع: اولیتها و ستراتژی پاکستان

خروج عساکر روسی، شرایط جدیدی رابرای حل مسألهٔ افغانستان ایجاد میکند. بعداز سقوط رژیم کابل، اوضا ع اقتصادی درکشورنهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی برکشورحکومت کند. ماعمیقا معتقدیم که پاکستان یگانه شریک وحتی حامی افغانستان است که از طریق آن، کمک خارجی میتواند صورت گیرد.

۲) سیاست ما درقبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف) تشکیل یک حکومت جدید که ازهمان آغاز درقلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیاد ملل و قبل ازهمه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید درین حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نماییم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثلاً جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد واز آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمکهای ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه به یک اردوی منظم کمک نمایند. دخالت و شراکت پاکستان لازمست تا اوضا ع کنترول شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب) سقوط رژیم کابل میتواند از دو طریق صورت گیرد: این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد. برای این منظور، ما باید تلاش کنیم تا در حلقات نظامی کابل نفوذ نماییم . بسیاربا اهمیت است که نفوذ ما درحکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابجا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که درآن عمل کردعادی این حکومت صرفاً در صورت حضورمشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج) اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترول کنیم بلکه در آینده، ادغام تدریجی ساختاراقتصادی و سیاسی ما را چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان گردد. این امر سرانجام میتواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بیانجامد. این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد. با این وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳) وضع هنوز هم مشنج است و مستلزم احتیاط میباشد.

اطلاعات مفصل تر شما مورد قدردانی ما خواهد بود و باید به زود ترین فرصت برای ما گسیل گردد.

درغیاب مدیر عمومی استخبارات

دگر وال محمد ارشاد چوهدری "

چنانکه در این سند محرمانه ی شبکۀ استخبارات پاکستان عنوانی اتشه ی نظامی آن کشور(درهند) وطبعاً درکابل و کشورهای منطقه، ملاحظه میشود،شبکۀ مذکور غرض تطبیق قدم به قدم پلانهای اشغالگرانۀ خویش پس از روسها در افغانستان، تماسگیری، تطمیع و همکاری با افسران نظامی رژیم کابل (بخصوص بخش خلقی ها) را ضرور دانسته با صراحت میگوید که **"ما باید تلاش کنیم تا در حلقات نظامی کابل نفوذ نماییم"**، چنانکه نفوذ هم نمودند و شهنواز(تنی) و یاران حزبی و نظامی اش را که هم پُرعقده بودند و هم بخشهایی ازامور نظامی را در رژیم نجیب الله به عهده داشتند، با وعده ی احیای قدرت "خلقیها" وگرفتن انتقام از " پرچمی های غاصب" به شبکۀ استخبارات ارتش پاکستان (آی. اس.آی) جذب نموده آنها را وادار به انجام کودتای نظامی علیه رژیم نجیب الله کردند. تبانی و سازش شهنواز (تنی) با گلبدین امیر حزب اسلامی به هیچصورت نمیتوانست در غیاب (آی. اس. آی) و بدون دخالت مستقیم و فعال آن صورت پذیرد. (تنی) بعد از شکست کودتا و فرارش به پاکستان، باساس ملاحظات خاص سیاسی، توسط آی. اس. آی به به (محمد آغه) ولایت لوگرکه پایگاه حزب اسلامی در آن جا موقعیت داشت، انتقال داده شد و دریک مصاحبه ی فرمایشی گفت: " **ازتمام مجاهدین و قوماندانان حزب اسلامی به خصوص حکمتیارصاحب از صمیم قلب اظهار سپاس و امتنان میکنم که با ما کمک نموده و میکند.** " (شرح بیشتر پیرامون فرارشهنوازتنی به پشاور، تعداد واسامی جنرالان کودتاچی وی، استقبال استخبارات نظامی پاکستان از آنها و حتا مقدارپولیکه آی. اس. آی برای تنی و همکارانش پرداخته است، بگونه ی مستند درجلد دوم این کتاب گنجانیده شده است .)

باید این نکته را نیز یاد آور شد که شهنواز تنی بعداً به اصطلاح حزبی را بنام " **د سولی ملی غورزنگ**" درپاکستان و در پناه اجازت و حمایت سازمان جاسوسی ارتش پاکستان اعلام نمود.

اندکترین توجه به مفاد و مواد سند منتشره ی بالا، خواننده را به عمق مقاصد استعماری حکومت پاکستان درکشورعزیز ما رهنمایی میکند و ضرورت آنرا نمی بینم تا کلمه به کلمه ی این نامه ی محرمانهٔ استخبارات پاکستان عنوانی اتشه نظامی آن کشور را به تحلیل گیرم..

" بینان سیوان" نمایندهٔ خاص " پیرس دی کویار" سرمنشی سازمان ملل در همین شب و روز بین اسلام آباد- کابل- تهران- ماسکو- ریاض در رفت وآمد بود تا باساس طرح پنج فقره یی شورای امنیت سازمان ملل و زمینهٔ تطبیق انتقال قدرت از رژیم کودتای ثور به یک شورای پانزده عضوی بیطرف را مساعد سازد.(۱)

طرح صلح پنج فقره یی سازمان ملل در آن زمان، قرار آتی از طرف " بینان سیوان" ارائه شده بود:

۱-حفظ حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم وابسته گی سیاسی و خصلت عدم انسلاک و اسلامی بودن افغانستان.

۲- پذیرش حقوق مردم افغانستان تا نوع حکومت و نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خویش را خود تعیین نموده در این راستا از هرنوع مداخله و تحمیل سیاسی خود داری صورت گیرد.

۳- نیاز به یک مرحله ی انتقالی که جزئیات آن در گفت و گوی بین الافغانی درجهت تشکیل یک حکومت با قاعده ی وسیع تعیین و مشخص گردد. در این دوره ی انتقالی، پایان مبارزه ی مسلحانه و آماده کردن زمینه ی آرام برای رای گیری مردم، موضوع بحث قرار میگیرد.

٤- عدم فرستادن ابزار جنگی برای نیرو های طرف مناقشه

٥- اعطای کمکهای مالی و مادی برای سر زمین جنگزده ی افغانستان وبرگشت رضا کارانه ی مهاجران افغانی به وطن شان.

اعضای شورای دولت مؤقت که برای شش ماه ازسوی سازمان ملل برگزیده شده بودند، از اینقرار بود:

دکتر عبدالصمد حامد

دکتر عبدالستارسیرت

دکتر عبدالحکیم طبیبی
پروفیسور محمد اصغر
عنایت الله ابلاغ
پروفیسور رسول امین
جنرال یحیی نوروز
محمد هاشم مجددی
انجنیر جمعه محمد محمدی
دکتر ابراهیم عظیم
جنرال عبدالکریم مستغنی
پروفیسور عبدالسلام عظیمی
سید شمس الدین مجروح
پروفیسور محمد حسن کاکر
و جنرال عبدالحکیم کتوازی .

اما اوضاع روز تا روز وخیم تر گردیده رژیم کودتا را زیر فشار قرار میداد. تخریبات ماهرانهٔ پلانهای سازمان ملل ازسوی پاکستان، جمعیت اسلامی ربانی، (بخصوص بخش شورای نظار) و جناح انشعابی حزب دموکراتیک افغانستان (پرچمی ها) و همچنان، افزایش حملات " تنظیم های اسلامی" از جنوب شرق با سهمگیری ملیشه ها وافراد ارتش پاکستان بالای شهر جلال آباد، لوگرو گردیز و همچنان، سقوط ولایت مزار، جبل السراج، چهاریکار و میدان هوایی بگرام یکی پی دیگرتوسط ملیشه های مسلح تحت امر عبدالرشید دوستم و نیرو های " شورای نظار" و موازی بدان، تحرکات و توطئه های ارکان رژیم علیه یکدیگر و اوجگیری نفرت و انزجار قاطبهٔ مردم علیه رژیم کودتای ثور، همه و همه موجب آن شد تا بالاخره نجیب الله، این آخرین سردمدار رژیم دست نشانده در اواخر ماه حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی، ارگ جمهوری را به قصد فرار به سوی هندوستان ترک کند. ولی افراد جنرال عبدالرشید " دوستم" فرمانده ملیشه های رژیم که درمیان مردم افغانستان بنام " ملیشه های گلیم جمع " مسما گردیده بود و چند روز قبل از آن ظاهراً بعنوان کُمک برای رژیم نجیب الله وارد کابل شده و میدان هوایی را در اختیار گرفته بودند، با یک چرخش آنی، ولی پلان شده با جناح " شورای نظار" به رهبری احمد

شاه مسعود، گروپ محمودبریالی برادر ببرک کارمل (واحتمالاً با موافقت مخفی روسیه، ایران و ترکیه)، موضع سیاسی شانرا تغییر داده نگذاشتند موکب رییس جمهورداخل میدان شده کابل را به همراهی نماینده ی سازمان ملل که در داخل طیاره منتظر وی بود، بعزم خارج ترک کند. " نجیب" که تا چند ساعت قبل ازان، بحیث رییس جمهور، رهبر حزب و صاحب دَم و دستگاه طویل و عریض "خاد" و ارتش منظم می غُرید، چنان درمانده و زبون شد که دیگر جرأت آنرا در خود نمی دید تا دو باره به داخل ارگ جمهوری رود. بنابران، از میدان هوایی به سرعت برگشت و بعوض ارگ به سوی دفترسازمان ملل درکابل شتافت و پناهنده شد. با نمایش همین درامهٔ مضحک، رژیم کودتا عملاً سقوط کرد، اراکین حزبی و دولتی رژیم در این موقع با سیراسیمه گی خاصی به دوبخش تقسیم شدند و هربخش با یکی از دو جناح مقاومت رسمی یا احزاب اسلامی بنیادگرا، ولی رقیب همدیگر، رابطه ی علنی و آشکاربر قرار نمود، رابطه یی که قبلا بگونهٔ پنهانی و شرمگینانه یی میان آنها بوجود آمده بود.



بینان سوان نماینده ی سازمان ملل(ازراست به چپ) وآقای انان سرمنشی سازمان مذکور

جناح "خلق" و پشتون تباران جناح پرچم به سر کرده گی جنرال "رفیع" به حزب اسلامی گلبدین و جناح "پرچم" به سرکرده گی " عبدالوکیل" به جمعیت اسلامی ربانی، به ویژه به قوماندان " مسعود" پیوستند. چنانکه " وکیل" وزیر امورخارجهٔ رژیم، بعد از فرار نجیب الله، شخصاً به شهر جبل السراج واقع در هفتاد و پنج کیلو متری شمال کابل رفته خود و قدرت دولتی را رسماً به

احمد شاه مسعود که قبلاً آنجا را اشغال کرده بود، سپرد. جالب اینکه هزاران نفر اعضای " خاد " که پس از اخراج روسها از افغانستان و سقوط رییس " پُرانرژی" شان (نجیب الله) دیگریتیم شده و دارای ریش و دستارو تسبح نیز گردیده بودند، با سلاح های دست داشته و با استفاده از انگیزه های خود ساختهٔ قومی و زبانی به سرعت و آسانی به آغو ش "تنظیم" های مورد نظر شان خزیدند.

. درآغوش تنظیمی هایی که باساس تبلیغات وعملکرد های خونین چندین سالهٔ حزب دموکراتیک خلق، آنها " **نواله خوارامپریالیسم**" بوده " **اشرار**" و " **باسمه چی**" می زاییدند. افراد گروپ " کشتمند" صدراعظم رژیم کودتا عمدتاً در " حزب وحدت اسلامی " اهل تشیع جذب شدند.

شبکه های (سی. آی. ای)،(آی. اس. آی)، (المخابرات العامه) در این هنگام به سرعت دست بکار شده رهبران " تنظیم" ها را در پشاور گِرد هم آوردند. آنها به روز چهارم ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی در "گورنرهاوس" پشاور و تحت نظارت نوازشریف صدراعظم و جنرال جاوید ناصر رییس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان و نیز، ترکی الفیصل رییس شبکه ی جاسوسی عربستان سعودی فیصله کردند که صبغت الله مجددی امیر جبههٔ نجات اسلامی افغانستان رهسپار کابل شده قدرت سیاسی را از بقایای رژیم کودتا تسلیم بگیرد. همچنان در آنجا (پشاور) فیصله کردند که آقای " مجددی" برای مدت دو ماه بحیث نخستین رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان کار کند و به تعقیب آن، برهان الدین ربانی امیرجمعیت اسلامی افغانستان برای مدت چهارماه بحیث رییس جمهور معرفی شود.

این نکته قابل تذکر است که احمد شاه مسعود هرچند قدرت دولتی را رسماً تسلیم گرفته و درشهرچهاریکارواقع در شصت کیلو متری شمال کابل موضع گرفته بود، با آنهم، برای امیران تنظیم های اسلامی پیغام داد تا هرچه زود تر به کابل آمده دولت اسلامی مورد نظر را تشکیل دهند. مسعود همچنان، ازشهرچهاریکارو از طریق دستگاه بی سیم با گلبدین امیرحزب اسلامی که جلسات پشاور را رها کرده به سرعت به چهار آسیاب آمده بود تا زود تر از دیگران داخل ارگ کابل شده به کرسی ریاست جمهوری بنشیند، تماس بر قرارنموده طی صحبت های طولانی با وی، روی این نکته پافشاری داشت تا مجاهدین در ازأ تسلیم شدن رژیم سابق، در تصرف کابل

از سلاح استفاده نکنند، ولی برعکس، گلبدین اصرار می ورزید که " میخواهد به زور سلاح و با نعره های الله اکبرداخل کابل شود تا درتاریخ نوشته شود که مجاهدین بصورت "ظفرمندانه" وارد کابل شدند". وی ضمناً به مسعود گفت که " همین حالا جناب قاضی صاحب { قاضی حسین احمد امیرجماعت اسلامی پاکستان ومُهرهٔ فعال آی .اس. آی} هم اینجا نشسته است .

تعیینات و تقسیمات کرسی ها و مقام های دولتی که از طرف حکومت پاکستان،عربستان سعودی، امریکا و بریتانیا درپشاور صورت گرفت، از اینقرار بود:

کرسی ریاست جمهوری برای صبغت الله رهبری جبههٔ نجات و پس از آن برهان الدین ربانی رهبرجمعیت اسلامی؛
کرسی صدارت برای حزب اسلامی گلبدین ؛
کرسی معاونیت صدارت و وزارت داخله به اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف؛
کرسی معاونیت صدارت ووزارت معارف به حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص؛
کرسی معاونیت صدارت و وزارت امور خارجه به محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی؛
کرسی وزارت دفاع به جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی؛
کرسی وزارت عدلیه به حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدی؛

اما، این زمانی بود که جنگهای خونین میان افراد حزب اسلامی و جناح " خلقی" ها از یکطرف و افراد جمعیت اسلامی و جناح ائتلافی آن {پرچمی} ها به شمول عبدالرشید دوستم ازسوی دیگردر میان شهر کابل آغاز شده و با شدت و بیرحمی تمام ادامه داشت. جناح های ذیدخل درجنگ کابل، نیرو هایشان را قرار شرح ذیل با شتابی هرچه تمامتر، در مواضع و مناطق سوق الجیشی کابل جا بجا نموده بودند که همهٔ آنها از سلاح های ثقیل و خفیف مانند راکت لنچر، آر پی جی ۵۰۷،هاوان، توپهای متنوع، تانکهای غول پیکر، ماشیندارها، نارنجک (بمب دستی)، راکت ستنگر دافع هوا، راکت انداز ها وامثالهم مجهز بودند:

* قرارگاه منطقهٔ دهمزنگ، باغ وحش و چهارراهی بریکوت به فرماندهی شخصی بنام سمیع الله قطره؛

* قرارگاه شفاخانه (بیمارستان) علی آباد و نواحی وزارت زراعت به فرماندهی بابه جلندر و رحیم الله ؛

* قرارگاه گردنهٔ کارتهٔ سخی به فرماندی گل حیدر؛
* قرارگاه شیوه کی در شرق میدان هوایی کابل؛
* قرارگاه خواجه بغرا در غرب میدان هوایی کابل؛
* قرارگاه کوه تلویزیون در قلب شهر کابل؛
* قرارگاه هزارهٔ بغل در شمال خیر خانه ؛
* قرارگاه فرقهٔ ۳۱۵ در غرب خیر خانه؛
* قرارگاه دشت چمتله ؛
* قرارگاه لوای راکت به فرماندهی ملا تاج محمد که مناطق کوتهٔ سنگی، کارتهٔ ٤، ده بوری، علاالدین، دارلامان، ده قاضی و چهلستون را تحت پوشش سلاح ها مختلف النوع قرار میداد.
* قرارگاه با غ داوود؛
* قرارگاه کمپنی تحت فرماندهی زلمی توفان؛
* قرارگاه تایمنی (بخشی از شهر نو)؛
* قرارگاه تپهٔ مرنجان به فرماندهی " قوماندان همراه"؛
* قرارگاه بالا حصار به فرماندهی جنرال همایون فوزی ومجید روزی؛
* قرارگاه کوه زنبورک و ده ها موضع و محل دیگر؛
* قرارگاه لیسهٔ شورواکی به فرماند هی زردار؛
* قرارگاه کارتهٔ نو به فرماندهی نوررحمن؛
* قرارگاه هندکی به فرماندهی انجنیر زلمی؛
* قرارگاه ریشخور؛
* قرارگاه سنگ نوشتهٔ لوگر به فرماندهی جنرال ولی شاه؛
* قرارگاه چارآسیاب به فرماندهی خلیل؛
* قرارگاه پولیتخنیک به فرماندهی ضابط علی اکبر قاسمی ؛
* قرارگاه پرورشگاه وطن (مقابل سفارت شوروی) به فرماندهی ابوذر؛
* قرارگاه ده بوری به فرماندهی قیس؛
* قرارگاه مهتاب قلعه؛
* قرارگاه قلعهٔ قاضی؛

* قرارگاه مکرورویان ها به فرماندهی امان الله کریم؛

پس خوانندهٔ عزیز میتواند با در نظر داشت تعدد مواضع وقرارگاه های ذکر شدهٔ نظامی و بکار بُردِ سلاح های ثقیل و خفیف مختلف النوع، آنهم توأم با احساسات کین توزانهٔ، تعصب آمیز، جاهلانه و جنون بارقدرت طلبانهٔ تنظیمی دربرابریکدیگر، وضعیت شهرباستانی کابل و باشنده های بی دفاع آنرا در آن شب و روزحدس بزند.

بازهم بهتر است اوضاع شهر کابل را از قلم " قوماندان گارنیزیون" کابل در آن شب و روز بخوانیم که درکتابی بنام " اردو و سیاست ... " درج نموده است:

" درجریان این جنگ سه روزه که در تاریخ ۵ ثور الی شام روز۷ ثور ادامه داشت، مناطق سید نور محمد شاه مینه، شاه شهید، قلعچه، شهرکهنهٔ کابل، ششدرک، گذرگاه، چهلستون، کوتهٔ سنگی، کارتهٔ سه و کارتهٔ چهار فشار بیشتر را متحمل گردیدند. خانه های زیادی تخریب شد و مردم بیگناه زیادی به قتل رسیده و یا زخمی گردیدند، مال و دارایی مردم چور و چپاول شد و در بعضی موارد، به ناموس آنهاتجاوزصورت گرفت، تعداد کشته شده گان اهالی مُلکی درین جنگها همه روزه حد اقل یکهزار نفر تخمین زده میشد. عامل اساسی این کشتار و تخریب، چور و چپاول و غارت، حزب اسلامی و متحدین سیاسی و نظامی آنها درکابل بود ... "



یکی ازپایه های برق درشهرکابل که پیکرش درجنگهای تنظیمی سوراخ سوراخ شده

به روز هشتم ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی، صبغت الله (مجددی) با کاروان دورو دراز مشتمل بر " قوماندان های جهادی"، نماینده گان " تنظیم های اسلامی"، نوکران و ارادتمندان شخصی و تعداد زیادی از خبرنگاران خارجی و عناصر استخبارات منطقه و جهان با سر دادن نعره های " الله اکبر" و شلیک های شادیانه وارد شهر کابل شدند و در شام همان روز، قدرت دولتی را در تالار وزارت امور خارجه از بقایای رژیم سابق تسلیم گرفت و فی المجلس، بدون پرسش از مردم و مغایرخواست و تقاضای عموم، عفوعمومی را اعلام نمود. البته منظور(مجددی) ازاعلام عفوعمومی، درحقیقت، اطمینان دادن ومصوونیت بخشیدن به منسوبین حزب دموکراتیک خلق و بخصوص نهاد های استخباراتی وقاتلان و شکنجه گران حرفه وی آن بود که از ناحیه ی خشم و انتقام مردم سخت در هراس افتیده بودند. بالمقابل، درمراسم تسلیمدهی قدرت برای مجددی، " هاتف" سابق معاون رییس جمهور و " خالقیار" صدراعظم سابقه، تأسیس حکومت اسلامی را رسماً به مجددی تبریک گفتند .

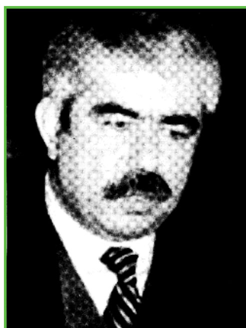
صبغت الله مجددی بمثابه ی رییس جمهور جدید، طی سخنرانی اش در این مراسم اظهار داشت که " باید همه دشمنی های گذشته را فراموش کنیم و ... "، اما، این موقعی بود که از یکطرف به اثر جنگهای شدید یک هفته یی، سراسر شهرکابل از خون هزاران انسان بیگناه و بینوای آن شهر رنگین شده بود و از سوی دیگر، گلبدین امیرحزب اسلامی، پس از شکست هفته ی اول ماه ثور، با هزاران تن جنگجوی افغانی، عربی، چچنی و پاکستانی و با انبار های بزرگی از موشکهای دور بُرد و سلاح های سنگین دیگر درچهار آسیاب واقع در بیست و پنج کیلو متری شهر کابل سنگر گرفته وبازهم اهالی دردمند کابل و نواحی آنرا تهدید به مرگ و نا بودی میکرد. وی هرچند از طرف "شورا" ی پشاور بحیث صدراعظم دولت اسلامی منصو ب شده بود، اما روی دو مقصد عمده نخواست بکابل رفته و با حکومت اسلامی آقای مجددی همکاری کند: نخست اینکه او اصلاً کرسی ریاست جمهوری را مطالبه داشت و به چیزی کمترازان قانع نه بود و دوم آنکه هرگاه به شهرکابل رفته و کرسی صدارت را اشغال مینمود، در آن صورت مشکل بود شهر کابل بسوزد و یکی از آرزو های جنرال ضیا الحق، جنرال اخترعبدالرحمن، جنرال حمید گل وسایرقدرتمندان پاکستانی برآورده گردد. بنابران، گلبدین حکومت مجددی را " حکومت بوش" (رییس جمهور ایالات متحده ی امریکا) نامید، به عفو عمومی اعلام شده اعتراض کرد و در عین زمان به همکاری نزدیک (آی.اس.آی)، قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان

وهمکار نزدیک شبکهٔ استخبارات آن کشور و دیگر مشاورین خارجی، برای جنگهای طولانی تر و خونین تر آماده گی میگرفت. وی پیوسته صبغت الله مجددی را تهدید میکرد و حتا وقتی طیاره ی حامل وی از پاکستان برمیگشت، گلبدین بالای آن با راکت شلیک نمود، ولی با آنکه طیاره خساره مند و " کوپیلوت" زخمی شد، آسیبی به آقای مجددی نرسید و آنگاه که از وی راجع به نجاتش از این حادثه پرسیده شد، گفت: " از برکت معجزات جدش بوده است ... "



صبغت الله مجددی حین سخنرانی در موقع تسلیم گیری قدرت دولتی در کابل

مجددی که گفته شده در گفتار و کردار خویش سست و نا پایداراست، ازکابل به ولایت بلخ شتافت و ضمن ایراد بیانیه در شهر مزار، جنرال عبدالرشید "دوستم" را ستود و او را با " خالد بن ولید" همسان دانسته رتبهٔ " سترجنرال" یا (جنرال بزرگ) را برایش عنایت کرد تا بدین گونه، باشد متحد و مدافع سیاسی – نظامی در برابر تهدید های رقبا دست و پاکند، ورنه از نظر پرنسیپ، رفتن اولین رییس جمهور دولت اسلامی نزد یکی از جنرالان رژیم دست نشاندهٔ قبلی و فرمانده بخشی از (ملیشه) های رژیم مذکور در شمال کشور به هیچصورتی معمول و معقول نبود. بلکه از نظر اصول و پرنسیپ دولتمداری، جنرال " دوستم" و سایر جنرالان و مامورین بلند رتبه ی مرکز و ولایات بایستی غرض ابرازتبریک به رییس جمهور جدید و اعلام تابعیت به دولت نو تأسیس واردکابل میشدند.



جنرال عبدالرشید " دوستم" رهبر" جنبش ملی- اسلامی"

صبغت الله مجددی درعین زمان، برای آنکه جنرالان نظامی و مقامات حکومتی پاکستان را خوشنود ساخته باشد، طی بیانیه یی اظهار داشت که: " چون مرحوم ضیا الحق به جهاد ما کمکهای زیادی کرده، بنابران، مسجد جامع پُلِ خشتی را بنام " مسجد ضیاالحق مسما میکنیم " وی همچنان اظهار داشت که " کِرچ و کلاه جنرالی ضیا الحق را در موزیم ملی افغانستان نگهداری خواهیم کرد. "

این نکته نیز قابل تذکر است که طی مسافرت "مجددی " به پاکستان، اعلام شد که حکومت پاکستان مبلغ ده ملیون دالر مساعدت نقدی غرض باز سازی افغانستان برای وی سپرده است، اما در بحبوحه ی آنهمه نا بسامانی های جنگی و سیاسی، کسی نفهمید که اگرواقعاً حکومت پاکستان که همیشه از وجود خون آلود افغانستان منفعت برداشته است، همچو پولی را پرداخته باشد، به کجا رفت و چه شد؟ اما برخی منابع افغانی اظهار داشتند که " مجددی" پول مذکورر ا بحساب شخصی خودش واریزکرده و صراحتاً گفته که پول مذکور برای شخص خودش پرداخته شده است.

مدت دوماه حاکمیت دولتی صبغت الله مجددی بدون آنکه اندکترین کاری برای مردم زجرکشیدۀ افغانستان انجام شده باشد، با اعطای رتب و درجات مُلکی و نظامی، دید و وادید های تشریفاتی و بگو مگو های فی مابین برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و قوماندانان ارشد جوانب با نفوذ بر سر تقسیم کرسی ها و بخشایش و انحصارگریی و ... پایان یافت و بتاریخ دهم ماه سرطان سال ۱۳۷۱ خورشیدی، برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان مطابق فیصلۀ "شورا" ی پشاور بحیث رییس جمهور دولت اسلامی شروع بکار کرد. جالب اینکه آقای ربانی درهمان ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشید ی که مجددی به کرسی ریاست جمهوری

نشسته بود، از پشاور وارد کابل گردیده شروع کرد به نشست ها و سخنرانی ها و تماسگیریها و امر و نهی پیروان حزبی اش و نیز مامورین جهادی در دولت نوتشکیل و حتا پرداختن به نوعی کنترول و نظارت در کارهای رییس جمهور(مجددی) . برهان الدین ربانی به مجرد رسیدن بکابل، " شورای قیادی " را تشکیل داد که در آن رهبران جهاد رسمی به استثنأ گلبدین و مولوی یونس خالص عضویت داشتند. یعنی در برابر " شورای جهادی " که قبلاً ساخته شده بود، " شورای قیادی " را قرار داد که بعد ها مایهٔ درد سر زیادی گردید.

برهان الدین ربانی ضمن نخستین بیاناتش پس از اشغال کرسی ریاست جمهوری، از تورن جنرال حمید گل رییس سازمان اطلاعات نظامی پاکستان و یکی از طراحان اصلی بربادی افغانستان رسماً تقاضا کرد تا به کابل "تشریف " آورده بمثابهٔ مشاور ریاست جمهوری دولت اسلامی افغانستان کارکند و " اردو و استخبارات دولت اسلامی را نظم و رونق بخشد" و جنرال مذکورکه میدانست اینکار مایهٔ شرمساری هردوجانب خواهد شد، با تبختر خاصی این تقاضا را رد کردکه روزنامهٔ " جنگ" چاپ راولپندی در شمارهٔ تاریخی ۲۷ ماه جون سال ۱۹۹۲ میلادی خویش این خبر را به نشر رسا نید. بُریدهٔ روزنامهٔ متذکره را درذیل ملاحظه فرمایید:



روزنامہ جنگ راولپنڈی (8) ہفتہ 27 جون 1992ء

حمید گل کو افغان اسلامی حکومت کا مشیر بننے کی پیشکش

کوئی معاوضہ یا مراعات نہیں لوں گا جب بھی ضرورت ہوئی اپنی عاجزانہ رائے پیش کر دوں گا

پروفیسر برہان الدین کی پیشکش پر سابق کور کمانڈر کا جواب

افغانستان کی اسلامی حکومت کوئی غیر ملکی قرضے وصول نہیں کریگی، ربانی

اسلام آباد (خبر نگار خصوصی) افغانستان کے نامزد صدر پروفیسر برہان الدین ربانی نے سابق کور کمانڈر لیفٹننٹ جنرل (ریٹائرڈ) حمید گل کے ساتھ اسلام آباد میں اپنی ملاقات کے دوران حمید گل کی خدمات کو سراہتے ہوئے یہ پیشکش کی کہ وہ مستقل طور پر کابل میں افغانستان کی اسلامی جمہوری حکومت کے مشیر کے طور پر خدمات سرانجام دیں تاہم اس موقع پر ریٹائرڈ لیفٹننٹ جنرل حمید گل نے نامزد افغان صدر کا شکریہ ادا کرتے ہوئے یہ موقف اختیار کیا کہ میں افغانستان کی اسلامی حکومت کی طرف سے کوئی معاوضہ یا مراعات قبول نہیں کروں گا۔ میں نے افغانستان میں اسلامی حکومت کے قیام

باقی صفحہ 6 کالم 5 پر

بُریدهٔ روزنامهٔ جنگ پاکستان راجع به پیشنهاد برهان الدین ربانی
مبنی بر مقرری جنرال حمید گل درارگ کابل

همچنان، ربانی طی نخستین بیانیه اش که در یکی از نماز های جمعه در مسجد جامع پُلِ خشتی کابل ایراد کرد، متأسفانه به هیچ موضوع مهم و حیاتی که پاسخگوی خواست ها و تمنیات دیرینۀ مردم باشد، تماس نگرفت، بلکه آنچه گفت عمدتاً عبارت از آن بود که مثلاً چطور جهاد شروع شد؟ چسان حکومت کمونیستی سقوط کرد؟ و مردم مسلمان افغانستان باید (اسلام عزیز) شان را عزیز تر داشته باشند و همین !

وقتی موصوف به کرسی ریاست جمهوری نشست، سایرکرسی های دولتی را باساس " استحقاق تنظیمی و جهادی " تقسیم نمود.، نه بر بنیاد لیاقت افراد و رعایت خواست و نیازمنافع ملی. هرچند روی این تقسیمات با "تنظیم ها"، بخصوص با حزب وحدت اسلامی اهل تشیع که بخشهای غرب کابل را در تصرف داشت، درافتاد و این جریان، بالاخره منتج به آغاز جنگهای خونین و بربادگرانه یی در میان شهر کابل گردید. با آنهم، به استثنأ حزب اسلامی گلبدین، سایر" تنظیم " ها در آغاز، با وی کنار آمده به نحوی در دولت نوتشکیل اسلامی سهیم شدند.

برهان الدین ربانی از " برادرگلبدین" خواست تا از چهار آسیاب به مرکز کابل آمده کرسی صدارت را اشغال کند. ولی وی نه تنها این تقاضا را رد کرد، بلکه به این بهانه که "ملیشه های دوستمی هنوزهم درکابل اند"، شهر را به موشک بست و هزاران هزار پدر و مادر را بی جگرگوشه و هزاران هزارکودک شهر کابل را بی پدر و مادر ساخت، عمارات دولتی و منازل مسکونی را بخاک برابر نمود و سراسر شهر کابل را مطابق ستراتژی سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) طعمۀ خون و آتش گردانید.

وقتی ازگلبدین خواسته میشد شلیک صد ها موشک تباه کننده بالای شهر کابل را متوقف سازد، میگفت:

" تا زمانیکه ملیشه های دوستم ازکابل اخراج نشده و عناصر" کمونیست " از پُست های دولتی بر طرف نشوند، به جنگ خود تا چهارده سال دیگر هم ادامه خواهد داد " تا بالاخره ربانی این تقاضا را پذیرفته نیرو های جنرال عبدالرشید دوستم را مجدداً ازکابل به مزار فرستاد. اما، آن موقعی بود که قرار نوشتۀ روزنامۀ " الجزیره" شمارۀ ۸۰۹۶آن، "بیست هزار کشته، یکصد هزارمجروح و یک ملیون پناهنده انبار شده بود"



افراد حزب اسلامی گلبدین درحال پرتاب موشک بالای شهریان کابل

رادیو " صدای افغانستان آزاد" بتاریخ ۱۱ ماه آگست سال ۱۹۹۲ میلادی به نقل از فرانس پرس گفت: " **منگل حسین مشاور سیاسی گلبدین گفته که این راکت اندازی تا وقتی که استاد برهان الدین ربانی به خواستهای گلبدین در باره خروج قوای ملیشه از کابل ترتیب اثر ندهد، ادامه خواهد یافت.** "

خبرنگار " رویتر" به روز دوازدهم ماه آگست از داخل شهر کابل چنین گزارش داد: " **این جنگها از شدید ترین جنگهای اخیر در افغانستان بوده هزاران جسد در سرکهای کابل افتیده است و چون انتقال این اجساد به قبرستان ها امکان پذیرنیست، درکنارسرکها حفره ها کنده شده اجساد درآن انداخته میشود ... هزاران نفرسراسیمه درصدد خروج ازشهرکابل میباشند .** "

گلبدین و متحدین خلقی اش درجنگهای هفتهٔ اول ماه ثور شکست خورده بود و باید توسط نیرو های مدافع کابل تعقیب میشد که نشد، علت آن این بود که پاکستانی ها برهان الدین ربانی را وادارساختند تا با انفاذ آتش بس فوری، تداوم جنگ وتعقیب نیرو های شکست خوردهٔ حزب اسلامی را متوقف سازد. بهمین ملحوظ، ربانی هم به اساس حُبِ "برادری" با گلبدین ورعایت ایدئولوژی سیاسی (اخوانیت)، به قوماندان مشهورخویش (احمدشاه مسعود) دستورداد تا عیناً عمل کند. اما، همینکه میعاد آتش بس پایان یافت ومواد وسلاح کافی جنگی توسط (آی. اس. آی) پاکستان به چهارآسیاب رسانیده شد، راکت باران بی وقفه و بیرحمانهٔ شهرکابل مجدداً ازطرف گلبدین آغازگردید که این بارحتا (سلیمان گیلانی) وزیرامورخارجهٔ رژیم اسلامی چنان از کابل فرار کرد که تنها در پشاور دَم گرفت. این راکت باران به حدی با قساوت انجام شد که

اجساد شهدای بیشمار شبها و روزها روی خیابانها و میان کوچه ها و بازار ها باقی ماندند و هزاران جسد دیگر از طرف متعلقین شان در صحن حویلی ها و کنارۀ کوچه ها دفن گردیدند. هزاران نفر با سر و پای برهنه و شکم گرسنه، گریان و نالان به سوی شمالی یا جلال آباد رو به فرار نهادند. منابع مؤثق اظهار داشتند که به تعداد چهار هزار نفر تنها در مرحلۀ اول موشک باران کابل شهید و هزاران دیگر زخمی و معیوب گردیدند.

در اینجا میخواهم تنها دو حالت دردناک مردم کابل را از زمرۀ هزاران حالت غمناک آنها منیحث نمونه نقل کنم تا خواننده به عمق جنایات آی .اس.آی پاکستان و گماشته گان آن در حق افغان و افغانستان پی ببرد:

۱-دوشیزۀ جوانی که توسط شراپنل راکت های حزب اسلامی زخم عمیقی برداشته و بخاطر تداوم باران راکت و عدم امکانات معالجه، درصحن حویلی، فریاد های هولناکی میکَشَد. این دوشیزۀ بینوا از پدرتقاضا میکند تا هرچه زودتر به زنده گی اش پایان داده و به این وسیله او را راحت سازند، ولی پدر که اشک درمیان دیده گانش خشکیده است، سوگمندانه میگوید: " دخترم! یک پدر چطور میتواند چنین کاری را درحق فرزندش انجام دهد؟!"، بازدوشیزۀ مظلوم رو به مادر کرده عین تقاضا را تکرار میکند، مادر با فریاد های تلخ مادرانه به داخل خانه پناه می بَرَد . عاقبت، برای برادرجوان خویش عذرکنان میگوید: " خواهرت فدایت، ترا بخدا سوگند میدهم تا با فیر یک گلوله مرا از این عذاب برهان و زود تر در گوشۀ همین حویلی دفنم کُن . اگر شما مردۀ مرا بگور بسپارید، بهترازان است که راکت جهادی ها شما را هم بکشد و من بدست جانوران مسلمان نما بیفتم ... " بالاخره، برادر درحالیکه اشک در چشمانش موج میزنَد، با شلیک گلوله یی به حیات خواهرجوان و نا مراد خویش خاتمه میدهد.

۲-در اثنایی که موشکهای حزب اسلامی هنوز می غُریدند و پیکر بیگناهان را با شدت پارچه پارچه میکردند، مادری با پاهای برهنه و سر و وضع آشفته در حالیکه کودک سه، چهارساله یی را به شانه حمل میکند، خودش را در نزدیکی های "پُلِ محمودخان" که ایستگاه بس هاست، میرساند تا سوار یکی از موترها شده به سوی جلال آباد فرار نماید. در همین اثنا، یکعراده موتر " لاری" که مردم حتا در کناره های آن آویزان شده اند، آمادۀ حرکت است و برای زن مظلوم هیچ جای و امکانی وجود ندارد. زن نالان در همین موقع در حالیکه از فرط وحشت سخت

میلرزد و می گرید، کودکش را به داخل " لاری " افگنده عذرکنان میگوید: " آی مردم ! به لحاظ خدا همین یکدانه جگرگوشه ام را هرجا که می روید با خود ببرید تا زنده بماند ... "

دراینجا کاپی عین نامهٔ قلمی تاریخی ۱۱ماه حمل سال ۱۳۷۱خورشید ی گلبدین را درج میکنیم که عنوانی جنرال عبدالرشید دوستم نگاشته شده و توسط قاصد خاص به او فرستاده شده است . جالب اینست که وی از یکطرف هزاران انسان را به بهانه ی موجودیت " ملیشه های دوستمی " درکابل، با شلیک صد ها موشک کوربه قتل میرساند، ولی از سوی دیگر، تماسها و کتابت های پنهانی با او برقرار میکند:

بسم الله الرحمن الرحیم

گلبدین حکمتیار
امیر حزب اسلامی افغانستان
تاریخ :

Gulbuddin Hekmatyar
AMIR OF
HEZB ISLAMI AFGHANISTAN
DATE

کاپی نامهٔ قلمی گلبدین عنوانی جنرال عبدالرشید دوستم

این سند بخودی خود میرساند که عَلَم کردن موجودیت ملیشه های "دوستم" درکابل ازطرف گلبدین دراخیرماه حمل، بهانه یی بیش نبوده است . دورهٔ چهارماههٔ جمهوری برهان الدین ربانی نیز با جنگهای خونین با سایرتنظیم های اسلامی- جهادی گذشت و همینکه میعاد چهار ماهه اش در پُست ریاست جمهوری پایان یافت، بجای آنکه بر وفق فیصلهٔ " شورای" پشاورو مطابق تقاضای

رهبران تنظیم های جهادی، کرسی ریاست جمهوری را رها میکرد، به تاریخ ۲۸ ماه قوس سال۱۳۷۱خورشیدی (ماه اکتوبرسال ۱۹۹۲ میلادی) " شورای حل و عقد " را دایرنموده به این وسیله (با گِرد آوری پیروان و خوشبینان حزبی و غیر حزبی اش ازمرکز و ولایات و خرید رأی نماینده ها)، میعاد حاکمیت خویش را تا دو سال دیگر تمدید نمود. هرچند در این شورا که در عمارت وزارت داخله دایرگردید، تقریبا همه " تنظیم ها ی جهادی" به شمول نمایندۀگلبدین بنام " جریر" اشتراک داشتند، با آنهم این اقدام ربانی واکنش های حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی گلبدین، جنبش ملی- اسلامی شمال به رهبری عبدالرشید دوستم و صبغت الله مجددی را بر انگیخت و آنها، تدویر و نتایج این " شورا" را فریبکارانه خواندند. گلبدین که غرض ادامۀ جنگ و خونریزی همیشه در صدد بهانه تراشی ها بود، تمدید مدت ریاست جمهوری ربانی را تمسک گرفته دست به اقدام تازه زد. وی با رهبری حزب وحدت اسلامی که با رژیم ربانی درگیرجنگ بود و با "جنبش ملی اسلامی شمال " که به خاطر اخراج نیروهایش ازشهرکابل رنجیده بود و با مجددی که وی هم از ربانی و احمد شاه مسعود آزرده گشته بود، درتماس شده اتحاد نظامی یی را بنام " شورای عالی همآهنگی" به منظور سرنگون سازی رژیم ربانی ایجاد کرد و صبغت الله مجددی را در رأس آن قرار داد. این اقدام گلبدین نه تنها مایۀ تعجب عده یی خوش باورگردید، بلکه مردم چنین استنباط کردند که ضدیت های قبلی او با موجودیت ملیشه های دوستم درکابل که موجب شهادت هزاران انسان بیگناه گردید، دروغی بیش نبود. همچنان عضویت صبغت الله مجددی در " شورای عالی همآهنگی"، یعنی قرارگرفتن وی درکنار کسی که وی قبلاً او را با رکیک ترین الفاظ یاد میکرد و یاغی و باغی میخواند، داوری های مردم مبنی بر بی ثباتی در گفتار وانحراف در کردار مجددی را به کرسی اثبات نشانید. در آن شب و روز گفته شد که این " شورای همآهنگی" و ائتلاف سیاسی- نظامی درنتیجۀ تلاش و تمهید سازمان اطلاعات نظامی پاکستان و توافق جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت. گرچه ایجاد این شورا در آن زمان ظاهراً گلبدین را از انزوای سیاسی – نظامی علیه دولت ربانی نجات داد، ولی بهمان پیمانه، ویرانی شهر و کشتار بی پناهان را گسترش داد، موج آواره گیها را متلاطم ترو متراکم ترساخت، ستمگری، غارت، چپاول و تجاوز به ناموس مردم را سخت دامن زد، بیدردی و بی رحمی را تا بدانجا رسا نید که صبغت الله مجددی که چندی قبل گلبدین رژیمش را "رژیم بوش" خوانده و بالای طیارۀ حاملش شلیک راکت نموده بود، رسماً گفت: " برادر گلبدین حق

دارد به شهر کابل راکت بزند ... " بعد ازان، نیرو های حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری نیز که مناطق افشار، کوتهٔ سنگی، خوشحالخان مینه، دشت برچی، کارتهٔ ۳ و کارتهٔ ٤، دهمزنگ و کارتهٔ سخی را بدست داشتند، جنگهای شدیدی را علیه دولت ربانی آغاز کردند. یونس خالص امیر حرکت انقلاب اسلامی که به تازه گیها با دوشیزه ی جوانی عروسی کرده بود، بعوض دفاع و حراست از هستی، مال و ناموس مردمی که سالها از وی و جهادش در برابر رژیم دست نشانده پشتیبانی کرده بودند، به نحوی بیطرفی اختیار نموده در پشاور و اسلام آباد رحل اقامت افگند. جالب اینکه تعدادی از مامورین عالیرتبهٔ مربوط به شورا های " جهادی و قیادی " در روز هایی که آتش جنگ اندک فروکش میکرد، غرض حصول " معاشات" شان بکابل میرفتند و باز به همان پناهگاه اصلی شان (پشاور) برمیگشتند. در دوران جنگهای وحشتناک کابل، هیج فردی ازرهبران و مامورین عالیرتبهٔ " جهادی" و " قیادی" و اعضای خانواده های شان کشته، زخمی و یا متضرر نشد، بلکه همه تلفات جانی و مالی را همان اهالی بی بضاعت، بینوا و بی پناه کابل متحمل شدند.

هرچند ائتلافیون ضد رژیم ربانی میان خودشان سخت مشکوک و بی اعتماد بوده و در مدت هشت روز جنگ و گریز(از دهم الی هجدهم ماه جدی سال ۱۳۷۲ خورشیدی) با نیرو های حکومت ربانی، چندین بار دچاراختلال، اختلاف و سؤ تفاهم شدند، با آنهم، باساس گزارش های رسمی و غیر رسمی، علاوه از آنکه در اثر حملات متقابله ی نظامی، بخشهای بزرگی از شهر باستانی کابل به آتش کشیده شد، به تعداد پنجصد نفرکشته، چهارهزار نفر زخمی و حدود هشتاد هزار نفربی خانمان شدند.

مقامات پاکستانی که در اشتعال آنهمه جنگ ها و خونریزیها در شهر کابل نقش عمده داشتند، رهبران " شورای همآهنگی " را پس از شکست های پیهم شان، بار دیگربتاریخ بیست و چهارم ماه دلوسال ۱۳۷٤ خورشید در اسلام آباد گرد آورد و فیصله هایی را بالای آنها قبولاند. فیصله یا توافق این نشست چنین اعلام گردید:

استعفای ربانی ازریاست جمهوری، تشکیل حکومت مؤقت، غیرنظامی کردن شهر کابل و برگزاری انتخابات که آنهم به نتیجه نرسید .

" باروسلاف تروفیموف" یکی از نویسنده گان " وال ستریت ژورنال" در شماره ی ماه حمل



کسانیکه جنگهای کابل و ولایات را رهبری میکردند

سال۱۳۸۹ خورشیدی این نشریه، راجع به گلبدین و پیام ها و اشارات سیاسی وی به جانب دولت افغانستان و مقامات خارجی، چنین نوشت: " **گلبدین حکمتیار یک جنگسالار شریر، بی رحم و نیرنگ بازاست .او میتواند یکی از تکت های خروج امریکا از افغانستان باشد. کمپ پهناور شمشتو در حومهٔ شهر پشاورهمیشه یکی از منظم ترین وسازمان یافته ترین کمپ های پناهنده گان افغان درپاکستان بوده است. تنهاقانون حاکم در محدودهٔ مرز های این کمپ، قانون حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جنگسالار بی رحم است . در دههٔ ۱۹۸۰م زمانیکه این کمپ پایگاه اصلی حکمتیار درجنگ علیه ارتش اتحاد جماهیر شوروی بود،**

مردم در پشاور بعضی مواقع شاهد شناور بودن اجساد در کانالی بودند که از کنار این کمپ میگذ شت . آنها میدانستند که معنای آن چه بود؟ یکی دیگر ازدشمنان داخلی حکمتیاراز سر راه برداشته شده است . طی سه دهه گذشته، حکمتیار پیام های خشم مشابه را به هرکسی که خواسته است سر راهش قرار بگیرد، فرستاده است . به نظر میرسد که در اواخر دههٔ ۱۹۸۰، جنگجویان او بیشتر تمایل به حمله بر دیگر گروه های مجاهدین داشتند تا جنگیدن با نیرو های روسی . بعد از سقوط رژیم مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی، حکمتیار تلاش های نا موفق را برای بیرون کشیدن قدرت از چنگ دیگر رهبران مجاهدین رقیب خود به کار بست. سلاح ها و راکت های او بخش عمده ی شهر کابل را ویران کرد و تعداد بیشماری از غیر نظامیان را بخاک و خون کشاند ... با این حال، معروف است که حکمتیار زمانیکه با اهدافش جور بیاید، حرکات تعجب آوری انجام میدهد، ناگهان با دشمنان قدیمی اش که



اولین عمل سنگسار در " شهرنمونهٔ اسلامی" در تخار افغانستان (۱۹۹۱م)

سوگندخورده آنها را بکشد، متحد میشود. مردم ممکن است هر چیز دیگری در باره ی او بگویند، اما او همیشه آن چیزی را انجام میدهد که فکر میکند برای خودش بهتر است...

لازم می بینم این نکته را نیز در همین جا متذکر شوم که فاتحان ولایت تخار افغانستان (حزب جمعیت اسلامی" ربانی و " شورای نظار" پس ازپیروزی های نظامی شان، شهرتالقان مرکز ولایت مذکوررا در آن زمان، " شهرنمونۀ اسلامی" اعلام کردند. بنابران، عمل دلخراش سنگسار(زن و مرد) که ده ها سال به فراموشی سپرده شده بود، از سر گرفته شد. همانطور که عمل اعدام انسان در ملأ عام نیزدر روز های اول زعامت برهان الدین ربانی، یا اولین حکومت اسلامی مجاهدین در پارک زرنگار شهر کابل به نمایش گذارده شد.

سران شبکۀ استخبارات منطقه، هیأت های حکومتی پاکستان، امرای احزاب اسلامی آن کشور مانند قاضی حسین احمد، مولانا فضل الرحمن و نیزهیأت های کشورهای اسلامی مانند ایران، تونس، الجزایر و نمایندۀ سرمنشی عمومی سازمان ملل و غیره بارها درجریان جنگهای بیرحمانۀ تنظیمی وارد کابل شده و ظاهراً میان جوانب درگیرمیانجیگری میکردند تا اگر" جنگ متوقف شده کار باز سازی افغانستان آغازگردد"، ولی آنچه به هیچصورت حاصل نمیشد، توافق جانبین به قطع جنگ وخونریزی وویرانگری بود. زیرا، استخبارات نظامی پاکستان، روی پلان های



جنرال حمید گل رییس آی اس آی پاکستان با عبدالرسول سیاف وبعضی دیگر از رهبران تنظیمها ها

طرح شدهٔ قبلی اش، همه نوع تلاشها را یکی پی دیگر، بسیار ماهرانه خنثی و بی اثر میساخت. این شبکه پاکستانی، با نفوذی که بالای دستگاه دولتی ربانی داشت، هرزمانیکه نیرو های حزب اسلامی گلبدین درجنگ ضعیف میشدند یا شکست میخوردند، دفعتاً سر و کلهٔ یک یا چند تن ملا و مفتی و افسرپاکستانی بکابل ظاهرمیشد و یا یکی از مقامات حکومتی آن کشور اظهاراتی مینمود یااقدام به مسافرتهایی بکابل وتهران و تاشکند میکرد تا آتش بس مؤقتی برجانبین را تحمیل کند نه قطع جنگ و خونریزی را.

میرآقا حقجو که خود با احزاب اسلامی و امورجهاد سرو کار داشته، در صفحهٔ (٢٤) کتاب خویش که تحت عنوان " افغانستان و مداخلات خارجی" نوشته است، چنین مینگارد: **" ... اهداف عمده و استراتژیک پاکستان در رابطه با افغانستان عبارت بود از تضعیف قدرت و توانایی های ملی در افغانستان. ایجاد یک دولت ضعیف و همسو با پاکستان درآن کشور، کمرنگ ساختن روابط سیاسی- اقتصادي افغانستان با کشور هندوستان و جمهوری اسلامی ایران، همچنان تسلط بر راه های آسیای مرکزی و انتقال لوله های نفت و گاز از طریق افغانستان و خاتمه بخشیدن به مسألهٔ خط دیورند که پاکستان برای تطبیق اهدافش اقدام به ایجاد نا امنی و تشکیل گروههای فشار علیه دولت نو پای اسلامی و شدت بخشیدن به جنگ های داخلی افغانستان نمود. حاد شدن بحران سیاسی – نظامی و عدم نظم و امنیت در افغانستان عامل سلطهٔ کامل سازمان اطلاعات ارتش پاکستان یعنی آی. اس. آی در امور افغانستان و بستر مناسبی برای فعالیت های مافیای مواد مخدر، قاچاق اسلحه، سازمانهای جاسوسی و تروریسم بین المللی تحت رهبری آی . اس. آی پاکستان و گروه طالبان گردید که با ظهور طالبان توسط پاکستان و سازمانهای جاسوسی در صحنه سیاسی- نظامی افغانستان جنگ های داخلی بیش از پیش شدت بیشتری بخود میگیرد و بحران افغانستان گراف صعودی خویش را می پیماید ... "**

حالاکه از "حزب وحدت اسلامی" و نقش آن در جنگهای کابل و ائتلافش با دیگران سخن بمیان آمد، بد نیست اندکی در این بخش نیز مکث کنیم: هرچند منظوراز نکارش این اثر، بصورت عمده، افشای اهداف شوم و دسایس استعماری و خرابکارانهٔ حکومت پاکستان به رهبری شبکهٔ استخبارات نظامی آن کشور(آی. اس. آی) علیه سر زمین مادری مان افغانستان است که بالاخره

منجر به اشغال آن از طرف ملیشه های پاکستانی گردید. با آنهم، برای آنکه موضوع مداخله و تخریبات حکومت ایران و شبکۀ استخباراتی آن علیه کشورما مکتوم نمانده باشد، مقداری هم در این زمینه مینگاریم:

پروسۀ سقوط سلطنت محمد رضا شاه درایران، متعاقب رویدادخونین کودتای ثور در افغانستان تکمیل گردید و در فرجام، انقلاب اسلامی ملت مبارز ایران علیه شاه به پیروزی رسید، چنانکه استقرار رژیم جمهوری اسلامی به رهبری آیت الله خمینی در آن کشورنتیجۀ انقلاب مذکور بود. این دو رویداد تاریخی(کودتای ثور درافغانستان و انقلاب اسلامی در ایران) که یکی پی دیگر در دو کشور همسایه و همزمان رخ داد، نه تنها تکان های فکری- سیاسی را در منطقه ایجاد کرد، بلکه موجب تحولات و دگردیسی هایی در سایر نقاط جهان نیز گردید.

کودتای ثورکه در ۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ میلادی توسط عده یی از افسران "خلقی" حزب دموکراتیک افغانستان ویاری و رهنمایی مقامات روسی علیه رژیم جمهوری سردار محمد داوود صورت گرفت، درحلقات مختلف حزبی و دولتی جهان انعکاسات مختلفی داشت. احزاب به اصطلاح مارکسیستی پیرو ماسکو در هند، پاکستان، ایران، ممالک اروپایی و سایر کشورهای جهان از آن به گرمی استقبال نموده به جوشش و همکاری " احزاب برادر" به رهبری ماسکو بیشتر امید وار شدند، ولی احزاب و رژیم های غربی و اسلامی، بویژه کسانیکه افکار و اندیشۀ ترقیخواهانه ی ملی و مستقل داشتند، چه در منطقه و چه در قاره های مختلف دنیا از آن نگران گردیدند. درعین حال، پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت الله خمینی، افکار و مواضع افراد، احزاب و گروه های اسلامی درمنطقه و جهان را تقویت نمود وجنبش های اسلامی با الهام از انقلاب مذکور و پشتیبانی مالی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران، تحرکات نوینی را آغاز نمودند.

گرچه رژیم سلطنتی محمد رضا شاه که بخاطر خیزشهای داخلی ایران سخت پریشان بو ده و از پیروزی کودتای ثور و بمیان آمدن رژیم پیرو ماسکو در افغانستان پریشان تر گردیده بود، با آنهم در موقعیتی قرار نداشت که اقدامات مخالفانۀ فوری در برابر رژیم کودتا انجام دهد.

یا بعبارۀ دیگر، برپایی رژیم اسلامی در ایران و رژیم " کمونیستی " پیرو ماسکو در افغانستان، قطب بندیهای سیاسی – ایدئولوژیک جدیدی را در منطقه،خاور میانه و حتا شرق دور به

وجود آورد، بویژه، تجاوز نظامی شوروی در ۲۷ ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی به افغانستان، این قطب بندیها را جدی تر و منظم تر نمود. مردم افغانستان که باساس احساسات ملی و میراث اجدادی شان با دست خالی و یا با سلاح های ابتدایی واما مجهز با اعتقادات ملی وآزادیخواهانه در برابر تجاوزگران بپا خاسته بودند، از نظر عینی و ذهنی، قسماً برای پذیرش این قطب بندیها و متشکل شدن برای مقاومت مسلحانه آماده گی داشتند. همینجا بود که در مرحلهٔ نخست، دو کشور همسایه شرقی- غربی ما (ایران و پاکستان) ازجو مساعد سیاسی – ایدئولوژیک در افغانستان استفادهٔ اعظمی نمودند. چون در ایران رژیم اسلامی بنیاد گرای اهل تشیع و در پاکستان رژیم اسلامی – نظامی اهل تسنن به حاکمیت رسیده بودند، بنابران، هر یک بالنوبه احزاب و تشکلات مورد نظر خود را ایجاد، پرورش و حمایت نمودند. پاکستان " تنظیم " های اسلامی اهل تسنن و مطیع بخود را اجازهٔ رشد و فعالیت داد و رژیم اسلامی ایران به سازمان ها و تشکلات اهل تشیع افغانستان مساعدت های مالی، سیاسی و نظامی نمود.

بدین گونه، اگر ده ها تنظیم اسلامی درخاک پاکستان ساخته و پرورده شد، ده ها سازمان و تشکیل اسلامی درخاک ایران یا در رابطه با ایران نیزایجاد گردیدند.

گرچه تعداد احزاب و سازمانهای اسلامی اهل تشیع که بعد ازکودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی تشکیل گردیدند، خیلی زیاد میباشند، ولی با آنهم تا آنجا که اسامی برخی ازآنها برای نگارنده رسیده است، قرارآتی بوده اند:

سازمان نصر به رهبری عبدالعلی مزاری
حزب الله ...
سازمان رعد ...
سازمان رجا به رهبری سید نقوی
اسلام مکتب توحید به رهبری قاسمی
فداییان اسلام ...
جنبش اسلامی مستضعفین افغانستان به رهبری عبدالحسین اخلاقی، عاقلی و عرفانی
روحانیت نوین ...
حرکت اسلامی به رهبری محسنی

جبهۀ متحد انقلاب اسلامی به رهبری سید حسین عالمی
سازمان نیروی اسلامی افغانستان به رهبری سید ظاهر محقق
نهضت اسلامی افغانستان به رهبری افتخاری و یا یوسف ذکی
روحانیت مبارز   .. .
پاسداران جهاد اسلامی به رهبری محمد اکبری یا قربان علی محقق
حزب دعوت اتحاد اسلامی   ...
امت اسلامی افغانستان   ...
شورای اتفاق اسلامی به رهبری سید علی بهشتی
جنبش مسلمانان مبارز   ...
جنبش مقاومت اسلامی   ...
جبهۀ آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان   ...
جبهۀ مرکزی کابل   ...
حزب اسلامی رعد افغانستان   ...
حزب دعوت اسلامی افغانستان   ...
حریت اسلامی افغانستان   . .
اتحادیۀ علمای افغانستان
مجاهدین خلق افغانستان
نسل نو هزاره.

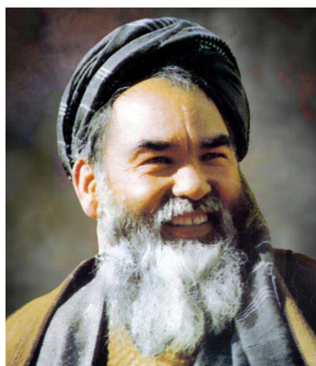
سلسله یی ازتشکلات خورد و کوچک دیگر نیز در داخل و خارج افغانستان بنام های مختلف و با پسوند های اسلامی آمدند و رفتند و یا انشعاباتی در درون بعضی از آنها رخ داد. مثلاً، گروه های " حزب الله " تاکنون بیشتر از ده شاخه اند بنام های جندالله، حزب الله قاری علی احمد، حزب الله رئووف الاسلام، انصار المهدی، تیپ رسول الله، جرگه آل نبوت، حزب خدا و امثالهم. اما، عمده ترین این سازمان ها، همان هایی بودند که پس ازتلاشهای زیاد و پا درمیانی های مقامات جمهوری اسلامی ایران درسالهای۱۳٦۷-۱۳٦۸ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) باهم ائتلاف نموده درنتیجه، " حزب وحدت اسلامی افغانستان" را بنیاد نهادند که آنها عبارت بودند از: سازمان نصر، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد اسلامی، جبهۀ متحد انقلاب اسلامی، سازمان

نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی و حزب الله و شخصیت هایی که در رأس گروه های متذکره قرار داشتند عبارت بودند از آیت الله میر حسین صادقی، پروانی، عبدالعلی مزاری، محمد کریم خلیلی، محمد ناطقی، سید عبدالحمید سجادی، عزیزالله شفق، قربانعلی عرفانی یکاولنگی و غیره.

دریک اعلامیه به این مناسبت میخوانیم: " ... **تعدادی از مسئولین بتاریخ ۱۲-۳-۱۳٦۸ به سیزده ولایت کشور که اکثراً شیعه نشین هستند، نامه نوشتند که بتاریخ ۲۲-۳-۱۳٦۸ در مرکز بامیان جهت تصمیم گیری نهایی جمع شوند. اما در ۱٤-۳-۱۳٦۸ ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی پیش آمد و جهان اسلامی در سوگ این بزرگ پرچمداراسلام ناب محمدی به عزا نشست و مردم مسلمان افغانستان مخصوصاً هزاره جات، چهل روز را عزای عمومی گرفتند و لذا جلسهٔ پیشنهاد شده در موعود مقرر صورت نگرفت و مجدداً به همگی ابلاغ گردیدکه پس ازمراسم اربعیین حضرت امام در تاریخ ۲٤-٤-۱۳٦۸ در بامیان حضور بهم رسانند ولذا بتاریخ ۲۵-٤-۱۳٦۸ رهبران و مسئولان جهاد از سراسر مناطق شیعه نشین و ازکلیه احزاب وگروه ها جلسات تاریخی و سرنوشت ساز خود شان را آغاز کردند.این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد و اعضای شرکت کننده پس از ۱٦ دورجلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحادکامل گروه اتخاذ نموده وکمسیونی را مأمورنمودندکه قطعنامه ای را تحت عنوان " میثاق وحدت آماده نمایند (۱).**

"واقعیت امر این بودکه پس ازانقلاب اسلامی ایران، و بنابر اهداف و خیال پردازی هایی که رهبران آن جهت نفوذ و اثر گذاری انقلاب شان، بین نهضت ها و سازمان ها درکشورهای اسلامی داشتند، اداره یی را تشکیل نمودندکه (واحد نهضت ها) نام داشت. این اداره موظف بود تا با رهبران گروهها و سازمان های اسلامی در سراسرجهان تماس حاصل نماید و ایشان را با تبلیغ و تمویل و تطمیع حتی المقدور به ایران پیوند دهد ... متأسفانه بدانگونه که جنرال اختر و جانشینان وی در آی اس آی بین احزاب افغانی مقیم پاکستان، تبعیض و تفرقه ایجاد کردند و برای اهداف و مرام های بعدی این کشورزمینه سازی نمودند، ادارهٔ نهضت ها و حلقه های رهبری ایران نیز با تأیید و تمویل یک گروه و تردید و تضعیف گروه های دیگر، تفاوت ها و تضاد هایی را بین احزاب و سازمان های افغانی ساکن در ایران خلق نمودند و بار و بالند گی آنان را دستخوش دگرگونی ساختند. .. درجریان این لطف ها وکم لطفی ها، همانطورکه

حکمتیار شخص مطلوب آی ایس آی در پاکستان بود و نازش را نیازمندانه ارج می نهادند و به تبارزش در صحنۀ نظامی و سیاسی اهتمام می ورزیدند، ادارۀ نهضت ها و مقامات جمهوری اسلامی ایران نیزاز میان همه احزاب و گروه های اهل تشیع افغانستان، " سازمان نصر" را بر گزیده بودند و آنرا در ابعاد مختلف تأیید و تقویت میکردند..." (۲)



عبدالعلی مزاری رهبرحزب وحدت اسلامی

میرآقا حقجو نیزدرصفحۀ (۲۳) کتابش (افغانستان و مداخلات خارجی) مینویسد: " ... **درآنجا بیشتر عملکرد واحد نهضت های سپاه پاسداران به عنوان عامل عمده واصلی جنگ های داخلی بین شیعیان افغانستان مورد ارزیابی قرار گرفته که با محوریت بخشیدن به سازمان نصر و حتی با تشکیل حزب و حدت اسلامی با حاکم ساختن اعضای سازمان نصر افغانستان در حزب وحدت اسلامی به عنوان محور کل تشیع افغانستان، باعث رنجش اکثریت شیعیان افغانستان از جمهوری اسلامی و تشدید اختلافات و جنگ بین شیعیان افغانستان گردید. "**

چون سازمان نصر، باساس برخورداری ازحمایت های همه جانبه ی جمهوری اسلامی ایران، عملکرد های تندروانه ی جهادی و اقدامات تصفیه وی میان مجاهدین افغان ازشهرت بیشتربهره مند بوده و یکی از اعضای برجسته ی " حزب وحدت اسلامی " به حساب میرفت، بنابران، بهتر خواهد بود اندکی بیشترپیرامون آن بنویسیم:

سازمان نصر، نخست در سال ۱۳۵۸ خورشیدی بنام " گروه نصر" درشهرقُم ایران اعلام موجودیت نمود. در آن زمان، اشخاصی چون سید حسین حسینی، ضامن علی واحدی، عبدالعلی

مزاری، میرحسین صادقی، قربانعلی عرفانی، یوسف واعظی، عبدالحسین اخلاقی، خادم حسین ناطقی و عزیزالله شفق از جمله ی مؤسسین این گروه بحساب میرفتند. این نکته نیز گفتنی است که " گروه نصر" درسال ۱۳۵۸ خورشیدی از ادغام سه حلقه ی ایدئولوژیک – سیاسی بنام های " مغول پارت" (بعداً حزب حسینی) به رهبری میرحسین صادقی، کریم خلیلی، شفق و سید عباس حکیمی و همچنان، حلقه ی " شباب الهزاره" به رهبری حجت الاسلام قربانعلی عرفانی و حلقه ی " روحانیت مبارز" به رهبری ضامن علی واحدی و اسحاق رضایی عرض وجود نمود.

" گروه نصر" وقتی به " سازمان نصر افغانستان" مبدل شد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اعضای " گروه مستضعفین" مانند سید عبدالحمید سجادی،محمد ناطقی،مصطفی اعتمادی،مهدوی اصغری، صابری لعل و امثالهم در مشهد به این گروه پیوستند. سازمان نصر در سال ۱۳٦۱ خورشیدی دچارتصفیه ی فکری – سیاسی گردیده با وابسته گی بیشتر به جمهوری اسلامی ایران، خط اسلامی امام خمینی بر آن مسلط شد.

حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری عبدالعلی مزاری بود که بعد ازسقوط رژیم کودتای ثور، حدود چهارسال، جنگهای خونینی را علیه رژیم اسلامی برهان الدین ربانی در شهر کابل به راه انداخت وهزاران تن از هردو جانب جانهای شانرا از دست دادند ودرسرکوب وحشتناک (افشار) که از طرف نیرو های مشترک حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود صورت گرفت، صدها تن مرد و زن و کودک بیگناه هزاره بصورت فجیعانه یی بخاک و خون غلتیدند.

قابل یاد آوریست که درجریان جنگ هشت سالۀ ایران وعراق، هزاران نفر هزارۀ افغانستان که به سرزمین ایران پناهنده شده بودند، یا باساس احساسات مذهبی و یا بالاجبار ازطرف مقامات جمهوری اسلامی ایران به خط اول جبهۀ جنگ فرستاده شده وگوشت دهن توپ گردیدند. ولی این قربانی عظیم هموطنان عزیز ما در دفا ع ازخاک ایران تا کنون نه تنها مسکوت گذاشته شده است، بلکه به هیچ یک از خانواده های شهدا، از نظر انسانی عاطفی و حقوقی التفاتی صورت نگرفته است .

ملیت هزارۀ افغانستان که شیعه مذهب بوده و عمدتاً در مناطق کوهستانی، صعب العبور و کم حاصل مرکزی کشور سکونت دارند، نه تنها درطول سده ها ازطرف رژیم های شاهی استبدادی مورد تحقیر، استثمار، قتل و غارت قرار گرفته اند، بلکه از نظر اقتصادی و معیشت زنده گی

همیشه دچارسختی های طاقت سوزی نیز بوده اند. این مردم جفا دیدهٔ وطن، بد ترین قتل و غارت را در اواخر قرن نزدهم و در عصر امارت عبدالرحمن خان متحمل شدند که مرور این داستان، قلب هر جنبنده یی را داغدار میسازد. تاریخ مردم هزارهٔ افغانستان مشحون از دلیری، مقاومت و سخت کوشی بوده حُب وطن از جملهٔ شعایر اصلی واساسی آنها میباشد. ولی دگرگونی های فکری وسیاسی در منطقه و بخصوص، پیامد اشغالگری قشون روس درافغانستان، عده یی از تشکلات سیاسی را به رژیم جمهوری اسلامی ایران وابسته ساخت وبا نفوذ اندیشه های افراطی در میان آنها، بعضی از سازمان ها مانند سازمان نصر، حزب الله، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد اسلامی، سازمان نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی و ... و ... با زور گویی خاصی در مناطق مربوط، موجب افتراق مجاهدین اهل تشیع گردیده و عدهٔ زیادی از فرزندان صادق و روشنفکران دلسوز وطن را با روشهای " حزب اسلامی گلبدین" به قتل رسا نیده و ازصحنه راندند. در اینجا، یک سند بدست آمده از این نوع سازمان ها که با " ملحد" خواندن و " مباح الدم" شناختن افراد و شخصیت های آزاده و ضد اسارت میهن مان، اهداف و نیات اصلی فکری- سیاسی شانرا به خوانند بیان میدارد، درج میشود:

درشب و روزیکه جنگهای تباهکن میان رژیم ربانی و تنظیم های مؤتلفه در شهر کابل ادامه داشت، نه تنها ایالات ومناطق مختلف کشور بصورت ملوک الطوایفی میان امرا، قوماندانها و جنگ سالاران تازه به دوران رسیده منقسم شده بود، بلکه راه های ورودی بکابل نیزاز سوی جنوب، جنوب شرق و شمال مسدود گردیده بازهم به اشارۀ (آی. اس. آی)از رسیدن مواد خوراکی، مواد سوخت و سایر مایحتیاج اهالی بی بضاعت شهر کابل حتا در موسم سخت سرما جلوگیری میگردید و کاروان های مواد ضروری را که ازطرف مؤسسات خیریۀ مربوط به سازمان ملل به مردم گرسنۀ کابل فرستاده میشد، درمسیر راه، بیرحمانه غارت میکردند.

تقسیم بندی مناطق و ولایات کشور در این دوران چنین بود: مرکز شهرکابل، بخشی از ولایت پروان، تخار و بدخشان و قسماً قندوز بدست برهان الدین ربانی بود. جلال آباد و متعلقات آن در اختیار " شورای جهادی ننگرهار" بود که در رأس آن حاجی عبدالقدیر یکی از قوماندان های

حزب اسلامی مولوی "خالص" قرار داشت. هرات، فراه، غور وهلمند زیر فرمان جنرال اسماعیل خان بود. قندهار، زابل وغزنی در قلمرو قوماندان های مختلط جهادی قرار داشت. مزار، شبرغان و فاریاب وتوابع آن متعلق به " جنبش ملی- اسلامی" به رهبری عبدالرشید دوستم بود. بغلان، لوگر، بخشهایی از سروبی و لغمان و نقاط دیگر تحت قلمرو حزب اسلامی گلبدین و بالاخره، بامیان، بخشی از وردک و قسمت های غرب شهر کابل بدست " حزب وحدت اسلامی" به رهبری عبدالعلی مزار بود.

این تقسیمات زورگویانه، جهادی و تنظیمی، با اشتعال آتش جنگهای خونین و نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی گسترده، توأم با ویرانی عظیم کشور، بی حرمتی به انسان و انسانیت، محو اخلاق وفرهنگ و همه گونه داشته های علمی و تاریخی مان عجین گشته بود. در واقع، بازتاب طرح ها و پلانهای مخفی سازمان های اطلاعاتی منطقه و بخصوص " واواک" ایران و " آی. اس. آی " پاکستان علیه افغان و افغانستان بوده است که قدم به قدم به اثبات نیز رسید.

نجیب الله آخرین رییس رژیم دست نشانده، آنگاه که درک کرده بود واپسین روز های حاکمیت خونین اش را پشت سر میگذارد وحزب حاکم آخرین نفس هایش رامیکشَد،از ورای امواج رادیو- تلویزیون خطاب به مردم مظلوم افغانستان میگفت: " وقتی ما برویم و آنهمه گروه های مسلح مخالف به شهر کابل سرازیرمیگردند و آنگاه، جنگهای قاتلانۀ کوچه به کوچه و خانه بخانه مشتعل خواهد شد و همه چیز تان به غارت خواهد رفت " وزمانیکه این دیکتاتورحزب دموکراتیک خلق و عضو فعال کی جی بی، دوران پناهنده گی اش را در داخل دفترسازمان ملل درکابل سپری میکرد وطبعاً غُرشِ هولناک موشک ها و فریاد المناک خانواده های شهر کابل را می شنید، شاید بخاطر آنکه پیشگویی هایش تحقق یافته بود، بخود می بالید، اما، آنچه مسلم بود و هست اینست که رژیم وی با همکاری نزدیک نیرو های مهاجم روسی، کارکردهای دستگاه جهنمی " خاد " و " واد " در ایجاد چنان اوضاع و حشتناک وبی سابقه سهم فعال و هدفمندانه یی داشته اند. آیا نجیب الله پس از سقوط خوست نگفته بود که " حال که خوست بدست ما نیست، بگذار بدست دشمن هم نباشد" ؟ و آیا آنچه از هجوم و غارت مجاهدین و فوج پاکستان در آنجا باقی مانده بود، او با پرتاب ده ها موشک " سکاد " روسی نابودش نکرد؟ آیا او و سایر رهبران سر سپردۀ حزب مذکور، هزاران عنصر عقده مندِ بیسواد، بی رحم و خود فروخته ی شریر را در چهارچوب تشکیلات طویل و عریض " خاد " و وزارت " واد "

گِرد نیاوردند، مسلح نساختند و بجان مردم وتشکلات جهادی رها نکردند؟ و آیا همین عناصر شریر و عقده مند در آستانۀ سقوط رژیم، با ریش های دراز و "لنگوته " و "پکول " به آغوش قوم بازیهای تنظیم های جهادی و اسلامی نخزیدند؟



ارگ ریاست جمهوری درکابل که استادخلیل الله خلیلی آنرا قصابخانۀ تاریخ خوانده است

حزب اسلامی گلبدین به دستور آی. اس. آی، شاهراه کابل– جلال آباد و عبدالرشید دوستم نیز در نتیجۀ تماسگیریهای سردار آصف علی وزیرامورخارجه و جنرالان آی اس آی پاکستان، شاهراه کابل– حیرتان را به روی شهریان کابل مسدود نمود. راه چمن – قندهار هم قبلاً از طرف مقامات نظامی پاکستان بسته شده بود. این محاصرۀ شدید اقتصادی کابل، برای ربانی که در رأس دولت اسلامی قرار داشت و اراکین دولتش و همچنان برای جنگجویان مسلح وی چندان کشُنده نبود، زیرا از یکطرف هنوز ذخایر کافی نفت و سلاح و خوراک را در اختیار داشتند و از طرف دیگر، درصورت نیاز، میتوانستند محاصره را به زور سلاح بشکنند و راه خود را به سوی مواد مورد ضرورت بکشایند و اما مشکل بزرگ و خطرمرگ دامنگیر اکثریت اهالی بینوای شهر کابل بود که نه اندکترین امکان نجات داشتند و نه کسی یا جناحی از آنها حمایت میکرد. اوضا ع آنقدر برای مردم کابل دشوار و طاقت فرسا گردیده بود که هرگاه به اثر وساطت عربها یا پاکستانی ها، یکروز میان جناح های درگیر، آتش بس برقرار میگردید، تفنگداران و راکت اندازان، بجای آتش باری بالای یکدیگر، دست بهم داده به غارت شهر، چپاول منازل مردم و

تجاوز به ناموس شهروندان می پرداختند. به مناسبت یکی از همین نوع رویداد های شرم آور، ازکابل گزارش داده شد که:

" پانزدهم فبروری که برای یکروز باریدن راکت متوقف شد، افراد و گروه های خدا نا شناس و عاری از شرافت انسانی بجان مردم بیگناه افتادند، چندانکه هرج و مرج مطلق حکمفرما شد و کابل در موجی از جرم و جنایت و قتل و غارت و انواع تجاوز دست و پا زد. مسوول این جنایات فجیع و ننگین که افراد درگیر درجنگ خوانده شده اند در پیشگاه خدا و اهل وطن و مردم جهان سر افگنده و شرمسار اند و در هردو جهان زیانکار. تعدی و تجاوز و مردمکشی و وطن سوزی چه به شکل راکت اندازی و ویرانی و تباهی شهر باشد و چه بصورت هجوم بخانه های مردم و بر رهگذران و غیره، جنایت محض و دور از شئون دینی و انسانی و وطنداری است . ما به چنین اعمال لعنت میفرستیم و جانیان بی همه چیز را در هر لباس و زیرهر عنوانی که به ارتکاب جنایت دست یازند مستوجب نفرین میشناسیم . "
(هفته نامۀ امید- ماه فبروری ۱۹۹۳م)

آنچه مسلم بوده وهست اینست که در ارتکاب آنهمه غارت و جنایت، افراد تبلیغاتی و مسلح استخبارات منطقه دست فعال و غرض آلودی داشتند. زیرا، باساس توطئۀ شبکه های مذکور، نه تنها از ناحیۀ سیاسی در راه ایجاد یک دولت مرکزی و تأمین وحدت ملی مردم افغانستان بعد از پیروزی بزرگ ملی، باید موانع خلق میشد، بلکه از رهگذر اقتصادی، تاریخی، فرهنگی، قومی و زبانی نیز بایستی ضربات محکمی به نظم عادی و عنعنوی این کشور و مردم دلیرآن وارد می آوردند. چنانکه در بحبوحۀ ارتکاب همین نوع اعمال و حرکات خصمانه و بیرحمانه، اسباب و لوازم دوایر دولتی، فابریکه ها ی تولیدی، ماشین آلات، وسایل نقلیه، اسناد مربوط به آرشیف ملی، وزارت امور خارجه و دیگر وزارتخانه ها، موزیم کابل که در نوع خودش کم نظیر بود، کتابخانه های دولتی، عامه و خصوصی و حتا وسایل نظامی از قبیل عراده جات، زرهپوش ها، سلاح ها و لوازم عسکری و خلاصه، هر آن چیزی را که در نظر می آمد، غارت کرده بصورت (عمده و پرچون) به سوی پاکستان، ایران و اروپا انتقال دادند. آنان به حدی بیرحمی و بی مروتی بخرچ دادند که وقتی مطمئن شدند که دیگر چیزی بنام سامان و وسایل کارآمد به روی زمین کابل و ولایات باقی نمانده است، به عمال خرابکارخویش دستور دادند تا آنچه در زیر زمین وجود دارد از قبیل مواد معدنی، سیم و کیبل برق، ریشۀ درختان مانند ریشۀ درخت پسته در

مناطق هرات و بادغیس و جاهای دیگر، و حتا استخوانهای مرده گان را از قبرستان ها کشیده و در برابر روپیهٔ پاکستانی و دالر امریکایی به پشاور برسانند.

طوریکه در مباحثات قبلی نیز گفته آمد، شعبده بازان شبکه های استخبارات منطقه و به ویژه استخبارات خون آشام نظامی پاکستان و احزاب وسازمان های افراطی بنیادگرای آن کشورها، زمینهٔ ذهنی چنین اعمال ناروا و جنایتکارانه را بصورت بسیار ماهرانه دربین رهبران و افراد" تنظیم" های اسلامی- جهادی مساعد ساخته بودند. مثلاً به آنها گفته بودند که " دین اسلام، گرفتن غنیمت جنگی را اجازه داده و این غنیمت جنگی شامل زن (ناموس دیگران)، اسپ (مال و منال مردم) شمشیر (سلاح و وسایل جنگی) میباشد".و تصاحب آنها روا ست. یا بعبارهٔ دیگر، بر وفق چنین تعبیر و تفسیر از غنیمت جنگی (آنهم درخاک خود ی و کشورخودی)، هرتعداد زن وفرزند جانب مقابل که درجریان یا ختم جنگ بدست تان می افتد، بحیث کنیز و غلام برای خود تان نگهدارید. هرقدر سلاح جنگی و وسایل نقلیهٔ عامه که به چنگ تان درمی آید، مال خود تان است و هر اندازه مال و دارایی باشنده گان یک شهر یا یک محل که به دست تان می رسد، تصاحبش کنید که "حلالِ در حلال" است .

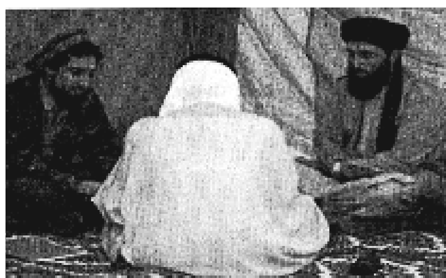
این، تنها نبود. اجنت های آی .اس.آی پاکستان طرق منفجر کردن تانکهای ارتش و طیاره های موجود در میدان های هوایی افغانستان را برای افراد تنظیم های جهادی هم می آموختاندند و هم خودشان در این عمل خاینانه سهم فعال میگرفتند. آنها پس ازانفجاردادن این وسایل جنگی، پارچه ها و پرزه های آنرا تا بازار های راولپندی و پشاور و کراچی میرسانیدند. اشیای گرانبهای موزیم کابل متأسفانه زینت بخش منازل و کلکسیونهای سران پاکستانی مانند بی نظیربوتو، نصیرالله بابر، سردارآصف علی، نوازشریف و جنرالان نظامی و استخباراتی آن کشورگردید. جنگلات ولایت پکتیا و کنر از طرف تاجران پاکستانی، به وسیلهٔگماشته های" افغانی" آنها وسیعاً قطع شده و بلا وقفه به پاکستان انتقال یافت.

قبل از آنکه به تحولات بعدی اوضا ع سیاسی – نظامی و اقدامات اشغالگرانهٔ پاکستان بپردازیم، نمونه های کوچکی از بربریت تفنگداران جناح های مختلف تنظیم های اسلامی- جهادی حاکم و متخاصم در شهر کابل را که از ماه اپریل سال ۱۹۹۲ تا ماه دسامبرسال ۱۹۹٦ میلادی انجام داده شده است، در اینجا درج میکنیم:

- هجوم مسلحانه به منازل شخصی مردم
- قتل بی باکانه و بیرحمانهٔ رییس خانواده پیش چشم زن و فرزند وی
- سرقت مال و دارایی خانواده ها بصورت عریان و آشکار
- قطع کردن دست و پای انسان و بعدا طعمهٔ سگ ساختن آن، بازهم جلو چشم اعضای فامیلش
- کوبیدن میخ به فرق انسان اسیر
- اره کشیدن و دونیم کردن پیکر انسان اسیر
- بریدن پستان زنان اسیر
- پختن گوشت انسان و خوراندن آن بالای اسیران
- ادرار کردن به دهن فرد اسیر
- بریدن سر انسان و گذاشتن آن روی تابهٔ داغ و از این طریق تماشای " رقص مرده"
- متوقف کردن زن حامله در راه بیمارستان غرض تماشای دستجمعی عمل ولادت
- بازداشت و شکنجه کردن ده ها اسیر در زیر زمینی های تاریک و متعفن و نگهداری آنان بدون دادن آب و نان تا آخرین رمق زند ه گی-
نگهداری زنان بصورت کاملاً برهنه در باز داشت گاه ها، وادارساختن آنان به کار شاق و تحمیل عمل جنسی برآنها
- اختطاف پسران جوان غرض انجام دادن عمل لواط و یا اخاذی از والدین و اقارب آنها
- تاراج عمدی آثارعلمی و ارزشهای ملی، تاریخی و فرهنگی و انتقال آنها به کشور های خارج.

عکسها با آنکه زبان ندارند، ولی سخن میگویند







عبدالله عزام با رسول سیاف



جنرال اسحاق خان در آشتی سازی گلبدین ؟؟؟ و حکمتیار

یادداشتهای فصل ششم

۱)شناسنامۀ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان- صفحۀ ۲٤۲- چاپ ایران

۲) (تحولات دهلی جدید)سیاسی جهاد افغانستان- صفحۀ ۷۲- چاپ (۱)

فصل هفتم

ظهور طالبان و بازی دیگر

هنوزکابل و ولایات با مردم جنگزده وحرمان کشیدهٔ آن در چنگال تنظیم های اسلامی- جهادی و استبداد قرون وسطایی آنها و نیز در میان آتش متقاطع جنگها، موشک پرانی ها و انتقامکشَی های خونین و بی سابقهٔ آنان میسوختند و می ساختند که مصیبت بزرگتر دیگری بازهم از طرف حکومت پاکستان، البته با طرح و حمایت مخفی کشور های امریکا، بریتانیا و عربستان سعودی، از راه کویته- چمن بالای مصیبت دیده گان سر زمین افغانستان فرستاده شدند. تاریخ دوم ماه آگست سال ۱۹۹۵ میلادی بود که رسانه های گروهی، خبر بر خورد مسلحانهٔ گروه طالبان در مرز قندهار- چمن (سپین بولدک) با نیرو های جهادی مستقر در آن نواحی را منتشر کردند.

نام " طالبان" که یک پدیدهٔ نوظهور و کاملاً نا آشنا در اذهان مردم بود، همه را متعجب و کنجاو ساخت. مخصوصاً که این گروه نه تنها قوماندان های حزب اسلامی گلبدین (سرکاتب) و " امیرلالی" قوماندان جهادی جبههٔ نجات ملی را به سرعت شکست دادند، بلکه کاروان امتعهٔ پاکستانی را که قرار بود از راه چمن – قندهار- هرات، راهی ترکمنستان شود، از چنگ " قوماندان لالی" و یارانش نجات داده و بصورت معجزه آسا به سوی شهر قندهار و سایر مناطق به پیش تاختند.

اهل سیاست و کیاست، باساس درک و شناخت دقیقی که از ساختار نیرو های جهادی و مقاصد استعماری آی. اس. آی وحامیان قدرتمند آن در اطراف افغانستان داشتند و بخصوص، ازماهیت حمله و رهایی اموال پاکستانی ازدست جهادیهای قندهار، ازهمان آغاز ماجرا فهمیدند که گروه طالبان کیانند؟ ازکجا آمده اند؟ چه میخواهند و در عقب آنها چه نیرو یا نیرو هایی قرار دارد؟ اما متأسفانه در عین حال، بودند عدهٔ زیاد دیگری به شمول منابع مختلف خبرگزاریها که تا مدتها یا عمدی و یا غیر عمدی، طالبان را " گروه ناشناخته"، " فاتحان مرموز" و " مجاهدین

نا راض از تنظیم های اسلامی " معرفی نموده بعضی از آنها حتا ریشهٔ آنان را تا دوران جهاد علیه روسها و " تفنگداران عدالتخواه " میرسانیدند.

موضوعی که گزارشگران را بیشتر به شک و تعجب وامیداشت، این بود که چطور این گروه نو ظهور در برابر نیرو های مسلح جهادی که تجارب کافی جنگی داشته غرض حفظ قدرت حتا یکدیگر را می دَرَند، پیوسته پیشروی میکنند، بدون آنکه کسی در برابر شان مقاومت نشان دهد؟ این بخش ازتحلیلگران و خبرنگاران بسیار زود درک کردند که طالبان علاوه از بلند کردن شعار " تأمین امنیت" و " ضدیت با حاکمیت استبدادی تنظیم های جهادی"، با یک دست قرآن را حمل میکنند و با دست دیگر شمشیر و دالرامریکایی را.

در اثنایی که طالبان با سلاح های پیشرفتهٔ خفیف و ثقیل، مرز افغانستان – پاکستان را عبور نموده داخل قندهار شدند، با آنکه شواهد و علامات انکار نا پذیر مبنی برحمله و تجاوزپاکستان بخاک افغانستان در زیر نام " طالبان" کاملاً مشهود و مبرهن بود، باز، برهان الدین ربانی آنها را " فرشته های صلح" و "حرکت خود جوش" نامیده به والی و قوماندان ارتش مستقر در قندهار دستور داد تا به این پدیدهٔ نو ظهورتسلیم شده ولایت را با کلیه ساز و برگ نظامی آن به آنها بسپارند. علاوه ازان، ربانی مقدار معتنابهی پول نیز برای این " فرشته های صلح " به قندهار فرستاد. (قراراظهار وحید مژده، منتشرهٔ سایت خبری بی بی سی مورخ ۱۳۸۹/۳/۱۳ خورشیدی، "ابتدا دولت استاد ربانی در تقویت طالبان نقش داشت و در آن زمان ۷۸ ملیارد افغانی از بودجهٔ دولت اسلامی به طالبان به وسیلهٔ صدیق چکری، مولوی عبدالعزیز و سخی داد فایز به منظورتضعیف حزب وحدت و حزب اسلامی پرداخته شد")

علل و انگیزهٔ اصلی این اقدام غیر منطقی برهان الدین ربانی پسانها از سوی بعضی منابع مؤثق افشا شد و آن این بود که ربانی در اثر تماسگیریهای سازمان استخباراتی پاکستان، با این حمله و اشغال موافقت خودش را نشان داده و مشروط ساخته بود که این اقدام نظامی موجب راندن رقبای تنظیمی اش (بخصوص حزب اسلامی گلبدین و حزب وحدت اسلامی) ازنواحی کابل و بعضی مناطق دیگر گردد.

انتونی دیویس" کتابی دارد بنام " طالبان چگونه به قدرت نظامی تبدیل شدند؟" که توسط محمد نور اکبری ترجمه شده ودر نشریهٔ " میزان" سال ۱۹۹۸ میلادی متعلق به سفارت افغانستان در

دهلی بچاپ رسیده است . نویسندهٔ این کتاب در بخشی از اظهارات خویش چنین میگوید: " ... سرویس استخباراتی آی اس آی پاکستان مدتها قبل شبکه هایش را به داخل، اطراف و نواحی قندهار تأسیس نموده بود، جایی که پاکستان یک قونسلگری داشت و آی اس آی ارتباطات نزدیک خودش را با قوماندانان به اصطلاح شورای قوماندانان میدان هوایی بر قرار ساخته بود"

او همچنان مینویسد: " ... در برج سپتامبر، ملا محمد ربانی یک تن از رفقای نزدیک عمر{ملاعمرآخند} با چند تن از همراهانش کابل رفته و رییس جمهورکشور{برهان الدین ربانی} را ملاقات نموده است . طی این ملاقات تأیید رییس جمهور را از عملکرد های شان و حمایت پولی وی را بدست آوردند ... "

طالبان چگونه آمدند؟

برای آنکه موضوع نزد خوانندهٔ عزیز دقیقاً ریشه یابی گردد، قبل از پرداختن به انکشافات بعدی مسأله، سند معتبری را به زبان انگلیسی و ترجمهٔ دری آن در اینجا درج میکنیم که از طرف کمیتهٔ ضد تروریسم مجلس سنای ایالات متحدهٔ امریکا در سال ۱۹۹۰ میلادی بیرون داده شده و درهمان سال در شمارهٔ هفتم و هشتم مجلهٔ " آیینهٔ افغانستان" در کالیفورنیای امریکا بچاپ رسیده است:

ترجمهٔ دری سند فوق قرار آتی است:

" کمیتهٔ تحقیقاتی حزب جمهوریخواه پیرامون تروریسم و جنگهای غیر متعارفی

واشنگتن دی . سی – ماه اپریل ۱۹۹۰ م

دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) یک " اردوی افغانی" را بصورت آشکارا تربیه نموده، توسعه داده، کنترول کرده و آنرا به منفعت حزب اسلامی گلبدین حکمتیار استعمال و بکار می اندازد.{ درحالیکه بعداً این اردوی مجهز بنام طالبان و بجای حزب اسلامی گلبدین بکار انداخته شد} آی. اس. آی قصد دارد تا این قوای افغانی را برای درهم کوبیدن دیگر قوای مجاهدین که در داخل افغانستان بصورت محلی فعالیت دارند، بکار برده ودر فرجام راه را برای پیروزی گلبدین حکمتیار هموارساخته و یا طرق حل سیاسی مسئله افغانستان را به شکلی در



TASK FORCE ON TERRORISM & UNCONVENTIONAL WARFARE

HOUSE REPUBLICAN RESEARCH COMMITTEE

U.S. HOUSE OF REPRESENTATIVES
WASHINGTON, D.C. 20515

PAKISTAN'S AFGHAN ARMY

The Pakistani Inter-Service Intelligence (ISI) is significantly expanding the "Afghan Army" it controls and is using it on behalf of Gulbaddin Hekmatiyar's Hezb-i-Islami. The ISI intends to use these Afghan forces in order to attempt to crush locally based resistance forces inside Afghanistan in order to pave the way for a Gulbaddin victory or a political settlement acceptable to Islamabad. The Pakistanis started organizing this Army from defecting DRA troops and specially recruited refugees back in 1986 and have used it against other Afghan resistance forces and Pakistani Pushtun tribesmen, and now stands ready to carry out Pakistan's Grand Design for the region.

The recruitment and training of new units for the ISI's Afghan Army increased significantly in recent months in anticipation of the resumption of fighting in the spring. Initial estimates from resistance sources suggest that the current 2,000-2,500 man army is being tripled in size at least, and that the quality and quantity of its equipment has improved significantly. Most of the weapons and equipment provided to this Army comes from ISI stockpiles earmarked for distribution to the Afghan resistance.

Although predominantly Afghan, the Afghan Army is largely under the command of Pakistani officers or Afghans closely controlled by the ISI. Reportedly, there are also a few Arab officers, mainly from Egypt and the Gulf Shiekhdoms, in its ranks. The Pakistani officers are ostensibly volunteers who have resigned their commissions in order to join the Afghan Jihad. However, resistance sources insist that these Pakistani officers and NCOs still belong to the ISI and the Pakistani Special Forces, even though they no longer wear the uniforms. Through these professionals, the ISI, and thus Islamabad, maintain tight control over what is supposed to be an independent Afghan army.

The main units of the ISI's Afghan Army are as follows:

1. The Qandahar Regiment. This was the first ISI-controlled unit. It was assembled in the summer of 1988 from the ranks of Afghan Islamic mercenaries used by the ISI for domestic missions (see below). In late-1988, Haji Baba and the NIFA forces he was leading were close to liberating Qandahar by building a Pushtun tribal coalition and negotiating surrender with the city's governor. ISI rushed Gulbaddin Hekmatiyar and a 1,500 strong Afghan unit under ISI's direct control

to the city in order to install Hezb-i-Islami as the winner. Fearing the Islamists, both the governor and the Pushtun tribes, rallied by Ismat Muslim, returned to the fold of the DRA and defeated the ISI force. During this sequence of events, severe fighting erupted between the ISI unit and the local resistance forces. Since then, this unit has been rebuilt and enlarged to include some 2,000 - 2,200 troops. This force is currently operating in Pakistani Baluchistan and, to a lesser degree, inside Afghanistan in the Qandahar province.

2. The Takhar Regiment. The training and organization of this unit is rapidly nearing completion, and has an estimated troop strength of some 2,000 - 2,500 men. It is the most tightly controlled "Afghan" unit, and is also rapidly becoming the best equipped. Ostensibly, the Takhar Regiment belongs to Hezb-i-Islami Gulbaddin Hekmatiyar and is being prepared by the ISI for resistance operations near the Soviet border. The force is to be placed under the command of Basheri Chaiob, Hezb-i-Islami's commander for Takhar Province, who in June, 1989, was responsible for the brutal killing of several commanders of Ahmad Shah Massud's Nazar Shurah organization.

Resistance sources warn that this ISI-controlled force is being trained for operations against Ahmad Shah Massud's forces in the north-eastern provinces, and Arab sources close to Gulbaddin Hekmatiyar insist that this Army is aimed at fighting against the Soviets but that, because of Massud's intransigence, the force will be compelled to fight its way to Takhar, passing through provinces that have been controlled by Massud for at least a decade.

This force is still in advanced training and has been provided with the most comprehensive military training given to Afghans. Resistance sources described this unit as having been turned into "a conventional army" by the ISI. By early April, the force was virtually combat ready. ISI is expected to commit this Afghan Army to battle in late April or early May, once the mountain passes leading into Badakhshan are completely open so that an offensive into Massud's territory can be developed.

3. The Khost Regiment. This third 2,000 - 2,200 strong unit is being hastily formed, trained and equipped. At present it is comprised of a skeleton of ISI Afghan mercenaries that were previously used to fight Pakistan's Pushtun tribes, as well as many relatively young new recruits (many of whom arrived in Afghanistan as children and matured in the refugee camps where they had been exposed to Hizb-i-Islami indoctrination). Originally, this force was raised in order to escalate the ISI's war against Pakistan's Pushtun tribes. However, in mid-March, when Pakistan pushed for escalation of the fighting against Khost, the regiment began making preparations to fight in Afghanistan.

آورد که برای اسلام آباد قابل قبول باشد. پاکستانیها به تشکیل اردویی متشکل از فراریان قطعات اردوی کابل { افسران جناح خلق متعلق به حزب دموکراتیک ...} و از کمپ های پناهنده گان در۱۹۸٦ شروع کرده اند و میخواهند آنرا در برابر دیگر قوای مقاومت افغانی و در مقابل پشتونهای پاکستان استعمال کنند و این طرحیست که در حال آماده باش برای تعمیل و انجام هدف بزرگ پاکستان قرار گرفته است. جلب افراد و تعلیم و تربیه واحدهای جدید اردوی افغانی ساختۀ دست (آی. اس. آی) در ماه های اخیر بصورت چشمگیری توسعه یافته است . برای آنکه درجنگهای بهار آینده از آن کار گرفته شود، نظر به معلوماتیکه از منابع مقاومت گرفته شده اردوی ۲۰۰۰ – ۲۵۰۰ نفری مذکور فعلاً سه چند بزرگترشده کیفیت و کمیت تجهیزات آنهم بسیار انکشاف نموده است. قسمت بزرگ اسلحه و تجهیزات این اردو از ذخایر (آی.اس.آی) که برای قوای مقاومت افغانی تخصیص داده شده بود، به اختیار اردوی مذکور گذارده شده است. علی رغم موجودیت افغانهای شایسته، اردوی مذکور بصورت عمومی تحت فرماندهی منصبداران پاکستانی و یا افغانهاییکه از طرف (آی.اس.آی) کنترول میشوند، قرار داده شده است. بنابرگزارشات، در این اردو یکتعداد منصبداران عرب، بخصوص مصری و از شیخ نشین های خلیج نیز وظیفه دارگردیده اند. منصبداران پاکستانی ظاهراً رضاکارانی هستند که به مقصد اشتراک در جهاد افغانستان ازوظایف خود ها در اردوی پاکستان استعفا داده اند، ولی منابع مقاومت ادعا میکنند که صاحب منصب ها و خورد ضابطان مذکور با وجود آنکه یونیفورم نظامی در بر ندارند، ازجمله کسانی هستند که به لوای مخصوص پاکستان و آی.اس. آی مربوط میباشند. آی. اس. آی و اسلام آباد توسط همین پرسونل حرفه ای کنترول خود ها را بالای این اردو یی که بنام " لشکرآزاد افغانی" { بخوانش گروه طالبان} یاد میشود، قایم کرده اند. واحد های عمدۀ این اردوی افغانی ساختۀ دست آی.اس.آی قرار ذیل است:

رجمنت قندهار: این، اولین واحدی بود که تحت ادارۀ آی اس آی بوجود آمد. لوای مذکوردرتابستان ۱۹۸۸ ازاجیران اسلامی افغانی که برای مقاصد داخلی پاکستان از طرف آی. اس. آی استخدام میشدند، تشکیل گردید. دراواخر سال ۱۹۸۸ که قوای حاجی بابا و (محاذ ملی اسلامی افغانستان) مشترکاً حرکاتی را در قندهار از پیش برده و موفقیتی هم بدست آورده بودند تا با مذاکره با والی قندهار و همکاری قبایل پشتون شهر قندهار را بگشایند. آی اس آی به عجله به گلبدین حکمتیارمراجعه نموده و قوای ۱۵۰۰ نفری لوای مذکور را که تحت قومانده

مستقیم (آی. اس. آی) بود، به قندهار فرستاد تا پیروزی را بنام حزب اسلامی خاتمه بخشد. بیم آن موجود بود که مسلمانان شامل در قوای والی قندهار و قوای قبایل پشتون ها به دور عصمت الله مسلم جمع شده به طرفداری از حکومت کابل برخیزند و قوای آی اس آی را تار و مار نمایند. در دوران این سلسله وقایع، جنگ سختی در بین واحد (آی اس آی) و قوای مقاومت محلی درگرفت. بعد از این واقعه است که واحد مذکور دو باره تجدید سازمان یافت و نفرات آن به ۲۰۰۰–۲۵۰۰ نفر افزایش یافت و شکل یک لوای تقویه شده را بخود گرفت. این لوا فعلاً در بلوچستان پاکستان عملیات مینمایند و تا اندازۀ کمی هم در حرکات داخل افغانستان در ولایت قندهار اشتراک میکند.

رجمنت تخار: تعلیم و تربیه و سازماندهی این واحد جنگی عنقریب به پایۀتکمیل میرسد. این لوا نیز مرکب از ۲۰۰۰–۲۵۰۰نفر میباشد. یکی از جملۀ آن واحد های (افغانی)میباشد که شدیداً کنترول و مراقبت میشود و به سرعت و به شکل بهتری مجهز میگردد. لوای تخار واضحاً به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار تعلق دارد و از طرف (آی.اس.آی) برای عملیات در نزدیکی سرحدات شوروی حاضر و آماده ساخته شده است . ادارۀ لوا در تحت قوماندۀ شخصی بنام (بشیرچاه آبی) قوماندان حزب اسلامی در ولایت تخارکه مسئول قتل وحشیانۀ چندین قوماندان احمد شاه مسعود(شورای نظار) در ماه جون ۱۹۸۹ میباشد، گذارده شده است . مقامات قوای مقاومت افغانستان خاطرنشان میسازند که لوای فوق الذکر که در زیر نظارت آی اس آی تشکیل شده است در ولایات شمال شرقی افغانستان به غرض نا بود ساختن احمد شاه مسعود بکار انداخته خواهد شد، اما منابع غربی نزدیک به گلبدین حکمتیار اصرار میورزند که این قوه مخصوص آنست که درشمال در برابر شورویها بجنگند، مگر مسعود چون باینکار رضاییت نمیداد، لاجرم قوۀ مذکور میبا ید مبارزه نمود تا راه خود را به طرف تخار باز کرده و از ولایت مذکور که تقریباً ظرف یکدهۀ گذشته تحت کنترول مسعود است، عبور نماید. لوای تخار در حال حاضر تحت آموزش پیشرفتۀ نظامی قرار دارد و جامع ترین تربیۀ ممکنه برای آن تهیه و آماده گردیده است. نظر به گفتار منابع مقاومت افغانستان، لوای تخار ازطرف آی اس آی به شکل پارچه ای از (اردوی متعارف) درخواهد آمد. در اوایل اپریل سال جاری این لوا برای نبرد آماده بود، اما آی اس آی در نظر دارد تا آنرا در اواخرماه اپریل و یا اوایل ماه می به جبهۀ جنگ سوق دهد. یعنی در وقتیکه کوتلها تماماً بازباشد و امکانات آن میسر گردد که تعرض به استقامت

قلمرو مسعود انکشاف داده شود.

رجمنت خوست: لوای سوم که قدرت ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر بصورت بسیار شتابزده تشکیل، تربیه و مجهز گردید. ساختمان این لوا عبارت است از ترکیبی از افغانهای اجیر که توسط آی اس آی قبلاً در زد و خورد ها به مقابل قبایل پشتون استخدام شده بودند و هم یکتعداد افغانهای نسبتاً جوان که بتاره گی به خدمت سر بازی جلب گردیده اند.(اکثر اینها زمانیکه به پاکستان آمدند اطفال و یا نو بالغانی بودندکه در کمپهای پناهنده گی زیر تلقینات حزب اسلامی قرار گرفتند.)

اساساً این لوا به آن نیت به وجود آورده شده است که بحیث نردبان هجوم در جنگ به مقابل پشتونهای پاکستان قرار گیرد. هنگامیکه پاکستان در اواسط ماه مارچ در جنگ خوست بیک نردبان هجوم نیاز احساس کرد، لوای مذکور آماد گی جنگی گرفت تا عملاً در نیرو های داخل افغانستان سهم گیرد. "

چنانکه پسانها دیده شد، این رجمنت ها یا لوا های تشکیل شده در خاک پاکستان، عبارت از همان طالبانی بودند که درسال ۱۹۹۵ میلادی از شهر کویته ی پاکستان غرض اشغال افغانستان فرستاده شدند.

حکومت پاکستان نسبت به هر تنظیم دیگر، به حزب اسلامی گلبدین و نسبت به هر امیر دیگر، بالای امیر گلبدین حساب میکردند و به او اعتماد داشتند. اما قبل از سقوط رژیم "نجیب الله" و بعد از آن نیز عملاً قدم به قدم دیدند که مردم افغانستان هرگز به گلبدین اعتماد نداشته و او را به هیچ وجه از خود نمیدانند. بنابران، همان بود که بمنظور تطبیق بخشهای باقیمانده ی برنامه های استعماری، پروژۀ " طالب " سازی را تسریع کردند. باید گفت که انگیزه های شدید اقتصادی مقامات امریکایی و عربستان سعودی و همچنان، منافع منطقه یی بریتانیا این پروژۀ پاکستانی ها را تقویت کرد و سرعت بخشید. بدین معنا که سقوط امپراتوری شوروی و آزادی کشورهای مسلمان نشین شمال افغانستان، انگیزه ی دو جانبۀ سیاسی – اقتصادی را بار آورد. کمپنی های بزرگ نفت و گاز ایالات متحده، بخصوص کمپنی عظیم " یونوکال " و نیز، کمپنی های جهانخوار ارژنتاین (بریداس)، عربستان سعودی (دلتا آیل)، پاکستان (کرسنت گروپ) و غیره، با مطالعات جیولوژیکی یی که در منطقه انجام داده اند به این نتیجه رسیده اند که ذخایر عظیم

زیر زمینی و از جمله، نفت و گاز طبیعی در کشور های تازه به استقلال رسیده و به ویژه درخاک ترکمنستان خیلی زیاد است . (مثلاً، تنها گاز طبیعی ترکمنستان را سی ملیارد متر مکعب تخمین کرده اند.) باساس خواست و نیت کمپنی های ذکرشده، اینهمه ذخایرزیرزمینی باید استخراج گردیده و به سود آنها انتقال داده شود.

انتقال نفت و گاز ترکمنستان تا ذخیره خانه های کمپنی های نفتی امریکا، عربستان سعودی، پاکستان و دیگران، لوله کشَی گسترده یی را ایجاب میکند و باز، لوله های نفت باید از سرزمین های دیگران مانند ایران یا افغانستان، چین یا روسیه عبور داده شود. بنابران، کمپنی های نفتی ایالات متحده، عربستان سعودی و پاکستان به مطالعه و بررسی دیگری غرض جُست و جوی کوتاه ترین راه و کم خرچ ترین طریقه پرداختند. آنها چنین نتیجه گرفتند که افغانستان یگانه کشوریست که خط لولۀ نفت وگاز از ترکمنستان تا بلوچستان (تا بندربحری گوادر)، از بالای آن باید عبور داده شود. مجموع مسیراین لوله از عشق آباد، (پایتخت ترکمنستان) تا بندرذکر شده (یکهزارو چهارصد و شصت و چهار کیلو متر و مصارف مجموعی آن به هشت بلیون دالرامریکایی) تخمین زده شده است .

کمپنی های مذکور بعداً با یکجا شدن سایر کمپنی ها مانند " یاتوشو" ی جاپان، " گازپروم" روسیه، " هوندایی" کوریا و دیگران، کنسرسیومی را در این زمینه تشکیل دادند. اینها، موضوع دیگری را نیزتحت بررسی میگرفتند و آن اینکه در افغانستان بعد از سقوط رژیم کودتای ثور وحاکمیت تنظیم های اسلامی – جهادی، دیگرنه تنها دولت مرکزی قانونی وجود ندارد، بلکه گروه ها و تنظیم های مسلح مختلف در شهر ها و ولایات این کشور حاکم اند که در تحت حاکمیت انارشیستی آنان چنین پروژه ی بزرگ و پُرخرچ مصوونیتی نخواهد داشت. پس چنین فیصله کردند که به یک گروه مسلح، بیرحم و سر سپردۀ تازه نفس نیاز است تا سرکوبگر و مطیع سازندۀ گروه های مسلح یاغی بوده راه را برای کمپنی های نفتی در افغانستان هموار سازد. این اندیشه و پلان، بازهم به سود سردمداران مالی و حکومتی پاکستان تمام شد و بار دیگر آنان را تعیین کنندۀ سرنوشت خونین مردم افغانستان گردانید.

شبکۀ استخبارات نظامی پاکستان که قرار تحلیل و گزارش کمیتۀ ضد تروریسم مجلس سنای امریکا، با سؤاستفاده از شرایط مساعد سیاسی، باسلاح وسرمایۀ جهاد مردم افغانستان، قبلاً

چنین گروه سر سپرده و دستور پذیررا آماده ساخته بود، ازپلان و پروژۀ کمپنی های بزرگ نفتی نه تنها استقبال نمود، بلکه با دیپلوماسی خاص و مزّورانۀ نوع پاکستانی، آنرا تسریع و تقویت نیز کرد. زیرا برای سر دمداران پاکستان، رسیدن به هدف های از قبل تعیین شده درافغانستان به هر وسیلۀ ممکن مورد استقبال و پذیرش بوده و هست . بنابران، برای آنها اشکالی نداشت اگر گروه مسلح تازه نفس را ظاهراً با نیرو ی حزب اسلامی گلبدین تعویض نمایند. همینجا بود که کشور های امریکا، عربستان سعودی، بریتانیا و پاکستان، به توافق پشت پرده رسیدند که بر مبنای آن، ازهمان " رجمنت" ها یا لوا های مسلح ساخته شده، تمرین دیده و آماده یی که قبلاً در خاک پاکستان به وجود آورده شده بود، با برنامه ریزی بریتانیا، بامصرف مالی عربستان سعودی و تأیید و مدیریت ایالات متحده ی امریکا دست بکار شوند. قبل از آغاز عملیات، نصیرالله بابر وزیر امور داخلۀ حکومت بینظیربوتو در رأس یک هیأت نُه نفری و به بهانۀ " سروی" راه آهن میان پاکستان- افغانستان- آسیای میانه، از راه زمین به قندهار وهرات واز آنجا به کشور های آسیای میانه مسافرت نمود. در این مسافرت، سفرای ایالات متحده، چین، ایتالیا، فرانسه، آلمان، جاپان و اسپانیه نیزنصیرالله بابر را همراهی میکردند. هیأت،با اسماعیلخان والی هرات، گل آغا خان والی قندهار و ملا نقیب الله قوماندان اردوی قندهار نیز دیدار بعمل آورد. این مسافرت البته خودسرانه و بدون استیذان حکومت مرکزی افغانستان و مغایر معاملات بین المللی صورت گرفت. چنانکه حکومت برهان الدین ربانی علیه این حرکت غیر قانونی اعتراض نمود، ولی مقامات پاکستانی به این اعتراض رسمی وقعی قایل نشدند. قبل از آن نیزافواهاتی مبنی بر ملاقات پنهانی مولانا فضل الرحمن رهبر "جمعیت العلمای اسلام " پاکستان با عده یی از رهبران احزاب جهادی در جلال آباد انتشار یافته بود. مدتی پیش از آن نیز تحرکات وهمهمه هایی مبنی برسازماندهی طلاب مدارس دینی پاکستان به گوشها میرسید. زیرا مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق رهبران جمعیت العلمای اسلام پاکستان با همکاری و همنوایی مقامات آی. اس. آی بخاطر گرد آوردن طلبه های مدارس تحت فرمان شان از قبیل مدرسۀ دارالعلوم اشرفیۀ بلوچستان، مدرسۀ دارالعلوم قاسمیه در ملتان، مدرسۀ تافی القران در منطقه ی رحیم یارخان، مدرسۀ دین پرور رحیم آباد، مدرسۀ اسلامیه فیض العلوم، مدرسۀ سجوال در حیدر آباد سند، مدرسۀ دارالتوحید مستقر در راولپندی، مدرسۀ دارالعلوم حامدیه واقع در خیبر اجنسی، مدرسۀ دارالعلوم چانیوتی و دارالهدی و غیره داخل فعالیت وسیع شده بودند.

"انتونی دیویس" درجای دیگری از کتاب خویش چنین مینگارد: " **بابر که دوست خانواده گی و شخص مورد اعتماد خانوادهٔ بوتو بود، در میانهٔ دههٔ ۱۹۷۰ نقش پیشتازی را در تعیین پالیسی افغانی برای پدر بوتو بازی نمود و به شهرتش به عنوان یک کارشناس در امور افغانستان افتخار مینمود. در دههٔ ۱۹۷۰ به ابتکار بابر که خودش یک پشتون دارای معلومات کافی از سرحدات شمال غرب و تشنه برای عملیات Clandestine بود، به اسلام گرایان تبعیدی افغانستان هرکدام برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود پناهنده گی داده شد و آنها مخفیانه تحت تعلیم مربیان گروپ سرویس خاص (Special Group Service) قرار گرفتند. دو دهه بعد از بازی بزرگ، دلچسبی بیش از حد بابر برای یک راه امن تجارتی پاکستان به آسیای مرکزی زیاد شده میرفت، چیزی که اقتصاد درهم پاشیده کشورش را رونق میداد. با بسته بودن شاهراه سالنگ از شمال کابل تا ازبکستان در اثر جنگ،، درجون ۱۹۹٤م بابر برای اولین بار در یک جلسه کابینه علاقمندی حکومت را به یک راه زمینی از کویته الی ترکمنستان و آسیای مرکزی ازطریق قندهار و هرات اعلام نمود. در سپتامبر، او به چمن بالای سرحد (بلوچستان- افغانستان)، جایی که سرک کویته – قندهار از آن عبور میکند، سفر نموده و شاهراه را در داخل افغانستان سروی نمود.** "

مقامات حکومتی واستخباراتی پاکستان، خود کامه گی و روشهای مداخلانه گرانهٔ شان را تا آنجا بکارگرفتند که بتاریخ پنجم ماه مارچ سال ۱۹۹٦م اعلام کردند " **پاکستان در نظر دارد تا راه بین سپین بولدک و تورغندی را که بیشتر از هشتصد کیلو متر فاصله دارد اعمار نمایند، مصارف تعمیر این راه به سه ملیون دالر میرسد، در اعمار این پروژه انجنیران پاکستانی و کار گران مربوط گروه طالبان خواهند بود**"

البته رژیم برهان الدین ربانی دربرابراین اعلامیه ی مقامات پاکستانی، اعتراضیهٔ رسمی یی را به نشر رسا نید . مگرحلقات وطنپرستان افغانستان درعین حالیکه قدرت دولتی و اجرایی نداشتند، از این ناحیه سخت نا راحت گردیدند. " پوهاند اصغر" رهبرحزب رستگاری ملی در این مورد اظهار داشت: " **ولایات قندهار، هلمند، هرات و زابل جز لایتجزای افغانستان اند. این اقدام پاکستان ثابت می سازد که آنها این چهار ولایت را از خود فکر میکنند و طالبان نیز ثابت کردند که مزدوران اجنبی اند. بین این مداخله و مداخلهٔ صدام بر کویت هیچ فرقی دیده نمیشود.**"

سخنگوی وزارت امورخارجۀ پاکستان بجواب اعتراضیۀ رسمی حکومت مرکزی افغانستان که برهان الدین ربانی در رأس آن قرارداشت، پیرامون این مسافرتها و کار ترمیم شاهراه چمن – تورغندی به خبرنگاران در اسلام آباد گفت: " **حکومت پاکستان اعتراض دولت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی را در مورد معطل قرار دادن کار پروژه سرک چمن – تورغندی نا دیده گرفته و پلان مجوزۀ خود را عملی میکند ...** "

درپایان همین مسافرت های اعتراض آمیز مقامات پاکستانی به مناطق جنوبغربی کشور بود که حکومت پاکستان یک کاروان حامل مال التجاره (شامل سی و دو عراده ترک) را به قصد عشق آباد مرکز ترکمنستان، از چمن کویته به سوی قندهار فرستاد. علاوه از آنکه راننده های این ترکها از جملۀ کارمندان آی اس آی یا استخبارات نظامی پاکستان بودند، تعدادی از افسران عالی رتبۀ این شبکه مانند "کرنیل امام " و " گل" (نام های مستعار) نیز کاروان را همراهی میکردند. جالب اینست که دو تن ازافراد " افغانی " بنام های " ملا بورجان " و " ملا ترابی " نیزضمیمۀ این کاروان شده بودند. وقتی گروه طالبان روی صحنۀ سیاسی افغانستان آمدند، همین دو نفراز جملۀ سرکرده گان آنها بودند.

چون این کاروان بزرگ بدون اجازه و موافقت حکومت مرکزی و خلاف تعامل کونسلی فی مابین دوکشور و حتا بدون آنکه راننده و عملۀ آن دارای ویزه و پاسپورت قانونی باشند، وارد خاک افغانتسان شده بودند، بنابران، منظوراچکزی یکی از طرفداران عصت مسلم، استادحلیم از حزب اتحاد اسلامی سیاف و قوماندان "لالی" مربوط جبهۀ نجات ملی، کاروان را در محلی بنام " تخته پُل" قندهار متوقف ساختند. پاکستان که اصلاً منتظرچنین عکس العمل بود تا دست آویزی غرض آغاز عملیات جنگی خویش داشته باشد، همان " لوا " ی تازه نفس را که با پیشرفته ترین سلاح های جنگی مجهز ساخته شده و سربازان و افسران نخبۀ آی اس آی نیز در آن شامل بودند، از پایگاه های نظامی کویته به سوی قندهار سوق داد.

نخستین برخورد مسلحانۀ "طالبان" با افراد حزب اسلامی گلبدین به قوماندانی ملا اخترجان در ولسوالی "سپین بولدک " با سه صد نفرمسلح صورت گرفت. این محل را حزب اسلامی درسال ۱۹۹۱ م با پشتیبانی آتش توپخانۀ پاکستان از اختیار رژیم نجیب الله بیرون کشیده بود و بعد ازان، آی اس آی بزرگترین ذخایر سلاح را در آنجا تعبیه نمود. افراد حزب اسلامی در اثر این

حملات، به زودی تار و مارشده تمام سلاح ها به اختیار نیروی" طالبان " قرارداده شد. شاهدان عینی و منابع دپلوماتیک اظهار داشتند که حمله کننده گان توسط آتش توپخانه از آنطرف سرحد حمایه می شدند. خارجی هایی که در آن موقع شهر قندهار را به قصد کویته ترک میگفتند، با چشم سر دیدند که افراد این گروه نو ظهور که همهٔ آنها دارای ریش و عمامه و ملبس با لباس های افغانی نوع قبایلی بودند، صندوقهای سلاح جدید را گشوده آنرا میان خویش تقسیم میکنند و در عین حال، کاغذ های چربِ تحفظی سلاح ها به هر طرف پراگنده میباشد. قبل ازان، آی اس آی دست به مانورماهرانهٔ دیگری درنواحی مرز میان دوکشور(افغانستان و پاکستان) زده بود و آن این بود که منسوبین آی اس آی عده یی از سران مناطق قبایلی را دستور میدهد تا با سر و صدا های مصنوعی و تحریکات مذهبی، خواهان انفاذ شریعت درمناطق مربوط خویش شوند. آنان دست بکار شده به همراهی عده یی از ملا ها و رهبران مذهبی همچو شعار ها را بلند نموده تعدادی از مامورین و منسوبین حکومتی را گروگان می گیرند. مثلاً، صوفی محمد رییس " تحریک انفاذ شریعه "یکی از این عناصر قبایلی بود که دست به چنین اقدامات زد. این مانور ها موجب شد که مقامات پاکستانی زیر نام " سوقیات عسکری علیه شورشیان " قیود گشت و گذار وضع نموده قشون پاکستانی را بنام " طالبان " از مرز عبور داده به اشغال قندهار بپردازند.
همچنان مقامات آی اس آی در همین شب و روز، غرض کاستن از سلاح های ثقیل جانب افغانی، دست به تاکتیک ماهرانهٔ دیگری نیز یازید و چنین: " اسماعیلخان خبرنگار "ریوتر" درپشاور گزارش میدهد که پولیس پاکستان و شبه نظامیان آن کشور در اجنسی های سرحدی شروع به خرید نفربَر های زرهی ساخت شوروی، ازجنگ سالاران افغان کرده اند که به قیمت بسیار نازل به فروش میرسد. از این نفربَر های زرهی برای تأمین امنیت در مناطق سرحدی استفاده خواهد شد. مقامات محلی ایالت صوبهٔ سرحد در پشاور دو ماه قبل نخستین عراده نفربَر را در منطقهٔ وزیرستان خرید و یک مقام پولیس پشاور میگوید **" این مانند کشف یک معدن طلا است ". تا حال چهارعراده خریداری گردیده و در نظر است تعداد بیشتری مورد معامله قرار گیرد. بعد از اینکه یک گروپ متخصصین به داخل افغانستان فرستاده شدند تا نفر بَر های زرهی را قبل از خرید آزمایش کنند، نخستین معامله با یک قوماندان افغان صورت گرفت و یکعراده زرهپوش با یکصد و چهل هزار کلدار برابر با چهار هزار و پنجصد دالر مبادله گردید. یک مقام پاکستانی گفت " این مبلغ کمتر از بهای یک موتر سوزوکی جاپانی میباشد" یک**

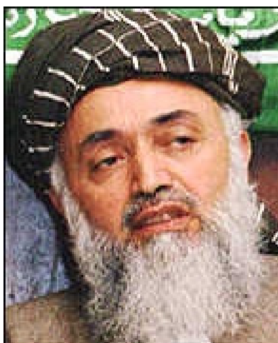
نفر بَر زرهی ساخت غرب سه و نیم ملیون کلدار برابربا یکصد و چهارده هزار دالر قیمت دارد ... پرداخت بهای این معاملات از حساب مخصوص صورت می گیرد که ظاهراً از نظر قانونی مشکلی ایجاد نمیکند. " یک مقام پاکستانی گفت: " قیمت ها چنان ارزان است که ما نمیتوانیم از خرید، خود داری کنیم ... "

این جریان ننگین، اگراز یکطرف خیانت تنی چند از " قوماندان" های احزاب و تنظیم های اسلامی- جهادی را برملا میسازد، ازجانبی، خواننده را به عمق توطئه های استخبارات نظامی پاکستان علیه منافع ملی مردم افغانستان و خلع سلاح کردن مردم در اطراف سرحدات در برابر تهاجم آن کشور به افغانستان نیز متوجه میسازد.

حالا برمیگردیم به موضوع حملۀ "طالبان" به قندهار: درموقعیکه طالبان مرز را عبور نموده به شهر قندهار هجوم بُردند، صلاحیتداران نظامی آن ولایت اشخاص آتی بودند: گلُ آغا مربوط محاذ ملی اسلامی (والی)، ملانقیب الله مربوط جمعیت اسلامی قوماندان قول اردو (یعنی تجمع سپاه بزرگ در یک محل)، سرکاتب عطا محمد مربوط حزب اسلامی و امیرلالی مربوط جبهۀ نجات اسلامی.

اولین و عاجل ترین اقدام " طالبان" پس از عبور از مرز، رهایی کاروان حامل مال ا لتجارۀ پاکستانی ها از دست افراد امیرلالی و همراهانش بود. در عین زمان، همین حرکت، نخستین علامۀ پاکستانی بودن این گروه نو ظهور را به نمایش گذاشت. شاهدان عینی در آن زمان گفتند که نخست، توپخانۀ ارتش پاکستان مواضع افغانی را به شدت کوبید و به تعقیب آن فوج مسلح آن کشور بنام " طالبان" داخل خاک افغانستان شدند. درنتیجۀ این برخوردها، نیروی حزب اسلامی به سر کرده گی سرکاتب عطا محمد شکست خورده فرار میکند. قوماندان "لالی" بعد از مقاومت کوتاهی دستگیر و اعدام میشود و ملا نقیب الله قوماندان قول اردوی قندهار از درِ تسلیم و همکاری پیش می آید. هرچند در آن زمان گفته شد که ملانقیب الله که دو هزار و پنجصد نفر مسلح در اختیار داشت، پول وافری از طرف پاکستان گرفت و تسلیم شد. "انتونی دیویس" این پول رشوه را یک ملیون و پنجصد هزار دالر وانمود میکند . معاون قوماندانی قول اردو بنام خان محمد که بالای نقیب الله آخند زاده مشکوک شده بود، موضوع را توسط تلفون و بصورت مستقیم با برهان الدین ربانی رییس جمهور در میان گذاشت و طالب هدایت شد، ولی دستور

ربانی به وی چنین بود: " **از نقیب اطاعت کن و با طالبان همکاری نما ! "**



برهان الدین ربانی که ازطریق موافقت با آی اس آی پاکستان، ازگروه طالبان حمایت نموده

آنها را رسماً " فرشتهٔ صلح " خواند

به این ترتیب، راه برای پیشرفت های بعدی این گروه هموار گردید.

میگویند "کرنیل امام" یکی از افسران پشتون تبار آی. اس. آی پاکستان اوضاع را قبلاً در قندهار، از مجرای مالی و استخباراتی و ... درجهت پیروزی " طالبان" مساعد ساخته بود. گروه " طالبان" وقتی ولایت قندهار را اشغال کردند، یک شورای پنج عضوی تصمیم گیرنده را بصورت عاجل برای ادارهٔ امور اعلام نمودند که متشکل از افراد آتی بود:

ملاعمرآخوندزاده رهبر شورا

ملا محمد ربانی معاون ملاعمر

ملااحسان الله رییس اداری

ملا عباس سخنگوی

ملا محمد قوماندان امنیت ساحه وی

وقتی این گروه، ولایت هلمند و غزنی و هرات را اشغال کردند، افراد دیگری را بنام " شورای مرکزی" معرفی نمودند که اسم و وظیفه ی هر یک از آنها در جلد دوم این اثر درج خواهد شد.

همچنان داستان پیشتازیهای طالبان به سوی غزنی وکابل و پکتیا و جلال آباد و هرات و مزار و پروان و جنایت هایی که انجام داده شد، با جزئیات و تفاسیر بیشتر، در جلد دوم این اثر درج خواهد شد.



پاکستانی هایی که ظرف سه دههٔ اخیر، در امور سرنوشت ملت افغانستان نقش بازی کردند

(پایان جلد اول)

فهرست مأخذ

افغانستان در مسیر تاریخ   تألیف میرغلام محمد غبار
افغانستان در مسیر تاریخ (جلد دوم)   تألیف میرغلام محمد غبار
افغانستان در پنج قرن اخیر   تألیف میرمحمد صدیق فرهنگ
داوود در چنگال کی جی بی   الف. هارون
زنده گی من ... .   جواهر لعل نهرو
هفته نامهٔ امید   متشرهٔ امریکا
مجلهٔ آیینهٔ افغانستان   منتشرهٔ امریکا
جریدهٔ مجاهد ولس   چاپ ناروی
خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا   چاپ امریکا
دههٔ قانون اساسی   صباح الدین کُشککی
ماهنامهٔ پگاه ... .   منتشرهٔ کانادا
ماهنامه ی میزان ... ...   نشریهٔ سفارت افغانی در دهلی جدید
رسالهٔ " مزدبگیران اخوانی وبررسی
کوتاهی ازتنشهای مرزی میان افغانستان
وپاکستان " ... ...   درفش امید
تاریخچهٔ مبارزات سیاسی گذشته ...   (...)
انجنیرگلبدین حکمتیار   گل محمد خروتی
ندای آزادی ... .   ارگان نشراتی ساما
اردو و سیاست درسه دههٔ اخیر   جنرال ن . عظیمی
تلک خرس (فاجعهٔ قرن)   دگروال محمد یوسف (پاکستانی)
شناسنامهٔ احزاب و جریانات سیاسی
افغانستان ... .   بصیر احمد دولت آبادی
افغانستان گذرگاه کشورگشایان   جورج آرنی
جنایات حزبی ... .   محمد شاه فرهود
تحولات سیاسی جهاد افغانستان   نصری حق شناس
کی جی بی در افغانستان ... .   واسلی میتروخین (ترجمه: داکترحمیدسیماب)
چک سفید ... ...   تم وینر

گذرگاه افغانستان ... ... ویلیهیم دتیل
کرونولوژی حوادث تاریخی افغانستان ... داکترجمیل الرحمن کامگار
نگاهی به شخصیت،نظریات وسیاستهای سردار محمد داوود داکترعاصم اکرم
سقوط افغانستان ... ... عبدالصمد غوث
مجله ی " پیام زن" ارگان نشراتی سازمان انقلابی زنان افغانستان
افغانستان و مداخلات خارجی ... . . میر آقا حقجو
نشریۀ انترنتی "کابل پرس"
نشریۀ انترنتی "گفتما ن "
نشریۀ انترنتی "امید وطن"
تاریخ معاصر افغانستان ... ... محمد ابراهیم عطایی
مترجم: داکترجمیل الرحمن کامگار
سردار محمد داوود ... ... داکتر عاصم اکرم
راهبُرد نو کاخ سفید (نوید بهروزی یا پیک سیه روزی ... عزیز آریانفر
یادداشتهای شخصی مؤلف

